

نگرشی به گذشته و آینده

پنجاه سال مبارزه در راه آزادی

حسن ماسالی

جلد اول

نگرشی به گذشته و آینده
(جلد اول)

نویسنده: دکتر حسن ماسالی

ناشر:

Multi-Cultural Center, P.O.Box 4145, 65031
Wiesbaden, Germany

چاپ اول : تابستان ۱۳۹۲

شمارگان : ۱۰۰۰ نسخه
طرح روی جلد و صفحه آرای : یونس فقیهی

ISBN 978-3-9816239-0-1

Copyright © 2013 Hassan Masali. All rights reserved.

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن به صورت کلی و جزئی، به هر صورت
(چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع است.

..... فهرست مطالب

۱۱	مقدمه
۱۸	پیشگفتار

فصل اول - شرایط تاریخی و جایگاه خانوادگی

۲۷	درآمد
۲۸	شرایط سیاسی - اجتماعی تالش به ویژه ناحیه ماسال و شاندرمن
۳۱	تصویر کلی از شرایط اولیه‌ی زندگی پدر بزرگم، کربلایی یعقوب بیگ
۳۵	رابطه‌ی کربلایی یعقوب با سردار مقتدر
۳۶	نقش میرزا کوچک خان در منطقه تالش
۴۳	دستگیری سیدجلال چمنی، از یاران سابق میرزا کوچک خان
۴۵	فرهنگ تخریب و توطئه‌گری در جامعه‌ی ایرانیان
۴۹	دخالت شوروی در ایران و توطئه‌ای دیگر علیه پدرم
۵۲	نوسازی ماسال و شاندرمن

فصل دوم - حضور در تهران و شکل‌گیری شخصیت سیاسی

۷۵	تحصیل در تهران
۷۹	آشنایی با فضای سیاسی روز
۸۰	شکل‌گیری جنبش سکولار - دموکراسی و ضداستعماری به رهبری دکتر مصدق

- ۹۰ دلایل شکست و ناکامی حکومت مصدق
- ۹۷ فرهنگ تخریب‌گرانه لمپنیسم در ایران
- ۱۰۱ طرح کودتا برای براندازی حکومت مصدق
- ۱۲۵ نکاتی درباره خصلت ارتجاعی رژیم شاه

فصل سوم - مهاجرت به خارج از کشور و شرکت در جنبش دانشجویی -

سیاسی

- ۱۳۱ مهاجرت به آلمان غربی و روند شکل‌گیری جنبش دانشجویی (کنفدراسیون)
- ۱۴۹ شرکت در کنگره اتحادیه بین‌المللی دانشجویان
- ۱۵۲ تجربه اقامت چندروزه در مسکو، باکو و اولان‌باتور (مغولستان)
- ۱۵۶ شرکت در کنگره اتحادیه بین‌المللی دانشجویان اولان‌باتور مغولستان
- ۱۷۴ اسناد و مکاتبات کنفدراسیون و «برتراند راسل» فیلسوف آزاداندیش انگلیسی
- ۲۰۷ عوامل بحران و انشعاب در درون کنفدراسیون
- ۲۰۹ روند شکل‌گیری تشکیلات جبهه ملی ایران در خارج از کشور
- ۲۱۰ اسناد و تصاویر مربوط به ارتباط جبهه ملی ایران در داخل و خارج از کشور
- ۲۷۱ درگذشت دکتر محمد مصدق و تاثیر آن در خارج از کشور
- ۲۸۱ تجدید فعالیت جبهه ملی در داخل کشور، بین سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲
- ۲۹۰ سیاست ترور و اختناق رژیم شاه در خارج از کشور
- ۲۹۶ همکاری دولت آلمان با رژیم، به منظور جلوگیری از فعالیت‌های ما
- ۳۰۷ روند شکل‌گیری رادیکالیسم در جنبش سیاسی ایران
- ۳۱۳ کنفرانس همبستگی با مردم فلسطین در امان (اردن)
- ۳۱۶ روند شکل‌گیری جبهه ملی ایران در خاورمیانه و گروه ستاره
- ۳۴۱ ویژگی‌های «اتحاد کمونیستی» و «جبهه ملی ایران» در خاورمیانه
- ۳۵۷ ارتباط مخفیانه با مسعود و مجید احمدزاده

- ارتباط مخفیانه با بیژن جزنی در زندان اوین ۳۵۸
- تلاش برای ورود به ایران و پیوستن به چریکهای فدائی خلق ۳۵۹
- تجدید سازمان چریکهای فدائی خلق به رهبری حمید اشرف ۳۶۳
- دستگیری اشرف دهقانی؛ فرار از زندان و انتقال به خارج از کشور ۳۶۷
- اختلاف نظر با چریک‌ها و پایان بخشیدن به پروسه‌ی تچانس ۳۷۲
- اختلاف نظر درباره‌ی ارتباط با شوروی ۳۷۲
- فرخ نگهدار چگونه «رهبر» سازمان چریک‌های فدائی خلق شد؟ ۳۷۹
- دستگیری اشرف دهقانی در آلمان و دستیابی پلیس آلمان به اسناد داخلی ۳۸۱
- ارتباط با خمینی و اطرافیان او ۳۸۴
- نقش موسی صدر و مصطفی چمران در لبنان ۳۸۹
- دیدار با معمر قذافی و ایجاد پایگاه در لیبی ۳۹۰
- هواپیما ربایی سازمان مجاهدین خلق ایران ۳۹۴
- ارتباط با بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق ایران ۳۹۶
- همبستگی با جنبش انقلابی عمان و ظفار و ارتباط با حکومت یمن جنوبی ۳۹۸
- برنامه دکتر ودیع حداد (ابوهانی) برای کشتن شاه ۴۰۲
- برنامه‌ی گروگان گرفتن اشرف پهلوی در ژنو ۴۰۸
- بی‌ارادگی و فرومایگی شاه در جریان بحران ۵۷ ۴۱۰

این کتاب را به همه جانباختگان راه آزادی و دموکراسی و به همه یارانم
که در راه انسان دوستی ، دموکراسی خواهی ، ایران دوستی و برابری طلبی
مبارزه می کنند، تقدیم می کنم.

حسن ماسالی ، تابستان ۱۳۹۲

مقدمه

ایران در یکصد سال اخیر دستخوش تحولات بی‌مانندی گشته که هیچگاه قابل قیاس با دیگر تحولات تاریخی در سایر نقاط گیتی نیست. به جرأت می‌توان گفت تنها ملتی که توانسته در کمتر از یک سده، به دو انقلاب کبیر به معنای کلاسیک آن، دست یابد، ملت ایران است. انقلاب مشروطه و انقلاب سال ۵۷ دو حرکت عظیم اجتماعی و سیاسی می‌باشند که بسیاری از پژوهشگران و محققان داخلی و خارجی را به خود مشغول ساخته‌اند. افزون بر آن، انقلابات یاد شده، علاوه بر فضای داخلی، اثرات شگرفی بر سایر کشورهای خاورمیانه نیز، گذاشته‌اند.

اما آنچه که می‌توان از خلل این دو رویکرد بزرگ آموخت، این است که به همان اندازه که انقلاب مشروطه در روح و بطن خود حامل عناصر مدرن و پیشرو بوده به همان میزان و شاید بیشتر، انقلاب ۵۷، نتایج ارتجاعی داشته و کاملاً متضاد با مولفه‌های نوین است.

به دیگر سخن انقلاب ۵۷ نه تنها مکمل و ادامه‌ی منطقی روح مدرن مشروطه نبود، بلکه در یک تضاد اساسی، نعلی وارونه است که بر دست و پای ملت ایران کوبیده گشت. این رویگردانی از مفاهیم مدرن نه تنها شرایط ناگواری برای مردم ایران فراهم آورد بلکه موجب گشت تا منطقه‌ی خاورمیانه نیز به تأسی از این رویکرد ارتجاعی به مفاهیمی خارج از قواعد این جهانی، روی آورد. اگر چه نمی‌توان از نقش قدرت‌های خارجی در چگونگی شکل‌گیری این جریان، به سادگی عبور

کرد. آنچه مسلم است، حداقل یکی از دلایل تسریع انقلاب ۵۷ تداوم جنگ سرد بین بلوک شرق و غرب بوده است. حضور، دخالت و رقابت قدرت‌های جهانی در خاورمیانه، به خصوص ایران، موجب گشت تا این تحولات سمت و سویی دیگر به خود گیرند.

در واقع، یک سوی معادلات تحولات سیاسی در ایران، نیروهای خارجی بوده‌اند. ناگفته نماند این رویکرد تنها مختص جامعه ایرانی نیست، بلکه علاوه بر خاورمیانه ما شاهد چنین رویکردهایی در سایر نقاط جهان در طول تاریخ بوده و خواهیم بود.

خاطرات دکتر حسن ماسالی از این جهت بسیار قابل تأمل و بررسی است که ایشان در برهه‌ای از تاریخ ایران پای به دایره‌ی تحولات سیاسی نهاد که انقلاب نوپای مشروطه به واسطه‌ی تغییر سلطنت و روی کار آمدن یک "دیکتاتور مصلح" به نام رضا شاه، سیر دیگری در پیش گرفته بود. این تحول مقتدرانه، به طور ماهوی با روح مشروطه، در تضاد اساسی بود. اشغال ایران توسط متفقین و روی کار آمدن محمدرضا شاه بعد از خلع پدر از قدرت توسط اشغالگران، موجب گشت تا فضای نسبتاً بازی در محیط سیاسی کشور فراهم آید.

این در حالی بود که شخصیت سیاسی ماسالی جوان در این برهه‌ی تاریخی، به تدریج شکل و جهت می‌یابد. حضور در پایتخت، مشاهده و درک تحولات سیاسی همچون به نخست وزیری رسیدن دکتر محمد مصدق و در نهایت ساقط گشتن دولت قانونی وی توسط کودتاگران در بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲، تأثیر شگرفی بر تار و پود ذهن ایشان می‌گذارد. افزون بر آن، تحت همین تأثیرپذیری، شرایط جدیدی پیش روی ایشان باز شود. این نکات را از این جهت بیان کردم که به رغم اینکه دکتر ماسالی در دوره‌ای از زندگی سیاسی خویش به جریان چپ روی می‌آورد اما همچنان به مصدق و جبهه ملی ایران تعلق خاطر داشته و پیوند معنایی و ارگانیک با جریان یاد شده را نه تنها قطع نکرده بلکه در ابعاد دیگری، پی می‌گیرد. بی خود نیست که روانشناسان می‌گویند شخصیت آدمی در دوران کودکی

و نوجوانی شکل می‌گیرد. با این وجود در ابتدا لازم است که تحلیلی هرچند کوتاه از سیر تاریخی زندگی سیاسی دکتر ماسالی ارائه دهم. اگر بخواهیم زندگی دکتر ماسالی را با نگاه عمیق‌تری به تأمل نشینیم باید روند رشد و نمو و شکل‌گیری زندگی سیاسی ایشان را در بسترهای تاریخی متفاوت، بررسی نماییم. به باور نگارنده، زندگی پر فراز و نشیب دکتر ماسالی را می‌توان به شش بخش تقسیم کرد:

- ۱- دوران کودکی و حضور در کنار خانواده.
 - ۲- دوران مهاجرت به تهران برای ادامه تحصیل.
 - ۳- مهاجرت اول به خارج از کشور و شرکت در جنبش دانشجویی- سیاسی.
 - ۴- بازگشت به وطن به واسطه‌ی سقوط رژیم سلطنتی در سال ۵۷.
 - ۵- استمرار مبارزه در داخل، به واسطه‌ی سیطره و قیمومیت روحانیون.
 - ۶- مهاجرت دوم به خارج از کشور، ادامه‌ی تحصیل و تداوم مبارزات آزادی‌خواهانه و تحول در بینش و روش مبارزاتی.
- نکته قابل توجه این که دکتر ماسالی در طی این مراحل به لحاظ بینش و در پیش گرفتن مواضع و روش‌های مبارزاتی، دچار تغییرات شگرفی می‌شود که بیش از پیش نشان از انعطاف و روحیه‌ی واقع‌بینانه‌ی ایشان در مواجهه با رویکردهای سیاسی دارد. افزون بر آن، این تغییرات تنها منشأ شخصی نداشته و برخی نیز حاصل تأثیرات مکانی، زمانی و شیوه‌ی تلقی باور عمومی از چگونگی مبارزات آزادی‌خواهانه، در بستر سیال تحولات جهانی است. با نگاه به این نوسانات می‌توان به این درک رسید که وی در استراتژی بلندمدت خویش نه تنها هیچگاه از آرمان‌های خود کوتاه نیامده، بلکه همواره سعی نموده تا با توجه به شرایط مکانی و زمانی خاص، روشی را در پیش گیرد که به نفع مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی مردم ایران باشد. ناگفته نماند خود وی به طور صادقانه اعتراف می‌کند که نه تنها او بلکه بسیاری از روشنفکران و فعالین سیاسی در دوره‌های متفاوت حیات سیاسی خویش، دچار خطاهای تاکتیکی و استراتژیک شده‌اند.

دکتر ماسالی در خانواده‌ای پا به عرصه‌ی حیات نهاد که از امکانات مالی و پایگاه اجتماعی برخوردار بود. به دیگر سخن خانواده‌ی ماسالی یکی از مهم‌ترین خانواده‌های تالش جنوبی است که در مناسبات سیاسی و اجتماعی منطقه، بیش از پیش مؤثر بودند. همکاری دو سویه با نهضت جنگل و حاکمیت پهلوی اول، به نفع مردم منطقه، موجب شده تا نام نیکی همواره از خاندان ماسالی به ویژه "انامقلی ماسالی" ابوی مرحوم ایشان، در ذهن تالشی‌ها به خصوص مردم "ماسال" و شاندرمن " به یاد گار ماند.

ماسالی جوان با این پایگاه خانوادگی برای ادامه‌ی تحصیل به تهران مهاجرت می‌کند و هنگام تحصیل مواجه با رویدادهای شگرف سیاسی همچون ملی شدن صنعت نفت و کودتای بیست و هشت مرداد می‌شود. در واقع نقطه‌ی تاثیرگذار و آغازین بر خطوط سیاسی زندگی ماسالی جوان، وقایع یاد شده، می‌باشند که شاکله‌ی اساسی شخصیت سیاسی ایشان را سامان می‌دهد.

مهاجرت به آلمان برای ادامه‌ی تحصیل درست در همین راستا قابل توجه است. او از همان ابتدا با نگرش و باور ملی به "کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در خارج از کشور" می‌پیوندد. اگر چه بعدها دچار تغییرات شگرف فکری گشته و به سوسیالیسم و حتی نبرد مسلحانه نیز روی می‌آورد. اما آنچه مسلم است همچنان به مصدق و جبهه‌ی ملی نگرش مثبت داشته و خود را جزئی از آن جریان می‌داند. نقش فعالانه در کنفدراسیون دانشجویی که به دبیری چند دوره از آن منجر می‌شود و نیز قرار گرفتن در هیئت اجرایی جبهه ملی ایران در اروپا، جایگاه ویژه‌ای به ایشان در عرصه‌ی فعالیت‌های سیاسی می‌دهد.

بی‌شک دکتر ماسالی یکی از ارکان مهم کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج از کشور بود. فعالیت‌های مستمر و تاثیرگذار وی موجب می‌گردد تا دستگاه امنیتی وقت، چند بار کوشش کند تا از طرق مختلف، او را از این مسیر باز دارد و یا از پای در آورد.

با این تفاسیر حسن ماسالی در برهه‌ای از زندگی، شیوه‌ای دیگر در روش مبارزاتی

خویش در پیش می‌گیرد. رویکرد به سوسیالیسم و مبارزه‌ی مسلحانه وقتی جالب‌تر می‌گردد که ایشان به همراه برخی از دوستان خود، به سازمان‌دهی هسته‌های مبارزه‌ی مسلحانه و تشکیل سازمان وحدت کمونیستی، دست می‌زند.

ملاقات و دوستی با رهبران جریان‌های آزادی‌بخش در منطقه‌ی خاورمیانه و نیز حمایت و پشتیبانی از سایر گروه‌های مبارز داخلی همچون سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران و بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق ایران، موجب می‌گردد تا ویژگی خاصی در شخصیت ایشان بیابیم. به باور نگارنده این ویژگی چیزی نیست جز روحیه‌ی بی‌قراری و مبارزه‌جویی برای رسیدن به آرمان‌هایی که از نوجوانی در شخصیت ایشان شکل گرفته بود.

دکتر ماسالی قبل از سقوط نظام شاهنشاهی و روی کار آمدن جمهوری اسلامی، مخفیانه وارد ایران می‌شود و می‌کوشد تا آرمان‌هایی را که تمام جوانی‌اش را به خاطر آنها فدا کرده بود در پیروزی انقلاب ۵۷ جستجو کند. شوربختانه، روحانیون فرصت‌طلب با ابزارهای عوام‌فریبانه نه تنها او بلکه تمامی مبارزان اصیل و واقعی را از میدان به در می‌کنند. بی‌خود نیست که "فرانس فانون" می‌گوید: هر انقلابی فرزندان را می‌بلعد.

وی بعد از انقلاب کاندید نمایندگی مردم تالش در مجلس شورای ملی (که بعدها به مجلس شورای اسلامی تغییر نام داد) می‌گردد و به رغم اینکه رأی مردم را پشت سر خویش داشت اما روحانیت حاکم طبق سرشت واقعی خویش، خواست مردم را برنتافت و با تقلب و دستکاری در صندوق‌های رأی، شخص دیگری را که با آنها منافع مشترک داشت، به عنوان نماینده‌ی مردم تالش معرفی می‌کند.

او به رغم اینکه از ارتباطات گسترده و امکانات بسیار بالایی برخوردار بود، به تمام آن‌ها پشت کرده و راه سازش را بر نمی‌گزیند. بسیاری از اعضای خانواده ایشان در دهه‌ی خونین شصت، زندان، شکنجه و اعدام می‌گردند. حاکمان مردم‌ستیز حتی بر آن شدند تا با ترور ایشان، وی را از صحنه‌ی سیاسی کشور حذف کنند. پیوند دوستی با آیت‌الله لاهوتی و اطلاع به موقع ایشان به دکتر ماسالی، موجب می‌گردد

تا او از این خطر جان سالم به در برد و برای پیگیری آرمان‌های خود به کردستان ایران رفته و مبارزه‌ی مسلحانه را در تقابل با دستگاه حاکم، در پیش گیرد. ناگفته نماند، طولی نمی‌کشد که دستگاه حاکم، آیت‌الله لاهوتی را نیز را به طرز مشکوکی به قتل می‌رساند.

بعد از ناکامی‌های مستمر اپوزیسیون در تقابل با دستگاه مستبد و جبار جمهوری اسلامی، دکتر ماسالی بار دیگر به اروپا مهاجرت می‌کند و ضمن ادامه‌ی تحصیل که منجر به دریافت دانشنامه‌ی دکترای فلسفه سیاسی از دانشگاه فرانکفورت می‌گردد، همچنان به مبارزات خود ادامه می‌دهد. همکاری با زنده یاد دکتر شاپور بختیار و در دست گرفتن مسئولیت‌های مهم در نهضت مقاومت ملی ایران، یکی دیگر از ادوار حساس و تاریخی از زندگی ایشان است.

با اوج گرفتن مبارزات دانشجویی و حرکت‌های سیاسی - مدنی در داخل کشور، دکتر ماسالی این بار نیز به یاری بسیاری از فعالان داخلی شتافته و همواره در طول این سال‌ها سعی کرده است تا با در اختیار گذاشتن تجربیات ۵۰ ساله‌ی خویش در مبارزه با نظام‌های استبدادی، در کنار آزادی‌خواهان ایرانی باشد.

افزون بر آن با نگاه و مطالعه‌ی آثار قلمی و گفتاری دکتر ماسالی می‌توان به این نکته اساسی رسید که ایشان شکوفایی جریان چپ در کشورهای نظیر ایران را در ارتباط با گسترش و شکوفایی جنبش سکولار - دموکراسی ایران می‌داند. به باور ایشان، موفقیت و کامیابی هر حرکت رهایی‌بخش در ایران، بدون در نظر گرفتن سکولار - دموکراسی منجر به شکست خواهد شد.

لازم به یادآوری است که مجموعه‌ی سه جلدی اخیر حاوی اسناد و مطالب مستندی است که برخی بدون ویرایش ارائه شده است. هدف صاحب‌خاطرات از این شیوه این است که مطالب به طور صادقانه و مستند به خوانندگان ارائه شود. این روش سبب می‌گردد که خوانندگان با مطالب تاریخی به طور مستند روبرو گشته و از آن استفاده کنند.

در آخر باید بیان داشت که دکتر ماسالی یکی از شخصیت‌های بنام تاریخ سیاسی

پنجاه ساله‌ی اخیر ایران می‌باشد که به رغم کامیابی‌ها و ناکامی‌ها، همچنان دست از فعالیت برنداشته و صادقانه به راهکارهای نوینی، برای خروج از این شرایط می‌اندیشد.

قطعاً مطالعه‌ی این اثر می‌تواند علاوه بر آموختن بسیاری از نکات تاریخی، شناخت دقیق‌تری از ایشان به خواننده ارائه دهد. لازم به یادآوری است که ویراستار هیچ دخل و تصرفی در محتوای این اثر نداشته است.

مهران امیراحمدی

تابستان ۱۳۹۲

پیشگفتار

انگیزه‌ی اصلی از نوشتن خاطراتم، بازگامی رویدادهای سیاسی و مبارزاتی است که شخصاً ناظر آن بوده و یا در آنها فعالانه شرکت داشتم. به دیگر سخن بر آنم تا دست‌آوردها و ناکامی‌هایی را که در این ارتباط حاصل شده، به طور مستند در اختیار افکار عمومی قرار دهم تا نسل‌های آینده، از آنها درس آموخته و برای جبران برخی از ناکامی‌ها، راهکارهای علمی و ترقی‌خواهانه‌ای را در آینده، دنبال کرده و اشتباهات نسل‌های پیشین را تکرار نکنند.

همان طور که در این نوشتار و اسناد مشاهده می‌کنید، انگیزه‌هایی که مرا به مبارزات سیاسی سوق داد و روش‌هایی که از نظر تئوریک و برنامه‌ی عمل مبارزاتی انتخاب کرده بودم، عاری از اشتباه نبودند. زیرا تربیت شده یک "حزب مدرن اجتماعی" نبودم و افت و خیزهای زیادی داشتم. اما می‌توانم صادقانه بگویم که هرگاه از اشتباهات خود و دیگران آگاه می‌شدم، پی‌گیرانه کوشش می‌کردم که آن اشتباهات و خطاها را تکرار نکنم و در حد توانایی‌ام، خسروانی که به جامعه و یارانم وارد شده بود، جبران کنم.

همچنین می‌توانم ادعا کنم که برای تحقق آرمان‌های خود، فقط "شعار" نمی‌دادم، بلکه به طور قاطعانه و بدون خستگی فعالیت می‌کردم تا به اهداف و آرمان‌های خود دست یابم. از این رو به زندگی شخصی و خانوادگی‌ام لطمات زیادی وارد شد.

ابتدا در شکل‌گیری جنبش دانشجویی "کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی" مشارکت کردم و چند دوره به عنوان دبیر (مالی، تشکیلات، بین‌المللی) انتخاب شدم. افزون بر آن در سازمان‌دهی جبهه ملی ایران در خارج از کشور نیز نقش فعالی ایفا کردم و چند بار به عنوان عضو هیئت اجرایی و شورای عالی انتخاب شدم.

اسناد و مدارک نشان می‌دهند که به سهم خود کوشش فراوانی به عمل آوردم که جنبش چپ ایران با دانش سوسیالیستی و غنای فرهنگی و بدون وابستگی به چین، شوروی یا جریان‌های مافیایی نظیر آنچه که در آلبانی و کره شمالی حکمفرما بودند، شکل گیرد؛ اما تاکنون به نتیجه‌ی مطلوبی نرسیده‌ام. عقیده دارم به منظور ایجاد توازن قوا و گسترش دموکراسی و تحقق برابری طلبی در ایران، حضور سازمان یافته‌ی جنبش چپ دموکرات و آزاداندیش؛ با دانش و غنای فرهنگ سوسیالیستی در ایران، ضروری می‌باشد.

با این وجود حاضر نبودم با هیچ یک از مراجع قدرت استبدادی و ارتجاعی سازش کنم. همچنین به خاطر احساس مسئولیتی که در برابر مردم دردمند و یاران جان‌باخته‌ام داشتم، حاضر نشدم که از مبارزه‌ی سیاسی و اجتماعی دست بردارم. به دیگر سخن نخواستم در گوشه‌ای از جهان لم داده و فقط در فکر آرامش و آسایش خود باشم و یا مثل برخی افراد، زیر چتر شخصیت‌های سیاسی، قرار گرفته و به دیگران ایراد بگیرم. اکنون بیش از پنجاه و سه سال است که بدون وقفه به فعالیت خود، با وجود تخریب‌گری افراد و محافل گوناگون، ادامه داده‌ام.

استمرار مبارزه‌ی سیاسی و عدم سازش با حکومت‌گران ستمگر، موجب گردید که حتی بسیاری از اعضای خانواده و خویشاوندانم تحت ستم و تبعیض حکومت‌گران قرار گیرند. به خاطر این مسائل، رنج می‌بردم، اما باز هم تسلیم زورگویی‌ها و سیاست‌های پلید استبدادگران نشده و نمی‌شوم.

یکی از خصوصیات انسانی و سیاسی نگارنده، این است که همواره رابطه‌ای باز و شفاف با دوستان و هم‌پیمانانم داشته‌ام. بر این اساس، از دوستانم انتظار داشتم

که اگر مرتکب خطایی می‌شوم، به طرز سازنده‌ای از من انتقاد کنند. از کسانی که در ظاهر از آدم تعریف و تمجید کرده و در پشت سر بدگویی می‌نمایند، بیزار بودم. گاهی بی پروا به دوستان و شخصیت‌های ارزنده و فرهیخته‌ای نظیر دکتر قاسملو و دکتر شاپور بختیار به طور علنی انتقاد می‌کردم؛ از آنجایی که آنها از تجربیات فراوان و فرهنگ دموکراتیک برخوردار بودند، ناراحت نشده و روابط صمیمانه‌ی خود را با من قطع نمی‌کردند، زیرا همواره مرا از دوستان واقعی خود می‌دانستند. اما صراحت گفتار و روابط بی‌آلایشم، مورد پسند برخی افراد و محافل درون اپوزیسیون نبود. در واقع فرهنگ چاپلوسی، نه تنها در حکومت‌های استبدادی، بلکه در درون بخشی از "اپوزیسیون" نیز رواج پیدا کرده است. برخی از این افراد و محافل، در ظاهر ابراز دوستی کرده، اما در خفا، علیه من توطئه می‌کردند. یکی از دوستان دیرینه‌ام که مقیم اتریش است، با طنز به من می‌گفت: حسن جان، این صراحت گفتار تو موجب شده است که دشمنان فراوانی داشته باشی!

به صراحت تاکید می‌کنم که هیچگاه از مبارزه علیه حکومت‌های استبدادی و فاشیستی حاکم در ایران خسته و نا امید نشده‌ام اما از دورویی‌ها، فرصت‌طلبی‌ها، حسادت‌ورزی‌ها و تخریب افراد و محافل درون اپوزیسیون خسته و بیزار شده‌ام. با این وجود، حاضر نبوده و نیستم که مبارزه‌ی همه جانبه‌ی خود را در برابر حکومت‌های استبدادی و فاشیستی رها کنم.

به سهم خودم کوشش کرده‌ام که دلایل فروپاشی اقتصادی، واپسگرایی فرهنگی و دغل‌کاری‌های سیاسی حاکم در ایران را ریشه‌یابی کنم. در نهایت به این نتیجه رسیده‌ام که چنین فرهنگ و مناسبات ناهنجار، نه تنها در حاکمیت، بلکه در میان برخی از افراد و گروه‌های سیاسی مدعی آزادیخواهی نیز، حاکم است. بنابراین، فرهنگ حسادت و تخریب، ریشه در عمق جامعه‌ی ما دارد و با نصیحت، قابل اصلاح نیست.

بر این باورم که ما وظیفه داریم نه تنها این رژیم را به طور بنیادی منحل کنیم، بلکه ضروری است که پیشاپیش، قدرت سیاسی جایگزین و مطلوبی شکل گیرد که

با طرح و برنامه‌های مرحله‌ای و دراز مدت، نیروهای سیاسی را برای انجام تغییر و تحول عمیق فرهنگی و اجتماعی بسیج و سازماندهی کند. در غیر این صورت رویدادهای سیاسی - تاریخی صد سال گذشته، تکرار خواهند شد.

حتماً برای بسیاری از مبارزین جوان این پرسش مطرح خواهد شد که چگونه قدرت سیاسی جایگزین و مطلوب آینده را سازماندهی کنیم که همان خطاها و ناکامی‌های گذشته تکرار نشوند.

بر این باورم، ابتدا باید کوشش به عمل آورد که «احزاب مدرن اجتماعی» با گوناگونی اندیشه شکل گیرند. در حال حاضر، احزاب و گروه‌ها خصلت سکتاریستی (فرقه‌گرایی)، قبیله‌ای و یا محفلی دارند و از ساختار تشکیلاتی دموکراتیک، رهبری جمعی، برخورداری نیستند. همچنین فاقد پایگاه طبقاتی و اجتماعی می‌باشند. به همین دلایل، از انقلاب مشروطه تاکنون، نقش افراد، شخصیت‌های سیاسی و یا عناصر دیکتاتور و قدرت طلب، برجسته بوده و نه تنها مبارزه‌ی اجتماعی و طبقاتی، روند تحول و تکامل اجتماعی را طی نکرده، بلکه به طور عمده، رویکرد واپس‌گرایانه‌ای دارد.

عقیده دارم که شکل‌گیری، شکوفایی و سازمان‌یافتگی جنبش سکولار - دموکراسی در ایران در شرایط کنونی امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر می‌باشد. جنبش سکولار - دموکراسی در انقلاب مشروطه پایه‌ریزی شد اما پس از مدتی فرو پاشید و دوباره در زمان حکومت دکتر محمد مصدق شکل گرفت و به پیروزی‌های موقتی دست یافت.

بر این باورم که بافت اجتماعی و شرایط فرهنگی جامعه ایران ایجاب می‌کند که در درجه نخست در راه شکل‌گیری و سازمان‌یافتگی جنبش سکولار - دموکراسی در ایران گام‌های اساسی برداریم و همزمان برای شکل‌گیری «احزاب مدرن اجتماعی» برنامه‌ریزی کنیم.

شکل‌گیری جنبش سکولار - دموکراسی و شکل‌گیری یک جنبش چپ دموکرات لازم و ملزوم همدیگر هستند. در بستر چنین مناسباتی، احزاب مدرن اجتماعی و

نهادهای دموکراسی و مدنی نیز پایه‌ریزی خواهند شد.

برخی از کوشندگان سیاسی که دستی از دور بر آتش دارند، برای اینکه ادعای دموکراسی دارند، می‌نویسند: ما خواستار آزادی بدون قید و شرط برای همه‌ی دگراندیشان هستیم.

نگارنده این سخنان را که به طور انتزاعی بیان می‌شوند، قبول ندارم. به صراحت اعلام می‌کنم که باید در برابر همه جریان‌هایی که حقوق دموکراتیک دیگران را به رسمیت نمی‌شناسند و حتی برای حفظ قدرت سیاسی، مرتکب جنایت می‌شوند (مثل فاشیست‌های نژادپرست و آخوندهای جنایتکار) به مقابله برخاست. نه تنها برای چنین جنایتکارانی، آزادی بدون قید و شرط قایل نیستم، بلکه از فعالیت آنان نیز باید به شدت جلوگیری به عمل آورد. خواستار آزادی بدون قید و شرط افراد و محافلی هستم که متقابلاً به حقوق دموکراتیک دگراندیشان احترام می‌گذارند و آن را در عمل به اجرا در می‌آورند.

با این تفاسیر، بر اساس تجاربی که شخصاً به دست آورده بودم، در دسامبر ۱۹۹۹ برابر با آذر ماه ۱۳۷۸، مطلب کوتاهی درباره‌ی "فرهنگ و مناسبات سیاسی حاکم در درون اپوزیسیون" به رشته‌ی تحریر درآوردم.

تجربه زندگی سیاسی در این مدت به من ثابت کرده است که هر انسانی دارای ضعف و کمبود است. در صورتی که این ضعف‌ها و کمبودها به فرهنگ و بینش و منش مزمن (تثبیت شده‌ای) تبدیل نشده‌اند، باید همدیگر را تحمل کرد و در فضای دوستانه‌ای به همدیگر یاری رساند تا در همکاری و مبارزه‌ی مشترک، ضعف‌ها و کمبودها بر طرف شوند و انسانها همدیگر را تکمیل کنند. و اما وقتی ضعف‌ها و کمبودها به فرهنگ و بینش و منش تثبیت شده‌ای تبدیل گردند و مرتب بازتولید شوند و به صورت خصلتهای بیمارگونه تظاهر کنند، بایستی روش دیگری در پیش گرفت. به دیگر سخن باید از افرادی که چنین خصایصی دارند، دوری جست. نمی‌توان با چنین انسان‌هایی در مبارزه‌ای جدی، مستمر و دراز مدت همکاری کرد و پیمان سیاسی و انسانی درازمدت بست. این خصلت‌ها عبارتند از:

۱- فرصت‌طلبی: در حالی که این خصلت به صورت مزمن در آمده باشد، افراد تنها به منافع فردی خود می‌اندیشند. چنین اشخاصی، منافع کشور، مردم، دوستان و هم‌پیمانان خود را فدا می‌کنند و خود را با صاحبان زر و زور تطبیق می‌دهند. اگر این افراد تحصیل کرده باشند، خصلت فرصت‌طلبانه‌ی خود را آن‌چنان تئوریزه می‌کنند که خود را حق به جانب و طلبکار از دیگران جلوه دهند. یکی از خصوصیات برجسته‌ی رهبران حزب توده و فعالین آن که مدت طولانی عمر خود را در این جریان سپری کرده‌اند، فرصت‌طلبی یا "اپورتونیسم" است که به فرهنگ "توده‌ایستی" معروف گشته است.

۲- ماکیاولیسم (زد و بند حقه‌بازانه): بینش و منشی است که برخی افراد و جریان‌های سیاسی به آن متوسل می‌شوند تا به زر و زور، به هر قیمتی که شده، دست یابند. افرادی که با چنین خصلتی کارو فعالیت می‌کنند، به هیچ ارزش، معیار انسانی و دموکراتیک پای‌بند نیستند؛ به قول معروف: برای رسیدن به هدف، به هر وسیله‌ی ناپسندی متوسل می‌شوند و آن را از نظر فرهنگی جایز می‌دانند. این خصلت نیز یکی دیگر از خصوصیات برجسته‌ی حزب توده و "آخوندیسم" در ایران می‌باشد که در فرهنگ سیاسی آن را "شارلاتانیسم" نیز می‌نامند که در مناسبات سیاسی حاکم و کنونی ایران، نقش مهمی ایفا می‌کند.

۳- جاه‌طلبی و خودمرکزبینی: این خصیصه اگر به طرز بیمارگونه‌ای بروز کند، تا جایی سوق داده می‌شود که افراد برای ارضای روحیه‌ی (بینش و منش) جاه‌طلبانه‌ی خود (آگاهانه، یا ناخودآگاه) حاضر می‌شوند که حتی دوستان خود را قربانی کرده، مردم و میهن خود را به خون کشانده و کشوری را ویران سازند.

۴- نادانی و جهالت: وقتی که افراد نادان و جاهل در مقام و منزلت تصمیم گیرنده، در امور حزبی، سیاسی و اداری کشور قرار گیرند، بسیار خطرناک و فاجعه‌انگیز خواهد بود. زیرا چنین افرادی، خصوصاً هنگامی که به نادانی و ضعف خود واقف نباشند، دست به کارهایی می‌زنند که می‌تواند برای جامعه و کشور فاجعه‌انگیز باشد؛ و حتی بدون سوء نیت و صادقانه، اما از روی جهالت، دوستان

خود را به مخاطره خواهند انداخت.

در حال حاضر، با همکاری و هم‌فکری برخی از فرهیختگان، آزاداندیشان و مبارزین مورد اعتماد، در تلاشیم که در راه شکل‌گیری یک "حزب سوسیال دموکرات" گام برداریم. البته درصدد هستیم که با توجه به شرایط ایران و ضمن تکیه به آرمان‌های برابری‌طلبانه و عدالت‌خواهانه و سکولاریسم... نام مناسبی برای این جریان انتخاب کنیم.

و اما برای انتشار کتاب خاطراتم، از همشهری و دوست آزاداندیشم، آقای مهران امیراحمدی تقاضا کردم که مرا در ویرایش مطالب یاری نماید. در اینجا ضروری می‌دانم که از زحمات ارزنده‌ی این دوست فرهیخته و مبارز سپاسگزاری کنم. قصد دارم با همکاری چند نفر از دوستان ارزنده، فیلم مستند کوتاهی درباره‌ی رویدادهای تاریخی که در زندگی سیاسی‌ام تاثیر داشته‌اند، آماده کرده و آن را به عنوان سند تاریخی، ضمیمه‌ی کتاب کرده و به خوانندگان عرضه کنم. همچنین درصدد هستم که ماجرای زندگی خود را به اختصار، اما به طور مستند، به زبان‌های انگلیسی و آلمانی نیز انتشار دهم.

امیدوارم در کتاب پیش رو توانسته باشم گوشه‌ای از زوایای پنهان تاریخ معاصر ایران را روشن کرده تا موجب عبرت برای آیندگان گردد. همچنین فرصتی گردد تا نسل‌های بعدی، بهتر بتوانند از تجربیات تاریخی بهره‌مند گردند.

حسن ماسالی

تابستان ۱۳۹۲

فصل اول

شرایط تاریخی و جایگاه خانوادگی

درآمد

بر این باورم، شخصیت اجتماعی هر فرد در محیط و شرایطی که پرورش یافته، شکل می‌گیرد. این شرایط از دامن مادر و مناسباتی که در خانواده حاکم است، آغاز و در محیط‌هایی چون کوچه و بازار، مدرسه... و دانشگاه جهت می‌یابد. این رویکرد بیش از پیش در ارتباط با نظام آموزشی و همچنین مناسبات اجتماعی - سیاسی- فرهنگی بوده و تحت تاثیر آن‌ها، سامانه‌ی نهایی خود را کسب می‌کند.

نگارنده، در خانواده‌ای نسبتاً مرفه و در درون یک طایفه، با مناسبات «نیمه عشایری» بزرگ شده است. در ابتدا باید نگاهی به خاستگاه اجتماعی بنیانگذاران خانواده‌ام بیاندازیم، که چطور و در چه شرایطی زیسته و چه عواملی در زندگی، بینش و منش آنها تاثیرگذار بوده، و در نهایت، پندار و کردار آن‌ها چگونه در من اثر گذاشته است.

نیاکانم از قوم تالش (تالش) یکی از قدیمی‌ترین اقوام ایرانی می‌باشند. تالش‌ها، قرن‌ها پیش، در کناره‌های غربی بحر خزر (دریای مازندران) ساکن بوده و به زبان تالشی که ریشه‌ی مشترکی با زبان‌های تاتی، کردی و لری دارد، تکلم می‌کنند.

برای آشنایی بیشتر با تاریخچه‌ی قوم تالش، بخش‌هایی از نوشته‌های پژوهشی برادریم، علی ماسالی را نقل می‌کنم. این پژوهش به صورت کتابی تحت عنوان «سیری در فرهنگ، تاریخ و جغرافیای تاریخی تالش و انطباق آن با قوم باستانی کادوس»، منتشر شده است.

شرایط سیاسی - اجتماعی تالش به ویژه ناحیه ماسال و شاندرمن

ماسال و شاندرمن، پیش از تسلط سلسله‌ی قاجار بر ایران، از نظر تقسیم‌بندی جغرافیایی، بخشی از حکمرانی "گسکرات" به مرکزیت "زیکسار" بود. در دوره‌ای خاص، محمدرضاخان گسکری بر آن حکومت می‌کرد. بر اساس برخی اطلاعات و روایت‌های تاریخی در سفرنامه‌ها، این شهرک قدیمی و باستانی از اواخر صفویه، در جنگل‌های "هفت دغنان" واقع بود. جاده‌ی شاه عباسی که از آستارا تا نواحی پونل و به طرف ضیابر و طاهرگوراب ادامه داشته، از کنار این شهرک عبور می‌کرد. دکتر منوچهر ستوده، در کتاب "از آستارا تا استرآباد" از آن یاد کرده است.

گسکرات در آن زمان، شامل ماسال و شاندرمن، تالش دولاب، انزلی و نواحی گسکرات کنونی بود و به عنوان یکی از مقتدرترین ولایات امپرنشین گیلان، محسوب می‌گردید.

نام گسکرات امروزه به بخشی از اراضی شهرستان صومعه‌سرا، اطلاق می‌شود که شامل مناطق زیر می‌باشد: طاهر گوراب، زیگسار، ضیابر و سرحدات رضوانشهر، به طوری که در ضلع جنوب غربی مرداب انزلی واقع شده و با ولایت گسکرات سابق، تفاوت اساسی دارد.

حکومت سایر نواحی تالش، از خاک جمهوری آذربایجان تا مرز بین تالش دولاب و اسلام، در دست می‌مصطفی خان تالش و سپس فرزند او میرحسن خان بوده، که در زمان فتحعلیشاه قاجار به روسیه، گرایش پیدا می‌کند. او شهر لنکران، واقع در

جمهوری آذربایجان کنونی را، به عنوان مرکز فرمانروایی خویش، انتخاب کرده بود.

روایت می‌کنند یکی از دلایل شکست ایران در جنگ با روسیه، به دلیل بدرفتاری‌های شاه قاجار و دولت مرکزی با حسن خان، حاکم تالش بوده است که به عدم همکاری او با عباس میرزا (ولیعهد فتحعلیشاه)، منجر می‌شود.

فتحعلیشاه قاجار، پس از تقسیم تالش توسط روس‌ها، به منظور تضعیف قدرت خان‌های حکومت‌گر در تالش، سرزمین‌های تحت نفوذ آنان را تجزیه و برخی از خوانین محلی را از قدرت معزول کرده، و اشخاص دیگری را به جانشینی آنان برمی‌گزیند. در واقع براساس این سیاست، نواحی ماسال و شاندرمن و تالش دولاب از حکومت گسکرات، جدا می‌گردند. از این رو "حاکم دست‌نشانده‌ای" نظیر محمدولی خان احمدلو، از اهالی میره جن خلخال (آذربایجان) توسط حاکمان قجر، به عنوان حکمران ماسال و شاندرمن برگزیده می‌شود.

او مدت طولانی در ماسال حکومت نکرد و به گفته‌ی "فریزر" به دستور هدایت‌اله خان فومنی والی گیلان، زنده زنده، در چاه مدفون گردید. اما بعدها وراث او، یکی از نوادگان وی به نام جوادخان را، برای حکمرانی برگزیدند که این خاندان قریب صدویست سال، در ماسال حکومت کردند. هنگامی که فتحعلیشاه قاجار، در ایران سلطنت می‌کرد، "فریزر" از گیلان دیدار به عمل آورد. او از بالاخان کرگانرودی، به عنوان یکی از با نفوذترین حکام تالش نام می‌برد. همچنین از محمدخان اسامی که در "لمپر" سکونت داشته و محمدقلی‌خان تالش دولابی که در پونل حکمرانی می‌کرد، یاد کرده است. محمدرضاخان گسکری و ابراهیم خان شاندرمنی و محمدخان، از دیگر خوانینی بودند که در سایر نقاط تالش حکمرانی کرده و فریزر هم به آن‌ها، اشاره کرده است.

"رابینو" دیپلمات و مورخ انگلیسی، صاحبان قدرت محلی در ماسال را، قبل از روی کار آمدن قاجاریه، از خانواده‌ای می‌داند که در محلی به نام "وشمه سرا" اقامت داشتند و از بازماندگان آنان، تحت نام‌هایی چون اسد بیگ، حسینقلی بیگ

و داداش بیگ یاد می‌کند. هم اکنون محلی به نام داداش بیگ در آن نواحی وجود دارد.

با این وجود محمدخان، فرزند و جانشین محمدولیخان، دومین حاکم ماسال از طایفه‌ی جوادی، پس از روی کار آمدن قاجاریه می‌باشد. می‌گویند محمدخان هر زمان که می‌خواست، قادر بود هزاران مرد جبار را که از خونریزی واهمه‌ای نداشته و با بی‌قیدی به آن اقدام می‌ورزیدند، بسیج کند.

به نظر می‌رسد که "فریزر" به علت ضرب و شتمی که هنگام ورود به ماسال از طرف عوامل خان، دیده بود، متاثر گشته، چرا که او را به جرم جاسوسی، زندانی و اذیت و آزار کرده بودند.

او سرانجام با دخالت حاکم گیلان از بند رسته و از طریق کوه‌های تالش، به تبریز می‌رود. در هنگام عبور از این مسیر، خانه‌های بیلاقی حکام ماسال در "بیلگاه دول" را نیز، توصیف کرده است.

پس از اینکه حاجی محمدخان، در سال ۱۲۷۰ هجری - قمری فوت می‌کند، پسر ارشد او مهدی‌خان به جای پدر بر اسب قدرت سوار می‌گردد. اما پس از اندک زمانی توسط برادر ناتنی خود کاظم خان، کشته و اختلاف و خصومت در بین خانواده‌ی حاجی محمد خان، بالا می‌گیرد.

منطقه‌ی تالش به واسطه‌ی هجوم راهزنان و گروه‌های غارتگر، همیشه ناامن و ناآرام بوده و به همین منظور، بعدها توسط محمد حسین خان، گروهی سوارکار ماهر و جنگجو از میان دامداران و کوه‌نشینان، مجهز شده تا بتوانند امنیت منطقه را تامین نمایند. باید توجه داشت که خوانین غیر بومی، سال‌ها در ماسال، قدرت را در دست داشتند.

مالکیت ارضی در ماسال بیشتر به صورت "خرده مالکی" بود. زمین‌داران محلی، از نظر توان مالی قابل قیاس با ملاکین بزرگ شهرستان رشت، لاهیجان، فومن و

غیره نبودند. از سوی دیگر مردم ماسال و سایر نقاط تالش به طور عمده، از طریق دامداری امرار معاش کرده و در مناطق جنگلی و کوهستان‌های سرسبز زندگی می‌کردند. آن‌ها تابستان‌ها را در بیلاقات و مناطق کوهستانی سپری کرده و زمستان‌ها در نواحی جلگه‌ای و در دامنه‌ی کوهستان‌ها به سر می‌بردند. "هرودوت" مورخ یونانی در مورد معیشت "کادوسی‌ها" (تالش‌ها) می‌نویسد: کادوسی‌ها در ارتفاعات و مناطق کوهستانی و جنگل‌های سواحل جنوبی و غربی دریای کاسپین (خزر) به سر می‌بردند، افرادی هستند جنگجو و در تیراندازی و سوارکاری مهارت داشته و از طریق دامداری معیشت می‌کنند و از فنون کشاورزی و زراعت هیچ گونه اطلاعی ندارند.

به همین علت، مالکیت زمین‌های زراعی در این منطقه، اکثراً در اختیار ملاکین بزرگ غیربومی همچون امین‌التجار، امین‌الضرب، سردار امجد، سردار مقتدر و ملاکین بزرگ رشت همچون جلیل‌الممالک (مژده‌ی)، محمدعلی مغازه‌ای و غیره، قرار داشت و تنها مقدار اندکی در اختیار خوانین محلی ماسال بود. خرده مالکین بومی، کمتر از ده درصد مالکیت اراضی زراعی را در اختیار داشتند.

تصویر کلی از شرایط اولیه‌ی زندگی پدر بزرگم، کربلایی یعقوب بیگ

تا زمان سلطنت رضا شاه، در ایران شناسنامه وجود نداشت و افراد را با نام کوچک منتسب به پدر خطاب می‌کردند. تاریخ دقیق تولد پدر بزرگ ما یعقوب بیگ، معلوم نیست ولی با توجه به تاریخ فوت او در سال ۱۳۱۰ شمسی، تخمین زده می‌شود که او بین سال‌های ۱۲۴۰ الی ۱۲۴۵ شمسی به دنیا آمده باشد.

حاجی بابا، پدر یعقوب، از بازماندگان يك خانواده‌ی قدیمی تالش بود که هنگام حیات خود مال و ثروتی نداشت. گویا او ابتدا در "پاشکم" یکی از محلات شاندرمن می‌زیسته و صاحب یک خانه و مالک یکی- دو هکتار زمین بوده است. یعقوب،

هنگام فوت پدر کمتر از دوازده سال داشت اما به عنوان فرزند ارشد، احساس مسئولیت کرده و سرپرستی خانواده را بر عهده می‌گیرد. از این رو مجبور می‌شود که خانه و زمین به ارث رسیده را، به شخصی بسپارد و به ماسال برای به دست آوردن کار برود. او برای امرار معاش اعضای خانواده، ناچار می‌گردد که ابتدا در نزد یک دامدار بزرگ، به نام کربلایی محمدحسین خان، کارگری کند.

از آنجایی که، محمدحسین خان، شناخت کافی نسبت به خانواده‌ی یعقوب و صداقت وی داشت، پس از مدتی او را به عنوان نماینده‌ی خود در ارتباط با حکام و امرای مناطق مختلف گیلان و تالش، برمی‌گزیند. به این ترتیب، خیلی زود در مسائل اجتماعی مربوط به ماسال، صاحب نظر می‌گردد. یعقوب در اوایل زندگی خود و در اوج قدرت ملوک الطوایفی به عنوان نماینده‌ی خوانین ماسال با سردار امجد، حکمران تالش، که در ماسال و شاندرومن هم املاک زیادی در اختیار داشت، در ارتباط می‌ماند تا از دشمنی‌های ایشان در آن منطقه، بکاهد.

در این هنگام، برخی از خوانین هشتپر تالش به علت خویشاوندی با امیر نظام، با دربار ناصرالدین شاه قاجار ارتباط برقرار کرده و از نفوذ درباریان، جهت تحکیم قدرت خویش، استفاده می‌کردند. "عمیدالسلطان" سردار امجد، به عنوان خواهرزاده‌ی امیرنظام، یکی از امرای قدرتمند ایران برشمرده می‌شد که در سراسر گیلان و بخشی از آذربایجان، دارای نفوذ بوده و عملاً به هر نحو که می‌خواست، یکه‌تازی می‌کرد.

خوانین هشتپر تالش علاوه بر اینکه حکومت کرگان‌رود را به طور مطلق در اختیار داشتند، فکر مداخله به امور حکومتی سرتاسر تالش را نیز، در سر می‌پروراندند. از این رو اقتدار و نفوذ خوانین ماسال در برابر قدرت فرزندان و جانشینان بالاخان کرگان‌رودی بسیار ناچیز بود. چرا که فرمان انتصاب حکومت کسانی چون سردار امجد، به طور مستقیم از تهران صادر می‌گردید. در واقع آنها نظرات خود را به طور یک جانبه، نه تنها بر مردم ماسال بلکه به اکثر مناطق گیلان تحمیل می‌کردند.

جالب اینکه، سردار و پسرش ارفع السلطان، با حمایت روسها بر علیه مشروطیت فعالیت کرده و به همین علت موجب خشم مشروطه خواهان می گردند. سرانجام مردم کرگانرود بر علیه آنان شورشیده و دستشان را از حکومت تالش کوتاه می کنند.

حاکمیت سردار امجد و فرزندش ارفع السلطان در تالش تا سال ۱۳۲۵ هجری- قمری برابر با سال ۱۲۸۴ هجری- شمسی، ادامه داشت. ناگفته نماند که سایه‌ی قدرت و نفوذ آنان تا پایان حکومت پهلوی، همچنان در تالش پا برجا بود. هلاکو رامبد، نماینده‌ی قدرتمند تالش در مجلس شورای ملی، در زمان محمد رضا شاه پهلوی، از بستگان نزدیک سردار امجد به شمار می رفت.

سردار مقتدر، نواده‌ی محمد قلی خان تالش دولایی، از دیگر حاکمان بانفوذ تالش بود که می کوشید در اوج نهضت جنگل از گسترش آن جلوگیری به عمل آورد. او به علت همین خوش خدمتی، علاوه بر تالش به عنوان حکمران فومنات نیز منصوب گردید. او دختری داشت به نام خانم "عزت الملوك ساسانی" که زنی قدرتمند در منطقه به شمار می رفت به طوری که او را "ملکه جنگل تالش" می نامیدند.

یعقوب بیگ، در سنین جوانی به عنوان نماینده‌ی محمد حسین خان، بارها با سردار امجد و سردار مقتدر که در ماسال و شاندرمن املاک زیادی در اختیار داشتند، ملاقات و مذاکره کرده بود.

کربلایی یعقوب تا هنگامی که در نزد محمد حسین خان به سر می برد، مایملک او فقط شامل مقداری از اراضی جلگه‌ای و کوهپایه‌های جنگلی واقع در قریه‌ی «مرکیه» ماسال بود که برای سکونت و معیشت خانواده‌ی خود، خریداری کرده بود. او بعدها به خاطر علاقه‌ای که به دامداری داشت، به تدریج املاک زیادی در نواحی کوهستانی و مراتع بیلاقی و همچنین اراضی آباد نشده، خریداری می کند. علاوه بر دامداری، به تجارت و خرید و فروش کالا و محصولات بومی از قبیل برنج و فراورده‌های دامی پرداخته و از طریق بندر انزلی، کالاهای خود را به بادکوبه (باکو) و حاجی طرخان، صادر می کرد.

پدرم انامقلی ماسالی که فرزند ارشد یعقوب بیگ بود، برنامه‌های اقتصادی پدرش را دنبال کرده و به مرور، یکی از ملاکین بانفوذ منطقه‌ی ماسال و شاندرمن می‌شود.

اکنون که مختصری راجع به اوضاع اقتصادی و وضع مالکیت در نواحی ماسال و شاندرمن، بیان گردید بار دیگر به زندگی یعقوب بیگ می‌پردازم زیرا او با پدیده‌ی سیاسی جدیدی روبرو می‌گردد. از یک طرف سردار مقتدر حاکم تالش و ده‌ها گردن‌کش و باج‌گیر در منطقه، یکه تازی می‌کردند و از سوی دیگر، میرزا کوچک خان دست به قیام زده و از افراد بومی، تقاضای حمایت می‌کرد.



تصویر پدر بزرگم کربلایی یعقوب و مادر بزرگم شهربانو (مشهدی باجی)

رابطه‌ی کربلایی یعقوب با سردار مقتدر

سردار مقتدر با اینکه، اقتدار مطلقه‌ای در سراسر نواحی تالش داشت، کوشش می‌کرد که با یعقوب بیگ مدارا کرده و با او با احتیاط رفتار نماید. او برای حفظ قدرت خویش به عنوان حاکم دست نشانده‌ی دولت مرکزی، قریب به پانصد سوار مسلح در اختیار داشت. سردار بارها توسط این افراد مسلح، اموال و احشام مردم را به نفع خود مصادره کرده بود. در ماسال و شاندرمن نیز افرادی وابسته به سردار مقتدر وجود داشتند که از وی پیروی می‌کردند و با حمایت و پشتیبانی او، به مردم زور می‌گفتند.

کربلایی صمد برادر همسر کربلایی یعقوب، از کسانی بود که در تیراندازی و امور چریکی نظیر نداشت، به همین جهت سردار مقتدر بارها از وی تقاضا می‌کند تا فرماندهی گروهی از تفنگداران وی را بر عهده گیرد ولی او هیچگاه از داماد خویش جدا نگشته و روز و شب، از جان یعقوب بیگ، پاسداری می‌کرد. یعقوب بیگ که از خرده مالکین ماسال محسوب می‌شد، به تجارت نیز اشتغال داشت و کوشش می‌کرد که در منازعات سیاسی و کشمکش‌های نظامی کمتر دخالت کند. او به جز کربلایی صمد یعنی برادر خانومش، هیچکس را به عنوان تفنگچی در اختیار نداشت اما با محبوبیتی که در بین مردم ماسال کسب کرده بود، حکمرانان منطقه با او به احترام رفتار می‌کردند. یعقوب بیگ همچنین میل نداشت که در منازعات بین سردار مقتدر و میرزا کوچک خان، دخالت کند.

چنین روشی باعث شد که مدت‌ها مردم ماسال از درگیری‌ها و منازعات جنبش جنگل به رهبری میرزا کوچک خان و نیروهای طرفدار دولت مرکزی به دور گردند. او از میرزا کوچک خان و همچنین از سردار مقتدر قول گرفته بود که منطقه‌ی ماسال را از صحنه‌ی درگیری طرفین دور نگهدارند. اما میرزا کوچک خان یک بار دستور دستگیری و ربودن او را صادر می‌کند و از وی می‌خواهد که به جنبش جنگل، کمک مالی کند.

یعقوب بیگ سرانجام در سال ۱۳۱۰ شمسی در منزل خود در رشت، چشم از جهان فرو بست. او از همسر خود "شهربانو" که او را "مشهدی باجی" خطاب می‌کردند، دارای پنج فرزند پسر و دو دختر بود که نام آن‌ها به ترتیب عبارت بودند از: انامقلی، احمد، اسفندیار، عین‌الله، شیرینقلی، مدینه، عظمت و اسماعیل. یکی از دخترها به نام مدینه و دو فرزند پسر وی به نام‌های احمد و عین‌الله در سنین جوانی، بین سال‌های ۱۳۱۴ الی ۱۳۲۰ شمسی در اثر بیماری‌های مختلف فوت می‌کنند.

نقش میرزا کوچک خان در منطقه‌ی تالش

میرزا کوچک خان، به اتفاق عده‌ای از افراد با نفوذ و جنگجویان گیلانی و با همکاری چند نفر از انقلابیون روسیه و آلمان، که تمایلات "سوسیالیستی" داشتند، در گیلان علیه حکومت مرکزی قیام می‌کند. او پایگاه اصلی مبارزه و مقاومت خود را در مناطق کوهستانی و جنگلی قرار داده و ماسال و شاندرمن و کوه‌های تالش، از مناطق تحت نفوذ ایشان محسوب می‌شد.

میرزا کوچک خان برای اینکه پدر بزرگ ما، کربلایی یعقوب را تحت نفوذ خود در آورد، او را از محل اقامتش می‌رباید و سپس به خانواده‌اش اطلاع می‌دهد که شرط آزادی ایشان، پرداختن مبلغ هنگفتی تحت عنوان کمک به جنبش جنگل می‌باشد. پدرم به اتفاق کربلایی صمد، مبلغ بیست هزار تومان (سکه‌ی نقره) به وسیله‌ی اسب و قاطر به نزد میرزا کوچک خان برده تا کربلایی یعقوب، آزاد گردد. میرزا کوچک پس از کسب پول، با مهر و امضا، دریافت کمک را تایید کرده و در پی آن، پدر بزرگم، آزاد می‌شود.

پدرم انامقلی ماسالی، در آن زمان بیش از بیست سال نداشت. او در این باره می‌گوید: "در ابتدا ترس سراسر وجود مرا فرا گرفته بود. معین‌الرعا (یکی از

همراهان میرزا کوچک خان) در ابتدا با تندی حرف می زد، ولی میرزا او را از این کار باز می دارد و می گوید زندانی کردن یعقوب بر حسب مصلحت سیاسی بوده نه به خاطر عداوت و دشمنی، ما باید برای ادامه کار نهضت از وجود چنین افرادی استفاده ببریم نه اینکه آنها را به کینه و دشمنی برانگیزیم. پس از صحبت های میرزا، لحن کلام معین الرعایا با ما عوض شد و با ملایمت صحبت نمود."

بر حسب توافقی که بین میرزا کوچک خان و یعقوب بیگ به عمل آمد، میرزا قول داد که افرادش در ماسال از اعمال خشونت و مراوده های علنی به منظور دریافت کمک های مالی و نظامی پرهیز کنند. همچنین از درگیری با قوای دولتی و یا افراد سردار مقتدر، حتی الامکان اجتناب ورزند، مگر اینکه وضع دیگری پیش آید و جنگ در این نواحی، اجتناب ناپذیر شود.

البته درگیری ها اغلب در اطراف طاهرگوراب و همچنین در حوالی ضیابر و یک بار نیز به هنگام عزیمت میرزا به نزد شاهسون ها در اطراف شاندرمن رخ می دهد، ولی هیچگاه به ماسال کشانده نمی شود.

در نهایت با افول اقتدار نهضت جنگل در اثر هجوم نیروهای دولت مرکزی، میرزا کوچک خان تصمیم می گیرد که از طریق راه های صعب العبور کوهستانی شاندرمن و تالش دولا، به طرف خلخال آذربایجان حرکت کند و به نزد عظمت خانم فولادی، رئیس ایل شاهسون برود.

شاهسون ها در سرحدات تالش و اردبیل به سر می بردند و سوارکاران ماهری بودند. ایل شاهسون با داشتن جنگجویان بی باک و نترس یکی از پر قدرت ترین طوایف آذربایجان محسوب می شدند که قصد حمایت از میرزا کوچک خان را داشتند. روایت می کنند که عظمت خانم فولادی به سردار جنگل، علاقمند شده و میل داشت با یک شورشگر مبارز، ازدواج کند. البته صحت این روایت به درستی معلوم نشده است.

به هر حال میرزا کوچک خان به اتفاق عده ای از همراهان خود، برای رفتن به

نزد شاهسون ها وارد جنگل های شاندرمن می شود تا با عبور از کوه های تالش، وارد خلخال شود و خود را به مقصد برساند.

از جمله یاران میرزا کوچک خان که او را در این راه، همراهی کردند عبارت بودند از: حسن خان معین الرعایا، میرزا نعمت الله خان... و "گائوک" (مبارز آلمانی تبار) که جمعاً تعداد آنها به حدود پانزده الی بیست نفر می رسید.

متأسفانه افراد سردار مقتدر از حرکت این عده، آگاه شده و کوشش می کنند که مانع از ادامه ی حرکت آنان شوند. یکی از اهالی شاندرمن که وابسته به سردار مقتدر بود و در تیراندازی و امور چریکی مهارت داشت، در برابر میرزا ایستادگی کرده تا نیروهای دولتی فرا برسند. به این ترتیب میرزا کوچک خان برای عبور به سمت خلخال با مشکل مواجه می گردد. از این رو تصمیم می گیرد که به اتفاق همراهان عقب نشینی کرده و از طریق کوه های ماسال و شاندرمن به مقر قبلی خود برگردد. در این هنگام، سردار مقتدر به اهالی ماسال پیغام می دهد که جلوی حرکت میرزا و همراهان وی را گرفته و مانع از عبور آنان شوند تا نیروهای او و قوای دولتی به منطقه برسند.

برای مقابله با جنبش جنگل و جلوگیری از نفوذ آنان، قبلاً سلاح های زیادی بین مردم ماسال توزیع شده بود، اما پدر بزرگم یعقوب بیگ، مردم ماسال را از دخالت در این کار باز می دارد و برای آنها توضیح می دهد که دخالت در این مورد، موجب خصومت و دشمنی بین مردم ماسال و جنبش جنگل خواهد شد و در آینده برای آنها خطرات جانی و مالی در پی خواهد داشت.

وی یادآور می شود که طرفداران جنبش جنگل از مردم ماسال و عاملان این درگیری ها، انتقام خواهند گرفت.

او با اتخاذ نقش بی طرفانه، توانست عملاً از خونریزی و انتقام جویی ها، جلوگیری کند. اما، بعدها این مساله، موجب کدورت بین سردار مقتدر و یعقوب

بیگ، می‌گردد. با این وجود میرزا کوچک خان از تصمیم سردارمقتدر آگاه شده و بر آن می‌شود که مسیر قبلی را تغییر داده و از طریق جنگل‌های ماسال، خود را به دهکده‌ی گیلوان در خلخال برساند و از آنجا راهی "هروآباد" (آذربایجان) گردد.

این در حالی بود که حسن‌خان معین‌الرعا، قدرت مقاومت خود را از دست می‌دهد و بدون اطلاع هموندان خویش، تغییر مسیر داده و از میرزا کوچک خان جدا می‌شود. حسن‌خان تصمیم می‌گیرد که با وساطت «کربلایی نقره»، خود را به نیروهای دولتی تسلیم کرده و امان‌نامه، دریافت نماید. کربلایی نقره از بستگان و نزدیکان معین‌الرعا بود. بعدها حسن‌خان به عنوان «پاداش» به حکومت فومنات منصوب می‌گردد.

میرزا کوچک خان به اتفاق میرزا نعمت‌الله خان و گائوک آلمانی بعد از گم کردن راه در جنگل‌های «چسلی» ماسال، به ناچار تغییر مسیر می‌دهند. این بار برای رفتن به خلخال از راه «شالما» یکی از مناطق کوهستانی ماسال، به گیلوان وارد می‌شوند. نیروهای دولتی نیز با راهنمایی کربلایی نقره به تعقیب آنان ادامه می‌دهند.

میرزا نعمت‌الله‌خان که فردی شجاع و جسور بود، به خاطر اینکه میرزا کوچک‌خان و گائوک آلمانی را از درگیری و خطر دور بدارد و از سرعت پیشروی نیروهای دولتی، جلوگیری به عمل آورد، به تنهایی با شیوه‌ی جنگ پارتیزانی و کمین کردن در جنگل، در برابر قوای دولت ایستادگی کرده و به جنگ و گریز ادامه می‌دهد. او قصد داشت که با شیوه‌ی جنگ پارتیزانی، رهبران جنبش جنگل را از محاصره نجات دهد.

شور بختانه، نعمت‌الله خان پس از یکساعت درگیری، به وسیله‌ی کربلایی نقره، که از بستگانش بود، به قتل می‌رسد. پس از چند روز جنازه‌ی وی را مردم «میر محله» ماسال یافته و در قبرستان محل، دفن می‌نمایند.

در پی آن میرزا کوچک خان به اتفاق گائوک آلمانی، خود را به کاروانسرای بین

ماسال و خلخال می‌رساند. عده‌ای چارپادار که از ماسال به طرف گیلوان در حرکت بودند، به او خبر می‌دهند که قوای دولتی درسه تا چهار کیلومتری کاروانسرا، به سر می‌برند و چون راه پراز برف است امکان دارد تا دو الی سه ساعت دیگر، خودشان را به کاروانسرا برسانند. این مساله موجب می‌گردد که میرزا کوچک خان و گائوک، فرصت استراحت نداشته باشند و تصمیم بگیرند که هرچه سریعتر از کوه «سیاه خانی» و گردنه‌ی «آلاله پشته» عبور کنند. آن‌ها تا نیمه‌ی شب، در برف و سرمای شدید خود را به بالای کوه بین ماسال و گیلوان (آذربایجان) رسانده و در اثر سرما و گرسنگی از رمق افتاده و قادر به حرکت نمی‌شوند. عاقبت میرزا کوچک خان به اتفاق دوست وفادارش «گائوک»، در سرایشی کوه‌ای تالش به سمت خلخال، جان می‌بازد.

نیروهای دولتی، پس از دو روز خودشان را به محل رسانده و قصد داشتند که با نبش قبر، جنازه آن‌ها را به نزد رضاخان (سردار سپه) در رشت ببرند تا بدین واسطه، پاداش خوبی دریافت کنند. اما یکی از افراد با نفوذ محل، به نام سید اسدالله مانع از این کار می‌شود. در نهایت شخصی به نام رضا اسکستانی از اهالی اسکستان خلخال، به طمع پول، شبانه و به طور مخفیانه در قبرستان محل حضور یافته و سر میرزا را از جسدش جدا می‌کند، سپس در داخل کیسه‌ای از پوست گوسفند که به اصطلاح محلی «امانه» گفته می‌شود، جای داده و به رشت نزد اربابان خویش می‌برد.

سر بریده‌ی میرزا به رویت ماموران دولت مرکزی رسیده، و شهادت وی مورد تایید قرار می‌گیرد. متعاقب آن، سر بریده را، در سلیمان داراب رشت، دفن می‌کنند. پس از تبعید رضاشاه و روی کار آمدن محمد رضاشاه، یعنی حدود بیست سال بعد از قتل میرزا، خویشاوندان میرزا کوچک خان به پدرم انامق‌لی ماسالی مراجعه می‌کنند و از ایشان می‌خواهند که ترتیبی دهد تا جسد میرزا را مخفیانه، از روستای «خانقاه» واقع در گیلوان، نبش قبر کرده، و به محل دفن «سر» او در سلیمان

داراب انتقال دهند.

پدرم نامه‌ای به یدالله عین‌الهی، یکی از اهالی گیلوان، نوشته و به ایشان ماموریت می‌دهد تا با مشورت و راهنمایی آقای سید مظفر سجادی (فرزند مرحوم سید اسد الله) جسد میرزا را از قبرستان خانقاه واقع در گیلوان در آورده، به ماسال حمل کنند. سپس جسد میرزا توسط همان یدالله عین‌الهی، در شهر صومعه سرا، به خویشاوندان و بازماندگان وی تحویل می‌شود. آن‌ها نیز جسد را مخفیانه در کنار سر بریده‌ی میرزا، دفن می‌کنند.



گل‌علی، عموی پدرم که با میرزا کوچک خان همکاری می‌کرد (نفر دوم از راست)



ردیف بالا ایستاده (از راست به چپ): کربلایی حسین، سیف‌الله‌زاده، سعدالله درویش، اسماعیل جنگی، میرصالح مظفرزاده، محرم‌علی‌خان. ردیف وسط نشسته: گائوک (آلمانی)، کازانوف (روسی)، میرزا کوچک‌خان، ایونوف (روسی)، بلایف (روسی).

ردیف پایین: خالو قربان، خالو مراد (عکس از کتاب «سردار جنگل» نوشته ابراهیم میرفخرایی)



رضا اسکستانی که سرمیرزا را از تن جدا کرده و تحویل ماموران حکومتی داد تا به زعم خویش پادشاه دریافت نماید.

دستگیری سیدجلال چمنی، از یاران سابق میرزا کوچک خان

یعقوب بیگ از اوایل بهار تا شهریورماه، در منزل بیلاقی خود واقع در "آزیدول" که در میانکوه ماسال قرارداداشت، زندگی می‌کرد. در این هنگام، یکی از دامداران محل، به نام سعدی که از افراد مورد اعتماد وی بود، پیامی ازطرف سید جلال چمنی نزد کربلایی یعقوب می‌برد و می‌گوید که سید جلال چمنی به اتفاق همزمانش می‌خواهد شما بین سید و سردارمقتدر سازش به عمل آورید و شرایطی فراهم شود که سید جلال و افرادش "امان نامه" دریافت کنند. سیدجلال قبلاً سعی کرده بود تا از طریق دریا و بندر انزلی به قفقاز رفته و پناهنده شود، ولی موفق نشده بود. در واقع او از ادامه‌ی جنگ و گریز با نیروهای دولتی خسته شده بود. از این رو تصمیم می‌گیرد بدین طریق خود را رها ساخته و زندگی جدیدی را شروع کند. یعقوب بیگ برحسب تقاضای سیدجلال و همراهانش به سردار مقتدر نامه

می‌نویسد و تقاضای سید جلال را با اودرمیان می‌گذارد. او از سردار خواهش میکند که امان‌نامه را مهر و امضاء کرده و امنیت جانی و آزادی وی و همراهانش را تضمین نماید تا آن‌ها نیز، تسلیم گشته و سلاح‌های خود را تحویل دهند.

سردار مقتدر نیز چنین می‌کند و امان‌نامه‌ای را مهر کرده و به فرستاده‌ی یعقوب بیگ می‌دهد. یعقوب بیگ پس از مشاهده‌ی این امان‌نامه، به سید جلال می‌گوید من اگر به جای تو بودم به این کاغذ پاره و به قول سردار مقتدر اعتماد نکرده و چاره‌ای دیگر می‌اندیشیدم.

«سید» نیز این توصیه را قبول می‌کند، تا اینکه پس از شور و مشورت طولانی، یعقوب بیگ، بار دیگر از سردار می‌خواهد در صفحه‌ی سفید قرآنی که برایش می‌فرستد، امان‌نامه را نوشته، و مهر و امضاء نماید تا بدین واسطه، صداقت قول او و امنیت جانی «سید» تضمین گردد.

سردار مقتدر این تقاضای آنها را نیز برآورده می‌کند و به طور کتبی و شفاهی، سوگند یاد می‌کند که هرگاه سید خود را تسلیم نماید، شخصاً ضامن او خواهد گشت. در این هنگام سردار سپه به جای احمد شاه بر تخت سلطنت تکیه زده و چند سالی نیز از شهادت میرزا گذشته بود. بعد از اخذ امان‌نامه، سید و همراهانش با خیالی آسوده، راهی «پونل» یعنی مقر حکومت سردار مقتدر می‌شوند. سردار ابتدا به گرمی از آنها استقبال کرده و ناهار مفصلی تدارک می‌بیند. پس از ناهار از سید و همراهان وی می‌خواهد به حمام عمومی پونل رفته تا خستگی جنگ‌های طولانی و فرسایشی را از تن بدر کنند. تا این لحظه سید و همراهانش، تفنگ‌های خود را تحویل نداده بودند و قرار بر این بود که پس از استحمام، آن‌ها را تحویل افراد سردار داده و مرخص گردند. اما به محض ورود به حمام و از تن بر آوردن جامه، افراد سردار به حسب دستور، وارد حمام شده و پس از دستگیری و خلع سلاح، سید و یارانش را به رشت منتقل می‌کنند. چمنی که از رفتار ناجوانمردانه‌ی سردار عصبانی بود، بلند فریاد می‌زد که: سردار آدم ترسو و بزدلی است.

سید جلال سرانجام در رشت به شهادت رسید اما سردار مقتدر خود نیز بیش از یکسال زنده نمی‌ماند. لازم به یادآوری است که چنین رویکردهای ریاکارانه، هنوز که هنوز است در فرهنگ و مناسبات سیاسی بسیاری از محافل ایرانی حاکم است.

فرهنگ تخریب و توطئه‌گری در جامعه‌ی ایرانیان

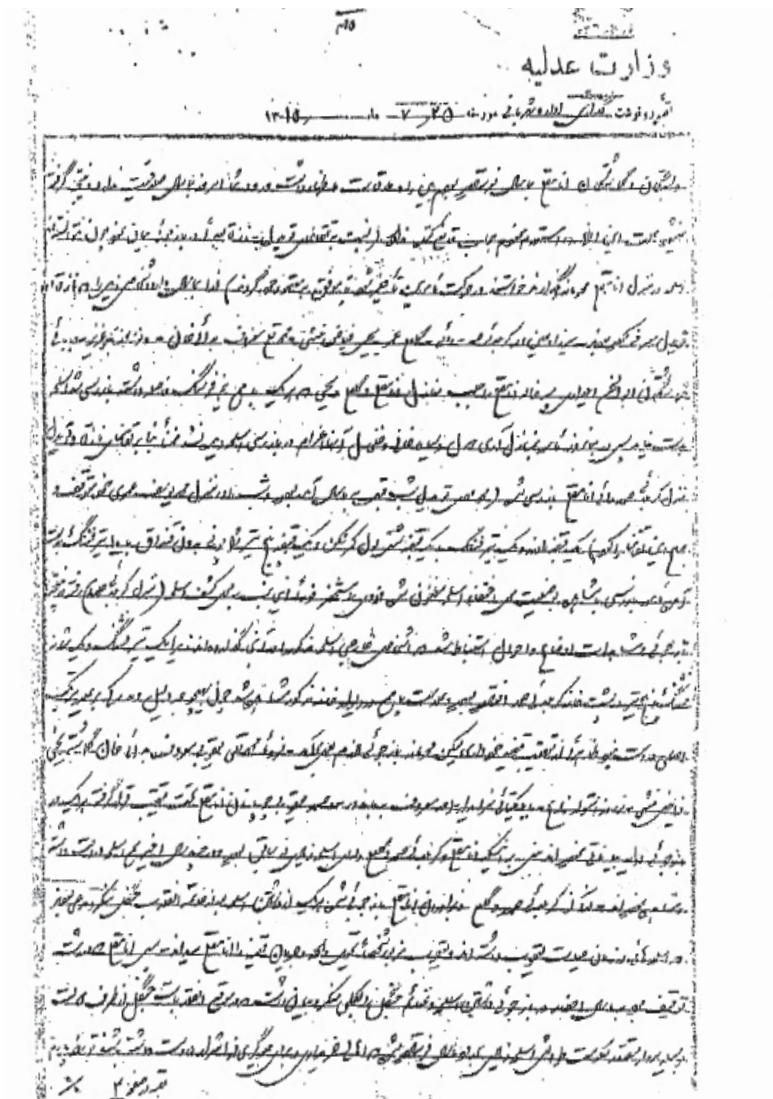
پس از سرکوب جنبش جنگل، رضا خان (سردارسپه) به اتفاق سید ضیاء طباطبائی، تحت حمایت دولت انگلستان، کودتایی را ترتیب داده که از آن طریق، حکومت مرکزی را در دست می‌گیرند. اگرچه بعد از مدتی رضا خان، سید ضیاء را نیز کنار زده و به مقام "ریاست الوزرایی" می‌رسد و طولی نمی‌کشد با خلع قاجاریه و تغییر سلطنت، خود به مقام پادشاهی ایران می‌رسد. او درصدد برمی‌آید که حکومت مرکزی قدرتمندی بوجود آورد. دراین هنگام قبایل و عشایر در نقاط مختلف کشور همچنان بر اساس سیستم ملوک الطوایفی به حیات خویش ادامه می‌دادند. برخی از آنان حتی با قدرت‌های استعماری - خارجی، روابط سیاسی - اقتصادی مستقلی برقرار کرده و در برابر حکومت مرکزی گردن‌کشی می‌کردند. رضا شاه با الهام از "آتاتورک" در ترکیه و با همکاری برخی از روشنفکران ایرانی که از اروپا برگشته بودند، کوشش کرد که مناسبات نوینی در کشور ایجاد کند. از این رو علاوه بر ایجاد ارتش مدرن و دستگاه امنیتی قدرتمند، در صدد برآمد که به مناسبات "ملوک الطوایفی" خاتمه دهد.

درچنین شرایطی، در برخی مناطق ایران، افراد مغرض به خاطر رقابت و قدرت‌طلبی‌های شخصی، علیه مخالفین خود توطئه می‌کردند و با اتهام‌های دروغین، درصدد تخریب دیگران برمی‌آمدند. پدرم ماجرای دستگیری و شکنجه‌ی خود و برخی از اعضای خانواده‌اش را که به دستور مسئول شهربانی و امنیت رضا شاه، صورت گرفته بود، برای ما این چنین نقل می‌کند:

برخی عناصر مغرض که از نفوذ محلی و بهبود موقعیت اقتصادی کربلایی یعقوب و فرزنداناش ناخشنود بودند، از روی حسادت در صدد بر می‌آیند که با اتهام زدن و دروغ‌پردازی، آنان را از پای در آورند. آنان برای رسیدن به مقصود، به طور ناجوانمردانه و با فرصت طلبی، به حکومت مرکزی گزارش‌های دروغ و غیر واقعی می‌دهند. این گزارش‌ها مبنی بود بر اینکه، فرزندان یعقوب بیگ و طایفه اش در ارتباط با جنبش جنگل بوده و هنوز مقدار زیادی اسلحه و مهمات مخفی کرده‌اند. همچنین گزارش می‌دهند که هنوز با "بقایای خاندان قاجاریه" در ارتباط بوده و با برخی محافل در آذربایجان در ارتباط هستند. در گزارش آنان آمده بود که طایفه‌ی ما قصد دارد علیه حکومت مرکزی قیام کرده تا قاجاریه را دوباره به قدرت برسانند. متعاقب آن، یکی از مسئولین بالارته‌ی دستگاه امنیتی رضا شاه، به نام "اسفندیار خان" به اتفاق نیروهای امنیتی، از تهران عزیمت کرده و وارد ماسال می‌شوند. پدرم و سایر اعضای خانواده دستگیر و مدت‌ها شکنجه می‌شوند. نیروهای ارسالی از تهران به تفتیش منازل و اماکن پرداخته و رفت و آمد افراد محلی را به طور مخفی تحت کنترل و مراقبت خود قرار می‌دهند. اما مدارک و شواهدی درباره‌ی ادعاهای مطرح شده، به دست نمی‌آورند. در این زمان، احمد ماسالی (عموی من) که مبتلا به بیماری سل شده بود، تقاضای گذرنامه برای معالجه در اروپا می‌کند. این تقاضا از طرف دولت رد می‌شود چون هنوز به همهی اعضای خانواده، مظنون بودند. ایشان در سنین جوانی در اثر بیماری سل فوت می‌کند.

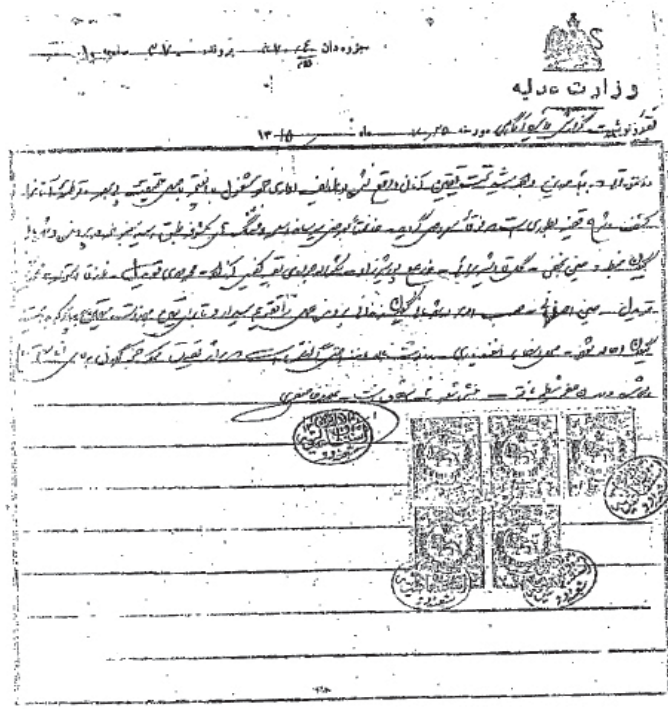
افرادی که آن گزارش مغرضانه را ارسال کرده بودند، برای اینکه ادعای خود را به اثبات برسانند، در یکی از شب‌ها، مقداری اسلحه را بسته‌بندی کرده، در چاه آب جلوی منزل مسکونی پدرم در ماسال قرار می‌دهند. فردای آن روز با اسفندیارخان، تماس گرفته و توصیه می‌کنند که مامورین امنیتی، آن چاه آب را مورد بازدید قراردهند. ماموران امنیتی رضا شاه، اسلحه‌ها را از چاه در می‌آورند، اما پدرم و سایر بازداشت‌شدگان را آزاد می‌کنند و در حکم برائت می‌نویسند که ماموران امنیتی که شبانگاه در حال کشیک بوده، متوجه گشتند افرادی که خود گزارش واقعه را

ارسال کرده بودند در این توطئه دست داشته و اسلحه‌ها را در چاه انداخته بودند.



صفحه اول از مجموعه اسناد وزارت عدلیه در زمان رضا شاه در ارتباط با توطئه گری برخی محافل علیه پدرم و

سایر اعضای خانواده



صفحه آخر از مجموعه اسناد وزارت عدلیه در زمان رضا شاه در ارتباط با توطئه گری برخی محافل علیه پدرم و

سایر اعضای خانواده.

دخالت شوروی در ایران و توطئه‌ای دیگر علیه پدرم

پس از به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان، نازی‌ها در صدد برآمدن تا برای مقابله با نفوذ شوروی و انگلستان، دست به اقدامات فرهنگی و سیاسی زده تا بتوانند از آن طریق هم منافع دولت‌های یاد شده را به خطر اندازند و هم پایگاهی مناسب برای خود در ایران فراهم نمایند. برخی محافل ایرانی نیز از اینکه هیتلر اعلام کرده بود که ایرانی‌ها و آلمانی‌ها از نژاد آریایی هستند، از کشورگشایی و قدرت صنعتی آلمانی‌ها ابراز خشنودی می‌کردند و مرتب بخش فارسی رادیو برلین را گوش می‌دادند. از طرف دیگر اتحاد جماهیر شوروی کوشش می‌کرد که میدان نفوذ خود را از طریق حزب توده و فرقه‌ی دمکرات در ایران گسترش دهد.

در سال ۱۹۴۴ یک فروند هواپیمای نظامی شوروی بر فراز کوه‌های تالش، بین گیلان و آذربایجان، سقوط می‌کند. اما خلبان هواپیما با بال‌های هواپیما روی درخت‌های جنگل فرود می‌آید. هواپیما متلاشی می‌گردد و خلبان به شدت زخمی می‌شود. پدرم که از ماجرا مطلع می‌گردد، چوپان‌های محلی را بسیج کرده تا خلبان را از مرگ نجات دهند. سپس خلبان زخمی را به رشت منتقل می‌کنند و تحویل کنسولگری شوروی می‌دهند. کنسولگری شوروی به طور کتبی و رسمی از اقدام انسان‌دوستانه‌ی پدرم و یارانش تقدیر به عمل می‌آورد.

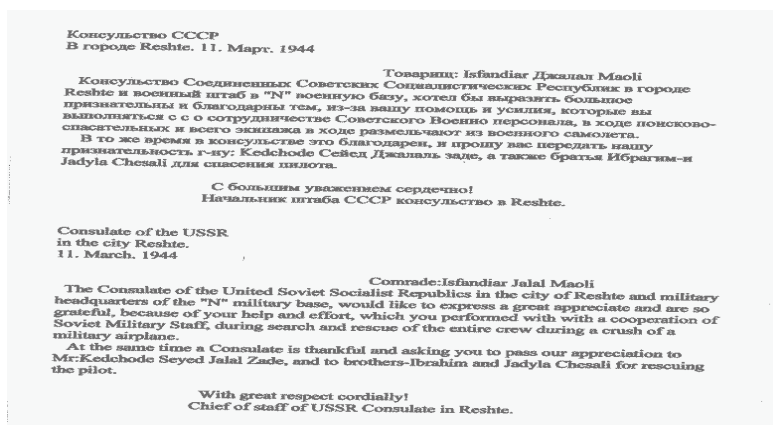
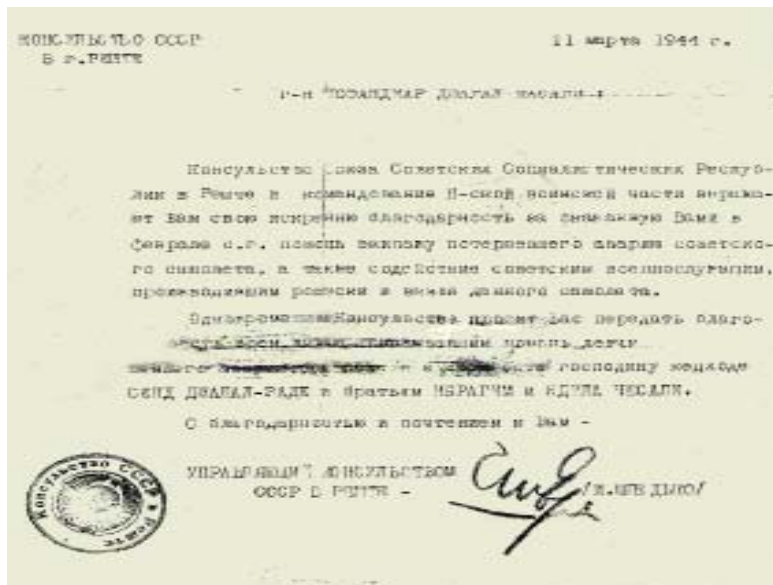
همان طور که می‌دانیم، در جریان جنگ جهانی دوم، انگلستان، آمریکا و شوروی نفوذ خود را در ایران گسترش می‌دهند و هرکدام از این حکومت‌ها در سرنوشت کشور و مردم ایران بی‌محابا دخالت می‌کردند.

اتحاد جماهیر شوروی از طریق حزب توده و فرقه‌ی دمکرات در گیلان و آذربایجان نفوذ فوق‌العاده‌ای کسب کرده بود و برخی از عناصر فرصت‌طلب از این موقعیت برای تخریب و نابودی رقبا و مخالفین خود استفاده می‌کردند. مامورین

شوروی به طورخودسرانه عده‌ای از ایرانیان را به عنوان طرفداران نازی‌ها دستگیر و به سیبری تبعید می‌کردند.

در چنین شرایطی، باز عده‌ای عناصر فرصت‌طلب محلی که خود را « طرفدار حزب توده و شوروی» قلمداد می‌کردند، در صدد بر می‌آیند که برعلیه پدرم توطئه کنند و ایشان را از میان بردارند. لذا با مقامات شوروی تماس برقرار کرده و پدرم را همکار نازی‌ها معرفی می‌کنند. پدرم را به کنسولگری شوروی در رشت احضار می‌کنند تا او را دستگیر کنند. ایشان تقدیر نامه‌ی مربوط به نجات خلبان روس را به آن‌ها نشان داده و آزاد می‌گردد و به این ترتیب توطئه دیگری را خنثی می‌کند.

باید یادآور شوم که فرهنگ حسادت و تخریب در جامعه‌ی ایرانی همچنان ادامه داشته و پس از به قدرت رسیدن جمهوری جهالت- جنایت و فاشیستی اسلامی، به اوج خود رسیده است که به موارد مشخص آن اشاره خواهم کرد.



تقدیر نامه سرکنسولگری شوروی در رشت درباره سقوط هواپیمای شوروی و نجات خلبان آن در کوه های ماسال به

زبان روسی و ترجمه آن به انگلیسی.

نوسازی ماسال و شاندرمن

پدرم انامقلی ماسالی، فرزند ارشد خانواده بود از این رو برحسب ضرورت و شرایط اجتماعی حاکم در آن زمان، می‌بایستی همیشه همراه و یاور پدرش می‌بود. بنابراین موفق نشده بود که به تحصیلات خود ادامه دهد. او پس از مرگ پدر، سرپرستی خانواده را برعهده گرفت و مجبور گشت با کار و کوشش، مخارج تحصیل و شرایط رفاهی همه‌ی اعضای خانواده را فراهم سازد. ایشان انسانی کوشا و بسیار با انضباط بود و تلاش می‌کرد که امکانات و شرایط بهتری نه تنها برای خانواده‌ی خود، بلکه برای مردم منطقه، فراهم سازد.

به یاد دارم که هنوز بین ماسال تا رشت و بندر انزلی (پهلوی) جاده وجود نداشت و مردم کالاهای تولیدی و نیازمندی‌های مصرفی خود را با اسب و قاطر و گاهی با شتر حمل می‌کردند. پدرم با مقامات مختلف دولتی در ارتباط و از کمبودها و نواقص دستگاه سیاسی - اداری کشور مطلع بود. از این رو عقیده داشت که برای نوسازی ماسال و شاندرمن نباید منتظر تصمیمات دولت نشست. ابتدا دبستانی در ماسال تأسیس کرد که تا کلاس چهارم، تنها به وسیله‌ی یک معلم اداره می‌شد. در آن زمان شهرستان‌ها به طور جدی با کمبود کادر آموزشی مواجه بودند. افزون بر آن به خاطر نداشتن جاده، مسکن و فقدان امکانات بهداشت و درمان... آب و برق، بسیاری از کارشناسان حاضر نبودند در مناطق دوردست کار کنند.

به یاد دارم، معلمی به نام آقای میرزایی داشتیم که به تنهایی آن دبستان را اداره می‌کرد. آقای میرزایی از اهالی گیلان بود و با احساس مسئولیت شدید و با تلاش همه جانبه، کوشش می‌کرد که با همکاری برخی دانش آموزان، امور مدرسه را اداره کند. خودم تا کلاس چهارم ابتدایی در آنجا درس خواندم و سپس در مدرسه‌ی "بیستون" رشت، ادامه تحصیل دادم. جالب این که ماسال و شاندرمن در یک منطقه‌ی جنگلی زیبا قرار داشت، امامردم آن از داشتن جاده‌ی اتومبیل رو که این منطقه را به رشت (مرکز استان گیلان) وصل کند، محروم بودند. فقدان جاده‌ی

ارتباطی، هرگونه اقدام نوسازی و رفاهی در منطقه را مختل کرده بود. لذا پدرم با امکانات شخصی و خانوادگی خویش، در صدد برآمد که عده‌ای کارگر برای جاده‌سازی استخدام کرده و سپس یک کامیون شن‌کش خریداری کرد و خودش نیز سرپرستی امور جاده‌سازی را برعهده گرفت. به این ترتیب ماسال و شاندرمن را به "طاهرگوراب" وصل کرد (از طاهرگوراب تا رشت جاده خاکی وجود داشت). وی پس از این که جاده‌سازی را به پایان رساند، یک درمانگاه پزشکی نیز ایجاد کرد. افزون برآن با همکاری سایر اعضای خانواده، دبستان و دبیرستان‌های دخترانه و پسرانه را در شهر ماسال احداث کردند. این امر موجب گردید که تا چندین سال، آمار فارغ التحصیلان دختر و پسر در ماسال و شاندرمن، بیش از سایر نقاط گیلان شود.

به یاد دارم که دستگاه سیاسی و اداری دولت، به حدی مغشوش بود که نسبت به امور مردم شهرستان‌ها بی‌توجهی می‌کردند. حتی برای حفظ نظم و امنیت منطقه، پدرم مجبور شد، مخارج تأسیس پاسگاه ژاندارمری محل را نیز برعهده گیرد تا بعدها وزارت کشور موافقت کند عده‌ای ژاندارم برای حفظ امنیت، به آن منطقه اعزام دارد.

اقدامات عمرانی و انسان‌دوستانه‌ی پدرم موجب گردید که دولت دکتر اقبال به اتفاق اکثر وزرای حکومت مرکزی و استاندار گیلان، به ماسال سفر کنند و از ایشان با اهدای نشان "سپاس" قدردانی به عمل آورند.



دکتر اقبال نخست وزیر و تعدادی از مسئولین دولتی به ماسال رفتند تا به خاطر کارهای خیریه با اهدای مدال
سپاس از پدرم قدردانی کنند.



شهرداری ماسال

در زمان شاه، انتخاب نمایندگان مجلس به عنوان یک امر تشریفاتی و فرمایشی به اجرا در می‌آمد به این معنی که نمایندگان مردم تالش در مجلس شورای ملی، پیشاپیش توسط دربار در تهران تعیین می‌شدند. ابتدا حاج آقا رضا رفیع (قائم مقام الملک) از طرف رضا شاه و محمدرضا شاه منصوب گشت. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شاه برای تقدیر از همکاری آیت‌الله کاشانی بر علیه مصدق، پسرش را به عنوان نماینده‌ی مردم تالش منصوب کرد. همچنین آقای هلاکو رامبد که رابطه‌ای نزدیک با دربار داشت، چند دوره، به عنوان نماینده‌ی مردم تالش تعیین گردید.

ناگفته نماند که همه‌ی مالکان و افراد با نفوذ تالش، از جمله پدرم می‌بایستی با چنین مناسبات ناهنجاری، مدارا می‌کردند. در غیر این صورت به عنوان یاغی و خائن به نظام شاهنشاهی، تحت پیگرد قرار می‌گرفتند.



وزارت جنگ
ستاد ارتش

و ک ن دوم

شماره

تاریخ

بفرمان مطاع شاهانه

باشی شرکت در مراسم تحلیف پانزدهم ۱۳۲۷ سران عشایر ایران به

آقای اناسطی ماسالی که سکنه وفاداری بشاه و میسن ارتش ایران

نموده اندیک قطعه مال یادگار ۱۳۲۷ ارتش شاهنشاهی اعطا گردید .

رئیس ستاد ارتش - سید محمد زرم آرا



رژیم شاه کوشش می‌کرد با سازماندهی رهبران ایلات و عشایر ایران، از آنان بهره‌برداری کند به طوری که از طریق ساخت و پاخت با آنان، نمایندگان مجلس را تعیین می‌کردند و فقط یک انتخابات نمایشی به اجرا در می‌آوردند. در این عکس رهبران عشایر و طوایف منطقه تالش دیده می‌شوند. پدرم، نشسته نفر اول از طرف راست می‌باشد.



وزارت جنگ
ستاد ارتش

پایاس خدمات میهن پرستانه ای که از آقای امام قلی با
در عملیات بر علیه متجاسرین و ماجراجویان مشهود
گردید بنا به استدعای ستاد ارتش و تصویب اعلیحضرت
همایون شاهنشاهی از تاریخ ۲۱ آذر ۱۳۳۵ به یک قطعه
نشان شجاعت درجه ۲ مفتخر میگردد.

رئیس ستاد ارتش



شماره ۲۷۸۴/۴۷۶۱
تاریخ ۱۳۵۳/۰۳/۰۳
پیوست
شورای عالی عشا

اقای انامقلى ماسالى

يکپا بساختمان که برای تاسيس دبستان و دبیرستان اهدا کرده بودید
بی اندازه پرارزش و توجه فرهنگیان را جلب نموده بطوریکه شورای عالی عشا
از این حسن نوع پروری و فرهنگ دوستی شما قلباً تشکر نموده و قدردانی نماید
امیدوار است شما پراقایان که تمکینی داشته و از عهده چنین عملی برمیایند -
بشما تاسی کرده و با برار خدمتی بنمایند -
رئیس تشریفات تقریباً رشا عشا هی - سلیمان بهبودی

تقدیر سلیمان بهبودی از پدرم بابت تاسیس دبستان و دبیرستان در منطق

تاریخ ۱۳۵۳/۰۳/۰۳
شماره ۵۹۹
پیوست



آقای انامقلى ماسالى

سازمان شاهنشاهی از جوانمردی و بلند همتی شما که برای رفاه حال بیماران
حوزه ماسال بخرج خود درمانگاهی بنا و طبق سند رسمی برای سازمان شاهنشاهی
خدمات اجتماعی اهدا نموده اید بدینوسیله قدردانی میکند و از یاد موفقیت
شما را در امور خیریه ازبندای متعال مستثنا مینماید *
ضمناً خواهشمند است بطوریکه در موقع تحویل درمانگاه تفهیل کرده اید نقایص ساختمان
عمارت را مطابق صورت پیوست تا آخر شهریور ماه سال جاری رفع کنید تا هرچه زودتر
برای دافر ساختن درمانگاه اقدام شود *
بجای مدیرعامل - دکتر کاسمی

تقدیر دکتر کاسمی سرپرست سازمان خدمات اجتماعی از پدرم بابت بنای درمانگاه



همبستگی مردم ماسال و شاندرمن با مشارکت تعدادی از خویشاوندان ماسالی



همبستگی مردم ماسال و شاندرمن با مشارکت پدر و دو نفر از عموهایم

از راست به چپ (نشسته): اسماعیل ، شیرینقلی و انامقلی ماسالی



پدرم همراه برخی از مسئولین دولتی و محلی، جهت افتتاح پروژه‌های عمرانی.



به ترتیب از راست: ذبیح‌الله ماسالی، زنده‌یاد پدرم و دکتر جلالی پزشک درمانگاه محلی ماسال

ماسال بطاهر گوراب و شاندرمن راه فرعی وجود دارد. محصولات عمده دهستان برنج و کمی هم ابریشم و لبنیات است. آقای اشتری استاندار گیلان درمورد آقای ماسالی چنین نوشته‌اند:



«آقای امامت‌لی ماسالی که زمین و ساختمان درمانگاه ماسال را بسازمان شاهنشاهی اهداء نموده‌اند از مالکین خیر و نیکوکار گیلان هستند که همواره در امور عام المنفعه و اجتماعی پیشقدم بوده‌اند و بطوریکه ملاحظه شده است، با صرف مبالغ هنگفتی اقدام ساختمان درمانگاه با اصول جدید و همچنین یکباب ساختمان دیگر برای سکونت دکتر و کارکنان درمانگاه (عکس زیر) نموده‌اند. قبلاً نیز یکدستگاه ساختمان برای دبیرستان بنا نموده که بوزارت فرهنگ واگذار کرده‌اند و اکنون مورد استفاده قرار گرفته و تکالیس سوم دبیرستان در آن دائر شده است.»



عکس پدرم به عنوان نیکوکار نمونه سال ۱۳۳۴ در جراید آن دوران

به مناسبت اهدای زمین و ساختمان درمانگاه



مسجد ماسالی یکی از بناهای اهدایی پدرم به مردم



آرامگاه پدرم در کنار مسجد ماسالی



حسن ماسالی در دوران کودکی، به اتفاق عموییش شیرینقلی ماسالی (چپ) و میرزا یحیی منشی پدرش (راست)



عموى من اسفنديار ماسالى



عموى من عين الله ماسالى



مادرم عران صفوی می‌رمحله، زن تحصیل کرده‌ای نبود؛ اما حامی دردمندان بود و از افراد دروغگو و دغلیکار دوری می‌جست. سال‌ها از این که تحت پیگرد بودم و نمی‌توانستم در کنارش باشم، رنج برد. شرایط ترور و اختناق موجب شد که حتی هنگام مرگ پدر و مادر، نتوانستم آنها را در آغوش بگیرم.



خانه پدری من در ماسال



پدرم، مردی خیرخواه و مدیری کاردان

تصاویری از کوههای زیبا و سرسبز تالش



فصلِ دوم

حضور در تهران و شکل‌گیری شخصیتِ سیاسی

تحصیل در تهران

پدرم باور داشت که باید همه فرزندان به تحصیل خود ادامه دهند تا در آینده، با اتکاء به دانش و کار خویش، زندگی کنند. او اصرار داشت که پزشک یا مهندس شویم تا از نظر اقتصادی استقلال خود را حفظ کنیم. پدرم همواره به ما گوشزد می‌کرد که: نمی‌توان به ثبات سیاسی و اداری دولت‌ها در ایران، اطمینان کرد؛ از این رو بهتر است که کارمند دولت نشوید.

بنابراین در تهران منزلی خریداری کرد تا فرزندان به خیالی آسوده، به تحصیل خود، ادامه دهند. منزل ما در کوچه "طباطبائی مقدم" نزدیک جاده قدیم شمیران قرار داشت که به خیابان تخت جمشید منتهی می‌شد. خیابان مذکور آسفالت‌ه نبود و هنوز در حاشیه‌ی شهر تهران قرار داشت.

پدرم نمی‌توانست همیشه در تهران بماند، بنابراین هر وقت که به تهران می‌آمد، مقداری پول در اختیارم می‌گذاشت تا مدیریت مخارج زندگی خود و خواهر و برادرانم را، برعهده گیرم. این امر کمک بزرگی به من کرد تا از سن چهارده سالگی، با

حساب و کتاب زندگی آشنا شوم.

کلاس ششم ابتدایی را در دبستان «طهوری» واقع در خیابان «آمل»، به پایان رساندم و به علت نظم و انضباطی که در شخصیتم شکل گرفته بود، ناظم مدرسه، از من خواست تا در سازماندهی و بررسی حضور - غیاب شاگردان، به او یاری رسانم. رو به روی مدرسه، فرزند آیت الله بهبهانی زندگی می کرد و این امر سبب گشت که از روابط روحانیون با دربار به طور اجمالی آگاه گردم.



تیم ورزشی دبیرستان ادیب



اعضای تیم فوتبال دبیرستان ادیب: آقای داوران، مدیر دبیرستان (ایستاده چپ) و آقای تشکری، دبیر ورزش

(ایستاده راست)، حسن ماسالی، گلر تیم (ردیف اول) (۱۳۳۷ - ۱۳۳۸)



اعضای انجمن ورزش دبیرستان ادیب همراه با آقای تشکری دبیر ورزش سال تحصیلی ۳۶-۱۳۳۵



به اتفاق تعدادی از همکلاسی‌ها و دوستان در دبیرستان ادیب، به سرپرستی آقای صباحی دبیر تاریخ به آبادان سفر کردیم و از پالایشگاه نفت هم دیدن کردیم.



کوهنوردی در کوه های تالش



اسب سواری در ماسال

آشنایی با فضای سیاسی روز

پس از اخذ دیپلم ابتدایی، برای ادامه‌ی تحصیل در دبیرستان "شاهرضا" واقع در "پل چوبی" اسم نویسی کردم. دبیرستان شاهرضا در منطقه‌ی حساسی قرار داشت. از یک طرف به میدان بهارستان و مجلس شورای ملی نزدیک بود و از سوی دیگر دفتر "حزب زحمتکشان ایران" به رهبری دکتر مظفر بقائی و علی زهری در نزدیکی آن واقع شده بود که نشریه‌ی "شاهد" را انتشار میدادند. افزون بر آن نزدیک میدان بهارستان، دفتر "حزب ملت ایران بر بنیاد پان‌ایران‌یسم" به رهبری داریوش فروهر قرار داشت که گاه گاهی با افراد حزب توده، درگیر می‌شدند. بعدها نام آن به "حزب ملت ایران" تغییر یافت.

حزب "سومکا" نیز به رهبری دکتر منشی‌زاده با گرایش‌ات فاشیستی، در خیابان "صفی‌علیشاه" فعالیت می‌کرد. این در حالی بود که منزل سرلشکر بازنشسته، فضل الله زاهدی نیز، در نزدیکی دبیرستان شاهرضا واقع شده بود.

استقرار در چنین محیطی موجب شد تا همواره، از مسائل و رویدادهای

سیاسی، به طورمستقیم و غیرمستقیم مطلع شوم و به تبع آن، با علاقه‌ی فراوان به طرفداری از مصدق و « نهضت ملی ایران» در تظاهرات شرکت کنم. تمام نطق‌ها و سخنرانی‌های نمایندگان مجلس را از رادیو گوش می‌دادم. بدون اینکه عضو هیچ حزب سیاسی باشم، تحت تاثیر جنبش ملی و دموکراسی‌خواهی مردم ایران، به رهبری دکترمصدق قرار گرفته بودم. به طوری که به ایرانی بودن خود، افتخار و «غرور ملی» را در وجودم، احساس می‌کردم.

ناگفته نماند ضمن طرفداری از مصدق، هنوز با شاه دشمنی نمی‌کردم اما از حزب توده، دوری می‌جستم.

شکل‌گیری جنبش سکولار - دموکراسی و ضداستعماری به رهبری دکترمصدق

دکتر محمد مصدق شخصیت سیاسی برجسته‌ای بود که با درایت طرح ملی شدن صنعت نفت و برگزاری انتخابات آزاد را مطرح کرد و ضمن احترام به باورهای مذهبی مردم در مسیر شکل‌گیری جنبش سکولار - دموکراسی، گام‌های استوار برداشت.

دکتر مصدق با ابتکار عمل خود عده‌ای از شخصیت‌های سیاسی را تحت نام "جبهه ملی ایران" متشکل ساخت و با بسیج توده‌های میلیونی مردم امر ملی شدن صنعت نفت و برگزاری انتخابات آزاد را به اجرا در آورد.

سیاست و راهکارهای مصدق و دلبستگی به جنبش ملی شدن صنعت نفت، موجب شد روزه‌روز به رویدادهای سیاسی داخلی و بین‌المللی، بیشتر توجه نشان داده و از نقش افراد و گروه‌ها در شکل‌گیری باورهای اجتماعی - سیاسی، اطلاع بیشتری کسب کنم.

به چهره‌های سیاسی نظیر دکتر علی شایگان، دکتر حسین فاطمی، دکتر غلامحسین صدیقی، الهیار صالح، مهندس احمد زیرک‌زاده، مهندس کاظم حسینی،

دکتر محمدعلی خنجی، مهندس احمد رضوی، محمود نریمان و همچنین خلیل ملکی علاقمند بودم.

حسین مکی و مظفر بقایی، مدت‌ها محبوبیت زیادی میان جوانان و مردم داشتند، اما پس از اینکه از مصدق جدا شدند، از آنها متنفر شدم. افزون بر آن از سازمان‌یافتگی «نیروی سوم» به رهبری خلیل ملکی، خوشم می‌آمد.

دکترمصدق ضمن داشتن باورهای مذهبی و احترام به اعتقادات مردم، در برابر تندروی‌های «فداییان اسلام» و آیت‌الله کاشانی ایستادگی کرد.

رفتار خردمندانه دکتر مصدق موجب شد که عده‌ای از شخصیت‌های برجسته ملی و مذهبی آن دوران مانند مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سحابی، آیت‌الله سیدمحمود طالقانی، آیت‌الله سیدرضا زنجانی و آیت‌الله فیروزآبادی با جنبش سکولار - دموکراسی به رهبری دکترمصدق همکاری کنند.

هنگامی که مصدق نیروهای انگلستان را از خوزستان و خلیج فارس اخراج کرد و طرح ملی شدن صنعت نفت را به اجرا درآورد دشمنان داخلی و بین‌المللی مصدق به او اتهام «کمونیست بودن» وارد می‌کردند، اما او با آوردن عبارت «اشهدان لا اله الا الله...» در سخنانش و اعلام اعتقادش به اسلام به طور علنی و شفاف این توطئه را خنثی نمود.

اما دربار و محافل ارتجاعی وابسته به دولت استعماری انگلیس و ایالات متحده آمریکا در صدد برآمدند که با توطئه‌گری حکومت مصدق را سرنگون کنند و در این رابطه رئیس شهربانی دکتر مصدق، تیمسار افشار طوس را ربوده و به قتل رساندند و حوادث سی تیر ۱۳۳۱ را به وجود آوردند و در نهایت با اجرای کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ حکومت مصدق را سرنگون کردند.

۱۳۳۲/۴/۳۱

دکتر مصدق در آرامگاه شهدای ۳۰ تیر

نخست‌وزیر و همراهانش بر سر مزار شهدای ۳۰ تیر که به‌طور زیبایی ساخته شده بود رسیدند. دو نفر از کارمندان نخست‌وزیری تاج گل بزرگ را که پیشاپیش نخست‌وزیر حرکت می‌دادند بر سر مزار گذاشته و دومرتبه به‌جای خود در کنار آرامگاه برگشتند. دکتر مصدق در حالیکه آقای دکتر غلامحسین مصدق و آقای قریب در طرفین او ایستاده و بازوهای او را در دست داشتند در چند قدمی آرامگاه ایستاد و سر خود را به حالت احترام به پایین خم کرد و پس از لحظه‌ای توقف به‌جلو آمد و خود را بر سر مزار شهدا رسانید و مشغول فاتحه خوانی شده در این موقع سکوت کامل تمام فضای آرامگاه را فرا گرفته بود و صدای دکتر مصدق و همراهانش که با کلماتی شمرده مشغول قرائت فاتحه بودند پگوش می‌رسید. پس از خاتمه قرائت فاتحه چند دقیقه دکتر مصدق و همراهانش بی‌حالت احترام و در میان سکوت مطلق بر سر مزار شهدا توقف کردند. در این موقع که دکتر مصدق آثار تاز و اندوه از قیافه او کاملاً هویدا بود دستخوش احساسات گردید و قطرات اشکی که بر گونه او می‌قطید در روشنائی لامپ دوربین عکاسی و چراغهای اطراف آرامگاه کاملاً پیدا بود. اولین کسیکه سکوت این محیط غم‌انگیز را شکست آقای دکتر غلامحسین مصدق بود که با مشاهده حال پدرش آهسته در زیر گوش ری گفت: «مال شما خوب نیست بهتر است بفرمایید چند دقیقه استراحت کنید». دکتر مصدق دستمال سفیدی از جیب طرف راست خود درآورد و با یک حرکت سریع صورت خود را پاک کرد و خیلی آهسته و آرام بدون اینکه پشت بغیر شهدا بکند قدمهای خود را به‌عقب برداشت و از محوطه وسیعی که قبور شهدا در آن قرار دارد پایین آمد و بار دیگر در حالیکه دو دست خود را بر روی سینه قرار داده بود سر خود را بی‌حالت احترام پایین آورد و سپس به‌دایت متصدیان آرامگاه وارد اطاق آرامگاه شد.



دکتر مصدق در آرامگاه شهدای سی تیر ۱۳۳۱

روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۴/۳۱

۱۳۳۲/۲/۱

رئیس شهربانی به طرز اسرار آمیزی مفقود شده است



به نوار اطلاع ظهر امروز بنابه دستور آقای نخست وزیر
فایان سرپاس سرداری (ادیب السلطنه) رئیس سابق
شهربانی نو آقای بهرامی رئیس سابق اداره آگاهی که فعلاً
تحت بازرس شهربانی را بهمه داره احضار شدند و به
نه دستور داده شد که عملیات مربوط به جستجوی رئیس
شهربانی را تحت نظر گرفته و مأمورین را هدایت نمایند.
ساعت یازده دیشب

خبرنگار ما امروز به منزل تیمسار افشار طوس مراجعه کرد
با تحقیقاتی در اطراف این محاذیه بنماید ولی خاتم رئیس
شهربانی اظهار داشت که من اطلاعی از جریان گم شدن
نوهه ندارم و همه از این خبری خبر هستیم و منتظریم که
بسته بلیت فعالیت مأمورین چه خواهد شد.

چون از اهالی منزل به خبرنگار ما گفت که ساعت
یازده دیشب به مادر خاتم تیمسار افشار طوس از
قطعه نامعلومی تلفن کرده و گفته اند تیمسار افشار



دکتر مصدق هنگامی که در داخل مجلس مانع از سخنرانی او شدند، به میان مردم آمد و نظریات خود را برای مردم مطرح کرد. این عملکرد او سرآغاز شکل گیری جبهه ملی و بازسازی جنبش سکولار – دموکراسی در ایران شد.



اجتماع مردم جلوی درب ورودی مجلس به طرفداری از مصدق



دکتر محمد مصدق به همراه اعضای کابینه



دکتر مصدق همراه الهیار صالح و عبدالله انتظام در سازمان ملل متحد



دکتر مصدق و دکتر غلامحسین صدیقی وزیر کشور



دکتر محمد مصدق و دکتر حسين فاطمي وزير خارجه



پس از برپایی جنبش ملی شدن صنعت نفت در ایران، دکتر محمد مصدق در آبان ماه ۱۳۳۰ به مصر سفر کرد و قریب دو میلیون نفر از مردم مصر را او به عنوان «ناجی شرق» استقبال کردند. مردم و رهبران سیاسی مصر، با الهام از جنبش ملی ایران، در صدد بر آمدند که «کانال سوئز» را که در اختیار انگلستان بود ملی کنند و استعمارگران انگلیس را از آن کشور اخراج کنند. (اطلاعات ۸۰ سال - صفحه سیاسی، شماره ۱۵۸ - ۲۹ آبان سال ۱۳۳۰)

نمونه‌ای از تظاهرات تشکلهای صنفی در دوران دکتر مصدق



حوادث کودتای ۲۵ مرداد، سپس تظاهرات مردم در ۲۶ مرداد و پائین آوردن مجسمه‌های شاه، همچنین حوادث کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را به خوبی به یاد دارم. کودتاچیان به رهبری فضل‌الله زاهدی، با یک تانک ارتشی، در جاده قدیم شمیران، به طرف ناحیه‌ی "بیسیم" در حرکت بودند تا فرستنده رادیو تهران را به تصرف خود در آورند. تعدادی از چاقوکشان و فواحش تهران، با حمل عکس‌های شاه، سوار بر چند کامیون، به دنبال تانک در حرکت بودند. کاملاً به یاد دارم که مردم بی‌شماری در کنار جاده‌ی قدیم شمیران، ایستاده و با تعجب نظاره گر ماجرا بوده و از همدیگر می‌پرسیدند: ارتش مصدق کجاست، رهبران و اعضای احزاب وابسته به جبهه ملی کجا هستند؟

دلایل شکست و ناکامی حکومت مصدق

چند سالی پس از کودتا، درصد درآمد که درباره ضعف‌های دستگاه اداری-سیاسی- نظامی دکتر مصدق، اطلاع بیشتری کسب کنم. اطلاعات گوناگونی نیز درباره خصلت شخصیت‌هایی افرادی که مصدق را احاطه کرده بودند، به دست آوردم.

به این نتیجه رسیدم که ما در ایران احزاب مدرن اجتماعی نداریم. روابط عاطفی، قبیله‌ای و فرقه‌ای در جنبش سیاسی ایران، حاکم است. احزاب سازمان‌یافته متکی به مردم، و رهبران سیاسی کاردان و کارشناس نداریم. اکثر سازمان‌ها و مبارزان سیاسی، فاقد طرح و برنامه‌ی درازمدت بوده و می‌باشند و سازمان‌های سیاسی، خودشان را برای شرایط اضطراری، آماده نمی‌کنند.

با بررسی دلایل سقوط حکومت مصدق، مشاهده خواهیم کرد که، همه احزاب سیاسی که ادعای طرفداری از مصدق را می‌کردند، بیشتر به کلوب سیاسی شباهت داشتند. تنها هر از گاهی به نام مصدق مجلس شادی بر پا کرده و مبارزات سیاسی

آنان بیشتر شعارگونه بود تا عمل‌گرایانه. به دیگر سخن، فاقد برنامه‌ی درازمدت و تشکیلات متناسب برای شرایط اضطراری بودند. اگرچه صادقانه به مصدق افتخار می‌کردند، اما انتظار داشتند که او به تنهایی حلال همه مشکلات باشد.

البته رهبران دموکرات منش و با سوادى نظیر دکتر غلامحسین صدیقی حضور فعال داشتند. افرادی نظیر الهیار صالح، زیرک‌زاده، محمدعلی کشاورز صدر، دکتر محمدعلی خنجی، دکتر علی شایگان، دکتر حسین فاطمی و دکتر شاپور بختیار، مهندس کاظم حسینی، محمود نریمان و مهندس احمد رضوی نقش صادقانه‌ای در جریان ملی شدن صنعت نفت و برپایی جنبش دموکراسی‌خواهی ایفا کردند. متأسفانه، هرگاه فرد دیکتاتوری مثل شاه، سیاست ارباب و سرکوب را پیشه می‌کرد، قریب به اتفاق، رجال ملی خانه نشین می‌شدند؛ به راستی چرا؟

لزومی نداشت که تفنگ بردارند ولی می‌توانستند، مبارزات مسالمت‌آمیز را سرسختانه، مثل مهاجمان گاندى... و جواهر لعل نهرو پیگیری کنند.

باری! پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دکتر حسین فاطمی در منزل یک خانواده‌ی توده‌ای، مخفی شده بود و شایعه شد که از آن طریق نیز لو رفته است! هنگامی که وارد آلمان غربی شدم، تصادفی با آن خانواده، در شهر دوسلدرف، ملاقات کردم. آن‌ها یک داروخانه در آن حوالی دایر کرده و در آلمان زندگی می‌کردند. برایم این سؤال مطرح شده بود که چرا تشکلهای و احزاب وابسته به جبهه ملی ایران، این امکان را نداشتند تا وزیر خارجه‌ی مصدق و سایر رهبران، مثل دکتر شایگان را حفظ کنند؟



شعبان جعفری معروف به «شعبان بی مخ» به همراه ملین‌ها و کودتاچیان در روز ۲۸ مرداد



شعبان جعفری بعد از کودتای ۲۸ مرداد و بازگشت شاه به ایران به «شعبان تاجبخش» ملقب گشت



دکتر حسین فاطمی در اسارت تیمور بختیار و کودتاچیان



دفتر روزنامه باختر امروز متعلق به دکتر حسین فاطمی در ۲۸ مرداد ۳۲ (۱۹ اوت ۱۹۵۳) به آتش کشیده شد



کاشانی، مظفریقایی، شمس قنات‌آبادی معروف به "شمس خالدار" از توطئه‌گران کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر علیه دولت قانونی دکتر مصدق



اعدام افسران حزب توده در ۲۹ مهرماه ۱۳۳۳ (۱۹ اکتبر ۱۹۵۴) به ترتیب از چپ به راست محمدعلی مبشری، نظام‌الدین مدنی، عباس افراشته، مرتضی کیوان، محمدعلی واعظ قائمی، هوشنگ وزیریان، نعمت‌الله عزیزی نمینی، نورالله شفا، نصرالله عطارد

اگرچه اکثر رهبران احزاب وابسته به جبهه ملی، از امکانات سیاسی که دکتر مصدق فراهم کرده بود، استفاده می‌کردند، اما درایت آن را نداشتند که از آن امکانات و مناسبات، پاسداری کنند! به دیگر سخن، به خاطر شیوه تفکر و فرهنگی که به آن عادت کرده بودند، قادر نبودند از دستاوردهای دموکراتیک در شرایط ترور و اختناق حراست به عمل آورند؛ بلکه پشت سر شخصیت‌های سیاسی لم داده و تنها به مناسبات احساسی توده‌های انسانی متکی بودند. این خصلت هنوز در میان پیروان مصدق و سایر تشکل‌های سیاسی موجود، رایج است. از این محافل پرسید: شما کی هستید، به چه می‌اندیشید و چگونه مبارزه می‌کنید؟

در پاسخ خواهند گفت: من آنم که مصدق، مبارز کبیری بود!

به همین علت، پس از سپری شدن بیش از نیم قرن، هنوز بسیاری از طرفداران مصدق نیاموخته‌اند که چگونه راه کارهای مصدق را تکامل بخشند. اکنون، چندین انشعاب در درون جبهه ملی ایران در داخل و خارج از کشور صورت گرفته است، زیرا در میراث‌خواهی، رقابت می‌کنند و در واقع دعوا بر سر ارث و میراث است.

از سوی دیگر، این خصلت منفی درگروه‌های موسوم به چپ نیز به نحو دیگری، تحت لوای "لنینیسم" و "مائوئیسم" رایج شده است. در پنجاه سال گذشته، با بسیاری از فعالین موسوم به "چپ" آشنا شده‌ام که اکثریت آنان، به خودشان زحمت نمی‌دهند که حتی دانش سوسیالیستی کسب کنند، بلکه به نام "لنین"، "مائو" و غیره شعار می‌دهند و فقط با فحاشی و اتهام زدن به همدیگر و دیگران، ابراز وجود می‌کنند. به این ترتیب نشان می‌دهند که هیچ بهره‌ای از "فرهنگ سوسیالیستی" نبرده‌اند. چنین رویکردی، موجب شده است که بسیاری از فرهیختگان جنبش چپ ایران، از سازمان‌های پرطمطراق کنونی، موسوم به چپ، کناره گیری کنند.

فرهنگ تخریب‌گرانه لمپنیسم در ایران

بررسی تاریخ تحولات جنبش سیاسی ایران نشان می‌دهد که عقب ماندگی اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی، و استمرار دیکتاتوری‌ها، موجب شده بود که فرهنگ لمپنی در میان اقشار مختلف جامعه، رواج پیدا کند. به طورمثال، برخی از روزنامه‌نگاران درک درستی از آزادی بیان نداشته و کوشش می‌کردند با فحاشی و اتهام زدن به دیگران، از آنان باج بگیرند و خودشان را به هر نحوی که شده، مطرح سازند. برخی از چاقوکشان و افراد لات نیز در رویدادهای سیاسی ایران، نقش فعالی ایفا می‌کردند.

شعبان جعفری (شعبان بی‌مخ) به طرفداری از شاه، در آشوبهای مختلف شرکت داشت. امیر زرین‌کیا، معروف به "امیر موبور" به هواداری از دکتر مظفر بقائی مشغول بود. همچنین منصور افشار، دانشجوی دانشکده‌ی حقوق، داود درگاهی، حبیب بشیری معروف به "حبیب سیاه"، و مهدی بیرجندی که بعد از سقوط شاه به هامبورگ رفت و در آنجا به علت ارتکاب جرم و جنایت زندانی شد؛ از جمله کسانی بودند که در این میدان مانور می‌دادند. این قبیل افراد، طرفدار شاه و ضد مصدق بودند که گاهگاهی با کراوات و لباس تمیز، به اتفاق سایر اوباشان، در کاخ شاهپور علیرضا، جمع گشته، تا فرامین دربار را دریافت و به اجرا درآورند. البته شاهپور علیرضا، برای استمرار قدرت طلبی خویش از ایشان استفاده‌ی ابزاری می‌کرد.

نگارنده، این اطلاعات را به وسیله‌ی یک فرد آشنا کسب می‌کردم و حتی آن شخص، چند قطعه عکس مربوط به آن زمان را، دراختیارم گذاشت.

خانم ملکه اعتضادی و شعبان جعفری به اتفاق فواحش "شهر نو" در جریان کودتای ۲۸ مرداد، نقش فعالی ایفا کردند که تصاویر آنان را نیز در اختیار دارم.

حکومت دیکتاتوری، حتی در محیط‌های آموزشی نیز «فرهنگ لمپنیسم» را ترویج می‌داد و از این شیوه برای رسیدن به مقصود، بهره‌برداری می‌کرد. برای مثال،

منوچهر عمید، فرزند یکی از اساتید دانشگاه تهران که در دبیرستان شاهرضا مشغول به تحصیل بود! ولی هیچگاه تن به درس خواندن نمی‌داد؛ او علاقه داشت که با حربه‌ی چاقوکشی و تهدید، مدارک تحصیلی خویش را بستاند. بعدها به سبب قتل یک جوان تهرانی، راهی زندان شد.

پس از استقرار کودتاچیان، عده‌ای از ایشان به خاطر خیانتی که به مردم و ایران کرده بودند، به نان و نوائی رسیدند. به طور مثال خبری پخش شد که «ملکه‌ی مادر» (مادرشاه) با شمس قنات آبادی، معروف به «شمس خالدار» ازدواج کرده است. او یکی از آخوندهای فرصت طلب بود که با آیت الله کاشانی و زاهدی، علیه مصدق، توطئه می‌کردند.

همچنین اردشیر زاهدی که فردی فاقد دانش سیاسی-اجتماعی بود، به خاطر «خیانتی» که پدرش در جریان کودتا مرتکب شده بود، با «شهناز» دخترشاه، ازدواج کرد و به مقام وزارت خارجه، «سفیر سیار شاه» و سفیر ایران در انگلستان منصوب گردید. او در نهایت به عنوان آخرین سفیر دولت شاهنشاهی در ایالات متحده آمریکا، به حیات سیاسی خود پایان داد.



دهم مارس ۱۹۵۴ (۱۹ اسفند ۳۳) موقع انتخابات مجلس بعد از سقوط دکتر مصدق، شعبان بی‌مخ به یکی از طرفداران مصدق حمله‌ور شده و او را مضروب می‌کند.

شاهپورعلیرضا پهلوی همراه تعدادی از اوباش تهران که تحت لوای "توده‌ای‌کشی" علیه دکتر مصدق توطئه می‌کردند. از جمله این اوباش امیر زرین‌کیا (معروف به امیر موبور)، منصور افشار، حبیب بشیری (حبیب سیاه) و مهدی بیرجندی هستند.



طرح کودتا برای براندازی حکومت مصدق

پس از ملی شدن صنعت نفت و گسترش جنبش ملی و دموکراسی خواهی به رهبری دکتر مصدق در ایران، دولت انگلستان و آمریکا به دلیل طمع ورزی به منابع نفت و گاز و موقعیت استراتژیک ایران در خاورمیانه، از آنجایی که منافع آنها در کل منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا به مخاطره افتاده بود در صدد برآمدند که با همکاری عده‌ای از مزدوران خود، حکومت مصدق را سرنگون کرده و جنبش مردمی ایران را نیز سرکوب سازند. در این راستا اشرف پهلوی و سرلشگر فضل‌الله زاهدی و پسر وی اردشیر زاهدی نقش فعالی ایفا کردند. ترجمه فارسی بخشی از اسناد "سیا" در مورد کودتای ۲۸ مرداد که در زیر می‌آید گویای این واقعیت است:

درس‌هایی از تاریخ

اول - گام‌های نخست

الف - کمک‌های مالی موقت به مخالفان

- ۱- سیا ۳۵ هزار دلار برای زاهدی فراهم خواهد کرد.
- ۲- سرویس اطلاعاتی بریتانیا ۲۵ هزار دلار برای زاهدی تامین خواهد کرد.
- ۳- شبکه‌های محلی وابسته به سرویس اطلاعاتی بریتانیا در ایران، وجه مزبور را برای زاهدی فراهم خواهند کرد.
- ۴- در صورت نیاز، سیا به رهبران نظامی کلیدی، کمک مالی خواهد کرد.

ب - جلب همکاری شاه

- ۱- مرحله نخست: شاه را متقاعد کنید که بریتانیا و ایالات متحده، هدف مشترک دارند و ترس بیمارگونه او در مورد توطئه‌های بریتانیا علیه خودش را برطرف کنید.
- ۱-۱- سفیر ایالات متحده، هندرسون، طی دیداری با شاه، او را از

کمک مشترک ایالات متحده و بریتانیا مطمئن سازد و این که

بریتانیا نه از مصدق که از او پشتیبانی می‌کند.

۲-۱- هندرسون به شاه بگوید که نماینده ویژه ایالات متحده به

زودی جهت ارائه برنامه مشترک ایالات متحده و بریتانیا به او

معرفی خواهد شد.

۲- مرحله دوم: نماینده ویژه ایالات متحده، برای مطرح کردن موارد زیر با شاه

دیدار خواهد کرد:

۲-۱- نکاتی که به شاه ارائه می‌شود:

۲-۱-۱- هر دو دولت، مساله نفت را در درجه دوم اهمیت قرار می‌دهند.

۲-۱-۲- مساله اصلی، حفظ استقلال ایران و مصون داشتن آن از فرو افتادن در

مدار شوروی است؛ برای انجام این امر مصدق باید بر کنار شود.

۲-۱-۳- خاندان حاکمه کنونی بهترین سنگر برای حفظ اقتدار ملی است.

۲-۱-۴- تا زمانی که مصدق بر سر قدرت است، ایالات متحده هیچ گونه

کمکی به ایران نخواهد رسانید.

۲-۱-۵- مصدق باید برود.

۲-۱-۶- کمک‌های ایالات متحده و بریتانیا، بویژه با روی کار آمدن کابینه

جایگزین، به این دولت خواهد رسید.

۲-۱-۷- موافقت نامه مورد قبول نفت ارائه خواهد شد، اما دولت جایگزین

ناچار نخواهد بود تا در این مورد شتاب کند.

۲-۲ - درخواست‌ها از شاه:

۲-۲-۱- شما باید در براندازی مصدق پیشگام باشید.

۲-۲-۲- در غیر این صورت مسئول سقوط کشور خواهید بود.

۲-۲-۳- همچنین در صورت پرهیز از این امر، خاندان شاهی برخواهد

افتاد و پشتیبانی ایالات متحده و بریتانیا از شما، پایان خواهد پذیرفت.

۲-۲-۴- چه کسی را برای ریاست دولت جدید پیشنهاد می‌کنید؟

(ماهرانه تلاش شود که شاه نام زاهدی را مطرح کند.)

۵-۲-۲- اخطار در مورد این که (بحث مورد نظر) شایع نشود.

۶-۲-۲- طرح عملیاتی تدارک دیده شده با زاهدی، برای شما تشریح خواهد شد.

دوم: توافق با زاهدی

الف - پس از موافقت شاه با موارد بالا، به زاهدی اطلاع دهید که با حمایت ایالات متحده و بریتانیا، به ریاست دولت جایگزین منصوب شده است.

ب - در مورد یک طرح مشخص عملیاتی و جدول زمانی آن، با او به توافق برسید. دو راه برای به قدرت رساندن زاهدی وجود دارد:

۱- اقدام شبه قانونی، بدین گونه که شاه از صدور فرمان شاهانه، زاهدی را تحت عنوان نخست وزیر معرفی می کند.

۲- کودتای نظامی

نخست شیوه شبه قانونی باید به کار گرفته شود. اگر این شیوه ثمربخش بود، دست کم بخشی از کودتای نظامی، اجرا خواهد شد. در صورت شکست، ظرف چند ساعت تمام کودتای نظامی به دنبال خواهد آمد.

سوم - ارتباط با مجلس

این امر، جهت اقدام شبه قانونی، دارای اهمیت است. به این منظور، باید به نمایندگان مجلس رشوه پرداخت شود.

الف - هدف اساسی، کسب ۴۱ رای علیه مصدق و نیز تضمین حد نصاب رای جهت اقدام شبه قانونی مزبور، از طریق اتکاء به ۵۳ نماینده در مجلس است (از نظر سرویس اطلاعاتی بریتانیا باید به ۲۰ نماینده ای که اکنون در کنترل ما نیستند، رشوه پرداخت گردد).

ب - تماس با نمایندگان باید از طریق عوامل محلی سرویس اطلاعاتی بریتانیا انجام

گیرد. سیا در هنگام نیاز و از راه فشار بر نمایندگان مجلس، پشتیبانی را صورت می‌دهد و بخشی از وجه را فراهم خواهد کرد.

چهارم - اقدامات مورد انتظار از روحانیان

باید تلاش شود که رهبران مذهبی و روحانیون حتی به صورت ناآگاهانه و در راستای این برنامه:

- الف - موافق نبودن خود را با مصدق ترویج کنند.
 - ب - به هنگام نیاز، زیر پوشش دین، تظاهرات سیاسی را به راه اندازند.
 - ج - پشتوانه شاه را تقویت کنند.
 - د - پس از کودتا از طریق رادیو و مساجد، تضمین‌های محکمی بدهند که دولت جدید به اصول اسلام پایبند است.
- اعمال آن ماده از قانون اساسی که مورد بی توجهی قرار گرفته است و متضمن حق نظارت پنج روحانی بر قوانین مصوبه است در دستور کار قرار گیرد.
- ه - (تعدادی نام که احتمالاً از روحانی نمایان وابسته به طراحان کودتا بوده‌اند از اسناد حذف شده است) باید تشویق شوند به طور مستقیم نمایندگان هواخواه مصدق را تهدید کنند.

پنجم - ارتباط با بازار

جهت پخش شایعه‌های ضد دولتی و احتمالاً به نشانه اعتراض علیه دولت، بازار به تعطیلی کشیده شود.

ششم - حزب توده

زاهدی می‌بایست منتظر واکنش شدید حزب توده باشد و خود را برای پاسخی خشن‌تر، آماده و اقدامات تاکتیکی زیر را انجام دهد:

- الف - دستگیری دست کم ۱۰۰ تن از رهبران حزب و جبهه ملی.

ب - محاصره جنوب تهران جهت جلوگیری از سرازیر شدن تظاهرکنندگان توده‌ای.
ج - به وسیله اعلامیه‌های سیاه، اعضای حزب توده را هدایت کنند که وارد عمل نشوند.

هفتم - مطبوعات و برنامه تبلیغاتی

الف - پیش از کودتا، باید تبلیغات ضد‌مصدق را شدت بخشند.
ب - زاهدی باید به سرعت روسای کارآمدی را برای کنترل مطبوعات و تبلیغات دولتی منصوب کند و آنان می‌بایست:
۱- همه خبرنگاران خارجی را در جریان امور بگذارند.
۲- اظهارنظرهای رسمی از پیش آماده شده ایالات متحده و بریتانیا را منتشر کنند.
۳- بیشترین استفاده را از رادیو تهران بنمایند.

هشتم - ارتباط با قبایل

الف - کودتا هرگز نباید در مراحل اجرا، موجب تحریک قبایل بختیاری، لر، کرد، بلوچ، ذوالفقاری، ممسنی، بویراحمدی و خمسه شود.
ب - مشکل عمده، خنثی کردن رهبران ایل قشقایی است.

نهم - راه‌کارهای مربوط به سرنگونی شبه قانونی

الف - در این لحظه، مناسب‌ترین نگره، «برنامه (...)» است که از طریق آن، خیل تظاهرکنندگان در جستجوی پناهگاهی مقدس، به محوطه مجلس روی می‌آورند. عناصری که تجار بازار مهیا کرده‌اند، همچنین ۴ هزار نفری که گروه‌های مهار شده سرویس اطلاعاتی بریتانیا و عناصر دیگری که سیا در اختیار گذاشته، همگی برای گستردگی معترضین به آن کسانی خواهند پیوست که رهبران مذهبی در اختیار دارند.
ب - به طور گسترده تبلیغ خواهد شد که این جنبش معترضان در نتیجه ناخرسندی

عمومی از دو اقدام دولت مصدق بر پا شده است که در زیر می‌آید:

۱- نخست این که دولت مصدق اساساً ضد مذهبی است و روشن‌ترین دلیل آن، پیوندهای میان مصدق و حزب توده و میان او و شوروی است. درست پیش از آغاز جنبش، سیا پیرامون اسنادی ساختگی که بیان‌کننده موافقت‌نامه‌ای پنهانی میان مصدق و حزب توده است، تبلیغاتی گسترده به راه می‌اندازد.

۲- دوم این که مصدق با روش استبدادی سرسختانه‌اش، کشور را به سوی فروپاشی کامل اقتصادی سوق می‌دهد. درست پیش از جنبش، سیا تبلیغات گسترده‌ای پیرامون شواهدی دال بر چاپ غیرقانونی اسکناس، به راه می‌اندازد. سیا شاید توانایی چاپ انبوه اسکناس جعلی با کیفیت بالا را داشته باشد که با پخش این خبر، به صورت گسترده‌ای نشر خواهند یافت.

ج - پناهجویی مذهبی باید در سپیده‌دم روز کودتا روی دهد. بی‌درنگ پس از این امر، مجلس طرحی متضمن محکومیت دولت را می‌گذارند. پس از آن می‌بایست برکناری مصدق و انتصاب زاهدی به نخست‌وزیری اعلام شود. در صورت موفقیت این اقدام، کودتا تا اوایل بعدازظهر، صورت نهایی به خود خواهد گرفت. اما در صورت شکست، کودتا به هنگام غروب آن روز اجرا خواهد شد.

طرح مقدماتی لندن برای انجام کودتا

اول - مقدمه

سیاست هر دولت ایالات متحده و بریتانیا ایجاب می‌کند تا همچون راهکاری برای جلوگیری از فروپاشی اقتصادی ایران و سرانجام فروافتادن آن در مدار شوروی، فرد دیگری را جایگزین مصدق کنند. تنها از راه یک جایگزینی برنامه‌ریزی شده است که می‌توان یکپارچگی و استقلال این کشور را تضمین کرد. سرلشگر زاهدی، هم‌اکنون تنها فردی است که قدرت راهبری یک دولت جدید را

دارد و برای سرکوبی نفوذ کمونیست‌های شوروی و انجام اصلاحات بنیادی، شایان اعتماد است.

برنامه زیر، سه مرحله پی در پی را در برمی‌گیرد. دو مرحله نخست، مقدم بر عملیات نظامی است. این دو، شامل دوره پشتیبانی مقدماتی کنونی و اقدامات گسترده تبلیغاتی است (بندهای زیر را نگاه کنید)، این مراحل، برای منافع متقابل ایالات متحده و بریتانیا ارزشی واقعی خواهد داشت و حتی اگر اقدام نظامی نهایی در آن انجام نپذیرد، جایگاه مصدق را آسیب‌پذیر و متزلزل خواهند ساخت. هزینه برآورد شده کلی مورد نیاز برای اجرای این برنامه، رقمی معادل ۲۸۵۰۰۰ دلار خواهد بود که ایالات متحده ۱۴۷۵۰۰ و بریتانیا ۱۳۷۵۰۰ دلار آن را فراهم می‌کنند.

دوم - برنامه عملیاتی

الف - پشتیبانی مقدماتی از مخالفان دولت مصدق. پایگاه عملیاتی ایالات متحده و گروه بریتانیایی (برادران رشیدیان) ارتباط نزدیک چندماهه‌ای با زاهدی داشته‌اند. گروه بریتانیایی ۵۰۰۰۰ دلار (چهار تا پنج میلیون ریال) برای این پشتیبانی فراهم کرده است.

در طول این دوره مقدماتی که از ۱ ژوئن ۱۹۵۳ (۱۱ خرداد ۱۳۳۲) آغاز می‌شود و بنابر برآورد، حداکثر ۲ ماه به درازا می‌کشد، ایالات متحده ۳۵۰۰۰ دلار و بریتانیا ۲۵۰۰۰ دلار فراهم خواهند کرد. پایگاه عملیاتی ایالات متحده بخش نخست این اعتبار را تحویل داده است.

وجوه ایالات متحده نیز مستقیماً از طریق رابط‌های پایگاه عملیاتی آن کشور تامین و برای گسترش هدف مشخص و تقویت ارتباطات نظامی و سیاسی زاهدی توزیع می‌شوند.

زاهدی در اوایل این دوره، از این پشتیبانی دو جانبه و نیز از مقصود مشترکی که باید منجر به پشتیبانی منسجم‌تر شود، کاملاً آگاه خواهد شد. در طی این دوره، این تصور باید در میان اطرافیان زاهدی، القا شود که شاه

به وسیله تدارک مبالغی اعتبار، او را حمایت می‌کند.

هماهنگی میان فعالیت پایگاه عملیاتی بریتانیا - ایالات متحده در مورد این طرح در حال توسعه، از راه ارتباط مستقیم میان کارکنان پایگاه ایالات متحده و گروه بریتانیایی از یک سو و پایگاه ایالات متحده به نمایندگی از بریتانیا از سوی دیگر و به وسیله انتقال دستورات و عملکرد همچون یک حلقه ارتباطی مطمئن برای بهبود پیوندهایی که هم‌اکنون موجود است، انجام می‌پذیرد.

گام‌هایی مناسب برداشته خواهد شد تا پیروی همه‌جانبه سیاست آشکار ایالات متحده از آرمان این برنامه تضمین گردد.

ب - نقش شاه همچون کانون مرکزی مخالفت

این برنامه بر این فرض استوار بود که شاه همکاری خواهد کرد. این همکاری بهترین فرصت برای موفقیت یک کودتای نظامی است. با وجود این، با مشارکت ناخودآگاه شاه در این طرح نیز شیوه عملیات به همین صورت باقی خواهد ماند. شاه برای باز کردن نقش خود به آمادگی ویژه ای نیاز دارد. از آن جا که شاه ذاتاً فردی نامصمم و در حصار تردیدها و بیم‌های مبهم است، او باید به بازی کردن نقش خود ترغیب شود. این نقش باید متضمن عملیات ترغیبی باشد و تا آنجا که ممکن است دوره زمانی کوتاه را در برگیرد.

ما بر این باوریم که شاهدخت اشرف، خواهر دوقلوی نیرومند و توطئه‌گر شاه فردی مناسب است که می‌تواند او را به بازی کردن نقش خود ترغیب کند. ما مطمئنیم که اشرف مشتاقانه در راه سرنگونی مصدق همکاری خواهد کرد. از این رو، باید با او در محل سکونت کنونی اش، تماس گرفت، او را از وظیفه اش آگاه ساخت و به ایران فرستاد. ارتباط میان اشرف و پایگاه عملیاتی ایالات متحده می‌بایست پیوسته برقرار باشد.

شاه می‌بایست در سه مرحله نقش خود را بازی کند و اشرف او را برای گام نهادن در هر مرحله آماده کند. مرحله نخست، متقاعد کردن شاه در این باره خواهد بود که ایالات متحده و بریتانیا در ایران یک هدف مشترک دارند و همزمان باید ترس

بیمارگونه او را در مورد «دست پنهان بریتانیا» برطرف کرد. مرحله دوم، مشخصا آگاه کردن او پیرامون این است که آینده نه چندان دور برای او چه در پیش دارد. مرحله سوم، به دست آوردن برخی موارد مشخص از جانب اوست. تفصیل این مراحل به شرح زیر است:

۱- مرحله نخست:

رهبر گروه بریتانیایی پس از مشورت با شاهدخت اشرف، با شاه دیدار می کند تا او را مطمئن سازد که ایالات متحده و بریتانیا اهداف مشترک در ایران دارند و این که هر دو می خواهند در راه مخالفت با مصدق بیشترین تلاش خود را در حمایت از او به کار بندند. رهبر گروه بریتانیایی خواهد گفت او در موقعیتی است که می تواند ثابت کند بریتانیا شاه را حمایت می کند و اینکه او اجازه یافته تا از طرف آن دولت اعلام دارد که هر گونه عبارت کلیدی که شاه گزینش کرده از میان تعدادی پیشنهاد، در تاریخهای پی در پی و از بخش فارسی بی.بی.سی پخش خواهد شد.

۲- مرحله دوم:

ژنرال شوارتسکف (فرمانده پیشین هیات نظامی ایالات متحده در ژاندارمری ایران) به عنوان نماینده ویژه ایالات متحده و با اعلام قبلی شاهدخت اشرف با شاه دیدار می کند. این نماینده پیش از این در نتیجه سفرکاری و موفقیت آمیزش در چند سال پیش به ایران برای شاه بسیار شناخته شده و مورد تحسین اوست. مطالبی که او به شاه می گوید شامل دو بخش است.

بخش نخست شامل نکات زیر است:

الف - مساله نفت در این زمان، برای دولت های ایالات متحده و بریتانیا، در درجه دوم اهمیت قرار دارد. زیرا موضوع اصلی، عزم دو دولت برای پاسداری از استقلال ایران است. دول مزبور اکنون برآنند تا ایرانیان را یاری رسانند تا کشور خویش را از فروغلتیدن در دستان شوروی حفظ کنند. اگر مصدق بر مسند قدرت باقی بماند، فروپاشی اقتصادی ایران امری مسلم است و چون

مصدق اجازه نفوذ گسترده‌ای را به کمونیست‌ها داده، در پی این فروپاشی،

آنان بر کشور چیره خواهند شد.

ب - هر دو دولت احساس می‌کنند که استمرار حکومت خاندان پهلوی، بهترین

سنگر در راه حفظ اقتدار ملی است.

ج - تا زمانی که مصدق بر مسند قدرت است، ایران هیچ گونه کمک مالی جدیدی

از ایالات متحده دریافت نخواهد کرد و در واقع شاید کمک‌های فعلی هم

کاهش یابند.

د - مصدق باید برود.

ه - جایگزین او از طریق همان نیروهای که او را به قدرت می‌رسانند، مورد

پشتیبانی چشمگیری قرار خواهد گرفت.

و - موافقت‌نامه‌ای قابل قبول در مورد نفت پیشنهاد خواهد شد اما قصدی مبنی بر

شتاب بخشیدن به این قضیه و یا تحمیل آن بر ایران در کار نیست.

بخش دوم در برگیرنده مطالب زیر است:

الف - شاه که اکنون کانون اصلی نیروهای مخالف مصدق است، در آینده نیز به

گونه‌ای گریزناپذیر دارای همین نقش خواهد بود.

ب - اگر شاه نتواند با این نیروها همراهی کند، تنها مسئول فروپاشی کشور و از

دست رفتن استقلال آن خواهد بود.

ج - اگر شاه نتواند با این نیروها همراهی کند عمر خاندانش به پایان خواهد

رسید. با وجود برداشت‌های نادرست پیشین شاه، ایالات متحده و بریتانیا او

را حمایت کرده و می‌کنند. ولی اگر شاه موفق نشود، این پشتیبانی به پایان

خواهد رسید. نماینده یاد شده پیامدهای آن را مطرح خواهد کرد.

د- شاه اظهار داشته که زاهدی در مقام جایگزین مصدق، مورد قبول او است.

گذشته از این وی درخواست کرده است که کمک‌های مالی ایالات متحده و

بریتانیا برای زاهدی، می‌بایست به نام او (شاه) پرداخت شود.

ه - ایالات متحده و بریتانیا کاملاً با این نکته موافقت می‌کنند که زاهدی تنها نامزد کارآمد

برای جایگزینی مصدق است. زاهدی آماده خواهد بود تا در آینده‌ای نزدیک مسئولیت را بپذیرد و برای موفقیت او، ایالات متحده و بریتانیا از دادن هرگونه کمک، کوتاهی نخواهند کرد. شاه کاملاً از برنامه‌های زاهدی آگاه است و حداقل کمک از او درخواست خواهد شد. بی‌درنگ پس از دیدار نماینده ایالات متحده با شاه، رهبر گروه بریتانیایی نیز برای تقویت و استحکام بخشیدن به گفته‌های بالا دیدار مشابهی انجام خواهد داد.

۳ - مرحله سوم

انجام این مرحله مسئولیت منحصر به فرد شاهدخت اشرف خواهد بود. بی‌درنگ به دنبال دیدارهای مزبور و در حالی که شاه هنوز تحت تاثیر آنهاست، شاهدخت اشرف امضای سه سند را از او خواهد گرفت. سند نخست، تاریخ‌دار و دو فقره دیگر بدون تاریخ‌اند. این سه سند از این قرارند:

الف - یک نامه سرگشاده که از افسران وفادار می‌خواهد تا با آورنده آن د رهر موردی که او احساس می‌کند برای برقراری دیگر باره شکوه ارتش، بازگرداندن احترام ایشان و برای نشان دادن وفاداری خویش به شاه و کشور لازم است همکاری نمایند.

ب - یک فرمان شاهانه که زاهدی را به ریاست ستاد ارتش می‌گمارد.
ج - یک فرمان شاهانه که از همه درجات و مقامات ارتشی می‌خواهد تا صادقانه از دستورهای رئیس ستاد که شاه او را به کار گمارده پیروی نمایند.
این اسناد بی‌درنگ از کاخ سلطنتی بیرون برده خواهند شد. سند نخست می‌بایست به زاهدی رسانده شود و دو فقره سند دیگر را پایگاه ایالات متحده باید برای روز مبدا نگاه دارد.

د - توافق با زاهدی

ارتباط‌های پیوسته کارکنان امریکایی و نمایندگان بریتانیا با زاهدی یا نماینده‌اش، به روشن شدن روزافزون تصویر طرح‌های آزمایشی او و همچنین مشخص شدن بیشتر عناصری که او از آنان توقع هواداری دارد کمک کرده

است. این مطالب و گزارش‌های اطلاعاتی مربوطه برای آماده‌سازی بندهای بعدی که تحت عنوان «سازماندهی برای اجرای کودتا» و همراه با اطلاعات پشتیبانی از پیوست‌های آن به دنبال می‌آید مورد استفاده قرار گرفته‌اند. در پی تماس‌های گام به گام با شاه که در بالا یاد شد ایالات متحده و بریتانیا مستقیماً زاهدی را آگاه خواهند کرد که آنان از سوی او (زاهدی) تعهدی محکم از شاه گرفته‌اند و این که هنگام حرکت به سوی یک برنامه مفصل عملی فرارسیده است.

نامه امضا شده شاه مبنی بر فراخواندن افسران وفادار برای همکاری با آورنده آن، به سرلشگر زاهدی داده خواهد شد. از او خواسته خواهد شد تا با کمک این نامه افراد نظامی را به کار گیرد. همچنین پیشنهاد ایالات متحده و بریتانیا برای اقدام تحت عنوان سازماندهی برای سرنگونی مصدق، به زاهدی نشان داده خواهد شد. با او در میان گذاشته خواهد شد که اگر برای دستیابی به خواست‌ها و بهبود توانایی‌های خود لازم تشخیص می‌دهد، فرصت آن را خواهد داشت تا این طرح پیشنهادی را اصلاح کند. به زاهدی خاطرنشان شده که کمک ایالات متحده و بریتانیا، پیش از زمان کودتاست. سراسر عناصر بالقوه مخالف با مصدق بسیج خواهند شد تا در روز کودتا، سرنگونی دولت مصدق با وسایل قانونی ممکن باشد. به زاهدی خاطرنشان می‌شود که اگر اقدام نظامی بتواند همزمان با این موفقیت قانونی، تنها با در اختیار گرفتن شهرها محدود شود، دولت جانشین در آینده از ویژگی و وجهه بهتری برخوردار خواهد بود.

هر چند اگر شاه با نماینده ایالات متحده کنار نیاید یا از صادر کردن اسناد مزبور برای سرلشگر زاهدی خودداری کند به زاهدی اطلاع داده خواهد شد چنانچه او موافقت کند ایالات متحده و بریتانیا آمادگی انجام کودتا را، بدون همکاری فعالانه شاه خواهند داشت.

ما تلاش همه جانبه خواهیم کرد تا شاه را ناخودآگاه متعهد به همکاری

کنیم و امید بسیار داریم که به همان نتیجه‌ای برسیم که در صورت همراهی فعالانه شاه به دست می‌آید.

ه - سازماندهی جهت اجرای سرنگونی

مطالبی که تحت این عنوان در پی آمده است باید توسط پایگاه عملیاتی ایالات متحده جهت گفتگو و تغییر به زاهدی ارائه شود. عناصر موجود با توانایی‌های بالقوه، در زیر عنوان‌هایی که به دنبال می‌آیند با نقش‌های خاص خود مشخص شده‌اند. در این نگرش، از هر گونه اشاره به توان نیروهای هواخواه مصدق خودداری شده است.

۱- سازماندهی برای اجرای کودتا

۱-۱- دبیرخانه نظامی. این دبیرخانه که در راس آن افسری قرار دارد که زاهدی او را تعیین کرده، اما باید مورد قبول ایالات متحده و بریتانیا باشد که از شمار بسیار محدودی از افسران عالی‌رتبه، توانمند و لایق تشکیل خواهد شد. این دبیرخانه با پایگاه عملیاتی ایالات متحده که طرح مقدماتی مشترک ایالات متحده و بریتانیا را جهت کنترل تهران ارائه خواهد کرد، در ارتباط خواهد بود. دبیرخانه نظامی برای اجرای وظایف خود، نیاز به مبلغی معادل ۷۵۰۰۰ دلار دارد.

۱-۲- وظایف دبیرخانه. فوری‌ترین وظیفه آن گزینش افسران کلیدی در تهران خواهد بود که می‌توان در برابر دولت مصدق روی آنان حساب کرد یا آنان را جذب نمود. به دلایل امنیتی، این افسران در دیرترین زمان ممکن از نقش‌های عملی خود آگاه خواهند شد.

این دبیرخانه با نگرش ویژه به هر اقدامی که می‌باید در روز کودتا انجام شود طرح ایالات متحده و بریتانیا را مورد بررسی مفصل قرار خواهد داد. پاره‌ای از این اقدامات عبارت خواهند بود از تصرف بی‌درنگ مرکز فرماندهی ستاد کل، ایستگاه رادیوی ارتش، رادیو تهران، خانه‌های مصدق و همراهان او، قرارگاه‌های پلیس و ژاندارمری،

اداره‌های پست و تلگراف، مرکز تلفن، مجلس و چاپخانه آن و بانک ملی و چاپخانه آن. دستگیرشدگان عبارت خواهند بود از چهره‌های کلیدی دولت مصدق، افسران کلیدی همگام با مصدق و سردبیران روزنامه‌های برگزیده.

همچنین توجه ویژه‌ای به تدارک اقداماتی که باید در برابر حزب توده انجام گیرد خواهد شد. زاهدی باید منتظر واکنش شدیدی از سوی این حزب باشد و نیز می‌بایست برای پاسخ‌گویی سرسختانه‌تر در برابر آن، کاملاً آماده باشد. تا هنگام جایگزینی دولت مصدق هیچ امکانی برای بی‌اثر ساختن این حزب وجود ندارد. هر چند پس از تغییر دولت و پیش از آن که حزب توده قادر باشد تا با تمام نیرو وارد خیابان‌ها شود برای چند ساعت فرصت نفس کشیدن وجود دارد. در زمان کودتا دستکم صد تن از رهبران حزب توده و گروه‌ها و روزنامه‌نگاران می‌باید دستگیر شوند. نام این افراد از فهرست تقریباً هشتاد نفره‌ای از رهبران که به تازگی به وسیله بریتانیا تهیه شده به اضافه نامه‌هایی که پایگاه ایالات متحده و همچنین آنچه زاهدی به آن خواهد افزود فراهم خواهد آمد. کنترل خیابان‌های تهران امکان اجتماع را از حزب توده یا دیگر گروه‌ها خواهد گرفت. توزیع گسترده جزوات سیاه که انتشار آن به کمیته مرکزی حزب نسبت داده خواهد شد، با این انگیزه انجام می‌شود تا اعضای حزب توده را سردرگم کند و جلوی گردهمایی آنان را به روشی موثر بگیرد. ممکن است برای ایالات متحده میسر باشد تا از راه هوا و از پیش مقادیری گاز اشک‌آور، جوهر پاک‌نشدنی با دیگر مواد موثر را برای دیگر گروه‌ها فراهم کند. هواپیماهای نیروی هوایی محلی ممکن است برای آگاهی مردم اخطارنامه‌هایی را فرو ریزند مبنی بر اینکه یا در خیابان‌ها حضور نیابند و یا منتظر عواقب کار خود باشند.

۳-۱- اقدام در روز کودتا. این اقدام عمدتاً از خط مشی‌هایی مشابه پیروی

خواهد کرد اگر چه ممکن است در ارتباط با سه وضعیت متفاوت

انجام گیرد.

این سه وضعیت عبارتند از:

وضعیت الف - نقطه اوج اعتراض گسترده مذهبی در برابر دولت مصدق که

بی‌درنگ پس از اقدام نظامی روی خواهد داد.

وضعیت ب - لحظه‌ای که مصدق در حال وادار کردن شاه برای ترک کشور است

این عمل از سوی مصدق یا در نتیجه افزایش قدرت جناح مخالف

اوست که آگاهانه به وسیله شاه رهبری می‌شود، یا به سبب

قدرت یافتن روزافزون آن جناح است که شاه در مقام فردی بی

اراده آن را هدایت می‌کند.

وضعیت ج - زمانی که مصدق می‌کوشد تا استعفای خود را تسلیم کند چنین عملی

ممکن است ناشی از نگرانی واقعی او به سبب رشد روزافزون

مخالفان باشد و احتمالاً ممکن است طبق گذشته، منجر به روی

آوردن به شاه جهت جلب حمایت شخصی او شود و در صورت

ناکامی مصدق در جلب حمایت شاه، او ممکن است توده مردم

را برای ریختن به خیابان‌ها فرا خواند.

اقدامی که با توجه به وضعیت الف می‌بایست انجام گیرد بدین گونه است: به

هنگام اوج گرفتن وضعیت الف زاهدی با استفاده از یک اقدام محدود نظامی علیه

مرکز فرماندهی، فرماندهی ستاد کل را به عهده خواهد گرفت. او بی‌درنگ پس از

آن، شخصی از پیش برگزیده را به جانشینی خود معرفی خواهد کرد و دستگیری

مصدق و دیگران بی‌درنگ صورت خواهد گرفت. مجلس به تشکیل جلسه‌ای دعوت

خواهد شد و جناح مخالف مصدق خواهد کوشید تا یک رای‌گیری جهت محکوم

نمودن مصدق انجام دهد و در پی آن یک رای‌گیری در حمایت از زاهدی صورت

خواهد گرفت. با وجود این، زاهدی با یا بدون در اختیار داشتن فرمانی شاهانه که او

را نخست‌وزیر بنامد، دولت را تحویل خواهد گرفت و مقتضیات گوناگون روز کودتا را به اجرا در خواهد آورد. (به مطالب بالا نگاه کنید). هنگامی که او اوضاع را کاملاً مهار کرد برای به دست آوردن رای اعتماد مجلس مشکلی نخواهد داشت. تنها در این هنگام است که شاه به تهران بازمی‌گردد. اقدامی که می‌بایست با نگرش به وضعیت ب و ج صورت گیرد از این قرار است:

۱- تنها تغییر در برنامه، پیش‌برد لازم جدول زمانی روز کودتا به روز اصلی بحران و نیاز برای به حرکت درآوردن بی‌درنگ همه جنبه‌های نظامی عملیات کودتا خواهد بود.

۲- سازماندهی برای برانگیختن حداکثر مخالفت عمومی با مصدق پیش از کودتا. این مراحل از این قرارند:

مرحله ۱- این بخش، مرحله کنونی پشتیبانی مقدماتی است که دریافت کمک‌های مالی از سوی ایالات متحده و بریتانیا در طی آن به زاهدی اجازه می‌دهد تا دوستان دیگری را حذف کند و افراد کلیدی را به سوی خود بکشانند.

مرحله ۲- مبارزه تبلیغاتی گسترده در برابر مصدق و دولت او. اما در این برهه، هدف اصلی مبارزه، خود مصدق است. این مرحله تنها یک یا دو هفته پیش از به اوج رسیدن وضعیت الف انجام می‌گیرد تا بدین ترتیب مصدق فرصت کافی برای واکنش شدید نداشته باشد و اثر آن با گذشت زمان از میان نرود.

مرحله ۳- این وضعیت الف است که به گونه کامل در بند زیر توضیح داده شده است.

۲-۲- وظایف عناصر خاص

۲-۲-۱- مطبوعات و تبلیغات. در مدت زمان پشتیبانی مقدماتی، گروه بریتانیایی به استفاده از روزنامه‌های بی‌شمار کوچک‌تر برای پیش‌برد یک شیوه ضدمصدق ادامه خواهد داد. در مرکز فرماندهی و پایگاه عملیاتی،

کارکنان ایالات متحده مت‌هایی را برای مقالات، اعلامیه‌ها و جزوات آماده می‌کنند و این متون را که پاره‌ای در هواداری از شاه و برخی در ضدیت با مصدق است به فارسی انتشار خواهند داد. این مطالب که برای بی‌اعتبار ساختن مصدق طرح شده‌اند بر موضوعات زیر پافشاری می‌کنند:

الف - مصدق از حزب توده و اتحاد جماهیر شوروی حمایت می‌کند. (انتشار اسناد سیاه به این امر یاری می‌دهد).

ب - مصدق دشمن اسلام است زیرا با حزب توده همکاری می‌کند و اهداف آنان را به پیش می‌برد.

ج - مصدق آگاهانه در حال نابود کردن روحیه ارتش و توانایی آن در جهت حفظ نظم است.

د- مصدق آگاهانه و از طریق برداشتن کنترل ارتش از روی مناطق قبیله‌نشین در حال ترویج و تشویق عناصر تجزیه‌طلب منطقه ای است. یکی از اهداف مصدق از این اقدام، تسهیل چیرگی شوروی بر استان‌های شمالی است.

ه - مصدق آگاهانه کشور را به سوی فروپاشی اقتصادی هدایت می‌کند. و - قدرت، مصدق را چنان به تباهی کشانده که دیگر از جنبه‌های مطلوب پیشین او هیچ نشانی نیست و اکنون وی دارای همه امیال سرکوبگرانه یک مستبد است.

ز - همگام با این مطالب، یک گرایش مستمر ارائه خواهد شد دال بر اینکه مصدق ناآگاهانه قربانی خیانت و جاه‌طلبی مشاوران خود شده است.

از مسائل اساسی آن است که زاهدی باید بی‌درنگ فردی برای مقام مدیر مطبوعات و تبلیغات برگزیند که همچنین ممکن است معاون نخست‌وزیر هم بشود. پایگاه عملیاتی ایالات متحده نام فردی را که زاهدی در نظر

دارد از او خواهد گرفت و این فرد باید مورد قبول ایالات متحده و بریتانیا نیز باشد. یک یا دو هفته پیش از زمان مقرر برای وضعیت الف، تبلیغات شدید آغاز خواهد شد. جزئیات مربوط به اجرای این مبارزه تبلیغاتی مسئولیت اساسی پایگاه عملیاتی ایالات متحده خواهد بود.

بی‌درنگ پس از تغییر دولت، مدیر منصوب زاهدی در امور مطبوعات و تبلیغات باید برای موارد زیر آماده گردد:

الف - بیشترین بهره‌وری را از رادیو تهران بنماید.

ب - از طریق رادیو تهران، پوستر، خبرنامه‌های ویژه و غیره باید برنامه دولت جدید شامل موارد جذاب خبری که به ساده‌ترین نحوی ارائه می‌شوند مانند کاهش فوری هزینه‌های زندگی، حقوق بیشتر برای کارکنان دولت و پرسنل ارتش و... به آگاهی همه برسد.

ج - حداکثر تبلیغات محلی نسبت به اظهارنظرهای ایالات متحده و بریتانیا که از قبل آماده شده، صورت گیرد.

د - در جریان قراردادن همه خبرنگاران خارجی.

۲-۲-۲- مجلس. اگر به هنگام کودتا، مجلس تشکیل جلسه داد کوشش خواهد شد تا تغییر دولت از سوی آن نهاد رسمیت یابد و اگر در نشست نباشد، به وسیله یکی از مقام‌های منتخب آن که باید عضو جناح مخالف مصدق باشد به تشکیل جلسه فراخوانده شود.

برای مهیا ساختن تغییر دولت، با شماری از نمایندگان تماس گرفته و خریداری خواهند شد. می‌بایست در این مورد تصمیم گرفته شود که آیا این خریده‌ها به وسیله گروه بریتانیایی یا مستقیماً توسط زاهدی انجام خواهد شد و تا زمانی که او از مصونیت استقرار در محوطه مجلس برخوردار است، برای رسیدن به چنین هدفی در جایگاهی ممتاز قرار دارد. به دنبال دریافت فهرست نمایندگان به همراه مبالغ لازم برای خرید هر کدام، اقدام ویژه‌ای از جانب گروه بریتانیایی یا زاهدی، برای تامین

بودجه و با پذیرش مشترک (ایالات متحده و بریتانیا) اعمال خواهد شد. همچنین پایگاه عملیاتی ایالات متحده، نمایندگان و رابط‌های گوناگونی را برای پشتیبانی از این عملیات به کار خواهد گرفت.

هدف اساسی این برنامه، تضمین به دست آوردن اکثریت آرا به علاوه یک رای علیه مصدق است آن گونه که در وضعیت الف مورد نیاز است. هم اکنون برآورد می‌شود که اگر دست کم سی تن از نمایندگان احساس کنند که شانس خوبی برای در اکثریت بودن خواهند داشت آماده‌اند علیه مصدق رای دهند. باید خاطرنشان ساخت که همه افراد منتخب مجلس معمولاً در هر نشست حاضر نخواهند بود، بلکه حضورشان برای آن خواهد بود تا حد نصاب مورد نیاز تضمین شود. با وجود این تلاشی لازم است تا هنگامی که می‌بایست رای گیری شود دو سوم نمایندگان حاضر در تهران پیش از رای گیری در مجلس حضور داشته باشند.

۲-۲-۳- عناصر سیاسی غیر از حزب توده. احزاب یا گروه‌های سیاسی که اکنون با مصدق مخالف‌اند نقش بسیار کوچکی را در این مبارزه بازی می‌کنند. احزابی مانند حزب زحمتکشان، سومکا و بخش‌هایی از پان‌ایرانیست‌ها تنها می‌توانند دسته‌های خیابانی محدود و احتمالاً غیرموثر را فراهم نمایند. با وجود این، حزب زحمتکشان نقش تقریباً مهمی در انجام تبلیغاتی که در بالا تشریح شد، بازی خواهد کرد.

باید خاطر نشان ساخت در حالی که این احزاب تنها دسته‌های خیابانی ناکارآمد را زیر فرمان خود دارند گروه بریتانیایی می‌تواند نزدیک به سه هزار عضو فعال را بسیج نماید که می‌بایست برای وضعیت الف اختصاص یابد.

۲-۲-۴- رهبران مذهبی. طبق ارزیابی‌ها ما بر این باوریم که تقریباً همه رهبران برجسته مذهبی که مریدان زیادی دارند، سرسختانه مخالف مصدق هستند. هم پایگاه عملیاتی ایالات متحده و هم گروه بریتانیایی

ارتباط‌های محکمی با اطرافیان این گونه رهبران دارند. توانایی حمایت از زاهدی در این زمینه بسیار زیاد است.

این رهبران شامل طیفی بسیار گوناگون و گاهی اوقات عناصری نامطلوب مانند رهبران غیرسیاسی () و () و همچنین () و () و گروه تروریستی () می‌شوند. در طول تبلیغات شدید ضد‌مصدق پیش از کودتا این رهبران و هواخواهان‌شان:

الف - مخالفت خویش را با مصدق ترویج کنند.

ب - از طریق ارتباط مستقیم با شاه در مرقد (امام رضا(ع)) هواداری آشکار خود را از نهاد سلطنت و پشتیبانی معنوی خویش را از شاه اعلام دارند.

ج - به هنگام نیاز، تظاهراتی کوچک در هواداری از مذهب و ضدیت با مصدق و به صورت دسته‌های بسیار پراکنده در تهران ترتیب دهند.

د- گروه تروریست به راه اندازند تا تهدید کنند که آنان آماده‌اند در هواداری از نمایندگان هواخواه مصدق و اعضای دولت و همقطاران او دست به اقدام مستقیم بزنند.

ه - همراهی کامل خود و هواداران‌شان را در وضعیت الف تضمین کنند. و - پس از تغییر دولت: از رادیو تهران و در مساجد، اطمینان قاطعی می‌دهند که دولت جدید به اصول مذهبی پایبند است.

۵-۲-۲- تجار بازار. آنان را می‌توان چنین تعریف کرد: شمار کم و بیش اندکی از بازرگانان پرسابقه و برجسته با نگرشی نیمه مذهبی و تأثیری چشمگیر بر رده‌های پایین‌تر اجتماعی در بازار. ارتباطات با این تجار هم از طریق گروه بریتانیایی و هم از راه پایگاه عملیاتی ایالات متحده وجود دارد.

این بازرگانان به خاطر ضررهایی که دولت از طریق کساد اقتصادی و

معاملات، کاهش واردات، مالیات‌های توان‌فرسا و کاهش موجودی پول، بر آنان وارد نموده ضدمصدق هستند.

در دوره تبلیغات شدید از وضعیت الف، این تجار:

الف - شایعات ضد دولت را در بازار پراکنده خواهند ساخت.

ب - در جنوب تهران و در مخالفت با سیاست‌های اقتصادی دولت مصدق، اعتراض‌های محدودی را ترتیب خواهند داد. سپس در وضعیت الف، آنها:

ج - تمام یا بخشی از بازار را تعطیل کنند.

۳-۲- آخرین اقدام پیش از کودتا

همچنان که گفته شد اقدام نظامی می‌تواند از وضعیت‌های الف، ب یا ج سرچشمه گیرد. هر چند فعالیت‌های تشکیلاتی پیش از کودتا چنان که در بالا آمده است عمدتاً برای ایجاد وضعیت الف که در زیر می‌آید خواهد بود.

۱- در روز مقرر، حملات مرحله‌ای علیه رهبران سرشناس مذهبی در تهران انجام خواهد گرفت.

۲- دیگر رهبران مذهبی بی‌درنگ خواهند گفت این حملات از جانب مصدق همچون واکنشی علیه ناخرسندی که رهبران مذهبی سراسر کشور نسبت به دولت او از خود نشان داده‌اند صورت گرفته است.

۳- بی‌درنگ شماری از رهبران برجسته‌تر در صحن مجلس تحصن می‌کنند.

۴- در این زمان، این رهبران مذهبی به وسیله پیروانشان بیانه‌هایی را صادر خواهند کرد که با شدیدترین لحن، نگرش و رفتار ضدمذهبی مصدق را محکوم می‌نمایند.

۵- در همان زمان و همانند مورد ۲، ۴-۲، (د) که در بالا گفته شود و (۳) بیشترین تبلیغات در مورد اسناد جعلی منتشره پایگاه ایالات

متحدہ انجام خواهد شد کہ بہ تفصیل نشان می‌دهند توافق‌نامه‌ای پنهانی میان مصدق و حزب تودہ بستہ شدہ و در آن حزب تودہ متعهد شدہ است کہ تمام توان خود را در ہواداری از مصدق و علیہ رہبران مذہبی، ارتش و پلیس بہ کار بندد.

۶- ہمزمان، این رہبران پیروانشان را فرامی‌خوانند تا در سراسر تہران در مساجد، دفاتر پست و تلگراف، بانک‌ها و... تحصن کنند. گروہ بریتانیایی و پایگاہ ایالات متحدہ حداکثر تلاش خود را بہ کار می‌بندند تا در حد امکان بیشترین تعداد راہپیمایان را فراہم آورند و در همان زمان تہار خواهند کوشید تا بازار را تعطیل کنند (این تحصن گستردہ ترتیب دادہ می‌شود تا سراسر زندگی و فعالیت روزانہ مردم را در شہر مختل کند و بہ گونه‌ای قابل توجہ، میزان ناخرسندی عمومی را از دولت نمایان سازد. تحصن، گونه‌ای محلی از مقاومت منفی است و طبق سنن دیرپا، نیروہای نظامی و پلیس قادر نیستند تا در برابر مردمی کہ در تحصن بہ سر می‌برند دست بہ اقدام زنند).

۷- در اثنای این جو رو بہ افزایش خصمانہ، زاہدی ریاست ستاد را برعہدہ خواهد گرفت و شروع بہ دستگیری افرادی خواهد کرد کہ بخشی اساسی از مرحلہ نظامی کودتا بہ شمار می‌آید.

۸- درست پس از این حرکت زاہدی، مجلس برای رسمیت بخشیدن بہ جابجایی دولت، جلسہ‌ای خواهد داشت و کودتا را کامل خواهد کرد.

سوم - ارزیابی احتمال کامیابی برنامه عملیاتی

اطلاعاتی کہ تاکنون آورده شد بیان‌کنندہ طرحی بہ شیوہ غربی است کہ برای اجرا بہ شرقی‌ها ارائه شدہ است. با وجود این، نویسندگان این برنامه آن را با شناختی کامل از کشور و مردم ایران نوشتہ و کوشیدہ‌اند تا سراسر جزئیات را از دیدگاہ ایرانی بررسی و ارزیابی کنند. با توجہ بہ ناکارآمدی شناختہ شدہ ایرانیان در برنامه ریزی و عمل بہ شیوہ‌ای کاملاً منطقی ما ہرگز انتظار نداریم کہ چنین طرحی

همانند عملیاتی که پرسنل غربی انجام می‌دهند در فضایی محلی دوباره بررسی و اجرا شود.

با وجود این، احساس می‌کنیم که این طرح به اندازه کافی آشکار و گسترده است و حتی اگر هم صد در صد اجرا نشود احتمال قابل قبولی برای کامیابی آن وجود دارد. امنیت در میان همه عناصر محلی درگیر، نقطه ضعفی جدی است که در سرشت ایرانیان وجود دارد. باید از این واقعیت آگاه باشیم که شکاف‌های امنیتی ممکن است منجر به اقدامات سرکوبگرانه مصدق شود.

این عملیات برنامه‌ریزی شده، هیچگونه سابقه‌ای در ایران سال‌های اخیر نداشته است. کودتای رضاشاه سرشتی سراپا دیگرگونه داشت. کودتاهای اخیر در دیگر کشورهای خاور نزدیک نیز در شرایطی بسیار آسان تر اجرا شد. زیرا در آن کشورها یک جناح بزرگ مخالف و هوادار کمونیست و یا یک رئیس دولت که پشتیبانی مردمی نیرومندی داشته باشد موجب پیچیده شدن امور نشده بودند. نکات زیر در ارتباط با مفهوم کلی کودتا، پیش از برآوردی جهت ارزیابی احتمال کامیابی طرح، بسیار مهم هستند:

الف - شکست کودتا پیامدهای زیر را خواهد داشت.

۱- بروز یک موج نیرومند خصومت دولتی که متوجه ایالات متحده است و احتمال اینکه آن کشور از ایران اخراج شود.

۲- اینکه بریتانیا تشکیلات عملیاتی خود را که عمدتاً قصد سرنگونی مصدق را دارد از دست بدهد.

ب - اگر کودتا انجام شود و ناکام بماند ولی ایالات متحده از ایران اخراج نشود، و اگر مصدق در تاریخ دیگری سقوط کند ایالات متحده و بریتانیا در موقعیتی نخواهند بود که از این فرصت سود ببرند، چون ممکن است گروه بریتانیایی و برخی از امتیازات ایالات متحده به سبب شکست کودتا از بین برود.

ج - در صورت ناکامی کودتا، هنوز هم احتمال اخراج ایالات متحده از ایران وجود دارد، زیرا فروپاشی گریزناپذیر اقتصادی در دوران دولت کنونی مصدق

احتمالا همراه با آشفتگی داخلی خواهد بود و به دنبال آن چیرگی حزب توده که زیر نظر اتحاد جماهیر شوروی است.

د - اگر طرح کودتا، در این هنگام رد شود، پس می‌باید برای زمانی که فروپاشی اقتصادی و هرج و مرج داخلی پدید می‌آید طرح دیگری آماده گردد.

نتیجه: به خاطر پشتیبانی شاه، پذیرش ویژگی‌های این طرح از سوی زاهدی، موافقت ما با جرح و تعدیل‌های او و نظر به اطمینان ما در این مورد که او مطابق با یک جدول زمانی حساب شده، عمل خواهد نمود، نویسندگان این برنامه بر این باورند که کودتا موفقیت‌آمیز خواهد بود.

چهارم. پیوست‌ها

پیوست‌های پیشنهادی، در کنار طرح عملیات گنجانده نمی‌شوند، زیرا آنها باید بر اساس اخبار و اطلاعات گسترده‌ای که هنوز و مشخصا به این منظور در حال گردآوری هستند قرار داده شوند.

پیوست‌ها شامل فهرست بسیار مفصلی از همه حمایت‌های موجود و احتمالی برای زاهدی است. همانند نام و مقام افسرانی از ارتش که از او هواداری می‌کنند. بررسی انتقادی جایگاه نمایندگان مجلس، ارزیابی تعداد و همبستگی آن دسته از رهبران مذهبی که پشتیبان زاهدی‌اند، کابینه پیش‌بینی شده زاهدی و غیره.

توضیح:

۱- اسامی که سازمان سیا مایل به فاش شدن آن‌ها نبوده است در اسناد منتشر شده از سوی این سازمان به صورت پرانتزهای خالی آمده است.

ترجمه سند ارائه شده توسط م.راد (۱۹/۲/۲۰۰۷) / m.rad@gmx.net صورت گرفته است.

برای کسب اطلاعات بیشتر در باره کودتای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، رجوع شود

به کتاب All The Shah's Men نوشته استفان کینزر در ۱۸ جولای ۲۰۰۳ توسط

انتشارات John Willey & Sons.

این کتاب چندین بار به فارسی ترجمه و نشر یافته است. یکی از ترجمه‌های

این کتاب توسط لطف‌الله میثمی ترجمه و در انتشارات صمدیه با نام همه

مردان شاه نشر یافته است.

نکاتی در باره‌ی خصلت ارتجاعی رژیم شاه

برای اینکه مردم ایران به خصوص جوانان، با خصلت ارتجاعی رژیم شاه، بیشتر

آشنا شوند و دلایل مربوط به سرسپردگی و نوکرمندی شخص شاه را درک کنند،

در اینجا یکی از اسناد مربوط به سازمان جاسوسی آمریکا (سیا)، درباره‌ی کودتای

۲۸ مرداد را ارایه می‌دهم. همچنین مقاله‌ی پژوهشی آقای حبیب لاجوردی را

درباره‌ی گزارش‌های وزارت خارجه‌ی آمریکا و انگلستان که از طریق مرکز "تاریخ

شفاهی ایران" به زبان انگلیسی انتشار یافته، باز نشر می‌کنم. نظریات خود را، به

طورفشرده در مصاحبه‌ها و مقاله‌ها تشریح کرده‌ام. افزون برآن دراین باره می‌توان

به خاطرات اسدالله علم، وزیردربار و نخست‌وزیر شاه، رجوع کرد. با اینکه اسدالله

علم خود را "غلام خانه‌زاد" و سرسپرده‌ی شاه می‌دانست، در یادداشت‌های روزانه‌ی

خود، پرده از فساد وی و دربار برمی دارد.

اسناد مربوط به شاه و دربار نشان می‌دهد که این عناصر، حاضرشده بودند، خیلی

ارزان خود را به بیگانگان بفروشتند تا به منافع مردم و کشورخیانت کنند. این عناصر و

محافل، ده‌ها سال به ما حکومت کرده و عاقبت زمینه را برای استقراریک شورش کور و

شکل‌گیری رژیم جهالت - جنایت - فاشیستی - اسلامی، فراهم ساختند.

در اینجا بخشی از سند مربوط به «تاریخ شفاهی ایران» که به همت دکتر حبیب لاجوردی انتشار یافته است، نشر می‌یابد. این سند نشان می‌دهد هنگامی که رضاشاه تبعید شده بود و پسرش محمدرضا شاه به مقام سلطنت می‌رسد کوشش به عمل می‌آورد که در همه امور دخالت مستقیم داشته باشد. این امر ابتدا با مخالفت قوام‌السلطنه مواجه می‌شود. او استدلال می‌کند طبق قانون اساسی ایران شاه باید سلطنت کند نه حکومت. اما این استدلال مورد پذیرش محمدرضا شاه قرار نگرفت و به طرز مفتضحی به سفارت انگلیس و ایالات متحده آمریکا رجوع می‌کند و از آنها می‌خواهد که «اجازه دهند دیکتاتوری کند». این امر ابتدا موجب تعجب دولت ایالات متحده آمریکا شد؛ اما در نهایت با شناختی که از بینش و منش محمدرضاشاه به دست می‌آورند به خودشان اجازه می‌دهند که در همه امور ایران دخالت کنند و شاه به ابزاری در دست سازمان‌های جاسوسی آمریکا و بریتانیا تبدیل می‌شود.

The attention of the United States had been attracted to Iran as soon as American troops arrived in late 1941 to expedite war shipments to the Soviet Union. Even in September 1942, the means of gaining influence over the Iranian government was being considered by the American Legation in Tehran. One U.S. memorandum discussed: "The urgent advisability of placing Americans in strategic positions in the Iranian Government, and, in particular . . . the necessity of sending a military mission to observe and, if possible, check any internal plots in the Iranian Army. . . ."¹⁶

During the war years, the aim of these arrangements may have been to prevent pro-German sabotage within the Iranian government. Later, however, the aim became the furtherance of post-war U.S. policy as it evolved. Subsequently, American missions took their places at the ministries of finance, interior, and war. According to an agreement signed with the United States in November 1943, the chief of American military advisors, who remained under the command of the United States War Department, was granted access to "any and all records, correspondence and plans relating to the administration of the Army needed by him." He was also given the power to investigate, summon, and question "any member of the Army" in "matters which in his opinion will assist him" in his duties; and the option to recommend appointment, transfer, or dismissal of Iranian officers to the shah.¹⁷

Appointment of foreign nationals to governmental posts invariably led to conflicts of interest. As an example, a January 1945 dispatch from Colonel Norman H. Schwartzkopf to the American ambassador in Tehran is noteworthy. Schwartzkopf, an American in command of the Iranian gendarmerie, was organizationally subordinate to the Minister of Interior. Still, in the concluding paragraph of the above letter, reporting an incident involving industrial workers at the Stahi factory in Mazandaran and a group of Russian soldiers, Schwartzkopf wrote: "It is my definite and expressed intention to conform with American policy, and information is respectfully requested as to what action on my part American policy dictates in this situation."¹⁸

As the war neared its conclusion, both military and civilian planners considered more seriously Iran's post-war strategic importance to the West—especially in the light of Britain's decline as a world power. In 1945, a United States military planner stated:

Unfortunately, Iran's position geographically, bordering Russia on the north, with British oil interests in the south, and its important strategic locations in any war, will continue to make this country an object of basic interest to the major powers. It must be borne in mind that in any future war control of any part of Iran will allow the bombing either of the Russian oil fields in the north or of the British oil fields in the south. In the post-war period Iran's location is of importance in connection with . . . transit landing facilities for the various world airway projects. It is these inescapable factors that give Iran an international importance and one beyond what its size and population would otherwise warrant.

It is, therefore, not for any sentimental reasons nor even for any idealistic democratic principles, worthy as these may be, that the United States is forced to take a continuing interest in Iran.¹⁹



HARVARD UNIVERSITY
CENTER FOR MIDDLE EASTERN STUDIES

CORLISS HALL
1737 CAMBRIDGE STREET
CAMBRIDGE, MASSACHUSETTS 02138
(617) 495-4332

HABIB LAJJEVARDI
Associate Director

با تقدیم احترام
حبیب لاجوردی

بخش‌هایی از سند انتشار یافته آقای حبیب لاجوردی

The Origins of U.S. Support for an Autocratic Iran 229

United States interest in Iran had been whetted by the Tehran Conference of December 1943, attended by President Roosevelt. In a memorandum to the State Department after the conference, the president stated: "I was rather thrilled with the idea of using Iran as an example of what we could do by unselfish American policy."²¹ Dean Acheson's argument, in 1944, for American involvement in Iran was more pragmatic:

The military, political and commercial security of the United States requires stability and order in the vast belt of territory, from Casablanca to India and beyond, which constitutes the Mohammedan and Hindu world. Certainly we favor the evolution of self-government for the diverse peoples of that area, as we favor the restoration of their liberties to the democratic peoples of France and Spain. But we have a stake of our own in their political development.²²

As the United States' major objective in Iran narrowed to "stability and order," American diplomats cast about for the means of achieving that goal. According to State Department records, at an early stage the shah became a key factor in this strategy. Reporting on his first audience with the monarch, Ambassador Leland Morris stated on September 15, 1944:

On the whole I received a good impression of the shah and it might be possible that the strengthening of his hand would be one of the roads out of the internal political dilemma in which this country finds itself. One thing is certain, that the weakness at the top which is apparent here must be eliminated either through the hands of the shah or by the rise of a strong individual.²³

While the new U.S. ambassador was advocating "the rise of a strong individual," he was at the same time demonstrating impatience with Iran's infant constitutional government. In discussing the future of the Majlis, the cornerstone of government of law, the ambassador reported that Iran's legislature by its past actions had not shown itself to be "an intelligent, patriotic, and sincere body."²⁴ As was often the case, the diagnosis was partially accurate but the prescription totally misguided.

If the Majlis was not paying sufficient heed to the interests of the entire Iranian population, it was because the majority of its members represented a small fraction of the electorate; in particular, the court, the landlords, the merchants, and other members of the privileged classes. The XIIIth session of the Majlis, whose members had been "elected" during the authoritarian rule of Reza Shah, was the first to complete its term of two years after the abdication of the former monarch. The XIVth session, in which for the first time in twenty years a handful of popularly elected deputies were seated, had been in session for less than a year when the ambassador was condemning the constitutional system rather than its implementation. If a legislature of a state in its own country was seen as "unpatriotic," the automatic remedy would have been to call for reform of the electoral process so as to make that body more representative of the electorate.

Instead of proposing in the host country the remedy that would have been

آقای حبیب لاجوردی، مدیر موسسه پژوهشی «تاریخ شفاهی ایران» با استناد به اسناد وزارت خارجه انگلستان و ایالات متحده امریکا، مقاله‌ای به زبان انگلیسی (حدود ۱۴ صفحه) در سال ۱۹۸۳ انتشار داده است. این اسناد نشان می‌دهد که محمدرضاشاه که پس از تبعید رضاشاه، شاه ایران شده بود، بجای اینکه طبق قانون اساسی کشور فقط سلطنت کند، کوشش می‌کرد که در همه امور اجرایی کشور دخالت کند. و برای اینکه استبداد فردی خود را تحقق ببخشد به سفرای انگلستان و امریکا رجوع می‌کرد و از مقامات این کشورها می‌خواست که اجازه دهند دیکتاتوری کند. به این ترتیب، از همان اوان جوانی کوشش به عمل می‌آورد که در برابر قدرت‌های خارجی نوکرمنشی و سرسپردگی خود را به اثبات برساند.

فصل سوم

مهاجرت به خارج از کشور

و شرکت در جنبش دانشجویی - سیاسی

مهاجرت به آلمان غربی و روند شکل گیری جنبش دانشجویی (کنفدراسیون)

پس از اخذ دیپلم در دبیرستان ادیب، طبق تصمیم پدرم، برای ادامه تحصیل، در سال ۱۳۳۷ شمسی (۱۹۵۸ میلادی) عازم آلمان شدم. قبل از حرکت، به پیشنهاد دو نفر از دوستانم که راهی آمریکا بودند، از راه زمینی به سمت اروپا حرکت کردیم تا از دیدن کشورهای متعدد اروپایی طی سفر پیش رو، محروم نگردیم. به این ترتیب، با اتوبوس و قطار، از ترکیه، کشورهای بالکان و ایتالیا، پس از توقف‌های کوتاه، عبور کرده تا اینکه وارد پاریس یعنی عروس اروپا شدیم. دوستانم از آنجا عازم آمریکا شده و من با قطار راهی شهر "توبینگن" در جنوب آلمان گشتم. با راهنمایی همسر و فرزندان دکتر "کار"، اتاقی برای اقامت اجاره کرده و در دانشگاه توبینگن، در رشته‌ی پزشکی، به سال ۱۳۳۷ (۱۹۵۸ میلادی) اسم نویسی کردم.

توبینگن شهر کوچکی بود و من خیلی زود در سالن غذاخوری دانشگاه (منزا)، با برخی از ایرانیان آشنا شدم. به این ترتیب از وجود یک انجمن دانشجویی-ایرانی در آن شهر مطلع گشتم که به طور عمده، درباره‌ی مسائل فرهنگی- صنفی، جلساتی برگزار می‌کردند.

در این ارتباط با تعدادی از فعالین دانشجویی مثل بهمن نیرومند، صمد تبریزی، هادی شفقتی، محمدرضا پرورش، مدنی و رحیمی در انجمن نام برده، آشنا شدم. این آشنایی بعدها نیز ادامه پیدا کرد به طوری که سال‌ها با همدیگر در جنبش دانشجویان ایرانی فعالیت می‌کردیم.



همراه یکی از همکلاسی‌هایم همایون رئیس در سال ۱۳۳۷ در حال عزیمت به اروپا ایستگاه راه آهن تهران



توقف در تبریز در سفر زمینی به اروپا همراه با دوستان و خویشاوندان در پارک شاه‌گلی تبریز سال ۱۳۳۷

Erläuterungen

1 Schulbesuch

Schulbesuch liegt bei dem Besuch von allgemeinbildenden öffentlichen und privaten Schulen (z.B. Hauptschule, Realschule oder Gymnasium) vor und wird als Anrechnungszeit anerkannt. Die Anerkennung erfolgt auch in den Fällen, in denen die Schule nicht bis zum Abschluß einer Prüfung besucht wurde.

Schulbesuch
Bundesländer

Einzutragen ist
zum Zeitpunkt
der letzten Tag

2 Fachschulbesuch

Fachschulbesuch
Fachschulzeit
die Bescheinigung
einzutragen; b

Fachschulbesuch

2.1 Fachschulen

Fachschulen sind
den Abschluß
voraussetzt. §
wirtschaftliche
Ausbildung. Die
und Arbeitskraft
wenn es sich um
Halbjahreskurs
am Beginn und
lagen. Im übrigen
Unterrichtsstunden
praktische Beruf
Vorbereitung oder

2.2 Berufsfachschule

Berufsfachschule
mindestens ein
Vorbereitung auf
Beruf, wobei die
betriebliche Lehr

2.3 Fachakademie

Fachakademien
sowie grundsätzlich
berufliche Tätigkeit
gehobenen Berufs

3 Fachhochschule

Fachhochschule
Soweit Fachhochschule
abgeschlossen

Eine Promotions
Anrechnungszeit

Der Ausgabestelle für Versicherungskarten vorlegen,
wenn die Versicherungskarte umgetauscht wird.

Bescheinigung

für Zwecke der Rentenversicherung der Arbeiter oder der Rentenversicherung
der Angestellten (§ 1259 der Reichsversicherungsordnung, § 36 des Angestellten-
versicherungsgesetzes)

über Zeiten der Schul-, Fachschul- oder Hochschuleausbildung.

— auszustellen durch Schule, Fachschule oder Hochschule —

Herr/Frau/Student

Massali Hassan

(Familienname, bei Frauen auch Geburtsname, Vorname(n), Rufnamen unterstreichen)

geb. am 9. Febr. 1935 in Tawalesch/Iran

hat nach Vollendung des 16. Lebensjahrs

vom 12. Nov. 1958 bis 31. März 1961

vom bis

vom bis

vom bis

vom bis

die Universität in Tübingen

(Name der Schule, Fachschule, Hochschule) (Ort)

besucht.

Nur auszufüllen bei Fachschul- oder Hochschuleausbildung:

Er/Sie hat am folgende Abschußprüfung bestanden:

(Datum)

Er/Sie hat am in der Fachrichtung promoviert.

Tübingen den 31. Juli 1998

(Ort) (Datum)

UNIVERSITÄT TÜBINGEN

AKADEMISCHES BERATUNGSZENTRUM

Ausländerstudium

Wilhelmstraße 11

D-72074 Tübingen

Zeiten einer nach Vollendung des 16. Lebensjahrs liegenden weiteren Schuleausbildung

sowie einer abgeschlossenen Fachschul- oder Hochschuleausbildung werden unter

bestimmten versicherungsrechtlichen Voraussetzungen als Ausfallzeit berücksichtigt.

Diese Zeiten sollen daher in die Versicherungskarte eingetragen werden.

0,0000/SS

Zu bescheinigen ist die Zeit vom Beginn des ersten Semesters bis zum Tag der bestandenen Abschlußprüfung (z.B. Diplomprüfung, Staatsexamen); bei einem Abbruch der letzten Tag des Fachhochschul- bzw. Hochschulbesuchs.

4 Berufsvorbereitende Bildungsmaßnahme

Auch die Teilnahme an einer berufsvorbereitenden Bildungsmaßnahme kann als Anrechnungszeit anerkannt werden. Diese Zeiten sind durch eine besondere Bescheinigung nachzuweisen.

Hinweis

Über die Anerkennung der Zeiten als Anrechnungszeiten entscheidet der Rentenversicherungsträger.

برگه ثبت نام در رشته پزشکی در دانشگاه توبینگن آلمان



دیدار با همکلاسی‌های سابق پس از استقرار در شهر دانشجویی توپینگن آلمان



دانشجوی پزشکی و میکروبیولوژی در آلمان (۱۳۳۹-۱۳۴۳)

همواره در جلسات انجمن دانشجویی شرکت می‌کردم تا همفکران خود را در چارچوب جبهه ملی ایران بیابم. از طریق شرکت در جلسات دانشجویی، متوجه شدم که برخی افراد وابسته به حزب توده نیز در سازمانهای دانشجویی فعالیت می‌کنند. همچنین مطلع گشتم که چندین سازمان دانشجویی در آلمان غربی و چند کشور اروپایی دیگر، توسط طرفداران "جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا" و هواداران جبهه ملی، شکل گرفته‌اند، اما هنوز همسویی و همبستگی سراسری، بارور نشده بود.

بر آن شدم که با افراد فعال و صاحب‌نظر در ارتباط با برخی از رهبران جبهه ملی، تماس بگیرم. در این ارتباط، با مهندس عباسعلی گرامی‌منش و یکی از رابطین جامعه سوسیالیست‌ها، به نام مهندس مهدی آرین که مقیم شهر "هانور" بودند، تماس برقرار کردم. بدین طریق، از دیگر حلقه‌های ارتباطی با جامعه سوسیالیست‌ها و جبهه ملی ایران در آلمان، فرانسه و انگلستان، باخبر شده و با آن‌ها ارتباط برقرار کردم. بعد از ارتباطات پی در پی، درصدد برآمدیم که با مشورت همدیگر در راه اتحاد نیروهای دانشجویی کوشیده و فعالیت‌های مستقل صنفی را پی‌گیری کنیم. همچنین مصمم گشتیم تا در راه ایجاد تشکیلات سراسری جبهه ملی ایران در اروپا (خارج از کشور)، گام‌های اساسی و جدی برداریم.

«فدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در آلمان فدرال و برلین غربی» با شرکت ده انجمن دانشجویی در اوت ۱۹۶۰ تشکیل شد. همچنین در آوریل ۱۹۶۰، جلسه‌ی تدارکاتی به منظور شکل‌گیری کنفدراسیون، به عنوان پیش‌کنگره‌ی کنفدراسیون، در هایدلبرگ (آلمان) تشکیل شد. سپس اولین کنگره‌ی اروپایی کنفدراسیون در ژانویه ۱۹۶۱ در لندن شکل گرفت که من به اتفاق چند نفر از دوستان، به نمایندگی انجمن توبینگن، در آن شرکت کردیم.

در سال ۱۹۶۲ از توبینگن کوچیده و مقیم شهر «کیل» در شمال آلمان شدم. این بار به نمایندگی انجمن دانشجویان ایرانی شهر کیل، در دومین کنگره‌ی فدراسیون

آلمان که در شهر دوسلدورف برگزار شد، شرکت کردم. در این کنگره، من و دوستانم به نمایندگی از انجمن کیل، به عنوان دبیران «فدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در آلمان فدرال و برلین غربی» انتخاب شدیم. در این کنگره، نمایندگان انجمن مونیخ به رهبری کوروش لاشائی و سیاوش پارسانژاد شرکت داشتند که هنوز طرفدار حزب توده بودند. آنها در مقابل ما کاندیدا شدند، اما به اندازه کافی رای نیاوردند. در همان اوان با دکتر ناصر طهماسبی و دیگر یاران جبهه ملی در دوسلدورف آشنا شدم. آن ها مرا تشویق کرده، تا مسئولیت امور فدراسیون دانشجویان ایرانی در آلمان را بپذیرم. پس از قبول مسئولیت، یک اتومبیل کوچک فولکس واگن خریده و قریب یک سال، به تمام شهرهای آلمان غربی که ایرانیان در آنجا تحصیل می کردند، سفر کردم.

طی این سفرها در جلسات مختلف دانشجویی شرکت کرده و با همکاری یاران سیاسی - دانشجویی، درهمه ی دانشگاه ها «انجمن دانشجویی» تاسیس کردیم. کوشش های شبانه روزی ما در آن دوران، موجب شد که در آلمان غربی قریب به پنج هزار محصل و دانشجو، عضو فدراسیون آلمان شوند. طولی نکشید که این تشکیلات تازه به ظهور رسیده، به قوی ترین واحد، در درون کنفدراسیون تبدیل شد.

هم زمان، در تمامی شهرها، با هواداران جبهه ملی تماس گرفتم تا مقدمات برپایی تشکیلات سراسری دیگری به نام جبهه ملی ایران در اروپا، (در ارتباط با جبهه ملی داخل کشور) به وجود آید.

در چنین شرایطی که فعالانه برای شکل گیری کنفدراسیون و جبهه ملی ایران در اروپا فعالیت می کردم پدرم به من پیشنهاد کرد که یک منزل در سوییس خریداری کرده در آنجا اقامت کنم و خودش نیز گاه گاهی مورد استفاده قرار دهد، اما با این پیشنهاد به شدت مخالفت کردم و در آن زمان عقیده داشتم که «یک فرد مبارز نباید در رفاه زندگی کند»؛ در حالی که اکنون عقیده دارم تحقق چنین طرحی می توانست پشتوانه مالی خوبی برای استمرار بخشیدن به مبارزه باشد.

در سال ۱۹۶۲ کنگره‌ی جهانی کنفدراسیون شکل گرفت. به این معنی که اتحادیه‌ی دانشجویان ایرانی در ایالات متحده آمریکا، با اعزام نمایندگان خود به پاریس، با کنفدراسیون اروپایی اعلام وحدت کرد. همچنین، تشکیلات دانشجویان ایران در داخل کشور نیز، پشتیبانی و همبستگی خود را با کنفدراسیون اعلام کردند. به این ترتیب، کنفدراسیون اروپایی، تبدیل به کنفدراسیون جهانی شد.

از آنجایی که اکثریت تشکیل دهندگان کنگره‌ی کنفدراسیون از هواداران جبهه ملی بودند، حامیان حزب توده به رهبری پرویز نیکخواه و دکتر منوچهر ثابتیان در صدد برآمدند که در کنفدراسیون انشعاب به وجود آورند. آنان قریب یک سال به تلاش خود ادامه دادند، اما ابتدا در آلمان غربی مواجه با شکست شده و به ناچار در کنگره‌ی فوق العاده‌ی فدراسیون آلمان، نمایندگان کنگره ما را به عنوان "هیئت دبیران فدراسیون آلمان" دوباره تأیید کردند. شکست و ناکامی افراد وابسته به حزب توده، موجب شد که دوباره با شعار "وحدت" به کنفدراسیون برگردند.

پرویز نیکخواه را از ایران می‌شناختم. با همدیگر در دبیرستان ادیب درس می‌خواندیم. او در رشته ریاضی و من در رشته طبیعی تحصیل می‌کردم. هنگام بروز اختلافات در درون کنفدراسیون، گاه گاهی به عنوان دوست قدیمی به من رجوع می‌کرد و ابراز می‌داشت که: بی‌ایید با همدیگر آشتی کنیم.

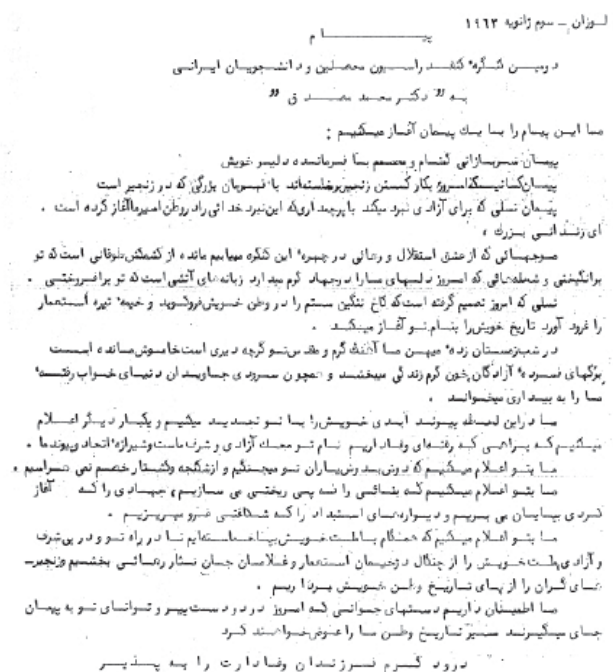
من ضمن پافشاری بر اصول دموکراسی خواهی و احترام به کثرت گرایی، با او وارد گفتگو می‌شدم.

کنگروه‌ی دوم کنفدراسیون جهانی، در سال ۱۹۶۳ در شهر لوزان (سوئیس) برگزار شد. در این نشست، پرویز نیکخواه و یارانش با شعار وحدت طلبی شرکت کردند. این نشست، اهمیت تاریخی دیگری نیز داشت چراکه آقایان جزایری و محمد توسلی، به نمایندگی از دانشجویان داخل کشور در آن شرکت داشتند. از این رو، کنگره‌ی کنفدراسیون در لوزان، به نام کنگره‌ی "وحدت" شهرت یافت.

در آن زمان، جناح‌های مختلف جبهه ملی ایران، ضمن رقابت با دگراندیشان،

حاضر نبودند مخالفین خود را حذف کنند. به این ترتیب، ما ضمن رقابت و مخالفت باز و آشکار با سیاست‌های حزب توده و شوروی، افراد منتسب به آن حزب را در تشکلهای صنفی تحمل می‌کردیم. فکر می‌کنم، روش درست و دموکرات منشانه‌ای بود و این سیاست موجب شد که تشکلهای صنفی - دانشجویی در خارج از کشور، رشد و گسترش یابند. متأسفانه، بعدها با شکل‌گیری جنبش "مائوئیستی" و "جنبش چریکی"، این مسائل به درون تشکیلات صنفی- دانشجویی کشانده شد و انحصارطلبی گروهی، موجب تجزیه و انشعابات مختلف در درون کنفدراسیون گردید. در واقع در دومین کنگره‌ی کنفدراسیون، همه‌گرایش‌های فکری را پذیرفتیم و در صدد برآمدیم که در راه اتحاد و همسویی گام برداریم.

در کنگره‌ی لوزان، به اتفاق آراء، پیام مهمی برای دکتر محمد مصدق ارسال شد که دکترعلی شریعتی، آن را نگاشته و تدوین کرده بود.



پیام دومین کنگره کنفدراسیون جهانی در لوزان سوئیس به دکتر محمد مصدق به قلم دکتر علی شریعتی

۱۸۱
۴۶

اصدار ۱۹ فروردین ۱۳۴۲

کنفدراسیون محترم محصلین در لیون فرانسه
در لوزان

پیام من گنگره کنفدراسیون بان جعفر بابک در لیون فرانسه
بلت لیون جواب من عرض شد. موجب است گردید. عیناً
مذرات مؤثر این پیام حال برای من گنگره است و آن را در گنگره
بر خلاف واقع عرض شد. و نیز کلام در مورد دال محبت قول گویند
از این جعفر در در زنی آخر هر یک میروم در آرام محبت
نامی آن فرزندان عزیز را با کمال احتیاط میروم کاری محبت
توفیق شما را در راهی قدم برداشته اند بخوانم و آنچه است تمام
تر اندک گاهی همه بردارید و ایران وطن عزیز را آزادی و استقلال
آید ملت ایران با نام بیوان و بان همه عالی و در گنگره
آزادی و استقلال وطن آنگاه در بسته اند فداکاری کرده اند و همه
گنگره اند و در عرض میروم و هر یک از همه عموماً سدرت بخوانم
دکتر محمد



تظاهرات علیه ورود شاه به آمریکا در نیویورک (سال ۱۳۴۹)



تظاهرات دانشجویان ایرانی در لندن



حسن ماسالی هنگام مصاحبه با تلویزیون شمال آلمان درباره مبارزات کتفدراسیون و جبهه ملی علیه دیکتاتوری شاه



تظاهرات علیه شاه در آلمان (ژوئن ۱۹۶۷)

حسن ماسالی به اتفاق نوایی و چنگیز پهلوان، تاج گل بر مزار قربانیان فاشیسم می گذارند



مانیل (فیلیپین) ژوئن ۱۹۶۶ سمینار بین المللی دانشجویان



ملاقات با نمایندگان دانشجویان "هنگ کنگ" در سال ۱۹۶۶



اعتصاب غذای دانشجویان ایرانی برای نجات جان پرویز نیکخواه و یارانش در ایران.



اعتصاب غذای دانشجویان ایرانی به مدت ده شبانه روز در شهر کارلسروهه آلمان



تظاهرات دانشجویان در دانشگاه تهران به مناسبت سالگرد ۱۶ آذر روز دانشجو.

در سال ۱۹۶۴، سومین کنگره‌ی جهانی کنفدراسیون در لندن برگزار شد و من به اتفاق کیوان زرین‌کفش، بهرام دهقان، محمود راسخ افشار و محمدرضا پرورش به عنوان هیات دبیران انتخاب شدیم.

سپس در کنگره‌ی چهارم، در سال ۱۹۶۵ در کلن، به عنوان دبیر امور مالی انتخاب شدم (در کتاب تاریخ بیست ساله کنفدراسیون، جلد یک، که توسط حمید شوکت انتشار یافته است، گزارش مالی کنفدراسیون، در صفحه ۴۵۸ تا ۴۷۶ درج شده است).

در کنگره‌ی پنجم کنفدراسیون به سال ۱۹۶۶ در شهر اشتوتگارت، به عنوان دبیر امور بین‌المللی انتخاب شدم.

یک سال بعد در کنگره‌ی ششم در شهر فرانکفورت بار دیگر به عنوان دبیر امور بین‌المللی انتخاب گشتم.

در کنگره‌ی هفتم که در سال ۱۹۶۸ در شهر فرانکفورت برگزار شد؛ همچنین در کنگره‌ی دهم که در شهر کارلسروه منعقد گردید، به عنوان "هیات دبیران موقت" انتخاب شدیم تا برای رفع اختلافات درون کنفدراسیون، بکوشیم.

در دهه‌ی شصت میلادی تا اواسط دهه‌ی هفتاد میلادی، یعنی قریب پانزده سال، جنبش دانشجویان ایرانی به رهبری کنفدراسیون، به یک تشکیلات قدرتمند دموکراتیک و مبارز تبدیل شده بود.

کنفدراسیون در اروپای غربی، آمریکا، چکسلواکی، مسکو، ترکیه و هندوستان، تشکیلات دانشجویی به وجود آورده و فعالیت‌های خود را گسترش داده بود. شخصیت‌های بین‌المللی مثل "برتراند راسل" در انگلستان (برخی اسناد در ارتباط با برتراند راسل ضمیمه هستند)، "ژان پل سارتر" در فرانسه، "نی‌مویلر" کشیش پروتستان و آزاداندیش آلمانی، و "اریک رولو" از روزنامه‌نگاران سرشناس در "لوموند" (فرانسه) از حامیان کنفدراسیون بودند. همچنین نشریات "فرانکفورتر

روند شاو" و مجله‌ی "اشپیگل" در آلمان، خواست‌های دموکراتیک کنفدراسیون را انتشار می‌دادند.

افزون بر آن، سازمان عفو بین‌الملل، از خواست‌ها و کوشش‌های کنفدراسیون در رابطه با مسائل حقوق بشری در ایران، پشتیبانی می‌کرد. این کوشش‌ها، خشم رژیم شاه را برانگیخته بود، به طوری که از طریق روزنامه‌های کیهان و اطلاعات به ما و به مراجع آزادی‌خواه بین‌المللی، هتاک می‌کردند.

کنفدراسیون، علیه جنگ ویتنام و علیه کودتا در یونان، پیشاپیش نیروهای آزاداندیش جهان، فعالیت می‌کرد.

به یاد دارم که از وضعیت بد بهداشتی - درمانی مبارزین ویتنام مطلع شده بودیم. آن‌ها نیاز به داروهای ویژه و گران‌قیمتی داشتند که تهیه آن برایشان مقدور نبود. با همکاری "کانون پزشکان و دندانپزشکان ایرانی در آلمان غربی" چندین کارتن دارو، جمع‌آوری کرده و آن‌ها را در پراگ به دفتر نمایندگی ویتنام تحویل دادم. از این رو هنگام برگزاری کنگره‌های کنفدراسیون، دولت ویتنام شمالی و جبهه‌ی آزادیبخش ویتنام جنوبی، برای کنگره‌های کنفدراسیون پیام می‌فرستادند که اسناد مربوطه موجودند.

افزون بر آن، رهبران و کوشندگان جنبش‌های ترقی خواه دانشجویی - سیاسی در آلمان غربی و فرانسه، از متحدین کنفدراسیون بودند.

کنفدراسیون نه تنها از مبارزات دانشجویان و مردم ایران علیه استبداد، در داخل کشور حمایت می‌کرد، بلکه هنگام بروز زلزله در "بوئین زهرا" به سال ۱۳۴۱، و همچنین هنگام وقوع زلزله در خراسان و سایر نقاط ایران، نقش برجسته‌ای در ارسال دارو و تیم پزشکی برعهده گرفته بود.

کنفدراسیون "کمیته دفاع" برای دفاع از زندانیان سیاسی تشکیل داد و نشریه‌ی "پیمان" را در این ارتباط انتشار می‌داد. نشریه‌ی "شانزده آذر" ارگان رسمی

کنفدراسیون محسوب می‌شد که ماهیانه انتشار می‌یافت. افزون بر آن "نامه پارسی" نشریه‌ی تئوریک و پژوهشی کنفدراسیون هم به صورت فصلنامه انتشار می‌یافت.

بودجه‌ی فعالیت‌های کنفدراسیون، از طریق حق عضویت انجمن‌های دانشجویی، فروش نشریات کنفدراسیون و برگزاری جشن‌های نوروز و فستیوال‌های هنری تامین می‌شد. مقرر شده بود که اعضای کنفدراسیون یک روز در سال کار کرده و در آمد حاصله را در اختیار هیئت دبیران قرار دهند. کنفدراسیون، قریب سی هزار عضو و هوادار داشت که در سطوح مختلف فعالیت می‌کردند.

این تشکیلات از هیچ مرجع داخلی یا بین‌المللی کمک مالی دریافت نمی‌کرد. رژیم شاه و دشمنان جنبش آزادیخواهانه‌ی مردم ایران، کوشش می‌کردند که کنفدراسیون را گاهی وابسته به کشورهای غربی و گاهی به کشورهای کمونیستی معرفی کنند. در حالی که اسناد کنفدراسیون نشان می‌دهند که برعلیه همه این دول مواضع تند و رادیکال اتخاذ کرده بودیم. اگر یک گروه سیاسی با شوروی، چین یا کشور دیگری مراوده‌ی سیاسی برقرار می‌کرد، ارتباطی به تشکیلات کنفدراسیون نداشت.

یکی از منابع مهم مالی، برگزاری جشن‌های هنری بود که به وسیله‌ی گروه‌های هنری کنفدراسیون در شهرهای متفاوت، خصوصاً هنگام عید نوروز، سازماندهی می‌شدند. به طورمثال، گروه هنری کنفدراسیون در ایتالیا، نقش فعالی در این زمینه ایفا می‌کرد. در این ارتباط، بانوی هنرمند، نسرین حکمت، نقش برجسته‌ای داشت. هنوز بسیاری از نوارهای ساز، آواز و سرودهای دوران کنفدراسیون را حفظ کرده‌ام. به همین دلیل، رژیم شاه درصدد برآمده بود که در این زمینه، خرابکاری کند و منابع مالی کنفدراسیون را خدشه دار سازد. یک بار زنده یاد، خانم مرضیه و انوشیروان روحانی راهنگام عید نوروز به خارج فرستادند تا در چند شهر بزرگ اروپا، برنامه اجرا کنند. در آن زمان، به عنوان دبیر کنفدراسیون، در شهر فرانکفورت اقامت داشتم و از محل اقامت مرضیه و روحانی که در هتلی نزدیک ایستگاه راه آهن قرار

داشت، مطلع شدم. بلافاصله به هتل رفته و با خانم مرضیه و انوشیروان روحانی ملاقات کردم. از آن ها پرسیدم "آیا شما می‌خواهید برای دانشجویان برنامه اجرا کنید یا برای افراد سفارت و ساواک؟"

انوشیروان روحانی پاسخ داد: من هیچ‌کاره هستم، هرچه خانم مرضیه بخواهند من اجرا می‌کنم.

مرضیه که زن با احساس و شرافتمندی بود، گفت: "زنده باد دانشجویان، من بیزارم از این سفارتی‌ها، مرا ول نمی‌کنند، آماده هستم که برای شما دانشجویان برنامه اجرا کنم".

با توافق ایشان، ازطرف کنفدراسیون، بخشنامه‌ای انتشار دادم که اولین برنامه‌ی خانم مرضیه در شهر فرانکفورت و دومین برنامه در شهر وین (اتریش) برگزارخواهد شد. این برنامه را با موفقیت در شهر فرانکفورت برگزارکردیم. (نوار آن برنامه را نیز هنوز در اختیار دارم). سپس خانم مرضیه و روحانی را راهی فرودگاه کردیم تا برای اجرای برنامه‌ی بعدی به وین بروند. سفیرشاه در آن زمان شخص لات‌منشی به نام "رحمت اتابکی" بود. ایشان با سوءاستفاده از مصونیت و اختیارات دیپلماتیک، با اتومبیل سفارت به فرودگاه می‌رود و خانم مرضیه را سوار اتومبیل کرده و به سفارت می‌برد و در آنجا حبس می‌کند. پس از فحاشی و بی‌احترامی، او را با هواپیما به ایران می‌فرستد.

این ماجرا را، خانم مرضیه، پس از فروپاشی رژیم شاه، در تهران برایم تعریف کرد و با طنز می‌گفت: تو باعث شدی که مدتی مرا از شرکت در برنامه‌های رادیویی محروم کنند و نوارهای مرا نیز در رادیو پخش نمی‌کردند.

در رابطه با شکل‌گیری کنفدراسیون و جنبش دانشجویی در خارج از کشور، ضروری است که از نقش فعال برخی از روشنفکران در آن دوران، یاد شود. امیرپیشداد، ناصر پاکدامن، منوچهر هزارخانی، مولود خانلری و هما ناطق که در

تاسیس " اتحادیه‌ی دانشجویان ایرانی پاریس " به سال ۱۹۵۸، و سپس در شکل‌گیری کنفدراسیون، نقش مهمی ایفا کردند. اولین شماره "نامه پارسی" نیز در سال ۱۹۵۸ در پاریس به وسیله همین روشنفکران انتشار یافته بود. این نشریه، بعدها به عنوان ارگان نظری کنفدراسیون، به صورت فصلنامه، انتشار یافت.

در انگلستان روشنفکرانی نظیر منوچهر ثابتیان، حسن رسولی، پرویز اوصیا، امیر طاهری، پرویز نیکخواه، حمید عنایت، حمید محامدی، مهرداد بهار، شیرین مهدوی و جمشید انور، فعالیت می‌کردند. در آلمان، مهندس عباسعلی گرامی‌منش، مهندس مهدی آرین، دکتر بهمن نیرومند، سعید کاظمی و سعید صدر... و ده‌ها مبارز دیگر از پیشروان جنبش دانشجویی بودند. در اتریش دکتر علی گوشه، مهندس مهدی خرازی و دکتر چنگیز پهلوان و در سوئیس علی شاکری، دکتر شاهرخ وزیری، ناصر فخرسلطانی و ده‌ها نفر دیگر، از فعالین و مبارزین محسوب می‌شدند.

شرکت در کنگره اتحادیه بین المللی دانشجویان (IUS)

در سال ۱۳۴۶ برابر با ۱۹۶۷ به عنوان دبیر امور بین‌المللی کنفدراسیون فعال بودم. در این هنگام، در کادر رهبری سازمان‌های جبهه ملی ایران در اروپا نیز قرار داشتم و به عنوان یک فرد سکولاریست - چپ‌گرا، فعالیت می‌کردم. ما مدت‌ها بود که در درون جبهه ملی ایران در اروپا، مطالعه‌ی آثار مارکسیستی را در دستور کار خود قرار داده و به سیاست خارجی شوروی و متحدینش انتقاد می‌کردیم. از این رو درصدد برآمدیم که انحرافات شوروی را از زاویه‌ی مارکسیستی، مورد ارزیابی قرار دهیم.

هنوز تصور می‌کردیم که در شوروی "انقلاب سوسیالیستی" روی داده، اما بعدها انقلاب، در اثر "استالینسم" و رهبران نالایق دیگر، مثل خروشف به انحراف کشیده و "رویزیونیستی" شده است. البته هنوز از مناسبات درونی جامعه‌ی شوروی و

برخی کشورهای دیگر که خود را سوسیالیستی می‌نامیدند، اطلاع درستی نداشتیم.

مسئولیت‌هایی که در ارتباط با کنفدراسیون، جبهه ملی و سپس در ارتباط با جنبش مسلحانه، در خاورمیانه برعهده گرفتم، موجب گردیدند که به دعوت سازمان‌های بین‌المللی- دانشجویی، و برای شرکت در سمینارها و کنگره‌های دانشجویی و همچنین برای گفتگو با مقامات سیاسی کشورهای مختلف، به بسیاری از کشورها (فیلیپین، مالزی، تایلند، هنگ کنگ، هندوستان، پاکستان، مصر، یمن جنوبی، بلغارستان، چکسلواکی، یوگسلاوی، روسیه، مغولستان) سفر کنم و از نزدیک مناسبات ناهنجار سیاسی- اجتماعی و فرهنگی حاکم در این کشورها را مشاهده نمایم که البته برایم بسیار آموزنده بودند.

به عنوان دبیر کنفدراسیون، برای ارتباط با «اتحادیه بین‌المللی دانشجویان» که مرکز آن در «پراگ» (چکسلواکی) بود، سفر کرده و قرار شد که کنفدراسیون، در اتحادیه بین‌المللی نیز عضو شود. جالب اینکه اعضای آن بیشتر طرفدار شوروی بودند. ما پیش شرطی برای عضویت خود نیز قایل شدیم و آن این بود که سازمان «توسو» را که از طرف حزب توده، عضو اتحادیه بین‌المللی دانشجویان شده بود، اخراج کنند. «توسو» خود را به طور مادام‌العمر به عنوان نماینده‌ی «سازمان دانشجویان دانشگاه تهران» معرفی میکرد. بابک امیرخسروی و منوچهر بهزادی، از طرف حزب توده به عنوان نمایندگان سازمان دانشجویان دانشگاه تهران معرفی شده بودند. بابک امیرخسروی هنگام ملاقات در پراگ، زیرگوش من زمزمه می‌کرد که می‌خواهد از حزب توده کناره‌گیری کند، اما منوچهر بهزادی هنوز با تعصب از حزب توده دفاع می‌کرد.

پس از پذیرفتن این پیش شرط، از کنفدراسیون دعوت کردند که برای شرکت در نهمین کنگره‌ی اتحادیه بین‌المللی دانشجویان که در شهر اولان باتور (مغولستان)، بین ۲۷ مارس تا هشتم آوریل ۱۹۶۷ برگزار می‌شد، شرکت کند.

در مسیر راه، می‌بایستی در مسکو توقف می‌کردیم. درمسکو، مهمان

«کومسومول» (سازمان جوانان حزب کمونیست شوروی) بودیم. آن‌ها یک جوان را به عنوان رابط، راهنما و مترجم برای ما تعیین کرده بودند. ما متوجه شدیم که این فرد خپ‌چین حزب کمونیست و دولت شوروی است.

به عنوان دبیر کنفدراسیون، از وضعیت ناهنجار عده‌ای از دانشجویان ایرانی که در دانشگاه «لومومبا» در حومه‌ی مسکو تحصیل می‌کردند، از قبل اطلاع کسب کرده بودم. اطلاع یافتم که سفارت رژیم شاه، گذرنامه‌ی آنها را تمدید نمی‌کرد و این افراد قادر نبودند به کشورهای دیگر سفر کنند.

بدون اطلاع رابط شوروی، محرمانه با یکی از دانشجویان ایرانی که در دانشگاه مذکور تحصیل می‌کرد تماس گرفتم و مرا راهنمایی کرد که با مترو خود را به دانشگاه «لومومبا» برسانم. تعدادی از دانشجویان ایرانی در اتاق یکی از آن‌ها جمع شده و ضمن تبادل نظر به آنها پیشنهاد کردم که یک انجمن دانشجویی درست کرده و عضو کنفدراسیون شوند تا بتوانیم مشکلات آنها را در سطح جهانی مطرح کنیم و از خواست‌های آنان پشتیبانی به عمل آوریم. یکی از همان دانشجویان، آقای اکبر اقرافی است که مدتی درسوئد و اکنون در اسپانیا زندگی می‌کند.

پس از پایان یافتن کنگره‌ی اتحادیه بین‌المللی، به آلمان برگشته و عضویت اتحادیه دانشجویان ایرانی در دانشگاه لومومبا را در کنفدراسیون، اعلام کردم. سپس قرار گذاشتیم که دانشجویان یاد شده، در مقابل سفارت ایران در مسکو اعتصاب کنند تا گذرنامه‌های آنان تمدید شوند. قریب نه سازمان دانشجویی از آمریکای لاتین، به رهبری کوبا از خواست‌های دانشجویان ایرانی در مسکو حمایت کرده و دولت شوروی برای اینکه از گسترده شدن تظاهرات جلوگیری کند، به دولت ایران فشار آورد که گذرنامه‌ی دانشجویان ایرانی را تمدید کنند. به این ترتیب، خواست‌های دانشجویان ایرانی در دانشگاه لومومبا تحقق یافت و پس از مدتی برخی از آنان شوروی را ترک کرده و مقیم اروپای غربی (از جمله در سوئد و آلمان غربی) شدند. (این عکس، هنگام دیدار با دانشجویان ایرانی در دانشگاه لومومبا برداشته

شده، که هنوز ارتباط خود با برخی از آن دوستان دوستان از جمله آقای اکبر اقرایی (معروف به اکبر مسکوچی) را، حفظ کرده ام).



ملاقات با دانشجویان ایرانی در دانشگاه لومومبا - مسکو برای ایجاد یک اتحادیه دانشجویی و حمایت از آنان برای

تهدید گذرنامه توسط دولت ایران

تجربه‌ی اقامت چند روزه در مسکو، باکو و اولان‌باتور (مغولستان)

اتحادیه بین‌المللی دانشجویان و سازمان جوانان حزب کمونیست شوروی، طوری برنامه ریزی کرده بودند که چند روزی در مسکو اقامت داشته باشیم تا قبل از تشکیل کنگره‌ی «ای - یو - اس» با ما گفتگو کرده و از نظریات ما درباره‌ی برنامه و قطعنامه‌ی کنگره، مطلع شوند.

دراین سفر، آقای محمود راسخ افشار، به عنوان مشاور دبیر امور بین‌المللی، مرا همراهی میکرد. بر کسی پوشیده نبود که ما در چارچوب کنفدراسیون، نسبت به سیاست خارجی شوروی و از جمله، روابط فرصت‌طلبانه آن‌ها با رژیم شاه، نظریات شدید انتقادی داشتیم.

جالب بود که مسئولین مختلف سازمان دانشجویی و سازمان جوانان شوروی، ما را به رستوران دعوت کرده و حتی برنامه گذاشتند تا از باکو (آذربایجان) دیدن کنیم و با ایرانی‌های مهاجر در آنجا، جلسه‌ی مشترکی داشته باشیم. به عبارت دیگر، از ما پذیرایی می‌کردند تا بفهمند ما در کنگره، نسبت به شوروی، چه سیاستی را دنبال خواهیم کرد. ما نیز در برابر سوالات ایشان، با لبخند و شوخی، از پاسخ دادن طفره می‌رفتیم.

چند روزی که در مسکو اقامت داشتیم، در صدد برآمدیم که به بانک رجوع کرده و مقداری مارک آلمانی را با روبل روسی عوض کنیم. از مهماندار کمونیست خود پرسیدیم که ما را راهنمایی کند. او به ما پاسخ داد: به بانک رجوع نکنید، من دو برابر به شما می‌دهم، مارک آلمانی را به من بدهید.

با تعجب پرسیدیم: آیا مناسبات سوسیالیستی در این کشور، به شما اجازه چنین کاری می‌دهد؟

در پاسخ گفت: نگران نباشید، اکثر رهبران ما، طلا و دلار، به طور خصوصی در اختیار دارند و فقط ما جوانان از آن محروم هستیم. ناگفته نماند، پس از فروپاشی شوروی، اعلام شد که مقدار زیادی شمش طلا و دلار در منزل داماد برژنف پیدا کرده‌اند! و آن جوان، بیهوده حرفی نزده بود.

در چند روزی که در هتل تازه ساز «روسیه» در مسکو اقامت داشتیم، ناگهان به ما اطلاع دادند که دو نفر می‌خواهند با ما ملاقات کنند. این اشخاص بابک امیرخسروی (از حزب توده) و ضیا صدرالاشرافی (از فرقه دموکرات آذربایجان) بودند. آن‌ها از طرف عده‌ای از مهاجرین ایرانی در شوروی، نامه‌ی سر گشاده‌ای به مجلس شاه نوشته و تقاضا کرده بودند که به آنها اجازه بازگشت به ایران بدهند. آن‌ها می‌خواستند که ما در جنبش دانشجویی از خواست‌های آنان پشتیبانی کنیم. جواب ما به این آقایان این بود: ما از رژیم شاه تقاضای بازگشت به ایران نمی‌کنیم، بلکه مبارزه می‌کنیم که شاه، ایران را ترک کند.

قبل از اینکه به مغولستان برویم، به اتفاق آقای محمود راسخ افشار به باکو سفر کردیم. در یک گردهمایی که ترتیب داده بودند، با شور و هیجان ایران‌دوستانه‌ی جوانان آذری (فرزندان فرقه‌ی دموکرات) روبرو شدیم. همه این جوانان آرزو می‌کردند که به ایران برگردند تا پیوند خود را با فامیل و هم‌وطنان خود دوباره برقرارکنند. یک بار به اتفاق آقای محمود راسخ افشار و مترجم روس، در باغ «سبزه میدان» باکو قدم زده و به فارسی صحبت می‌کردیم. ناگهان پیرمردی که بساط پینه‌دوزی کفش در آن میدان داشت، خطاب به ما گفت: از ایران هستید؟

جواب دادیم: آری

با آه و حسرت گفت: کی می‌توانیم به آنجا برگردیم؟

دراین هنگام، محمود راسخ افشار، با شوخی - جدی، خطاب به آن جوان مترجم روس گفت: آقا این مناطق متعلق به ایران می‌باشد و باید روزی به ما پس بدهید! آن جوان پاسخ داد: آقا مهمان ما هستید، خواهش می‌کنم از این حرف‌ها ننزید! بالاخره، به «اولان باتور» پایتخت مغولستان وارد شدیم. قبل از شروع کنگره و در مدت برگزاری آن، از نقاط مختلف شهر و قبر «چنگیز خان مغول» (تخریب‌گر ایران) نیز دیدن کردیم.

همانطور که می‌دانیم، بعد از انقلاب اکتبر در روسیه، مغولستان، به عنوان دومین کشور به اصطلاح سوسیالیستی، اعلام موجودیت کرده بود. اما پس از قریب پنجاه سال، مشاهده می‌کردیم که هنوز مناسبات دهقانی و چوپانی در این کشور حکمفرما است و حتی در پایتخت کشور، در کنار ساختمان‌های مدرن، به شیوه‌ی دامداران و چادرنشینان زندگی می‌کنند. البته در مقایسه با نظام عشایری ایران، کلبه‌های چادرنشینان مغولستان، از ابزار و امکانات پیشرفته‌تری برخوردار بودند. از تفریحات مهم مردم مغولستان، اسب‌دوانی به وسیله‌ی جوانان خردسال بود. به این ترتیب، متوجه شدیم که برخلاف نظریات مارکس و انگلس، مناسبات «سوسیالیستی

چوپانی- دهقانی» در این کشور حاکم است!

پس از اینکه در نهمین کنگره‌ی «آی-یو-اس»، عضویت کنفدراسیون به تصویب رسید، قطعنامه‌ای به کنگره ارایه دادیم که در آن، نه تنها به سیاست‌های ارتجاعی آمریکا و اروپا انتقاد شده بود، بلکه سیاست‌های سازشکارانه و ارتجاعی شوروی را نیز محکوم کردیم. پس از طرح قطعنامه‌ی پیشنهادی کنفدراسیون، جلسه به شدت متشنج شد و نمایندگان برخی سازمانهای دانشجویی از کشورهای افریقایی به ما گفتند: عجب شهامتی دارید که در پایگاه شوروی، به آنها می‌تازید.

قبل از رای‌گیری با نماینده‌ی ویتنام که هنوز در حال نبرد با دخالت نظامی آمریکا بوده و از شوروی نیز کمک دریافت می‌کردند، تماس گرفته و پرسیدم: نظر شما چیست؟

گفت: شما حق دارید، اما ما نمی‌توانیم درحال حاضر برعلیه شوروی موضع‌گیری کنیم؛ ولی سیاست شوروی را درباره‌ی ایران نیز تأیید نمی‌کنیم، رای ما ممتنع خواهد بود.

موضع‌گیری واقع‌گرایانه‌ی ویتنامی‌ها، برایم تجربه بزرگی بود. به آنها آفرین گفتم که اگرچه در شرایط سخت و دشواری به سر می‌بردند، اما تحت نام کاذب «همبستگی سوسیالیستی»، مثل «حزب توده» خودفروشی و نوکرمنشی نمی‌کردند. اگرچه قطعنامه‌ی پیشنهادی ما تصویب نشد، اما به جنبش دانشجویی در سطح جهان فهماندیم که دارای موضعی شفاف و انقلابی بوده و تسلیم هیچ قدرتی نمی‌شویم.

شرکت در کنگره‌ی «اتحادیه بین‌المللی دانشجویان» در "اولان باتور" مغولستان

هیئت نمایندگی کنفدراسیون جهانی در نهمین کنگره اتحادیه بین‌المللی دانشجویان که از ۲۷ مارس تا هشتم آوریل ۱۹۶۷ در شهر اولان‌باتور پایتخت مغولستان برگزار شده بود، شرکت کرد.

در این کنگره قریب به هشتاد سازمان دانشجویی شرکت داشتند. ترجمه فارسی متن کامل سخنرانی که قبلاً در شماره‌های هفتم و هشتم ماهنامه ۱۶ آذر ارگان کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی در سال ۱۳۴۶ منتشر شده بود در اینجا دوباره انتشار می‌یابد.

لازم به یادآوری است که سخنرانی هیئت نمایندگی کنفدراسیون در نهمین کنگره "اتحادیه بین‌المللی دانشجویان" در مغولستان که به زبان انگلیسی ایراد شده بود، آن چنان خشم گروه‌های وابسته به شوروی را برانگیخت که کنگره متشنج شد و برای مدتی ادامه جلسه متوقف گردید. عده‌ای فریاد می‌زدند و به ما فحاشی می‌کردند؛ برخی از سازمان‌های دانشجویی دردمند آسیا و آفریقا شادی می‌کردند و به ما "آفرین" می‌گفتند و می‌پرسیدند که چطور جرات می‌کنید در اینجا اینطور بی‌پروا نظر خودتان را بیان کنید؟

متن سخنرانی هیأت نمایندگی کنفدراسیون در دفاع از قطعنامه کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی در

نهمین کنگره اتحادیه بین‌المللی دانشجویان (IUS)

آقای رئیس

رفقای عزیز

در طرح و دفاع از این قطعنامه ما به ایراد یک سخنرانی برپایه گفتارهای ذهنی نخواهیم پرداخت. بلکه استدلال خود را برپایه حقایق عینی تاریخی که مربوط به محتوای این قطعنامه می‌گردد بنا خواهیم کرد. ما انتظار داریم کسانی که در این بحث شرکت خواهند کرد این روش را بکار برند. فکر نمی‌کنیم در زمینه آن قسمت از این قطعنامه که مربوط می‌شود به نشان دادن وابستگی شدید شاه به امپریالیسم آمریکا و یا نقش استعمارگران جهانی در ایران و روشی که از طرف این گروه برای کنترل حکومت در ایران بکار می‌رود احتیاجی به عرضه کردن بحث جداگانه‌ای باشد.

چه اولاً بنظر ما در اتحادیه بین‌المللی دانشجویان تردیدی در این مورد وجود ندارد و ثانیاً موضع‌گیری‌های گذشته این اتحادیه که در قطعنامه هایش درباره ایران منعکس گردیده بخوبی این نظریه را تأیید می‌کند. ولی بنظر ما ضروری است درباره آن بخش از این قطعنامه که مربوط می‌شود به کمکهای مادی و معنوی که رژیم ایران اخیراً به صورت روزافزون از برخی از کشورهای سوسیالیستی دریافت می‌کند و همچنین فروش اخیر اسلحه به دولت شاه بوسیله اتحاد جماهیر شوروی به تفصیل صحبت شود.

شاه در آخرین بازدید خود از برخی کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی از استقبالی برخوردار گردید که در مورد رئیس یک دولت دوست اجرا می‌گردد. مهمانی‌های متعددی به افتخار او ترتیب داده شد. سخنرانی‌های زیبایی در مدح او

ایراد گردید و به وی حتی درجه دکترای افتخاری از طرف چند دانشگاه اعطا گردید.

شاید گفته شود که چنین اعمالی جزئی از اصول دیپلماسی است ولی نظری به روش اجرای این اعمال نشان می‌دهد که آنچه شد به مراتب بیش از اجرای اصول معمولی دیپلماسی است.

روسای سه کشور سوسیالیستی که شاه در سال ۱۹۶۶ از آنها بازدید کرد درباره وی چنین گفتند:

رئیس جمهور کشور سوسیالیستی لهستان گفت: «اعلیحضرتا! ما صمیمانه ورود شاهنشاه و شهبانوی ایران را به لهستان تهنیت می‌گوئیم و خوشوقتیم که رهبر کشور کهنسالی.....».

مارشال تیتو گفت: «تحت رهبری آن اعلیحضرت ایران به خصوص در سال‌های اخیر موفقیت‌های عظیمی در زمینه پیشرفت‌های اقتصادی- اجتماعی و توسعه اقتصادی کسب کرده است و همچنین در زمینه داخلی و چه در زمینه جهانی به موفقیت‌های عظیمی نائل گردیده است.»

رئیس جمهور مجارستان گفت: «....همچنین افتخار می‌کنم دروذهای خود را تقدیم ملت ایران نمایم که تحت رهبری شاهنشاه آریامهر موفق به اصلاحات اجتماعی و اقتصادی عظیم به منظور ایجاد یک اقتصاد متری و یک صنعت نوین در کشور و ریشه‌کن کردن بیسوادی و پیشرفت وضع اجتماعی زنان ایران شده است.»

روسای جمهوری این کشورها در مذاحی از شاه وی را رهبر مردم ایران خطاب می‌کنند و چنین جلوه می‌دهند که او مردی است که برای پیشرفتهای اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی در ایران شب و روز در تلاش است.

حال ببینیم حقیقت چیست:

استعمارگران انگلیسی و آمریکایی پس از ملی شدن صنایع نفت در سال

۱۹۵۱ کوشش‌های زیادی به کار بردند تا شرایط خود را برای به دست آوردن کنترل مجدد بر این صنایع به دولت مصدق تحمیل کنند. پس از شکست این کوشش‌ها استعمارگران یگانه امید خود را در سرنگونی دولت مصدق و استقرار یک دولت دست نشانده و مطیع به جای او دیدند. برای عملی کردن این نقشه «سیا» و عاملین ایرانی او وارد کار شدند. «سیا» در مرداد ۱۳۳۲ در تجاوز بی‌شرمانه خود موفق شد و دولت دکتر مصدق که در تاریخ دو قرن گذشته ایران اولین دولتی بود که از پشتیبانی قاطبه مردم برخوردار بود سرنگون گردید. شرح این تجاوز امریکا علیه مردم ایران در کتاب‌ها و مجلات مختلفی منتشر شده است. ما اطمینان داریم که نمایندگان حاضر در این کنگره درباره این کودتا مطلع می‌باشند و تنها به ذکر دو نمونه اکتفا می‌کنیم.

«ساتردی ایوینینگ پست» در شماره ۶ نوامبر ۱۹۵۴ نوشت: «یکی دیگر از پیروزی‌های «سیا» دخالت موفقیت‌آمیز او در تابستان ۱۹۵۳ در ایران است که رژیم دیکتاتوری مصدق را سرنگون کرد و دولت این کشور (امریکا) محمدرضا شاه پهلوی را بر تخت طاوس مستقر ساخت.»

«نیویورک تایمز» مورخ مه ۱۹۶۶ می‌نویسد: «سیا نقش اصلی را در سرنگون کردن دولت دکتر مصدق در ۱۹۵۳ ایفا کرد.»

آمریکایی‌ها خود اعتراف می‌کنند که این «سیا» بود که شاه را علیرغم خواست و منافع مردم ایران به قدرت بازگرداند ولی رهبران برخی از کشورهای سوسیالیستی این عروسک امپریالیست‌ها را رهبر مردم ایران خطاب می‌کنند. زهی بی‌شرمی!

پس از کودتای ۱۹۵۳ حکومت مزدور در ایران برقرار گردید. به منظور حفاظت بهتر از منافع اربابانش یعنی مونوپل‌های نفتی آمریکایی و انگلیسی و برای درهم شکستن هرگونه مقاومت علیه رژیم استبدادی شاه به دستور وی موجی از بازداشت تمام کسانی که جرات کرده بودند علیه نفوذ و دخالت بیگانه در سرنوشت مردم ایران بپاخیزند و برای مستقر ساختن یک حکومت مترقی و دموکراتیک مبارزه کنند

و کسانی که رسیدن به این هدف‌ها را در برچیده شدن بساط رژیم سلطنتی در ایران می‌دانستند، آغاز گردید.

هزاران نفر از افراد مترقی دستگیر و شکنجه شدند. عده زیادی در زیر شکنجه‌های قرون وسطائی جان دادند و از سرنوشت صدها نفر دیگر حتی تا به امروز اطلاعی در دست نیست. خون هزاران جوان ایرانی در بین آنان کمونیست‌ها، روشنفکران، آزادی‌خواهان و غیره ریخته شد.

دسامبر ۱۹۵۳ پلیس برای دستگیری عده‌ای به دانشگاه حمله برد و سه تن دانشجو را در کلاس درس به ضرب گلوله از پای درآورد. دیگر جان کسی در امان نبود. هر فردی را به عنوان مصدق و یا کمونیست دستگیر می‌کردند و به دیار نیستی می‌فرستادند. ما می‌توانیم تنها شبیه آنچه که در آن دوران در ایران بوقوع پیوست را در تجاوز «سیا» علیه حکومت مترقی اندونزی در سال ۱۹۶۶ مشاهده کنیم. شاید هرگز معلوم نشود که چند هزار نفر از مردم بیگناه در این دوران وحشت در ایران کشته شدند. تمام این اعمال به منظور حفاظت از منافع عظیم امپریالیست‌ها و عاملین ایرانی آنها و برای در بند نگهداشتن مردم ایران تحت شدیدترین خفقان‌ها صورت گرفت.

خطاب کردن کسی که دستش به خون هزاران میهن‌پرست ایرانی آغشته است بعنوان «رهبر» مردم ایران تمجید از نوکران امپریالیسم است!

در سال‌های بین ۶۰-۱۹۵۴ یک فعالیت سیستماتیک به وسیله پلیس فاشیستی رژیم آغاز گردید. هدف این فعالیت این بود که آنچه از سازمان‌های سیاسی هنوز باقی مانده بود درهم شکسته شود و افرادی را که رژیم برای حیاتش خطرناک تشخیص می‌داد از بین ببرند. دکتر حسین فاطمی وزیر انقلابی دکتر مصدق که در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر در قصرهای شاه به نام ملت قفل زد، دستگیر شد. وی را در حال بیماری به سختی شکنجه دادند و در آن حال محاکمه کردند و وی را از تخت بیمارستان مستقیم به میدان تیرباران بردند.

دسته مشخصی برای شکار اعضاء حزب توده بوجود آمد. پس از بدست آوردن رمز قسمت‌های مختلف سازمان‌های این حزب، موج جدیدی از بازداشت و شکنجه آغاز گردید. صدها نفر دستگیر شدند. در بین این عده افسران شبکه نظامی حزب توده، روشنفکران و کارگران نیز بودند. ۷۱ افسر را به مرگ محکوم کردند که از این عده ۲۱ نفر تیرباران شدند. ۱۹۲ نفر به حبس ابد، ۱۱۹ نفر به پانزده سال و ۱۶۳ نفر به زندان‌های از سه تا ده سال محکوم گردیدند. تنها گناه این عده این بود که به میهن و ملت خود عشق می‌ورزیدند و می‌کوشیدند مردم خود را از زیر یوغ امپریالیسم آزاد کنند.

رژیم همچنین موفق شد خسرو روزبه کمونیست انقلابی را دستگیر کند. وی نیز بعداً تیرباران شد.

نامیدن مردی که مسئول فرستادن این همه میهن پرست ایرانی- در بین آنها تعداد زیادی کمونیست - به تیرهای اعدام می‌باشد کسی که زندان‌هایش را با بیش از بیست هزار نفر «متهمین سیاسی» پرکرده است و بالاخره کسی که مسئول به وجود آوردن سیاه‌ترین دوران خفقان در ایران است به عنوان رهبر مردم ایران توهین به ملت ایران است.

شاه در ۱۴ سال حکومت ظالمانه خود لحظه‌ای از ارتکاب جنایت علیه خلق ایران غافل نبوده و با به کاربردن وحشیانه‌ترین و ظالمانه‌ترین روش‌ها آنچه در قدرت دارد بکار برده تا حکومت خود و در نتیجه ادامه نفوذ خارجی را بر مردم ایران تضمین نماید.

دانشجویان دانشگاه تهران برای روز اول بهمن ۱۳۴۱ ترتیب یک تظاهرات را داده بودند. آنها می‌خواستند خواست خود را برای انجام انتخابات آزاد و همچنین آزادی دانش‌آموزانی که در تظاهرات قبلی دستگیر شده بودند به اطلاع دولت برسانند. ولی قبل از شروع تظاهرات چتربازان و پلیس شاه دانشگاه را مورد حمله قرار دادند. رئیس دانشگاه در استعفانامه خود به نخست‌وزیر وقت، این حمله را

چنین توصیف کرد:

«در تعقیب مذاکرات ما در ساعت ۱۱ صبح، سربازان و چتربازان، دانشگاه تهران را اشغال کردند. هیچ دلیل و بهانه‌ای برای پایمال کردن حقوق و مقررات دانشگاه وجود نداشت. سربازان و چتربازان پس از ورود به دانشگاه، پسران و دختران را بدون استثناء مورد حمله قرار دادند. بسیاری از دانشجویان تا سرحد مرگ مورد ضرب و شتم قرار گرفتند.»

«من تا کنون این اندازه بی‌رحمی، سادیسم، وحشی‌گری و خرابکاری را از طرف نیروهای دولتی نه دیده و نه شنیده‌ام...»

در روزهای ۱۳ تا ۱۵ خرداد تظاهرات وسیعی در سراسر کشور برای اعتراض به حکومت خفقان و استبدادی شاه صورت گرفت. تنها در تهران در ظرف چند ساعت بیش از ۴ هزار نفر از تظاهرکنندگان به ضرب گلوله کشته شدند.

سال‌هاست که ارتش شاه ساکنین استان فارس در جنوب ایران را بی‌رحمانه قتل عام میکند. احشام آنان را که تنها وسیله زندگی ایشان است از بین می‌برد تا آنها را وادار به تسلیم نماید.

تنها در ۱۸ ماه بین ۱۹۶۵-۱۹۶۶ تعداد ۴۲ حکم اعدام از دادگاه‌های غیرقانونی نظامی صادر شده است. تلقی کردن کسی که بخود می‌بالد در سایه جنایات پلیس فاشیستی‌اش به کشور «امنیت» داده است، کسی که از سرزمینی با کشتار مبارزین راه آزادی ایران، قبرستانی به وجود آورده است به عنوان رهبر مردم ایران خیانت به مردم ایران در مبارزه‌اش علیه شاه و امپریالیسم است. این همانند آن است که هم‌کیش «مارشال کی» رهبر مردم ویتنام خطاب شود. زیرا شاه که از طرف برخی از کشورهای سوسیالیستی به عنوان رهبر مردم ایران نامیده شده است کسی است که علیرغم خواست مردم ایران برای مارشال کی نفت می‌فرستد تا تانک‌های او بتوانند روستاهای ویتنام را گلوله باران کنند و زن و بچه‌های ویتنامی را به خون بکشند.

به ویتنام تیم پزشک و پرستار اعزام می‌دارد تا جانیان امریکایی و مزدوران ویتنامی آنها را درمان کنند تا آنها بهتر برای کشتار خلق ویتنام آمادگی داشته باشند.

روسای جمهوری لهستان، مجارستان و یوگسلاوی از پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی مردم ایران در سال‌های اخیر تحت رهبری شاه صحبت می‌کنند. ببینیم حقایق چگونه‌اند:

در دویست سال گذشته مردم ایران در زیر سلطه و نفوذ بیگانه به سر برده‌اند. در ایران استعمارگران از ابتدا شیوه دیگری به کار بستند. استعمار نو را سالیان درازی است که می‌شناسیم. ایران همیشه از استقلال صوری برخوردار بوده است و در کشور ما هرگز حکومت استعماری مستقیم برقرار نگردید.

به خاطر فساد عمیقی که در دربار سلطنتی وجود داشت (البته فساد یکی از صفات ذاتی هر درباری است) استعمارگران از طریق قرار دادن کسانی که خود را در خدمت آنها قرار داده بودند، توانستند تا با در اختیار داشتن مسندهای اصلی و مهم، منافع عظیم اقتصادی و سیاسی خود را محافظت کنند. این جبهه متحد استعمارگران و جیره‌خواران ایرانی آنها، مثل بسیاری از کشورهای سه قاره، علت اصلی عقب‌ماندگی، بی‌سوادی، فقر و مرض در ایران بوده است.

سلسله سلطنتی کنونی در ایران که به وسیله پدر شاه فعلی (که یک افسر بی‌سواد بود) استثنائی از این امر نمی‌باشد. وظیفه اصلی این سلسله در این بود که ادامه سلطه جابرانه استعمار انگلستان در ایران را ممکن سازد. پدر این شاه از طریق دخالت مستقیم اداره جاسوسی انگلستان در سال ۱۹۲۵ در ایران مستقر گردید. درست همانطور که پسر او (شاه فعلی) در ۱۹۵۳ به وسیله دخالت مستقیم «سیا» سلطنت خود را بازیافت.

از چه زمانی رهبران برخی از کشورهای سوسیالیستی به این نتیجه رسیده‌اند که نمایندگان «سیا» و امپریالیسم جهانی در طرف خلق قرار دارند و می‌توانند مردم

را در پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی رهبری کنند؟ آیا رهبران این کشورها گول تبلیغات شاه و اربابان غربی وی درباره «انقلاب سفید»، «انقلاب از بالا» و غیره را خورده‌اند و یا اینکه آنها قصد دارند رژیم شاه را به عنوان یک «آلترناتیو» در برابر حکومت‌های مترقی شرق میانه مورد پشتیبانی قرار دهند؟

در سال‌های ۵۱ تا ۵۳ مصدق قدم‌هایی برای آزاد کردن اقتصاد وابسته ایران از نفوذ خارجی برداشت. او توانست برای اولین بار در تاریخ معاصر ایران صادرات را (بدون در نظر گرفتن صادرات نفت) بر واردات افزایش دهد. پس از کودتای ۱۹۵۳ تحت رهبری شاه و مشاورین آمریکائیش، سیاست به اصطلاح «درهای باز» به اجرا گذارده شد. بر طبق این سیاست ورود کلیه اجناس آزاد گردید. به زودی سیل محصولات غیر صنعتی و غیر ضروری به ایران سرازیر شد. در نتیجه واردات بر صادرات هم‌بازار ده‌برابر افزایش یافت. در حالیکه صادرات به همان میزان سال ۱۹۵۳ نگه‌داشته شد.

ورشکستگی سیاست درهای باز را می‌توان از گفتارهای مقامات دولتی مشاهده کرد.

رئیس بانک مرکزی در ۱۹۶۱ در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت: «اندوخته ارز خارجی در بانک به صفر رسیده است.»

علی امینی، مردی که برای نجات!!! اقتصاد کشور به نخست‌وزیری منتصب شد در مصاحبه‌ای در سال ۱۹۶۱ گفت: «بزرگترین و مهمترین مشکل اقتصادی ایران، مشکلی که تمام مردم ایران بدان گرفتار هستند عبارت از پایین بودن سطح زندگی و نبودن کالای مورد احتیاج مردم است و در مقابل گرانی سرسام آور زندگی و نبودن کالای مورد احتیاج، نبودن محل اقامت مناسب و گرانی اجاره مسکن و مهمتر از همه عدم کفایت و کاردانی مسئولان مربوطه می‌باشد که نمی‌توانند برنامه صحیح و قابل اجرایی جهت پایین آوردن شرایط زندگی و ثابت نگه‌داشتن قیمت‌ها و ارائه دهند.»

در این زمان مجموع بدهی خارجی دولت به بیش از ۸۰۰ میلیون دلار بالغ می‌شد. در این مورد لازم است توجه کنیم که در همین دوران، درآمد دولت تنها از سهام نفت و کمک‌های خارجی به سه میلیارد دلار بالغ می‌شد. علیرغم این درآمد، وضع اقتصاد چنان بود که امینی در بالا توصیف کرد و بدهی خارجی دولت به مبلغ ۸۰۰ میلیون دلار می‌رسید. علت این وضع چه بود؟

علت این امر آن بود که اغلب این پول‌ها بحساب شاه و سایر مسئولین عالیرتبه دولت در بانک‌های سوئیس و آمریکا گذارده می‌شد و هنوز هم گذارده می‌شود.

در هشت سال بین ۵۲-۶۰ هزینه زندگی بطور سرسام‌آوری ترقی کرد. اگر پایه سطح زندگی را در سال ۵۲ به ۱۰۰ بگیریم این پایه در سال ۶۰ به ۱۷۹ یعنی نزدیک به دو برابر ترقی کرد و این آهنگ ترقی هنوز هم ادامه دارد.

در سال ۱۹۵۹ یکی از سناتورهای آمریکایی گزارشی از سفر خود به ایران در بولتن سنای آمریکا به چاپ رساند. در این گزارش می‌نویسد: «در تبریز (دومین شهر بزرگ ایران) ما با چنان فقری مواجه شدیم که شاید آن را در هیچ نقطه‌ای از جهان نتوان یافت.

ما از یک کارخانه قالی‌بافی دیدن کردیم که در آن ۸۰۰ نفر کار می‌کردند که ۶۰۰ نفر از این عده را کودکان بین سنین شش تا چهارده تشکیل می‌دادند.

در همین سال، کیهان یکی از روزنامه‌های وابسته به دولت گزارش داد: «در بلوچستان و مهران بیش از ۸۰ درصد ساکنین مبتلا به سفلیس هستند. همچنین خبرداد که در دهی تمام ساکنین آن در اثر تراخم نابینا هستند.»

اینها تنها چند نمونه از وضع زندگی دهقانان و کارگران ایران است. گویا به عقیده سران بعضی از کشورهای سوسیالیستی اینها پیشرفت‌های اقتصادی است که انجام گرفته است.

چه کسی مسئول این همه بدبختی، فقر، مرض و غیره در ایران است؟ آیا غیر

از استعمارگران و همدستان ایرانی آنها که در راس آنها شاه قرار دارد کس دیگری باعث چنین وضعی است؟ چگونه می‌توان قبول کرد کسانی که خود علت تمام این بدبختی می‌باشند، حال ناگهان تغییر ماهیت داده ناجی مردم شده و برای پیشرفت اقتصادی و اجتماعی مردم دست به کار شده‌اند؟ این گفتار که شاه، مردم را در پیشرفت‌های اقتصادی، رهبری می‌کند تناقض در خود است.

طبق اظهارات رسمی سه سد به مبلغ ۵۰۰ میلیون دلار ساخته شده است. درباره این سدها وزیر کشاورزی چنین اظهار نظر کرده است: «ما چند سد ساخته‌ایم. در حقیقت ما دیوارهای بلندی بنا کرده‌ایم که پشت آنها دریاچه‌هایی درست شده که برای قایق‌رانی و ماهی‌گیری خوب است. ما فکر نکردیم که وسائل تولید برق و آبیاری در این سدها بسازیم.»

آیا سران کشورهای سوسیالیستی چنین اقدامی را پیشرفت تلقی می‌کنند؟ در اینصورت چرا آنها خود چنین برنامه‌هایی را بکار نمی‌برند؟

روسای جمهوری برخی از کشورهای سوسیالیستی درباره پیشرفت‌های اجتماعی و تغییر موقعیت اجتماعی زنان ایران صحبت کرده‌اند. ما فکر می‌کنیم مقصود آنها رفراندوم قلابی ۱۹۶۳ است. در این مورد ما نظر آنها را به حقایق زیر جلب می‌کنیم.

۱- درباره تغییر موقعیت اجتماعی زنان ایران یا اعطای حق رای به آنان کافی است گفته شود که وقتی شاه با به کاربردن پلیس ۶۰ هزار نفری‌اش تمام حقوق دموکراتیک و ابتدائی مردم را از آنها سلب کرده است و در حالی که مردان ایرانی که حق رای داشته‌اند نمی‌توانند آزادانه آنرا مورد استفاده قرار دهند صحبت از تغییر موقعیت زنان ایران کردن بیشتر جنبه شوخی پیدا می‌کند.

۱- ماده‌ای که وسیله سروصدا و تبلیغات زیادی از طرف ماشین تبلیغاتی شاه و اربابانش در غرب گردیده است و اخیراً سران برخی از کشورهای سوسیالیستی نیز به کمک این تبلیغات شتافته‌اند مساله رفرم ارضی است.

این ماده به عنوان مهمترین قسمت « انقلاب سفید » شاه در نظر گرفته شده بود. به علت کمبود وقت قصد نداریم یک تجزیه تحلیل طولانی از سیستم کشاورزی ایران بنمائیم.

به منظور نشان دادن ماهیت این رفورم به نکات زیر اشاره می‌کنیم:

الف - زمین‌هایی که در اختیار دهقانان گذارده شده به رایگان به آنها داده نشده بلکه فروخته شده است. این زمین‌ها با اقساط پانزده ساله با بهره سالیانه یک درصد از قیمت کل زمین به دهقانان فروخته می‌شود. بدین وسیله دهقانان مثل گذشته در تحت یوغ ملاکین و فشار مامورین دولتی باقی مانده‌اند.

ب - از ۶۵ درصد مجموع زمین‌های قابل کشت متعلق به مالکین بزرگ، تنها ۹ درصد از بدترین زمین‌ها به دهقانان فروخته شده است. اگر زمین‌های خانواده سلطنتی و اوقاف مذهبی را به این ۶۵ درصد اضافه کنیم، دیده می‌شود که فقط ۴ درصد از مجموع زمین‌های قابل کشت ایران به دهقانان فروخته شده است و به علت شکست این برنامه ادامه آن نیز کند شده است.

درباره پیشرفت‌های فرهنگی در ایران توجه شما را به نکات زیر جلب می‌کنیم:

۱- سیاست جدید فرهنگی دولت این است که مدارس دولتی را به مدارس خصوصی تبدیل کند. بالا بردن شهریه این مدارس خصوصی باعث شده است که از این مدارس فقط فرزندان خانواده‌های ممتاز و مرفه استفاده کنند و بدین وسیله درب مدارس به روی فرزندان کارگران و دهقانان، کارمندان و سایر قشرهای کم درآمد بسته شود.

۲- تنها در سال ۱۹۶۶ قریب به ۴۵ هزار نفر دیپلمه دبیرستان برای ورود به دانشگاه در کنکور دانشگاه‌های مختلف شرکت کردند در حالیکه دانشگاه‌های ایران فقط برای ۲۰۰۰ دانشجوی جدید محل داشتند. همچنین دولت شهریه دانشگاه‌ها را در ظرف دو سال از ۵۰۰ ریال به ۱۵۰۰ ریال یعنی بیش از سه برابر افزایش داد.

۳ - در حالی که شاه شخصا تایید کرده است که ایران بیش از ۲۵ هزار پزشک احتیاج دارد، ظرفیت دانشکده پزشکی برای پذیرفتن دانشجوی جدید از ۳۰۰ به ۱۵۰ نفر تقلیل یافته است.

۴ - در حال حاضر هیچ برنامه‌ای برای برطرف کردن این مشکلات فرهنگی وجود ندارد و به نظر نمی‌رسد که در آینده نزدیکی نیز چنین برنامه‌ای طرح‌ریزی شود.

رفقای عزیز؛

ما برخلاف ادعای سران برخی از کشورهای سوسیالیستی به روشنی نشان دادیم که شاه رهبر مردم ایران نیست. بلکه وی خدمتگذار و فرمانبردار امپریالیسم، دشمن قسم خورده مردم ایران و خطری برای رژیم‌های مترقی خاورمیانه است.

ما برخلاف سران برخی از کشورهای سوسیالیستی به روشنی نشان داده‌ایم که شاه قدم‌های بزرگی در راه پیشرفت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مردم ایران برداشته است؛ بلکه وی به منظور حفظ منافع امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا و جیره‌خواران ایرانی آن، کلیه حقوق ابتدایی و دموکراتیک مردم ایران را زیر پا گذارده است. شاه یک حکومت جبار فاشیستی به وجود آورده که سازمان پلیس مخفی ۶۰ هزار نفری و ارتش ۲۵۰ هزار نفری‌اش بارها مردم را مورد یورش‌های وحشیانه قرار داده است و با ارتش «دیم- کی- باتیستا - فرانکو» در وحشی‌گری رقابت می‌کند.

شاه، ایران را در قراردادهای نظامی امپریالیستی وارد کرده است که امنیت دولت‌های مترقی عرب در خاورمیانه را به مخاطره انداخته است. شاه با رژیم‌های منفوری چون کی در ویتنام، سلطان حسن در مراکش، فیصل در عربستان، ملک حسین در اردن و سایر رژیم‌های ارتجاعی برای درهم شکستن جنبش‌های آزادیبخش این خلق‌ها و سایر ملل همکاری نزدیک می‌کند.

شاه با قرار دادن منابع ثروت ایران در اختیار سرمایه‌داران جهانی و با آزاد

گذارند دست هزار و صد کمپانی خارجی که سالیانه بیش از ۳۰۰ میلیون دلار سود خالص از ایران خارج می‌کنند اقتصاد کشور را هر روز عمیق‌تر در اختیار امپریالیسم در می‌آورد.

شاه با به کار بردن فساد به منزله راه ترقی، با تحکیم رشوه‌خواری به منزله یک اصل زندگی، و آن نیز به حدی که امروزه در هیچ اداره دولتی، کاری بدون پرداخت رشوه انجام پذیر نیست، با توسعه و ترویج عمدی مصرف هروئین در بین جوانان ایران، بر مقیاس وسیع به منظور درهم شکستن اراده و انگیزه آنان برای مبارزه اجتماعی تا آنجا که طبق آمار یک سازمان بین‌المللی بیش از ۲۰ درصد تمام جوانان ایرانی کمتر از سی سال، امروزه معتاد به هروئین می‌باشند و این نسبت رو به ازدیاد است. او از بین بردن اساس هرگونه اخلاق در اجتماع را وظیفه خود قرار داده است.

رفقای عزیز

چنین است ماهیت و خصوصیات رژیم شاه. ولی سران برخی از کشورهای سوسیالیستی شاه را رهبر ملت ایران و مردی که در راه پیشرفت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی رهبری می‌کند نام نهاده‌اند. شاه در اشتباه نیست، وقتی به خود می‌بالد که علیرغم مبارزات مردم ایران وی از پشتیبانی شرق و غرب برخوردار است!!

کمک‌های مادی و معنوی برخی از کشورهای سوسیالیستی به شاه و رژیم‌های دیگری که ساخت امپریالیسم‌اند یا به علت عدم اطلاع کافی از شرایط این کشورها است (در این صورت ما قویا پیشنهاد می‌کنیم که دول سوسیالیستی در سازمان‌های اطلاعاتی خود در این کشورها تغییرات کلی بدهند) و یا علیرغم مبارزات مردم محروم این کشورها به منظور استفاده از فرصتی است که برای توسعه تجارت خارجی کشورهای سوسیالیستی با این کشورها به وجود آمده است.

در دوران مبارزات مسلحانه خلق‌های محروم جهان علیه امپریالیسم در افریقا،

آسیا و آمریکای لاتین؛ زمانی که خلق‌ها در مقابل بزرگترین قدرت‌های نظامی و اقتصادی تاریخ به پا خاسته‌اند باید خط روشنی بین گروه‌های مترقی و انقلابی و کسانی که خود را وارث سنت‌های انقلابی می‌دانند از یک طرف و اردوگاه امپریالیسم از طرف دیگر کشیده شود.

ما کمک‌های اقتصادی و نظامی کشورهای سوسیالیستی به دولت‌های مترقی را مثبت و ضروری تلقی می‌کنیم. ما قویا کمک‌های کشورهای سوسیالیستی به خلق رزمنده ویتنام را تایید می‌کنیم. ما همچنین روابط عادی تجاری کشورهای سوسیالیستی را با کشورهایی که دارای سیستم اقتصادی و اجتماعی دیگری هستند و در این کشورها در حال حاضر مبارزات آزادیبخش مردم وجود ندارد مفید می‌دانیم. ولی با هر نوع کمکی، چه مادی و چه معنوی به رژیم‌های دیکتاتوری دست نشانده در کشورهایی که مردم آن برای رهایی خود از یوغ استعمار و استثمار در حال مبارزه ضد امپریالیستی هستند مضر به پیشرفت آنها و مضر به انقلاب جهانی می‌دانیم.

چنین کمک‌هایی تاثیر عمیق در کند کردن رشد فعالیت‌های انقلابی دارد. برای نمونه تاثیر چنین کمک‌هایی را در ایران به طور مختصر اشاره می‌کنیم:

چنین کمک‌هایی شاه را قادر خواهد ساخت خود را به مردم ایران و مردم جهان به عنوان کسی معرفی کند که از کمک و پشتیبانی شرق و غرب برخوردار است و در نتیجه با در دست داشتن کلیه وسایل تبلیغاتی با یک فعالیت وسیع روانی، خود را به عنوان تنها «آلترناتیو» به مردم ایران معرفی کند و بدین وسیله موثرانه در بین نیروهای مترقی تردید و تزلزل نسبت به مفید بودن ادامه مبارزه و امکان پیروزی آن در مقابل چنین شرایطی ایجاد نماید. این کمک‌ها شاه را قادر خواهد ساخت از طرفی خود را یک رفورمیست معرفی کند و از طرف دیگر مقادیر زیادی پول نقد را که وی مجبور است برای حفظ موقعیت خود صرف رفورمهای ظاهری نماید آزاد کرده تا صرف بهبود وضع پلیس و ارتش و دستگاه فاسد اداری خود نماید.

ولی گویا روابط خیلی دوستانه‌ای که بین شاه و برخی از کشورهای سوسیالیستی وجود دارد کافی نبود که اخیراً دولت اتحاد جماهیر شوروی معادل ۱۱۰ میلیون دلار به شاه اسلحه فروخت. این عمل به خوبی نشان داد که تغییر در روابط و جهت سیاست جدید این کشورها نسبت به شاه در سطح روابط عادی تجاری نیز باقی نخواهد ماند.

شاه عضو پیمان نظامی سنتو است که در نتیجه توطئه امپریالیسم امریکا به وجود آمده است. دولت شاه امضا کننده یک قرارداد دو جانبه «دفاعی» با استعمارگران آمریکائی است. او اکنون کوشش می‌کند تا قرارداد اسلامی را علیه دولت‌های مترقی خاورمیانه و جنبش‌های آزادیبخش این منطقه بوجود آورد و چه مفهومی می‌توان در فروش اسلحه به یک نوکر امتحان داده امپریالیسم جستجو کرد؟ شاه این اسلحه را بر علیه چه کسی به کار خواهد برد؟ این اسلحه آیا بر علیه اتحاد جماهیر شوروی به کار خواهد رفت؟ در این صورت ما قادر به درک منطق چنین معامله‌ای نیستیم! آیا این اسلحه علیه دولت‌های مترقی عربی بکار خواهد رفت؟ اگر چنین است پس چرا شوروی به این کشورها نیز اسلحه می‌فروشد و خود را پشتیبان آنان می‌داند.

ولی برای بدست آوردن جواب حقیقی به این سوالات بهتر است ببینیم آمریکا ارباب حقیقی شاه در این باره چه می‌گوید. «والتر لیپمن» روزنامه‌نگار مشهور آمریکائی در «نیویورک هرالد تریبون» مورخ ۱۶-۱۷ دسامبر ۵۶ می‌نویسد: «این دیگر چیز سری نیست که ما یک میسیون ۹۰۰ نفری (افسر و سرباز) برای تعلیم ارتش ایران در آن کشور داریم... اتکای اصلی رژیم، ارتش است... کمک‌های نظامی ما، هدف خارجی ندارد بلکه هدف آن متوجه داخل است... تقویت ارتش نه هدف استراتژیکی دارد و نه هدف تاکتیکی... هدف آن سیاست داخلی است.

دلیل این که ما به ایران کمک می‌کنیم به خاطر موقعیت این کشور در یک جنگ احتمالی جهانی نیست. هدف این است که دولت شاه را که دوست ما است

بر سر قدرت نگهداریم».

همفري معاون رئيس جمهور آمريكا در سال ۱۹۶۱ گفت: «... آيا مي‌دانيد رئيس ستاد ارتش ايران به ماموران ما چه گفت؟ وي گفت خوشبختانه در اثر كمك‌هاي آمريكا ارتش داراي وضع خوبي است. ارتش داراي چنان آمادگي است كه مردم را سركوب كند. اين ارتش خود را آماده مي‌كند عليه روس‌ها بجنگد بلكه خود را آماده مي‌كند عليه مردم ايران بجنگد».

«ماير» سفير فعلي آمريكا در ايران، در اوت ۱۹۶۶ در تهران اظهار داشت: «روابط ايران و آمريكا در هيچ زماني به خوبي زمان حال نبوده است. ما به شما اطمينان مي‌دهيم آمريكا هيچ گونه مخالفتي با خريد اسلحه از شوروي ندارد».

آيا دولت شوروي مي‌داند كه شاه به وسيله ارتش خود توانسته است رژيم وحشت در ايران مستقر كند؟ آيا دولت شوروي مي‌داند شاه بوسيله اين ارتش، صدها و صدها نفر از مردم را به ميدان تيرباران فرستاده است و زندان‌هاي خود را با بيش از بيست هزار نفر زنداني سياسي پركرده است؟ آيا دولت شوروي مي‌داند كه اين ارتش شاه بود كه در خرداد ۴۲ بيش از چهارهزار نفر را در ظرف چند ساعت به ضرب گلوله از پاي درآورد؟ آيا دولت شوروي مي‌داند كه سالها است كه ارتش شاه مردم استان فارس را بمباران مي‌كند و مي‌كوشد تا با كشتارهاي دستجمعي و ويران كردن خانه و احشام اين مردم آنها را به سكوت وادار كند؟ آيا دولت شوروي معتقد است كه اسلحه‌هاي سوسياليستي، ميهن‌پرستان ايراني را با درد كم‌تري از پا در مي‌آورد؟

اگر شاه از غرب و شرق كمك‌هاي اقتصادي دريافت مي‌كند، اگر جانشون و رئيس جمهور كشور سوسياليستي مجارستان هر دو شاه را رهبر ملت ايران خطاب مي‌كنند، اگر شاه به عنوان كسي كه مردم ايران را به طرف پيشرفت‌هاي اقتصادي، اجتماعي و فرهنگي رهبري مي‌كند، از طرف سران كشورهاي امپرياليستي و برخي از كشورهاي سوسياليستي مورد خطاب قرار مي‌گيرد، اگر شاه هم از آمريكا، انگليس

و آلمان فدرال و هم از شوروی و شاید در آینده از سایر کشورهای سوسیالیستی اسلحه دریافت می‌کند، آن وقت چگونه می‌توان بین دیپلماسی و سیاست اقتصادی مترقی و ارتجاعی فرق قائل شد؟ کشورهای سوسیالیستی نمی‌توانند به مردم ویتنام اسلحه بدهند تا علیه امپریالیسم بجنگند و در عین حال به نوکران امپریالیسم اسلحه بدهد تا علیه مردم بجنگد.

این یک حقیقت تاریخی است که امپریالیسم با شکست در یک کشور از بین نخواهد رفت. امپریالیسم باید از همه طرف مورد حمله قرار گیرد. بنابراین ضروری است که جنگ‌های آزادیبخش همزمان در نقاط مختلف جهان درگیر شود. با در نظر گرفتن این امر است که ما معتقدیم موثرترین راه کمک به خلق ویتنام گذراندن قطعنامه‌های پرطمطراق و فرستادن تلگرام (اگر چه این اقدامات را به نوبه خود مفید می‌دانم) نیست، بلکه در این است که در سایر کشورهای دربند سه قاره با شروع جنگ‌های آزادیبخش کمک شود تا قدرت نظامی آمریکا نتواند خود را در یک نقطه متمرکز کند و فشار بر اقتصاد امریکا چنان افزایش یابد که دیگر مردم امریکا حاضر نشوند آن را متحمل شوند و سرمایه‌داران آمریکا قادر به تحمیل فشار به مردم نگردند.

دانشجویان و مردم ایران همیشه هر نوع کمک مادی و معنوی و نظامی به شاه را صرف نظر از اینکه از چه طرفی باشد مضر به مبارزه خود دانسته آن را محکوم کرده‌اند. مردم ایران چنین کمک‌هایی را عاملی می‌دانند که رژیم، قدرت خود را بهتر مستقر کند. با محکوم کردن کمک‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی کشورهای سوسیالیستی به شاه ما اولاً وظیفه خود را در محافظت از انقلاب خود و انقلاب جهانی انجام می‌دهیم و ثانیاً امیدواریم از این طریق نظر سران این کشورها را به غلط بودن این سیاست جلب کرده، امید داشته باشیم که این کشورها به سیاست و روش مترقی و انقلابی بازگردند.

امور بین المللی کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی

در رابطه با شکل‌گیری کنفدراسیون و جنبش دانشجویان ایرانی، کتاب‌ها و مقالات متعددی انتشار یافته است. تاریخ بیست ساله‌ی کنفدراسیون (در دو جلد) توسط آقای حمید شوکت انتشار یافته و همچنین آقای دکتر منصور بیات‌زاده، برخی اسناد و گزارشات مربوط به کنفدراسیون را تنظیم و از طریق اینترنت منتشر کرده است.

آقای افشین متین نیز به زبان انگلیسی و فارسی کتاب‌هایی درباره تاریخچه‌ی جنبش دانشجویی ایران در داخل و خارج از کشور انتشار داده که منبع بسیار ارزشمندی است.

اسناد و مکاتبات کنفدراسیون و "برتراند راسل" فیلسوف آزاداندیش انگلیسی

پس از مهاجرت دوباره به خارج از کشور، در صدد برآمدم که اسناد و مدارک مربوط به مبارزات جنبش دانشجویان ایرانی و کنفدراسیون، جبهه ملی ایران در داخل و خارج از کشور، جنبش چپ ایران و سایر سازمان‌های سیاسی ایران که در آنها فعالیت می‌کردم و یا در ارتباط با آنها بودم، جمع‌آوری کنم. در این ارتباط همچنین در صدد بودم که اسناد مربوط به همکاری و مکاتباتی که با فیلسوف معروف جهان "برتراند راسل" به عمل آورده بودیم به دست بیاورم.

طی تماس با برخی رابطین سابق بنیاد صلح برتراند راسل با خبر شدم که بسیاری از اسناد مربوط به برتراند راسل در کتابخانه دانشگاه "مک مستر" در "انتاریو" کانادا موجود هستند که در اینجا بخش مهمی از این اسناد را که در ارتباط با فعالیت‌های کنفدراسیون و جبهه ملی در زمان رژیم شاه می‌باشد، انتشار می‌دهم.

186319

11 March, 1964

PRESS RELEASE

Leaders of the Iranian National Front have been sentenced to as much as ten years of solitary confinement for no other reason than their request for parliamentary elections in Iran. This follows the relinquishment of demands for the death penalty. We welcome this relinquishment but we wish that the principles which inspired it could be carried further. Under martial law, the Iranian government is tyrannizing all those who have the courage to speak and work for individual liberty or elementary social reform in Iran. It is appalling that so little notice is taken of the fact that dictatorial persecution is rampant in Iran and that any demonstrations for better conditions are met with bloodshed, as was the case last June when demonstrators were fired upon at a cost of at least 3,000 lives.

I appeal to all who abhor cruelty and tyranny to bring to the attention of public opinion and the commission of human rights the brutality prevalent in Iran today.

اطلاعیه مطبوعاتی پرتراند راسل درباره دستگیری رهبران جبهه ملی و قتل عام مردم در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

Iranian Students' Society in Great Britain,
c/o 13, Sinclair Road,
London, W. 14. 186344
August 19, 1964.

Lord Bertrand Russel,
Bertrand Russel Peace Foundation,
3-4, Sheavers Place,
London, S.W.1.

Sir,

The Iranian Students' Society in Great Britain has received with regret the news of a recent act of inhumanity by the Iranian authorities abroad against Iranian students. The Iranian Embassy and Consulates in the Federal Republic of Germany have withheld the passports of twelve Iranian students including that of Mr. H. Massali - the First Secretary of the Confederation of Iranian Students. As Your Lordship has used several times his influence and good will for the defence of liberty and human rights, we will be extremely grateful if he will this time try to influence the authorities of the Federal Republic such that these students - who are in danger of being returned to Iran and facing imprisonments and other inhuman treatments - may be allowed to stay in that country so long as their passports have not been revalidated and returned.

With our best compliments and deepest grätitudes,

Yours faithfully,

F. Sahabi.

for the Iranian Students' Society in Great Britain.

نامه آقای فریدون سحابی از طرف اتحادیه دانشجویان ایرانی در بریتانیا به برتراند راسل درباره‌ی لغو گذرنامه من

و دوازده دانشجوی ایرانی

CONFEDERATION OF IRANIAN STUDENTS
CONFEDERATION DES ETUDIANTS IRANIENS
CONFEDERATION DER IRANISCHEN STUDENTEN

کونفدراسیون دانشجویان ایرانی



CIS

23 KIEL-WIK 4 DUSSELDORF
Postfach 871 Postfach 2307
Telefon 32741
Germany Germany

July 1964

Lord Bertrand Russell, O.M., F.R.S.,
34 Shaver's Place
London S.W.1.
England

Bill

Reply saying

Dear Lord Russell,

1) We are
requesting
an observer

The unbearable conditions in Iran are more or less known to those who take interest in the world affairs. Some time ago, our organisation has attempted to throw more light on the details of the repressive conditions of Iran for those who highly value freedom and human rights.

2) We are
demanding
return of
passport

Following this direction, we would like to acquaint you with the proceedings of the military trials against the University professors and students. We sincerely hope that you will take special interest in helping our compatriots by exerting your moral pressure upon the responsible persons in order to remove the repressive measures.

3) We ~~are~~
are seen
Embassy officials

It is our urgent request that you take special note of our appeal to send an observer on your behalf to Iran to examine the aforesaid conditions closely.

Thanking you beforehand for your utmost attention in this matter of cruelty and flagrant violation of human rights, and impatiently awaiting your reply at your earliest convenience, we remain,

Respectfully yours,
Secretary of the Confederation

H. Massali
H. Massali

نامه حسن ماسالی به برتراند راسل درباره تشکیل دادگاه نظامی برای تعدادی از دانشجویان و اساتید دانشگاه در ایران

CONFEDERATION OF IRANIAN STUDENTS
CONFEDERATION DES ETUDIANTS IRANIENS
CONFEDERATION DER IRANISCHEN STUDENTEN



186376
23 KIEL-WIK 4 DUSSELDORF
Postfach 671 Postfach 2307
Telefon 32941
Germany Germany
December 10, 64

Lord Bertrand Russell
3&4 Shavers Place
Haymarket, London SW1

Dear Lord Russell,

Our fourth congress of the Confederation of Iranian Students will be held from 3rd to 7th of January 1965 in Köln, West Germany. The Secretariat would like to inform you that a message from your lordship will be received with great enthusiasm and will the participants guidance and encouragement.

Awaiting your kind response, I remain,

Sincerely yours

For the Secretariat of CIS

H. Massali
H. Massali

نامه حسن ماسالی به برتراند راسل درباره تشکیل چهارمین کنگره کنفدراسیون جهانی که در ژانویه ۱۹۶۵ در شهر

کلن آلمان برگزار می‌شود

H.I.M. HAILE SELASSIE
PROF. LINUS PAULING
P.M. KENNETH KAUNDA
PRES. LEOPOLD SENGHOR
PRES. KWAME NKRUMAH
PRES. AYUB KHAN
PRES. JULIUS K. NYERERE

Iranian
PSL Prio

186334

August 4, 1964.

Dear Mr. Massali,

Lord Russell has asked me to tell you that we have requested the Iranian authorities to allow us to send an observer to the trial. We have seen an official at the embassy and demanded the return of the passports in question. In the meantime, we will do everything we can to help.

Yours sincerely,

Bill Kaye.

Mr. H. Massali,
23 KIEL-WIK,
Postfach 671,
GERMANY

از بنیاد پرتراند راسل به حسن ماسالی اطلاع می‌دهند که پرتراند راسل از طریق سفارت ایران به مقامات رژیم

اطلاع داده که خواستار اعزام یک ناظر برای شرکت در دادگاه‌های نظامی در ایران می‌باشد.

CONFEDERATION OF IRANIAN STUDENTS
CONFEDERATION DES ETUDIANTS IRANIENS
CONFÖDERATION DER IRANISCHEN STUDENTEN



CIS

23 KIEL-WIK 4 DUSSELDORF
Postfach 671 Postfach 2307
Telefon 54733
Germany Germany

186360

November 1, 1964

Lord Bertrand Russell
3&4 Shavers Place, Haymarket
London, SW1, England

Dear Lord Russell,

I received your letter of September 22, 64, with great gratitude. I hope I will be forgiven for replying with delay, mainly due to our volume of work and particularly because of the uncertainties of the passport issue.

Your efforts on behalf and in support of the freedom-fighters of Iran, are, I am sure, of such great value that not only enables us to continue our struggle for the establishment of democracy and social justice, but also give the necessary heart to those Iranians who are yet to enter the battle for liberty.

Complying with your request, I would like to bring to your attention that we have recently received a certain list of the Savak with the name of students known to be in the Opposition. There is no danger as yet facing these students; however, it might be well that you are informed on possible future measures against these students. Nonetheless, I must note that Mr. Parviz Davarpanah, a student in Bonn, has been told by German authorities to cease his "political activities" against the regime of the Shah or else face the danger of deportation. I am certain that your moral pressure will help put an end to these intimidations.

As for my own case, I must tell you that I have been given monthly permit of stay, thus temporarily relieved of the danger of expulsion.

Permit me to express once more my most sincere thanks on behalf of all my colleagues and myself. With best wishes, I remain,

Cordially yours

M. M. A.

در اول نوامبر ۱۹۶۴ حسن ماسالی به برتراند راسل اطلاع می‌دهد که تعدادی از دانشجویان ایرانی که در لیست

ساواک قرار داشتند تحت پیگرد قرار گرفته و اقامت ماسالی نیز در آلمان ماه به ماه تمدید می‌شود.

From: The Earl Russell, O.M., F.R.S.

186326

Iran

26 May, 1964

Statement

Mr. Hassan Massali,
Confederation of Iranian Students,
c/o 13 Sinclair Road,
W. 14.

Dear Mr. Massali,

Thank you very much for your letter. I should wish the following statement used:

"The Royal tour of the Shah must not be allowed to obscure the appalling conditions of persecution now obtaining in Iran. Poverty, repression and the suppression of all critical opinion are widespread. It is important that these facts are known and publicly objected to by all who oppose such conditions. I hope students and teachers at UNW of California will demand an amnesty for teachers and students now in prison as a minimal condition for the invitation extended the Shah".

I hope this will be adequate.

With good wishes,

Yours sincerely,

Bertrand Russell

اطلاعیه مطبوعاتی برتراند راسل در تاریخ ۲۶ مه ۱۹۶۴ در باره سفر شاه به کالیفرنیا که در آن از دانشجویان و اساتید دانشگاه‌های کالیفرنیا تقاضا کرده است که همبستگی خود را با دانشجویان و اساتید ایران ابراز دارند.

186362

12 November, 1964.

Mr. H. Massali,
Confederation of Iranian Students,
25 Kiel-Wik,
Postfach 871,
Germany.

Dear Mr. Massali,

Thank you very much for your letter to Lord Russell.
He is delighted to learn that you have been granted
temporary permission to stay. I should tell you that we
were informed by the German Embassy here that there is no
question of your being deported to Iran.

I enclose an article of Lord Russell's called "Freedom
in Iran", which I am sure will interest you.

With best wishes,

Yours sincerely,

Ralph Schoenman

به دستور مستقیم شاه، زندانیان سیاسی شکنجه می‌شدند. پس از افشاکاری‌های گسترده کنفدراسیون و جبهه ملی در خارج از کشور، و اعتراض "سازمان عفو بین‌الملل" و شخصیت‌های برجسته‌ای نظیر برتراند راسل و ژان پل سارتر نسبت به سیاست ترور و اختناق در ایران، شاه مجبور شد که در چند مصاحبه مطبوعاتی اقرار کند که قبلاً شکنجه رواج داشت اما "دستور" داده است که شکنجه متوقف شود، اما او دروغ می‌گفت و شکنجه در زندان‌ها همچنان ادامه داشت.

در نامه فوق یکی از رابطین بنیاد صلح برتراند راسل، اطلاع داد که لرد راسل بیانی‌ای تحت عنوان "آزادی در ایران" انتشار داده که نسخه‌ای از آن را برایم ارسال کردند. ما آن را ترجمه و به سه زبان انگلیسی و فارسی و آلمانی با تیراژ زیاد منتشر کردیم.

insert file

From: The Earl Russell, O.M., F.R.S. 186337

PLAS PENRYN,
PENRYNDEUDRAETH,
MERIONETH.
TEL. PENRYNDEUDRAETH 242.
5 August, 1964.

Iran
POT Pils

His Excellency Mr. Ardeshir Zahedi,
Embassy of Iran,
50 Kensington Court,
London, W.8.

Dear Mr. Zahedi,

I write to express my concern about the forthcoming trial in Iran of members of the Iranian National Front and intellectuals connected with the University at Tehran. You will know that recently two members of your Embassy requested a visit with me, through my secretary. I was somewhat surprised by the circumstances surrounding this requested visit. My secretary was informed that the purpose was to bring to me an official message on behalf of yourself and the Iranian Embassy. On the basis of that information, an appointment was arranged.

You will know that I am very concerned about the welfare of the people of Iran and have the warmest wishes towards your nation. I was, therefore, somewhat surprised to find that your two representatives had not, in fact, any message for me, nor were they instructed to bring any information regarding the situation in Iran to my attention. On the contrary, they came with rather peremptory enquiries as to my views of events in Iran. I am sure that you would never intend to cause any offence and, therefore, I write now to say that I should very much welcome information concerning the forthcoming trial in Iran.

- 2 -

PLAS PENRYN.
PENRYNDEUDRAETH.
MERIONETH.
TEL. PENRYNDEUDRAETH 242.

It has come to my attention that Mr. H. Massali and two other members of the Confederation of Iranian Students are to have their passports withdrawn by the Government of Iran. I am not anxious to intrude upon the processes of justice in Iran, but it does seem to me that students should be allowed to carry on their activity as such and to be free to engage in political activity without suffering the removal of their passports or other forms of reprisal. As I explained to your representatives when they visited me in Wales, it would be very much appreciated if your Government could allow me to send an observer to the trial which is to take place. We are concerned solely with the question of justice and the exercise of clemency where political prisoners are concerned.

I hope you will understand the motives which move me to desire an observer in Iran for these trials and I very much look forward to hearing from you, both with regard to this request and the matter of the passports of Mr. Massali and his associates. I should welcome any additional information you would care to provide me.

With good wishes,

Yours sincerely,

Bertrand Russell

نامه برتراند راسل به اردشیر زاهدی سفیر شاه در بریتانیا که در آن نسبت به دستگیری اعضای جبهه ملی در دانشگاه تهران و همچنین درباره عدم تمدید گذرنامه حسن ماسالی و دو دانشجوی دیگر اعتراض کرده است.

Iranian Political Prisoners

186342

From: The Earl Russell, O.M., F.R.S.,

6 August 1964

His Excellency Mr. Ardeshtir Zahedi,
Embassy of Iran,
50, Kensington Court,
London, W.8.

Dear Mr. Zahedi,

I write to express concern about the withdrawal of the passport of Mr. H. Massali and three other Iranian students in Germany. I am not anxious to intrude upon the processes of justice in Iran, but I feel that students should not be persecuted because of political dissent on their part. I should be most appreciative if it were possible to return their passports to them.

I am also troubled by the trial of university professors and students and leaders of the Iranian National Front in Teheran. I should wish to ask if it would be possible to send an observer on my behalf to their trial. I am concerned only with the question of justice and the exercise of clemency where political prisoners are concerned.

I very much look forward to hearing from you with regard to Mr. Massali and his associates and the possibility of sending an observer to the trial. I should welcome any information you would care to provide me.

Yours sincerely,

Bertrand Russell.

IRANIAN FILE : [KHALIP NOTE]

186345

London 20th August 1964.

۲۰ ۱۳۴۳

Dear Lord Russell,

I thank you for your letter of 6th August 1964, enquiring in respect of certain Iranian Nationals.

While appreciating your interest in acquiring information about these people, I am afraid considering the independence of our Judiciary it is not possible for me to interfere with the course of justice in my country. I am sure that you will appreciate the position and I hope this reply will answer your enquiry.

Yours sincerely,

Ardeshir Zahedi
Ambassador

The Earl Russell, O.M., F.R.S.
Plas Penrhyn
Penrhyndeudraeth
Merioneth.

نمونه‌ای از نامه‌هایی که برتراند راسل به شاه و اردشیر زاهدی درباره اعدام، شکنجه و زندان نوشته بود در اینجا انتشار می‌یابد. جالب توجه این است که اردشیر زاهدی برای توجیه سیاست ترور و اختناق و جنایات رژیم شاه، در یکی از نامه‌های خود به برتراند راسل می‌نویسد که دستگاه قضایی ایران مستقل است!

Typ. Mr. Sir. has
taken up the matter of the
9 students with the
Austrian authorities.

Lord Bertrand Russell
3&4 Shavers Pl.
Haymarket, London SW1

23 Kiel-Wik
Postfach 871, Germa

186375

December 10th, 64

We are most
pleased that you
can participate in the Conf.
VOW 45/RS

Dear Lord Russell,

I wish to thank you for your letter of November 12th,
1964 inviting me to participate in the forthcoming Conference
on denuclearisation of the Middle East. I am very happy
to announce our readiness take part at this Conference. The
idea meets with our strongest support.

As you are aware, I am a member of the National Front of
Iran in Europe, and since I feel that this organisation is
more competent to participate in the Conference, I have passed
your letter on to them to give you their answer. I personally
will take part at the Conference.

Wishing you best success at the Conference, I remain,

Most respectfully yours

H. Massali
Hassan Massali

~~Mr. Sir.~~
Mr. Conf. will

نامه تشکر من از پرتراند راسل بابت دعوتی که برای شرکت در کنفرانس خلع سلاح اتمی در خاورمیانه به عمل آورده

بودند و اعلام شرکت در آن کنفرانس.

CONFEDERATION OF IRANIAN STUDENTS
CONFEDERATION DES ETUDIANTS IRANIENS
CONFEDERATION DER IRANISCHEN STUDENTEN



23 KIEL-WIK 4 DUSSELDORF
Postfach 871 Postfach 2307
Telefon 32941
Germany Germany
December 10, 64

Lord Bertrand Russell
3&4 Shavers Place
Haymarket, London SW1

Dear Lord Russell,

Our fourth congress of the Confederation of Iranian Students will be held from 3rd to 7th of January 1965 in Köln, West Germany. The Secretariat would like to inform you that a message from your lordship will be received with great enthusiasm and will the participants guidance and engouragement.

Awaiting your kind response, I remain,

Sincerely yours

For the Secretariat of CIS

H. Massali
H. Massali

دعوت از برتراند راسل جهت شرکت در کنگره کنفدراسیون در ژانویه ۱۹۶۵



IRANIAN STUDENTS ASSOCIATION
IN THE UNITED STATES OF AMERICA
International Bureau, box 2, River Falls, Wis., USA
AFFILIATED WITH THE CONFEDERATION OF IRANIAN STUDENTS (NATIONAL UNION)

186409

Honourable Lord Bertrand Russell
Care of Post Office,
London, England.

August 2, 1965

Dear Lord Russell:

On behalf of the Iranian student community in the United States, I would like to express deep-felt gratitude and appreciation of the active support you have given to the cause of human freedom in Iran.

Two weeks from now, the Iranian Students' Association in the United States will be holding its twelfth annual Congress. I am sure that the participants in the Congress will very much appreciate a message of solidarity from you.

With warmest regards,

Yours Sincerely,

Ali Barzegar
Ali Barzegar

International Affairs'
Vice-President, ISAUS.

دعوت علی برزگر به عنوان مسئول امور بین‌المللی اتحادیه دانشجویان ایرانی در آمریکا از برتراند راسل برای

شرکت در دوازدهمین کنگره اتحادیه

17th June, 1965.

27, Coleherne Road,
S.W. 10.

186406

Lord Russell,
C/o 3, Shavers Place,
W.C.I.

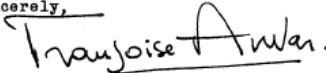
Dear Earl Russell,

As you are aware the second Afro-Asian Conference is due to be held in Algiers on June 29. We think that this Conference offers a very suitable opportunity to launch an effective appeal in favour of the six Iranian graduates held in Tehran in connexion with the assassination attempt on the Shah's life.

We are wondering whether you could care to send an appeal to the Conference calling upon the delegates to express their concern and demand a fair and open trial for the accused, preferably in the presence of impartial observers nominated by the delegates. Since the Iranian Prime Minister is heading the Iranian delegation to the Conference, we are confident that such an appeal will not fail to achieve some of its desired aims.

We wish to take here the opportunity to thank you on behalf of our countrymen abroad and Iran for all you have done already in order to further the cause of justice in Iran.

Yours sincerely,



FRANCOISE ANVAR (Mrs.)

Secretary to the
Iranian Committee for the
Defence of Imprisoned
Graduates.

P.S. For reasons that you will readily understand, I beg you to treat my name and address as confidential.

نامه فرانسواز انور (همسر جمشید انور) دبیر کنفدراسیون در انگلستان به کارل راسل از اعضای بنیاد صلح برتراند

راسل درباره برگزاری دومین کنفرانس آسیایی - آفریقایی در الجزایر و شرکت نخست وزیر ایران در آن کنفرانس.

خانم انور در این نامه درخواست اعتراض به حضور نخست وزیر ایران در آن کنفرانس را دارد.

IRANIAN COMMITTEE FOR THE DEFENCE OF POLITICAL PRISONERS IN IRAN.

c/o 27, Coleherne Road,
London S.W.10.

8th August 1966

186468

Lord Bertrand Russell,
c/o Bertrand Russell Peace Foundation,
3, Shavers Place, London S.W.1.

Dear Lord Russell,

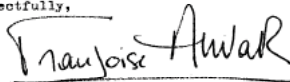
Thank you very much indeed for your letter informing us of the telegram you sent to the Shah of Iran concerning the two Tudeh Party Members who had been sentenced to death. Fortunately, once more the Shah could not afford to let two men be shot once everyone knew about their fate and showed clemency commuting their sentences to life imprisonment terms.

We must count ourselves very lucky when we hear about these arrests and trials. A friend who has just arrived from Iran was telling us what a terrible experience it was to live near the Ghezer Ghalah Prison and how they sometimes were kept awake by the shrieks of prisoners being tortured inside. This same friend reported hearing sounds of shooting coming from the prison grounds. These are of course but tales of personal experiences that can hardly be used to stir public opinion but they at least serve the purpose of making us even more decided to fight harder and save those who suffer unjustly in the hands of the Shah's torturers.

At the moment everything is apparently quiet in Persia and we are planning with Amnesty International to start in September (time of their international conference) a world wide campaign to free Mossadegh. Under his name as banner a great campaign can be fought to alleviate the plight of all political prisoners in Iran.

I would like once more to thank you gratefully for all you have done and all you are doing for the patriots of Iran and more specially for Farvis Hekmatjou and Ali Khavari.

I remain yours respectfully,



Francoise Anvar (Mrs.)
(Secretary)

یکی از خواست‌های همیشگی کنفدراسیون و جبهه ملی ایران، آزادی دکتر محمد مصدق بود. در این نامه خواسته شده علاوه بر آزادی دکتر مصدق، پرویز حکمت‌جو و علی خاوری از اعضای حزب توده که در دادگاه نظامی محکوم شده بودند نیز آزاد شوند.

ص ۸۵

27 August, 1966.

Mrs. Francoise Anvar,
Secretary,
Iranian Committee for the Defence of
Political Prisoners in Iran,
c/o 27 Colshorne Road,
London, S.W.10.

Dear Mrs. Anvar,

I am greatly relieved to know of the
commutation of death sentences on those brave
men Parviz Hekmatjou and Ali Khavari. I much
welcome the proposed campaign for the release
of Mossadegh and hope you will keep me informed
of all developments. Anything that either I or
the Foundation can do to assist we should be
eager to do.

With best wishes,

Yours sincerely,

Bertrand Russell

پاسخ برتراند راسل به خانم فرانسواز انور درباره ابراز خرسندی از لغو حکم اعدام خاوری و حکمت‌جو و اعلام

آمادگی برای ادامه کوشش‌ها برای آزادی دکتر مصدق از طرف خود و بنیاد صلح راسل

CONFEDERATION OF IRANIAN STUDENTS

CONFEDERATION DES ETUDIANTS IRANIENS - CONFEDERATION DER IRANISCHEN STUDENTEN
23 KIEL-WIK, Postfach 871, Telefon: 54733 + 4 DUSSELDORF, Postfach 2307 - W. GERMANY



Lord Bertrand Russell,
3 & 4 Shavers Place, Haymarket,
London, SW 1, England

BANK: COMMERZBANK, KIEL,
Kto.-Nr. 7/432966

June 26, 1965

Dear Lord Russell,

As you very well know, one of the repressive measures taken by the Iranian Government against the Iranian students to intimidate them, and thus to draw them away from CIS local unions in foreign countries has been the withdrawal of passports and scholarships, although the number of the latter originally has not been too large. In addition to these, others who receive financial support from their parents have also been subjected to restrictions in the form of having their enrollment certificates, which are necessary to obtain foreign exchange from banks, not certified by the Iranian authorities in Europe and America.

Moreover, a large number of Tehran University students have been expelled permanently from the university solely because of their stand taken against the lack of democratic rights in Iran.

To alleviate the pressure imposed on all these students and such others as Miss Hamidi, whose father was one of the three Army officers executed on January 30, 1965, and Mr. Rahimi, who lost his both eyes at the invasion of Tehran University on January 21, 1962, the CIS Secretariat has planned to establish "The Iranian Students Scholarship Fund"; this account will look after the Iranian students who are victimised by the Iranian regime on grounds of their political activities.

We realistically recognise that if we launched this appeal alone for a permanent programme, we could not succeed. As we desperately need to put this plan to work, we appeal to you to assist us in launching this programme. A similar letter has been sent to Mr. Jean-Paul Sartre requesting him similar assistance. We envisage to address our appeal to labour unions, charity and educational organisations, and individuals. The Fund has to be under the supervision of a committee composed of your representative, Mr. Sartre's, should he accept, and CIS's.

We look forward to your kind answer and suggestions regarding this project.

With our sincere thanks,

Sincerely yours

H. MASSALI
Bursar's office

A. BANISADIE
Publications

B. DEHOHAN
Constitutional affairs

P. NEHEMAN
Cultural affairs

K. CHAKERI
International affairs

کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی

نامه خسرو شاکری به برتراند راسل که در آن از ایشان تقاضا کرده که از بنیاد بورس کنفدراسیون حمایت نماید تا این

بنیاد بتواند به دانشجویان بی بضاعت کمک هزینه تحصیلی بپردازد.

CONFEDERATION OF IRANIAN STUDENTS

CONFEDERATION DES ETUDIANTS IRANIENS - CONFEDERATION DER IRANISCHEN STUDENTEN
23 KIEL-WIK, Postfach 871, Telefon: 54733 + 4 DUSSELDORF, Postfach 2307 - W. GERMANY



Ralph Schoeman, Esq.,
Bertrand Russell Peace Foundation,
5 & 4 Shavers Place, London, SW 1,
England,

BANK: COMMERZBANK, KIEL.
Kto.-No. 7740968

August 22, 1965

Dear Mr. Schoeman,

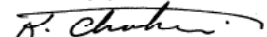
Thank you for your letter of July 29th, 1965.

We are very happy and, indeed, grateful that Lord Russell and his Foundation have kindly accepted our project. We expect to send you soon the number of the account we hope to open in Switzerland for this purpose. We have asked Dr. Hamid Enayat, one of our very close friends in London, to make contact with you and prepare a text for the appeal which is to be launched jointly by Russell Foundation and CIS in the name of The Iranian Students Scholarship Fund.

We regret the delay in replying your letter which was caused by a temporary mislocation of our mail.

With many thanks, we remain,

Cordially yours


K. Chakeri
International Affairs Secretary

کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی

H. MASSALI
Financial affairs

A. BANISADRE
Publications

B. DEICHIAN
Organizational affairs

F. NEREMAN
Cultural affairs

K. CHAKERI
International affairs

نامه خسرو شاکری به بنیاد صلح راسل و تشکر به خاطر حمایت آنها از تشکیل بنیاد بورس کنفدراسیون. در این

نامه آقای حمید عنایت به عنوان رابط بنیاد بورس معرفی می شود.

186447

Member Organisations

Organisation of Tehran University Students
Federation of Iranian Students in W. Germany and Berlin
Iranian Students Association in United States
Federation of Iranian Students in Austria
Iranian Students Society in Great Britain
Federation of Iranian Students in Italy
Iranian Students Union in France
Iranian Students Society in Lausanne (Switzerland)
Federation of Iranian Students in Turkey
Iranian Students Union in Belgium

کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی

23 Kiet-wik
Postfach 871
W. Germany
Tel: 54733
Commerzbank, Kiet
Kto.-Nr. 7430908



14th February 1966

CONFEDERATION OF IRANIAN STUDENTS (NATIONAL UNION)
Confédération der Iranischen Studenten / Confédération des Etudiants Iraniens

Lord Bertrand Russell,
3 & 4 Shavers Place, Haymarket,
London S.W.1 / England

Dear Lord Russell,

We are happy to transmit to you the message our last congress has addressed to you:

"Dear Lord Russell,

The 5th congress of the Confederation of Iranian Students (National Union) on behalf of all students of Iran, expresses its most sincere gratitude to you for the indispensable moral support you have consistently given the Iranian students in their struggle for freedom and democracy in Iran. We also thank you for your acceptance of sponsorship of the scholarship fund which, we hope, will serve the cause of democracy in Iran.

The congress wishes to convey its deep appreciation for the message you addressed to us. It is always encouraging to know that Iranian people and students are not alone and enjoy your unequivocal support in their struggle."

With best wishes,

yours sincerely,
Confederation of Iranian Students (National Union)

H. Massali
(H. Massali)
International Affairs Secretary

در این نامه متن قطعنامه کنگره پنجم کنفدراسیون در ارتباط با برتراند راسل به اطلاع ایشان و بنیاد صلح راسل می رسد.

Organisations Européennes
du Front National iranien
« Comité Exécutif »

Europäische Organisationen
des iranischen National-Front
« Exekutive »

European Organizations
of the National Front of Iran, 23 Kiel-Wik,
« Executive Committee » Postfach 801

Lord Russell,
34-4 Shavers Place Haymarket,
London SW 1

Dear Lord Russell,

As we have been informed through the Press, under your
sponsorship, a world court will be formed to try Johnson for
his inhuman actions in Vietnam.

The Organization of the Iranian National Front supports
and praises your initiative. We believe this will be a great
moral support for the heroic people of Vietnam who are fight-
ing for their right to independence and self-determination.

The Iranian National Front in Europe sees its duty, on
behalf of the Iranian people, to take part in this trial. There-
fore, we would appreciate very much if you inform us of the date
and place at which the trial will be held.

Respectfully yours

Massan Kassefi
Massan Kassefi

Ex. Comm. - International Affairs

استقرار حکومت ملی هلد جنبه ملی ایران است

174395

سازمانهای پیشرو ایران در اروپا

4 November, 1966 تاریخ

شماره

اعلام حمایت کنفدراسیون از برگزاری دادگاه علیه جانسون رئیس جمهور آمریکا به خطر جنگ ویتنام و جنایات

صورت گرفته و پشتیبانی از حق تعیین سرنوشت مردم ویتنام.

I.C.D.P.P.I.,
c/o 27 Coleherne Road,
London,
S.W.10.

15th July, 1966

Dear Friends,

I should wish the following statement
to be released:

"I hope people everywhere will demand
clemency for Ali Khavari and Parviz
Hekmatjou who have committed no
offence other than the expression of
their political opinions. The Shah
demonstrates daily his cruelty and
he should be condemned by world opin-
ion unless immediate clemency is
effected".

I hope this will be of use.

With good wishes,

Yours sincerely,

Bertrand Russell

MPT. 1/10
IRANIAN POL. PRIS

186486

I.C.D.P.P.I.,
c/o 27 Coleherne Road,
London,
S.W.10.

15th July, 1966

Dear Friends,

I should wish the following statement
to be released:

"I hope people everywhere will demand
clemency for Ali Khavari and Parviz
Hekmatjou who have committed no
offence other than the expression of
their political opinions. The Shah
demonstrates daily his cruelty and
he should be condemned by world opin-
ion unless immediate clemency is
effected".

I hope this will be of use.

With good wishes,

Yours sincerely,

Bertrand Russell

اطلاعیه برتراند راسل که در آن از همه مردم دنیا خواسته شاه را به دلیل پایمال کردن حقوق مسلم مردم به طور

روزمره محکوم کنند و خواهان آزادی حکمت جو و خاوری شوند. نسخه ای از این اطلاعیه برای کنفدراسیون نیز

ارسال شد.

POST OFFICE OVERSEAS TELEGRAPHS OT 5/19	
 VIA IMPERIAL JUN 22 14 34 L H	LHS 1131 IRAN POL. PRIS. 186461 BV# 5171A PASSAU DNE 66
The first line of this telegram contains the following particulars in the order named: Prefix Letters and Number of Messages, Office of Origin, Number of Words, Date, Time, Initials and Official Instructions, if any.	
06 PASSAU/2 41 22 1350 = <i>Sent 24/6/66</i> URGENT REQUEST ASSISTANCE FOR PARVIZ POURMEHDI STOP DEPORTATION WILL RESULT IN WORLD OUTCRY STOP BR.	
ELT - RUSSFOUND LONDON/SW/1 = PARVIZ POURMEHDI SECRETARY IRANIAN STUDENTS FEDERATION ARRESTED AFTER INTERVIEW CRITICIZING SHAH IN TURKEY ARRESTED IN DANGER OF DEPORTATION TO IRAN STOP REQUEST ALL ASSISTANCE FOR HIM INCLUDING LETTER OF PROTEST TO TURKISH INTERIOR MINISTER = CISNU - MASSALI * COL 1 *	

پلیس ترکیه به خاطر همکاری با رژیم ایران، آقای پرویز پورهادی دبیر فدراسیون دانشجویان ایرانی در ترکیه را به

خاطر انتقاد از شاه اخراج کرد تا به رژیم ایران تحویل شود. متن تلگراف بالا اعتراض به این موضوع است.

 VIA IMPERIAL		POST OFFICE OVERSEAS TELEGRAPHS OT 5/152	
RECEIVED LH		186453	<i>James</i>
AP 19		POST OFFICE OVERSEAS TELEGRAPHY LONDON 19 APR 66 A.M.T. JADA OFFICE, SHARONAH ENGLAND MAIL 100	
4071TH FRANKFD		LHS 414	

The first line of this telegram contains the following particulars in the order named: Prefix Letters and Number of Message, Office of Origin, Number of Words, Date, Time handed in and official instructions, if any.

008 FRANKFURTMAIN 57 19 0105

LT LORD RUSSELL 3 8 4 SHAVERSPLACE HAYMARKET
LONDON/SW1

MILITARY TRIBUNAL IN THERAN HAS SENTENCED MR.
BODJNOURDI ONE OF THE 55 ACCUSED TO DEATH SEVEN TO LIFE
IMPRISONMENT THE REST TO LONG PRISON TERMS STOP REQUEST
IMMEDIATE ACTION TO SAVE THE LIFE OF BODJNOURDI STOP
PROTEST THE ILLEGAL TRIAL AND SENTENCES STOP
CONFEDERATION OF IRANIAN STUDENTS MASSAH

COL 7/7/75 02564 4071TH FRANKFD

تلگراف به برتراند راسل درباره محکومیت حبس ابد آقای بجنوردی از گروه ۵۵ نفر (حزب ملل اسلامی) در دادگاه
نظامی از طرف کنفدراسیون.

Member Organisations

Organisation of Tehran University Students
Federation of Iranian Students in W. Germany and Berlin
Iranian Students Association in United States
Federation of Iranian Students in Austria
Iranian Students Society in Great Britain
Federation of Iranian Students in Italy
Iranian Students Union in France
Iranian Students Society in Lemanne (Switzerland)
Federation of Iranian Students in Turkey
Iranian Students Union in Belgium



کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی

186426

22 Kiel-wik
Postfach 671
W. Germany
Tel: 5 47 33
Kammerbank, Kiel
Kto.-Nr. 7143 00 00

CONFEDERATION OF IRANIAN STUDENTS (NATIONAL UNION)
Conföderation der Iranischen Studenten / Confédération des Etudiants Iraniens

October 25, 1965

THE HUMAN RIGHTS COMMISSION OF THE UNITED NATIONS
UNITED NATIONS HEADQUARTERS,
NEW YORK, N.Y./ USA

Dear Sirs,

If we are addressing our legitimate and urgent demand to you in lieu of the Iranian Government, it is only due to the following obvious reasons. On the one hand, we have learned, at the price of a long experience, that not only the lives and fundamental rights of Iranian political prisoners in general, and those of fourteen defendants presently before the Teheran Military Tribunal in particular, are of no value to the Iranian Government, but that the voice of millions of protesting Iranians and thousands of students, who demand the strict application of the fundamental Human Rights in the case of these defendants, will receive no attention whatsoever from the Iranian authorities, even when the former stake their lives behind their legitimate demands.

We know, on the other hand, that the international organisations established for the purpose of ending the violations of Human Rights and safeguarding the Dignity of Man within the framework of the Universal Declaration of Human Rights, as opposed to the Iranian Government and despite latter's massive propaganda in the world, are fully aware of the importance of the role and mission entrusted to them to perform. We feel we have the right to call on you for your immediate intervention when Human Rights are so disgracefully violated.

It is quite clear that the Iranian Government cannot remain indifferent to the international opinion and its judicial and official representative body and continue indefinitely the violations of Human Rights in the face of the intervention of international organisations whose rights of intervention it has long recognised.
cont./...

-2-

The Commission of Human Rights/ United Nations

As you are already aware, fourteen innocent Iranian patriots, accused of conspiracy to assassinate the Shah, are being tried before Teheran Military Tribunal. As we have stated on many previous occasions, the political trials of this kind held behind closed doors are not only in violation of the fundamental principles of the Iranian Constitution, but also in total disregard of the principles of the Universal Declaration of Human Rights— a document that has been approved and accepted by the Iranian Parliament.

The injustices committed, the judicial rules and traditions transgressed, the principles of Human Rights violated during the course of this trial, and the obvious contradictions of the indictment are so immense that cannot be dealt with in this brief letter. We, therefore, take the liberty to note the following fundamental points concerning the fourteen afore-mentioned defendants, the lives of four of whom are seriously in danger.

A- The violation of the principles of the Universal Declaration of Human Rights in the treatment of the accused:

- 1- by arbitrary arrest of the defendants and the secrecy of the detention of eight of them from the time of arrest to the time of the opening of the trial.
- 2- by exercise of torture on the accused, particularly the chief defendant, Parviz Nik-khah, for the purpose of extracting "confessions". The Confederation of Iranian Students (National Union) is prepared to produce the the relevant documents and information for the Commission. The Statement of Amnesty International concerning the severe torture of the chief defendant, Nik-khah, is categorical.

B- Violation of legal procedure in the following manners:

- 1- The convening of the trial which, because of its political nature must be held before a civil court, according to Article 77 of the addendum to the Iranian Constitution, before a military tribunal.

cont./...

-3-

The Human Rights Commission of United Nations-

- 2-Absence of jury whose presence, according to Article 79 of Addendum to the Iranian Constitution, is required in cases of political offence.
- 3-Restriction imposed on the defendants in the choice of defence counsel by limiting them to a list of lawyers to choose from.
- 4-Lack of individual security and judicial immunity for the present lawyers who, in view of existing precedent, can be subject to persecution.
- 5-Refusal of the Iranian Government to grant permission to Iranian as well as international legal observers and journalists to attend a trial that must be held in public, according to Article 76 of the Addendum to the Iranian Constitution.
- 6-Publication of court proceedings and the statements of the defendants in a censored fashion, while the proceedings of an open trial must be published in full.
- 7-The statements of the Military Prosecutor with the view of creating an atmosphere of terror in the court and intimidating the defendants and the defence counsel.

The above are but a few examples of the transgression of Human Rights by the Iranian Government with respect to the individuals presently being tried in Teheran.

The Confederation of Iranian Students (National Union) solemnly pledges to produce, for the use of the Honourable Commission, the necessary documents and information leading to the above conclusion.

This organisation, in solidarity and support of the innocent persons, has decided to call on its members to begin a symbolic hunger-strike for the period of 72 hours commencing Monday, October 25, at noon, in order to draw the attention of the Honourable Commission to the gravity of the situation of the defendants, the lives of four of whom are at stake. The hunger - strike will take place in Germany, France, Italy, Belgium, Austria, Switzerland, Great Britain, and United States. In each country the strikers will assemble in
cent./...

-4-

The Commission of Human Rights / United Nations -

one major city to demonstrate their solidarity with the individuals before the Military Tribunal.

In case the demand of the Confederation of Iranian Students is not satisfactorily met by the Honourable Commission within the period of the strike, the Confederation's Secretariat will call another hunger - strike of some selected members, who will come from different European cities to assemble in one, who will continue their strike until the demand of CIS is satisfactorily met. Only in such a case will the strikers, upon the decision of the Secretariat of CIS, break their strike.

The Confederation of Iranian Students had demanded, in full accordance with the principle of the Universal Declaration of Human Rights and the Iranian Constitution, the civil trial of the accused in public and presence of international legal observers and journalists. Our demand was not heeded. Now we are demanding the following from the Honourable Commission:

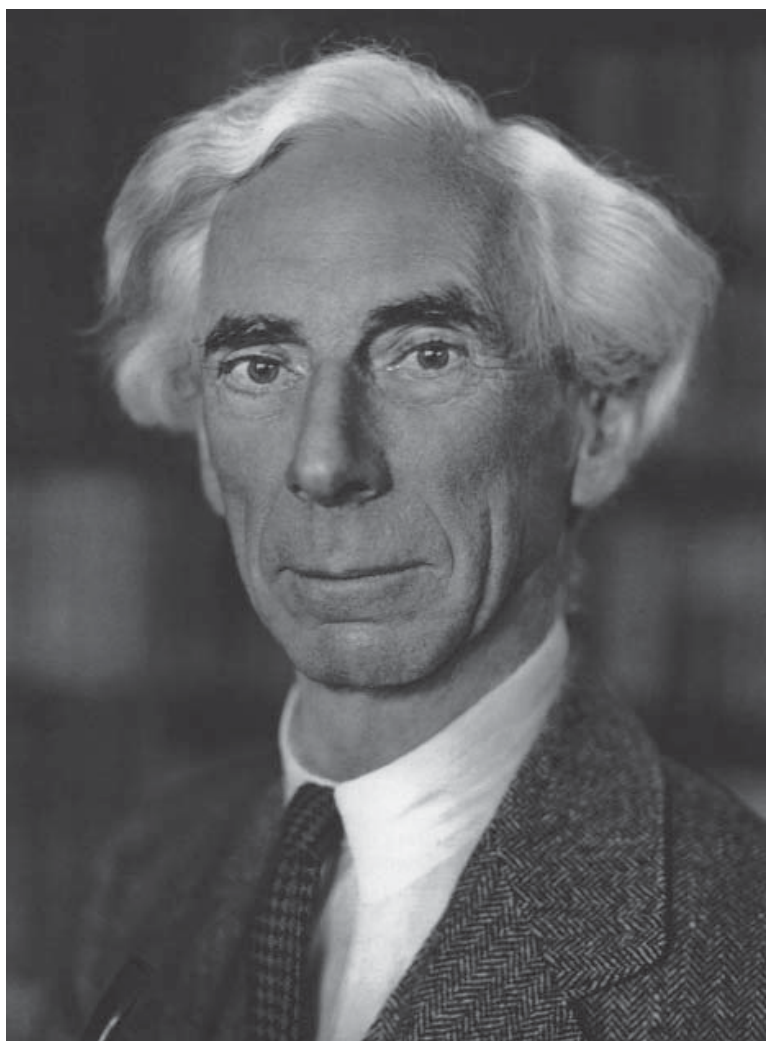
TO MAKE THE FORMAL PROMISE THAT IT WILL USE ALL MEANS AT ITS DISPOSAL TO SEND A TEAM OF INTERNATIONAL LEGAL EXPERTS, INCLUDING THE REPRESENTATIVE OF THE CONFEDERATION, TO IRAN TO INVESTIGATE THE CASE OF ARREST, TORTURE, AND TRIAL OF THE ACCUSED AND TO INTERVIEW THEM.

It must be clearly understood that the only condition for ending the second hunger - strike is the acceptance of the above Clause.

In closing, we would like to stress that, in view of the recent acts of terrorism committed in Iran, which are natural result of total lack of democratic liberties and violation of Human Rights, only the Honourable Commission, by helping restore Human Rights

نامه کنفدراسیون به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در نیویورک که در آن تقاضا شده است درباره محاکمه

پرویز نیکخواه و یارانش اقدام شود تا آنها از حقوق قانونی خود بهره‌مند شوند.



تصویر برتراند راسل



ژان پل سارتر و سیمون دوبووار از حامیان کنفدراسیون

عوامل بحران و انشعاب در درون کنفدراسیون

از سال ۱۹۷۱ به بعد، شیوهی برخورد غلط با دگرانديشان، موجب شد که روند انشعاب و جدایی در درون جنبش دانشجویی (کنفدراسیون) شکل بگیرد. ما اکثر طرفداران جبهه ملی ایران، از مبارزه چریکی و فدائیان خلق طرفداری کرده و آن را در درون کنفدراسیون مطرح کردیم. از طرف دیگر، با شکل‌گیری جمهوری توده‌ای چین به رهبری مائو، در درون حزب توده نیز انشعابات متعددی روی داد. ابتدا سازمان انقلابی حزب توده، شکل گرفت؛ سپس به خاطر نزاع‌های شخصی و فرقه‌ای، قریب ده گروه مائوئیستی نظیر: کادرها، توفان، کار، اتحادیه‌ی کمونیست‌ها، شفق سرخ و.... تشکیل شدند که علیه همدیگر توطئه می‌کردند. این اختلافات، به درون کنفدراسیون نیز کشیده شد و در نهایت به سال ۱۹۷۶، کنفدراسیون به چند بخش تقسیم شد.

عقیده دارم، که شکل‌گیری "رادیکالیسم کور" در بینش و منش همه ما، موجب شد که چنین خطایی مرتکب شویم. از این رو بررسی و نقد واقع‌گرایانه و صادقانه، می‌تواند به نسل‌های آینده، یاری رساند که چنین اشتباهاتی را تکرار نکنند و از سیطره‌جویی‌های (هژمونی‌طلبی) کاذب دوری کنند و استقلال نهادهای صنفی، سندیکایی و مدنی را به رسمیت شناخته و اجازه دهند که دردمندان جامعه، بر اساس منافع مشترک طبقاتی، صنفی و مدنی با همدیگر اتحاد عمل داشته و همکاری کنند.

کنفدراسیون نقش برجسته‌ای در افشای ماهیت رژیم ارتجاعی شاه و هم‌پیمانان غارتگر این رژیم ایفا کرد. این امر موجب گردید که دولت آلمان در صدد برآید برخی از فعالین دانشجویی را از آلمان اخراج کند. ازجمله درتاریخ ۲۸ مارس ۱۹۶۳ از طریق اداره اقامت، به طور رسمی به من ابلاغ کردند که اجازه فعالیت سیاسی ندارم.

همچنین بر آن شدند که فعالیت‌های کنفدراسیون را در این کشور غیرقانونی

اعلام کنند. خوشبختانه، هنگامی که به عنوان یکی از مسئولین فدراسیون دانشجویان ایرانی در آلمان غربی انتخاب شده بودم، با راهنمایی دوستان حقوقدان، این تشکیلات را در دادگستری شهر کیل (شمال آلمان) به ثبت رسانده بودم. بنابراین مقامات پلیس و حکومت محافظه کار آلمان مواجه با موانع حقوقی و قانونی گشتند. با حمایت وکلای مدافع و برخی نمایندگان ترقی خواه مجلس آلمان؛ از جمله با حمایت آقای "یوخن اشتفن" از جناح چپ حزب سوسیال دموکرات آلمان، برعلیه توطئه‌ی عوامل شاه و مقامات ارتجاعی آلمان، به مقابله برخاستیم و دسیسه‌های رژیم دیکتاتوری شاه، مواجه با شکست شد.

دراین باره رجوع شود به کتاب‌های مستندی که به زبان آلمانی و انگلیسی انتشار یافته‌اند:

Copyright; 1-Migration and activism in Europe since 1845.

Wendy Pojmann, 2008

2-Ausländergesetz, Kommentar, von Hanz Heinz Heldmann, 1991

روند شکل‌گیری تشکیلات جبهه ملی ایران در خارج از کشور

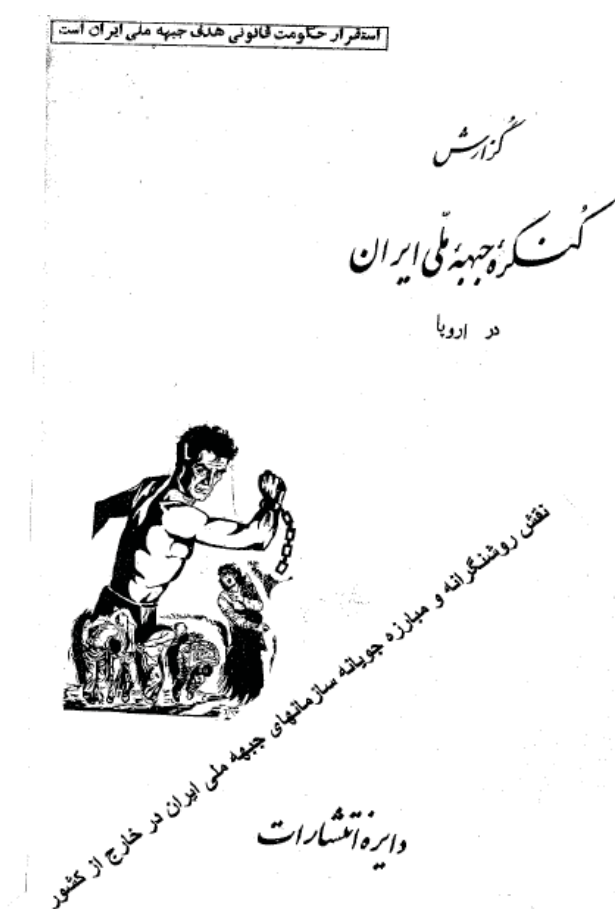
هواداران جبهه ملی ایران در خارج از کشور، ضمن فعالیت در چارچوب کنفدراسیون، به صورت انفرادی و گروهی با همدیگر در ارتباط بودند تا تشکیلات جبهه ملی ایران در خارج از کشور را بر مبنای سکولار - دموکراسی و رهبری دستجمعی و در ارتباط با رهبران جبهه ملی داخل کشور سازماندهی کنند. در چنین شرایطی، آقای خسرو قشقائی، هنگامی که در مونیخ اقامت داشت، با تکیه بر فرهنگ قبیله‌ای و خان‌منشی به طور خودسرانه، تحت عنوان "شورای عالی جبهه ملی ایرانیان خارج از کشور" فعالیت می‌کرد. او با همکاری برخی افراد حزب توده، مثل مهدی خانبابا تهرانی و محمد عاصمی، نشریه‌ی باخترامروز- دوره‌ی دوم را به عنوان "ارگان جبهه ملی ایرانیان خارج از کشور" انتشار می‌داد.

لازم به یادآوری است که محمد عاصمی، قبلاً توده‌ای بود و مدت‌ها در مونیخ زندگی می‌کرد و مجله‌ی "کاوه" را انتشار می‌داد. پس از این که کنسولگری ایران در ژنو را تصرف کرده و اسناد ساواک را تصاحب کردیم، در چند گزارش رسمی ساواک آمده بود که محمد عاصمی رابط ساواک با رهبران حزب توده در آلمان شرقی است تا حزب توده با رژیم شاه به تفاهم برسد. جالب اینکه ساواک از طریق سفارش آگهی‌های شرکت هواپیمایی "هما" به نشریه‌ی کاوه، از محمد عاصمی حمایت می‌کرد. همچنین در یکی از گزارشات آمده بود که شاه در یکی از سفرهای خود به سوئیس، دستور داده که محمد عاصمی نیز در برنامه‌ی دیدار با شاه حضور داشته باشد. او هنگامی که در صف مدعوین به عاصمی می‌رسد، می‌پرسد: حال رفقا چگونه؟

اعضاء و هواداران جبهه ملی برای اینکه یک تشکیلات سراسری با ساختار دموکراتیک و رهبری جمعی، در خارج از کشور به وجود آورند، پس از مشورت با رهبران جبهه ملی در داخل کشور، در صدد برآمدند که تشکیلات خود را سامان بخشند. ابتدا در دسامبر ۱۹۶۱ "پیش‌کنگره" یا جلسه‌ی تدارکاتی جبهه ملی اروپا،

در شهر اشتوتگارت برگزار شد که من نیز در آن شرکت داشتم. سپس با همکاری پرویز ورجاوند، عباسعلی گرامی‌منش، مهدی آرین، علی گوشه، علی امین، پرویز امین، حسین مصراوغلی، علی شاکری، خسرو شاکری و دیگر کوشندگان جبهه ملی در اروپا، اولین کنگره‌ی جبهه ملی ایران در اروپا به سال ۱۹۶۲ در شهر ویسبادن برگزار شد.

اسناد و تصاویر مربوط به ارتباط جبهه ملی ایران در داخل و خارج از کشور



باخترا امروز

اعلامیہ

ماوان غوریز

جہازات جمعیہ طو ایرانیان مقیم خارلہ بآن درجہ ازواج و ارتقا خود رسیده است کہ در حال حاضر نیاز فراوان بمنزکہ گارہای تشکلاتی و نظام امور مبارزاتی پیش از عروج و دیگر احسان میشود .

تا اینجا که ما می‌بینیم، در تمام این سال‌ها، هیچ‌کدام از این‌ها به‌کار نرفته‌اند. در حالی که ما می‌دانیم که این‌ها می‌توانند به‌کار آید. ما می‌دانیم که این‌ها می‌توانند به‌کار آید. ما می‌دانیم که این‌ها می‌توانند به‌کار آید.

[illegible]

کمیسیون د ارگات کنگره که قراورد د ریارس تشکیل یابد هم اگون د رشر مایس- آلمان - باهغور نایند د خورامانی جیبه
پلی ارمانان مانج خارجه تشکیل ویکار پراخته اسنه وچون دشر مایس- لیبانان - مانور پد یازی ارضا ومیسمانان کنگره
دوشمیان کمیسیون د ارگات کنگره پد یاز سرمان دشر مایس- آلمان - باهغور نایند د خورامانی جیبه
خود ارمانان نشانی تشکیل کولای پراشان کولای دشر مایس- آلمان - باهغور نایند د خورامانی جیبه

لازم به تذکر است که پرسشنامه های ارسالی فقط به منظور تعیین تعداد میهمانان و تهیه محل برای سکنیت آنان و راهنماییهای لازم بوده است لذا ضرورت دارد که هزینه و ردیو آنرا تکمیل و ارسال نمایند.

یاران عزیز باید سعی کنند که لافا، کپور و تراز تشکله، کنگره و یهودان، جفین، یسرا و ساند و یهودین، گنیه یاران عزیز که فرصتو مکان دارند، برای ایجاد عظمت و جلال، هرجه بیشتر، در نخستین کنگره اروپائی، میبایست بشهر و یهودان، بیایند و عاشا و شسوق، آیندگان کنگره گردند.

برنامه کار نگاره بوسیله کمیسیون تدارکات مشترکه در شهرهای مایمن تعیین وتنظیم خواهد شد .

باران عزیزا

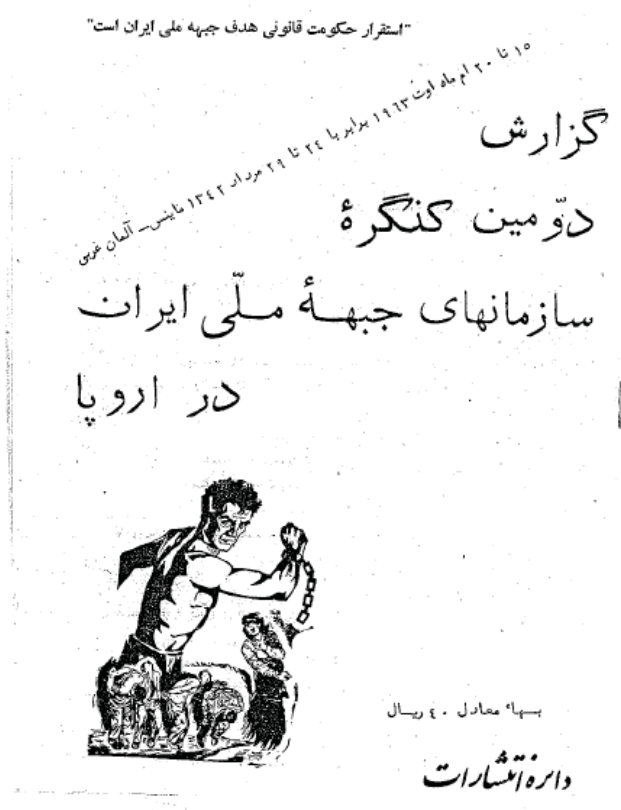
باید با خوشیاری و آگاهی کامل بهد و نواز برانگیزها و سمعیانه و یکدل و شجاعت و نخستین کنگره اروپایی جنبه ملی ایران را برگزار کنیم .
باید سعی کنیم که کار کنگره با موفقیت هرچه بیشتر تعاضد شود و پایان باید .

یاد بهروطنان عزیز و یاران مبارز همه طایفه ایران در خاک وطن عزیز نشان بدهیم که در شرایط آزادی نسبی اروپا تأجیه بایسته خاطر دفاع ازحق و آزادی ایستادگی میکنیم و امید آشنایان را روزی ترسانیم.

نده باد ایران آزاد و آباد و مستقل .



دومین کنگره سازمان‌های جبهه ملی ایران در اروپا (ماینس - آلمان فدرال)



برنامه سیاسی و قطعنامه‌های دومین کنگره سازمان‌های جبهه ملی ایران در اروپا به صورت جزوه جداگانه‌ای

انتشار یافت که تصویر فوق، روی جلد آن جزوه را نشان می‌دهد.

برای شرکت در این کنگره، از آقایان خسرو قشقایی و ناصر قشقایی نیز دعوت به عمل آمده بود. ناصر قشقایی و دکتر محمد مکری شرکت کردند، اما خسرو قشقایی در کنگره، حضور نیافت. در این نشست، اعضای شورای عالی و هیئت اجرایی تشکیلات نوین "سازمان‌های جبهه ملی ایران در اروپا" انتخاب شده و مورد حمایت رهبران جبهه ملی داخل کشور قرار گرفتند. همچنین دکتر علی شایگان که مقیم آمریکا بود، از این اقدامات پشتیبانی کرد. نشریه‌ی "ایران آزاد" نیز به عنوان ارگان تشکیلات جبهه ملی اروپا انتشار یافت. بنابر این خسرو قشقایی مجبور شد که به فعالیت‌های غیرتشکیلاتی خود، خاتمه دهد.

برای اینکه دارندگان اندیشه‌های مختلف در سیاست‌گذاری جبهه ملی ایران در اروپا شرکت داشته باشند، در هیئت تحریریه‌ی نشریه "ایران آزاد" ازطیف چپ مارکسیستی تا مذهبی و ملی‌گرا، حضور داشتند. در این نشریه، شاپور رواسانی، علی شاکری، پرویز ورجاوند، محمود صور اسرافیل... و علی شریعتی، مقاله می‌نوشتند. بعدها آقایان حسن حبیبی و ابوالحسن بنی‌صدر که برای ادامه‌ی تحصیل به پاریس آمده بودند، نقش فعالی در انعکاس افکار ملی- مذهبی‌ها در این نشریه، ایفا کردند.

ما برای اینکه فعالیت‌های خود را با تشکیلات و رهبران جبهه ملی در داخل کشور هماهنگ کنیم، با رعایت مسائل امنیتی، به طور رسمی و گاهی به طور شخصی و غیررسمی با رهبران و صاحب نظران جبهه ملی در داخل و خارج از کشور، ارتباط برقرار می‌کردیم. هم اکنون بسیاری از این اسناد را حفظ کرده‌ام.

مدت‌ها فرهنگ سلوک با دگراندیشان در درون جبهه ملی حاکم بود. با اشخاص صادق، پاکدل و مبارزی نظیر: کاظم انصاری، صادقیان، رحمان کارگشا، بهرام و فریرز راستین، کیوان زرین کفش، داود غلام آزاد و صدها مبارز انسان دوست و ایران دوست دیگر، در درون جبهه ملی آشنا شدم که دوستی‌های ما به رغم اختلاف نظر، ده‌ها سال ادامه داشته و دارد.

ما کوشش می کردیم که با شخص دکتر مصدق نیز به طور مستقیم ارتباط برقرار کنیم. برای اینکه نامه های خود را به دست مصدق برسانیم، با چند مهماندار شرکت هواپیمائی خارجی دوست بودم و به آن ها ماموریت می دادم که به عنوان بیمار زن، به نزد دکتر غلامحسین مصدق که متخصص بیماری زنان بود، رفته تا از آن طریق، نامه ها مستقیماً به دست دکتر محمد مصدق برسد.

با دکتر کاظم سامی نیز تماس داشتم و با همدیگر به طور خصوصی مکاتبه کرده و از رهنمودهای او استفاده می کردم. تمام نامه نگاری ها و دستخط های ایشان را که گاهی با اسم مستعار می نوشت، در اختیار دارم.

در اینجا برخی اسناد و مکاتبات رسمی مربوط به جبهه ملی ایران در خارج از کشور و داخل کشور نشر می‌یابند:

۴۱/۷/۱۸

هیئت اجرایی سازمانهای اروپا و جبهه ملی
 پروردگارم نامه ای به آقایان ناصر و خسرو قشقایی و آقایان
 میوه سمنی و دست ملک پروردگارم در خصوص آن که از
 بش روید در سال و نیم با اصرار و کثرت
 به شرح آن
 نامه دیگر به آقایان خسرو و قشقایی دست درازم
 به شما خود به فرستاد منتهی این نامه را پروردگارم خود به
 و خسرو قشقایی که در جهت اطلاع سایر روشنفکران
 و بعضی جبهه ملی مسترزاد با بعضی خود را روزنامه
 امروز مدینه و اگر جدا نکرد این که طول کشید
 روزنامه بهتر در فهم کلیه اسباب با این غرض در گال جبهه ملی
 ایران و تقیم در پادشاهی وایت باز در تمام خوانم به کمک
 منتهی نامه مسترزاد با تجدید و کثرت مسترزاد

نامه دکتر مهدی آذر از طرف تشکیلات جبهه ملی داخل کشور خطاب به هیئت اجرایی جبهه ملی ایران در اروپا و

اعلام ارسال دو نامه جداگانه به آقایان ناصر و خسرو قشقایی به منظور حل اختلافات تشکیلاتی درون جبهه ملی

رونوشت نامه دکتر مهدی آذر عضو هیئت اجرایی جبهه ملی ایران به آقای خسرو قشقایی که به خاطر عدم شرکت ایشان در کنگره ویسپادن جبهه ملی و نپذیرفتن نظرات اکثریت ابراز تأسف کرده است. وی در این نامه تاکید می کند که هیچ یک از رهبران جبهه ملی در داخل و خارج از کشور نظر مغرضانه و شخصی نسبت به ایشان ندارند و توصیه می کند به منظور احترام به دموکراسی و رای اکثریت، مناسبات دموکراتیک را بپذیرد و گرنه منجر به دیکتاتوری فردی خواهد شد و نشریه باختر امروز را به مسئولین جبهه ملی اروپا واگذار و عنوان ارگان جبهه ملی ایرانیان مقیم خارجه را از آن حذف کند:

Organisations Européennes
du Front National Iranien
• Comité Exécutif •

Europäische Organisationen
der Iranischen National-Front
• Exekutive •

European Organizations
of the National Front of Iran
• Executive Committee •

استقرار حکومت قانونی هدف جبهه ملی ایران است

جبهه ملی ایران

سازمان مرکزی جبهه ملی ایران

تاریخ: ۱۹۶۲
شماره: ۲۰۰

جناب آقای خسرو قشقایی

پس از سلام گزارش هیئت اجرایی سازمانهای ایرانی جبهه ملی ایران و عده از اطرافیان که در کنگره ویسپادن شرکت داشتند حاکی است که بعضی از نظریات و اظهارات جنابعالی مورد موافقت اکثریت اعضا نگذرد و ما مستو باین جهت سخن نموده است که جنابعالی در کنگره شرکت نفرمائید. این پیشنهاد موجب تأسف من شد. من همینین خاطرم از اینکه اشخاصی مانند جنابعالی که در واقع هدفی جز هدف جبهه ملی ندارند بر سر مطالبات اهمیت و مسائل که در حال حاضر به جبهه ملی نیست و موضوعیت ندارد و میتوانیم بگویم که با احتمال قوی مورد احترام و نظر اکثریت ملت ایران هم نیست با جبهه ملی و سازمانهای رسمی آن و نظریات صحیح ایرانیان آنها که مکتبی پارا اکثریت است اعتداف پیدا میکنند. بنظر من احترام و روایت قانون اساسی تابعین و خطای تهریزا می است که ما را به بد فتن میرساند و اگر هیچ مخالف و عاقلی امروز از داخلی و خارجی نمیتواند اثرا بحق نگذارد کند. عقل و تدبیر سلیم حکم میکند که کمیکه در عدد یک فعالیت اجتماعی است و میخواهد با اجتماع کار کند باید. همانکند اجتماع باشد یعنی صمیمانه از اکثریت پیروی کند و اگر شخصی بخواهد نظر فردی خود را با کراه و اجبار بجماعتی تحمیل نماید او یک نوع دیکتاتور است. اجتماع را باید نقد با منطق و استدلال توضیح و تشریح کنند عقده و فکر متعصب و مباد سلطنت و جلب کرد. هدف جبهه ملی ایران چنانکه میدانید بسیار روشن و قانونی و بهترین وسیله استحکام بخشیدن با اساس استقلال و آزادی است. اگر شما تصور بفرمائید که اشخاص که هدفی باین درجه از اهمیت و عظمت دارند و اینهمه در راه وصول بان کوشش کرده و روح پرده حتی زندان کشیده اند در محاطه با اشخاص که آنها نیز در این چنین هدفی هستند نظریات و افراض شخصی را بدخلالت میدهند. بپذیرید انید که اشتباه فرموده اید من باب توضیح باید عرض کنم که هیچیک از سران جبهه ملی (خواه در ایران خواه در خارج از ایران) نظر خصوصی در باره سرکار عالی ندارند. بلکه نسبت به شخص شما افراد گرامی خاندان معتمدان طن نیکو و معتاد خوب دارند و کوشش شما را در راه مبارزه با دیکتاتور و وضاحت و خساراتی را که از اینهاست تحمل فرموده اید در میانشانند و اگر شما در نظریاتتان تعدد پلی بعمل آورید با کمال سهولت خواهید توانست با آنها راه بروید. اما روز نامه باختر امروز که بر حسب تصمیم و تصمص کنگره و شورای عالی سازمانهای ایرانی جبهه ملی قرار بوده است در اختیار جبهه گذاشته شود ما دام که تلاطمات و بیسبیلان و دشنامات جبهه و در اختیار هیئت اجرایی سازمانهای ایرانی آن نیست حالا ارگان جبهه ملی (نه ایران و نه اروپا و آمریکا) محسوب نمیشود شرافت و دامیه ملی و وطنی بودن شما کفایت میکند که عنوان (ارگان جبهه ملی ایرانیان مقیم خارجه) را از آن حذف بفرمائید و برگرد بدست مخالفین جبهه ملی یا کسانی که قصد تولید اختلاف در میان افراد و اعضا آن دارند ندهید.

والسلام علی من اتبع الهدی زیاده ایام عزت مستدام

دکتر مهدی آذر

جبهه ملی ایران در اردو
ریت محترم کمیسیون تدارکات کنگره

دعوت نامشروع ۱۴ مرداد بتاریخ ۱۴ خرداد ۱۳۵۳ گنجینه تدارکات بنام نژاد جبهه
ملی ایران در امریکا توسط کمیسیون و دلائل رسید.
پس از اظهار تشکر دانشان و ابراز تاسف در دسترس شرکت در امرانی که در کار است
جبهه ملی ایران در امریکا به کنگره اختیار از رسیدن نمایندگانی خود در کنگره ۱۵ اگست
شرکت کند. این رسیدن فرض آن محترم را از خداوند متعال سبب تمایز
و امیدوار است سبب می شود این راه آزادی هر چه زودتر پیروز شود و آزادگی ایران بار
دیگر وطن عزیز خود را آزاد و آباد ببینند.

با احترامات نامت
دکتر علی شایگان
۵۳
۱۱/۱/۵۳

نامه دکتر علی شایگان به ریاست کمیسیون تدارکات کنگره جبهه ملی ایران در اروپا و ابراز تاسف از اینکه قادر به شرکت در کنگره نمی باشد.

تاریخ
شماره
پیوست

جبهه ملی

هیئت اجرایی جبهه ملی

استقرار حکومت قانونی هدف جبهه ملی ایران است
امید و آتیه ایران بسته به اتحاد و مبارزه نسل جوان است
د کتر مصدق

کمیته مربوط به امور ایرانیان مقیم خارج وابسته به جبهه ملی ایران

شورای مرکزی جبهه ملی ایران از موفقیت سازمانهای جبهه ملی در ایجاد رتبه و برتری کنگره
وسیع و یسباده کمال مسرت و خوشنودی را حاصل کرد مخصوصاً انضباط سازمانهای مذکور و متابعت
و وحدت نظرات افراد آنها مورد ستایش خاص است همآهنگی جوانان دانشمند ایران در اتحاد و پیوستگی
روز افزونشان به جبهه ملی نشانه رشد اجتماعی کامل آنان و تصمیم قاطعشان در باب برآوردن مسدود
خواستهای ملت ایران و عملی گردیدن هدف جبهه ملی با اجرای درست قانون اساسی و استقرار
حکومت حق و قانون و عدل است چنانکه پیشوای عالیه در کتر مصدق فرموده است ((امید و آتیه ایران
بسته به اتحاد و مبارزه نسل جوان است)) یقین است که کارشکنی ها و تضییقات هیئت حاکمه
فاصله و دسایس استعمار را ستبداد پرور به پیچ و خم تزلزلی در ارکان اراده و تصمیم قاطع جوانان دانشمند
ایران در باب تحصیل آزادی ایجاد نخواهد کرد . قطعنامه مصوب کنگره تحت مطالعه و بررسی است
خوب پیشی را است باری برگزیده باغ و خوشوقتی شورای ایرانیان مقیم خارج را بملایم اطلاع فرمایند .

از طرف شورای مرکزی جبهه ملی ایران

علامه حسن صدیقی
۱۳۰۶/۷/۱۳

نامه دکتر غلام حسین صدیقی از طرف شورای مرکزی جبهه ملی ایران به کمیته مربوط به امور ایرانیان مقیم خارج

وابسته به جبهه ملی ایران برای ابراز خشنودی از برگزاری کنگره وسیع و یسباده و صدور قطعنامه آن

استقرار حکمت دانی و نهادهای جبهه ملی ایران است

حیات اجرایی سازمانهای اروپا، جبهه ملی ایران

پاریس - ۲۲ سپتامبر ۱۹۶۲
شماره

جناب آقای دکتر شایگان رئیس محترم شورای عالی سازمان جبهه ملی ایران در امریکا
بمناسبت حساسیت فوق که بهنگی کامل با مبارزات وسیع و نقش رزمندگان ملت ما در محیط خارج از کشور دارد حیات
اجرائی سازمانهای اروپائی جبهه ملی ایران لازم می آید. خطایی را پیش از آنجا که پیرامون
بهنگ تأمین بنحو لازم از چگونگی برگزاری و مصیبت نخستین گزیده وسیع سازمانهای جبهه ملی ایران در اروپا با اطلاع گشتاید .
عوضاً و مورد بحث این نامه نیز مربوط به وقت از مصیبت گزیده است که رعایت و انجام آنها برای ما کمال ضرورت را دارد .
در گزیده به تصویب رسیده که با تشکیل سازمان جبهه ملی در امریکا و انتخاب شورای عالی انوسیس فیللیا انتخاب شورای عالی اروپا و
پیوسته ایدن ایند و واحد از این سازمان تشکیلاتی بنام (شورای عالی جبهه ملی ایران با نام خارج) پیوسته خارج
نمی تواند داشته باشد . همچنین به تصویب رسیده که روز نامه ای به نام (ارگان جبهه ملی ایران با نام خارج) تا انجام
تاسیس در شورای امریکا و اروپا نمی تواند وجود داشته باشد و منتشر گردد . ایند و امر در مذاکره با حفاظتای پروسس سیت پیر
ناظمی نیز مورد تأیید ایشان قرار گرفت و قرار بر آن گردید که در مورد کار باختر امروز و انتشار آن به عنوان ارگان واحد های خارج از
کشور پس از مذاکره و موافقت صد فوئین جبهه ملی در امریکا حیات تحریریه مشترکی با اروپا تشکیل و امر این روز نامه را اداره نماید .
با وجود اینکه به علت در دسترس نبودن گزیده باختر امروز و اداره این توسط مداخل و بسته به حزب بوده و همچنین به عنوان پیوسته
افراد تود های در اقلیت در شهرهای اروپا که نمایندگان احساسات شدید و تند بی علیه آن داشتند و حتی در کمپین انتشارات
و تبلیغات گزیده رویشان محکم اعلام گردید ولی به پاس احترام و تکرار آنجا که انتخاب شدید از باختر امروز را جایز نمروده بودید
با وجود آنکه گزیده نمایندگان از روش صحیح و اشتباهات باختر و طریقه انتشار بیخشان سخت ناراحت و عصبانی بودید فقط
بدلیل توصیه جناب عالی و اینکه می داشتند به خصوص چگونگی ما را یعنی اداره کنندگان باختر امروز و دستهایی که انرا میزدند
ممكن است اطلاع نداشته باشند روشهایی در پیش گرفته و قرار بر این شد که طبق قول جناب آقای پروسس ناظمی موضوع باختر
امروز پس از مذاکره با جناب عالی و سایر مسئولین جبهه ملی ایران در امریکا به نحو اصولی و شایسته ای حل گردد . ما امید داریم که
اکنون آنجا که با اگاهی کامل از وضع این نشریه در حل فایده این شکل اقدام عاجل میزول بفرمایید .
جناب آقای دکتر با توجه پایگاه ملت ما در سخت ترین و پسمانی ترین شرایط حیات خود قرار دارد و با توجه باین امر
که تنها و تنها در سایه وحدت صحیح نیروهای اصل و ترکوانها در یکدور سازمانهای جبهه ملی ایران میتوان هستیهای ما بر
نیرویهای حیات حاکمه وارد ساخت سازمانهای اروپائی جبهه ملی ایران پس از برگزاری گزیده وسیع خود مرحله نهایی را آغاز
نموده اند . در این مرحله ما ضمن ادامه نفوذ شد بدتر خود طبع دستگاه حاکمه بکار ساختن تشکیلاتی خود پرداخته ایم و با
همه قوا برای تحکیم قدرت سازمانی و انجام کار تشکیلاتی و دوی نزدیک از هر گزیده خود سر بای فردی کوشش خواهیم نمود .
ما باینم تا سازمانهای جبهه ملی ایران با سرعت هر چه بیشتر موفق به شکل گیری کامل خود میگردند و برای همیشه از گزند عناصر تک
رو و خودخواهی که ارفا خواسته های شخصی خود را با فوئین فایده ملت میدانند در امان میمانند .
با همه فوق با کمال قدر قند آن داشتیم تازه و متنی خود را که بهنگ خط نیز ما در پیوستن آن عهد استانیید بیان داریم و
نتیجه بگیریم که بحکم وظیفه و مسئولیت سنجینی که از جانب قدره بر دوش ما گذارده شده است و یکایک اعضا محترم شورای عالی اروپا
و همچنین شورای محترم مرکزی ناظر بر حسن اجرای آنها آن میباشند و در انجام آنها ما را همیشه یاری خواهند نمود با کمال
قدرت طبعی حرکت تک روی در اروپا و افعالی که به حیثیت و راضیوالات مردم ما ضربه وارد سازد اقدام خواهیم نمود .
ما هدفیم که در خارج از ایران فقط دوارگان وابسته به جبهه ملی ایران وجود دارد که مبارزه را از (شورای عالی سازمان جبهه
ملی ایران در امریکا) و (شورای عالی سازمانهای اروپائی جبهه ملی ایران) و ارگان دیگری بنام (شورای عالی جبهه ملی
خارج از کشور) پیوسته خارج می توانند داشته باشند مگر پس از انجام مذاکره بین دو واحد فوق و تصویب گزیده های واحد های

اروپا و آمریکا . و در نتیجه در شرایط فعلی چون چنین واحدی موجود نیست طبیعی است هیچ فردی نیز نمیتواند عنوان باشد و با ناگزیریم که کتب منتشره با شماره ۳۵ باختر امروز را در این زمینه برای اطلاع عموم اعلام نمائیم .

همچنین ما معتقدیم که روزنامه باختر امروز فقط زبانی نمیتواند عنوان (ارگان جبهه ملی ایرانیان مقیم خارجه) را بکار برد که هیأت تحریریه مشترکی از طرف سازمان آمریکا و اروپا آنرا اداره نماید . و در غیر اینصورت باختر امروز میتواند بدون ذکر عنوان بنابر خود اداره دهد . و در آن زمان و جایی که در پیشرو گام در هیأت تحریریه و طرز پیش خود تغییر اصولی به حد بیش از کنگه ما برشود از خواهد بود .

با توجه با نتیجه معروض گردید تقاضای ما اینست که حد اکثر تا تاریخ سی ام سپتامبر نظر صریح و روشن خود را درباره موارد فوق برای آگاهی ما بیان بفرمائید . زیرا پس از انقضای تاریخ فوق چنانچه این اقدامات غلطی از جانب آقای خسرو شفقانی دنبال شود ناگزیر از آنیم که ضمن تقدیم آنها از طرف هیأت اجرایی اروپا از فعالیت اجرایی مرکزی جبهه ملی ایران که بزرگترین مرجع صلاحیت در باره مائید . و با تکیه بر مرکزیت واحد و سازمانی وابسته به جبهه ملی ایران در خارج میدهند تقاضا نمائیم که طی اعلامیه ای واقعیت امر را برای همه افکار جبهه ملی ایران در داخل و خارج از کشور روشن سازد .

جناب آقای دکتر شایگان امید است که در راه همبستگی تشکیلاتی و حفظ آن در برابر تشکیلاتی اعدا دشمنان نهجست ملی ایران که اقتراض خود را به دست بعضی افراد خود پرست و خود بین انجام میدهند ما را بیش از پیش یاری نمائید و از ضلکری های موثر خود ما را محروم نفرمائید .

هیأت اجرایی در خدمت حال به تذکرات و نظریات و راهنمایی های مطهره آنجناب نیازمند است .

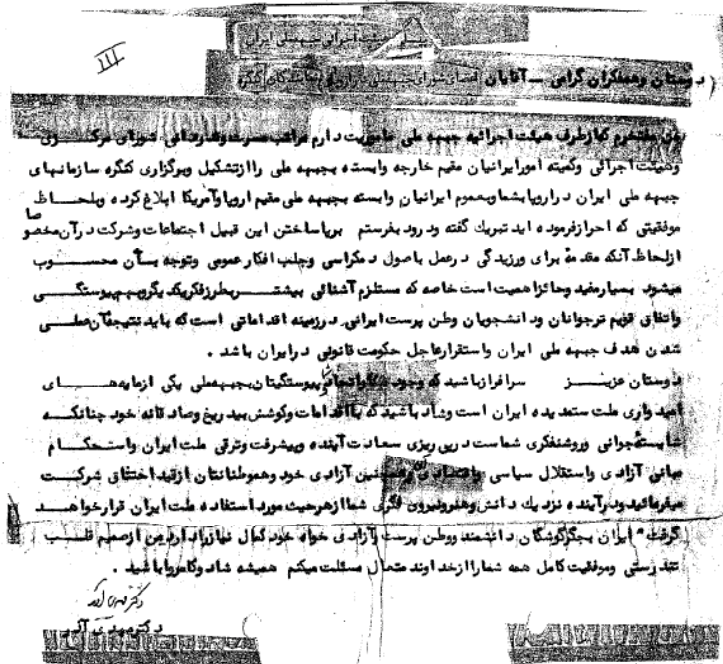
با تقدیم بهترین احترامات

از طرف هیأت اجرایی سازمانهای اروپایی جبهه ملی ایران

۱۳۴۲/۱/۱۶



نامه پرویز ورجاوند عضو هیئت اجرایی سازمان های اروپایی جبهه ملی ایران به دکتر شایگان رئیس شورای عالی سازمان جبهه ملی ایران در آمریکا در تاریخ ۲۲ سپتامبر ۱۹۶۲ که در آن مصوبات کنگره ویسپادن را به اطلاع ایشان می رساند و اعلام می دارد که از آن پس نشریه باختر امروز به عنوان ارگان سازمان های جبهه ملی اروپا و آمریکا تلقی می گردد و برای انتشار دوباره آن باید کمیسیون مشترکی از طرف تشکیلات اروپا و آمریکا شکل گیرد.



پیام تبریک دکتر مهدی آذر به اعضای شورای جبهه ملی ایران در اروپا و آمریکا و نمایندگان کنگره بابت برگزاری

موفقیت آمیز کنگره

تاریخ ۴/۷/۴۷
شماره
پیوست

جبهه ملی

هیئت اجرایی جبهه ملی

آقای پرویز ورجاوند

احساسات ملی و وطنی ایرانیان مقیم خارجه (مخصوصاً دانشجویان) وهما هنگی وبهم پیوستگی بی الاشرافان در راه تحقق بخشیدن بایزوها و هدفهای مشروع ملت ایران همیشه مورد تحسین و تقدیر جبهه ملی وهیات اجرایی آن بود ماست در این میان فعالیت عدایکه زحمت بوجود آوردن سازمانهای جبهه ملی و اداره کردن آنها را برعهده گرفتند بیشتر بایه انگیزش و احترام و علاقتندی میباشد بالخصوص شخص جناب عالی که واقعا کمال فداکاری و کوشش بی غرضی را داداید و روش بینسی و پایداریتان در بیشتر بودن امور هر فرد مطلع بی نظری رایتحسین و افرین و امیدارد من واقعا خوشوقت کما این مناسبت میتوانم مراتب قد رشناسی واحترام هیئت اجرایی جبهه ملی رایشان و تمام آثایانیکسدر سازمانهای جبهه ملی در اروپا و امریکا فعالیت میکنند ابلاغ کنم و خطاب بجمعه ایرانیان مقیم خارجه وابسته بجبهه ملی بگویم: هموطنان شریف وهنگران عزیز! آینده شما و آینده وطنتان ایران بسته بکوششی است که امروز شما از روی اتحاد و یکرنگی در راه حصول آزادی بعمل میاورید. سرچشمه همیشه کامیابیها وبیشرفتهای یک ملت در این دنیا ی برآشوب آزادی است و مردمی که زیر یوغ استبداد بخورد کامی بسر میبرند بجائی نخواهند رسید و جز تقویت لیت و حقارت و بالاخره گرفتاری در بند استعمار نصیبی نخواهند داشت بگوئید آزاد بپارستختی را که در قانون اساسی ماسترجم شده است بدست آورید این حق ماست وهنگامیکه شما یکله وصیانه آنرا بخواهید هیچکس را پای رای مخالفت با خواست مشروع شما نخواهد بود.

باتجدید مراتب احترام
دکتر مهدی آذر

پاسخ دکتر مهدی آذر به پرویز ورجاوند و ابراز خشنودی از همبستگی و فعالیت های اعضای جبهه ملی در

اروپا و امریکا در تاریخ ۲۷ تیر ماه ۱۳۴۱

در تاریخ نامبردار - ۱۳۸۰ شمسی روز شنبه ۵ - مورخ ۱۹۶۲
در روز شنبه نامبردار ۵۱۱ و ۵۱۲ روز شنبه و یکشنبه

[illegible]

اجرائی سازمان‌های جبهه ملی ایران در اروپا در تاریخ ۲۸ آذر ۱۳۴۱

تاریخ
شماره
پیوست

جبهه ملی

هیئت اجرایی جبهه ملی

هیئت اجرایی جبهه ملی ایرانین معیم اردو یا

تعداد ۵ نسخه آیین نامه انتخابات کنگره جبهه ملی ایران ارسال می گردد
لطفه بهر یک از سز، نهاس، به یک نسخه ابلاغ و کتر سز، نهاس
مترات آیین نامه بررر هرصم زودتر نمایندگان خود را انتخاب و این
کسبه سزنی فرامینه

مسئول کسبه و علم، با ایرانین خارج کشور
دکتر مهدی آذر

نامه دکتر مهدی آذر درباره ارسال آیین نامه انتخابات به منظور تعیین نمایندگان واحدهای تشکیلاتی خارج از کشور

برای شرکت در کنگره جبهه ملی ایران در داخل کشور در تاریخ ۱۰ آبان ۱۳۴۱

تاریخ / شماره

جبهه ملی

هیئت اجراییه مرکزی جبهه ملی

هدف جبهه ملی استیضاح حکومت قانونی است

استاد امیر آقاخان

جناب آقای صالح مرقوم فرموده اند که بهمت آقایان دانشجویان ایرانی مقیم اروپا و جوهی برای کمک بزلزله زدگان جمع آوری شده و بحساب شماره ۲۵۰۰۳ بانک ملی ایران شعبه دانشگاه گذاشته شده است .

از جمله مبلغ ۱۷۴ / ۰۲۵ ریال (حاصل ریالی مبلغ ۹ / ۲۸۴) از دانشجویان مقیم کالسروهه توسط سفارت آلمان در تهران و مبلغ ۱۶۳ / ۷۸۲ / ۵ ریال (حاصل ۹ / ۵۰۰ فرانک سویس) از دانشجویان مقیم لوزان توسط صلیب سرخ سویس بوسیله بانک پوپولر سویس واصل شده است .

کمیته مربوط بامور سازمانهای اروپا جبهه ملی لازم میداند که در ضمن ابلاغ مراتب سیاستگزاری و امتنان جناب آقای صالح و کمیسیون منتخب شورای مرکزی جبهه ملی بامور کمک بزلزله زدگان رأساً نیز اقدام خیرخواهانه و نوع پرورانه آقایان راستود هوتقدیر کرده و کمال تشکر خود را از این بابت ابراز کند همیشه موفق و شاد باشید .

متمنی است موضوع را بکمیته های کالسروهه و لوزان و سایر کمیته ها ابلاغ فرمائید .

بسم الله الرحمن الرحیم

نامه تشکر دکتر مهدی آذر به نمایندگی از طرف آقای الهیار صالح خطاب به سازمان های جبهه ملی ایران در اروپا

درباره کمک های مالی به زلزله زدگان

ویسب دك

كنگره ايرانيان وابسته بجهه ملی ايران

مقيم خارجه

با نهايت مسرت از تشكيل كنگره ايرانيان مقيم خارجه در تاريخ ۲۴ مرداد ماه ۱۳۴۱ برابر با ۱۵ اوت ۱۹۶۲ اطلاع حاصل شد . تشكيل اين كنگره بيان احساس نياز به مبارزه هماهنگ و منظم در طريق نجات حيات ملی و اجراي تصميم جبهه ملی ايران در باب ايجاد يك سازمان سياسي نيرومند بمنظور عهده دار شدن وظيفه بزرگ ساختمان ايران آزاد و آباد است .

مفتخر و خوشوقتم كه از طرف كميته دانشجويان دانشگاه تهران - دانشسرای عالی و پلی تكنيك تشكيل كنگره را مخصوصاً از اين لحاظ كه موجب برقراري نظم متين و محكم تشكيلاتي و افزايش تاثير مبارزه مقدس ملی ما بر هيري جبهه ملی خواهد شد به همه ايرانيان كه دور از وطن بخاطر وطن مبارزه ميكنند تبريك بگويم و بشارت دهم كه بيا خاسته ايم استقامت ميكنيم و نيروز ميشويم .

در پيچ كه موانع ناشي از وجود حكومت استبدادي براي ما شركت در كنگره را غير ممكن ساخته است

از طرف كميته دانشجويان دانشگاه تهران و دانشسرای عالی و پلی تكنيك وابسته

به جبهه ملی ايران *

ابوالحسن بنی صدر
السلامة
كلمه

۲۱ مرداد ماه ۴۱

پيام آقای ابوالحسن بنی صدر از طرف كميته دانشجويان دانشگاه تهران و دانشسرای عالی و پلی تكنيك وابسته

به جبهه ملی ايران در تاريخ ۲۱ مرداد ۱۳۴۱ به كنگره وسيع جبهه ملی ايران در ويسبادن و اعلام عدم شركت در

كنگره به علت وجود موانع ناشي از وجود حكومت استبدادي

پیام دکتر مهدی آذر خطاب به اعضای شورای عالی منتخب کنگره جبهه ملی ایران در اروپا



قدردانی از پرویز ورجاوند توسط دکتر محمد مکی

۱۸ فوریه ۱۹۶۳
الف - ۱۲۶

کمیسیون امور خارجی شورای مرکزی جبهه ملی ایران

لازم میدانند مراتب تشکر شورای عالی سازمانهای اروپائی جبهه ملی ایران را از فعالیتهای شریفش جناب آقای حسین را غسی عضو سابق شورای مرکزی جبهه ملی ایران به عرض برسانند و تقاضا نمایند که نظر شورای عالی سازمانهای اروپائی جبهه ملی بایشان ابلاغ گردد .
جناب آقای را غسی در مدت اقامتشان در اروپا با کتر کمیته های محلی در اروپا (آلمان - انگلستان و سویس) سرگشی کرده و اشکالات موجود را بر طرف نموده - علاوه بر این در یکی از جلسات شورای عالی اروپا و همچنین در کنگره دانشجویی در لوزان شرکت نمودند .
ما امیدواریم که شورای مرکزی جبهه ملی ایران در صورت امکان ترتیبی دهند تا شخصیت هایی نظیر ایشان با اروپا مسافرت نموده و از نزدیک با مسائل موجود در اروپا آشنائی حاصل کنند .

دبیر هیأت اجرائیه سازمانهای اروپائی جبهه ملی ایران

دکتر محمد مکرری

قدردانی دکتر محمد مکرری از حسین راضی بابت ملاقات با افراد جبهه ملی در اروپا و برطرف نمودن اشکالات

موجود و شرکت در کنگره دانشجویان ایرانی در لوزان

Organisations Européennes
du Front National Iranien
• Comité Exécutif •

Europäische Organisationen
der Iranischen National-Front
• Exekutive •

European Organizations
of the National Front of Iran
• Executive Committee •

استقرار حکومت قانونی هدف جبهه ملی ایران است

سیت اجرایی

سازمان همکاری و پیوند ایرانی

تاریخ ۱۹ دسامبر ۱۹۶۲

شماره ۱۲۸

جناب آقای دکتر مهدی آذر ریاست محترم کمیته ارتباطات جبهه ملی ایران

محترمانه ششمین گزارش هیئت اجرایی اروپا را به عرض می‌رساند

۱- جندی ی پشخیر مسافرت جناب آقای حسین راضی عضو محترم شورای مرکزی جبهه ملی ایران به بعضی از کشورهای اروپایی به هیئت اجرایی اروپا واصل گردید . هیئت اجرایی بلافاصله سازمان کشورهای آلمان و انگلستان دستور داد که در امر استقبال از ایشان اقدام نمایند . روی این اصل در اغلب کشورهای آلمان نظیر بدکن - بین - دسلدورف - برلین از ایشان استقبال بعمل آمد و ضعا جلسات سازمانی ترتیب داده شد که ایشان در آنها شرکت فرمودند . روز ۱۱ دسامبر نیز آقای راضی با آقای خاتمشان به پاریس وارد گشتند و در فرودگاه از ایشان استقبال گردید . ضمن بحث و مذاکره با آقای راضی از طرف دوستان ایران تمایل گردید که ایشان در جلسه شورای عالی اروپا که ۹ روز دیگر تشکیل میگردد شرکت فرمایند . هیئت اجرایی اروپایی نیز نظر موافق خود را با اطلاع آنجناب می‌رساند . طبیعی است که شرکت ایشان در جلسه منبر هنگام بحث در زمینه مسائل مبارزاتی مخصوصاً روسیاست خواهد گشت که در بازگشت با ایران مقامات محترم جبهه ملی را بنحو روشن تر و در جریان امور قرار دهند . مستندی است در این زمینه هرچه زود تر نظر خود را ابلاغ فرمائید .

۲- چنانچه تا کنون ملاحظه فرموده اید دو شماره از روزنامه (ایران آزاد) ارگان سازمانهای اروپایی جبهه ملی ایران منتشر گشته است . شماره سوم نیز روز ۲۰ دسامبر منتشر میشود . استقبال نیروهای عظیم اروپا از آن تا کنون قابل توجه بوده است . مستندی است دستور فرمائید که خبر انتشار این روزنامه بر آژانسهای کامل آن در نشریه (اخبار هفته) جبهه ملی ایران نوشته شود . ضمناً چنانچه مقاله شای از طرف رهبران جبهه ملی ایران یا امضاء نوشته شود و برای ما ارسال پسودرج آن در روزنامه ارگان موثر خواهد بود . مستندی است باین جهت تاریخ تشکیل کنگره جبهه ملی ایران را برانداختن بهیچ وجه زیرا چنانچه در اواخر بهمن مامور گزار شود ممکن است تأیید گانی از اروپا اعزام بشوند .

۳- بدینوسیله نیز وصول نامه جناب عالی را در زمینه پیوسته ارسال از جانب سازمانهای دانشجویی ایران و کالسیحه اعلام می‌نماید . مقدار داری دایره حدود ۲۰۰ کیلو و مقداری نیز لباس جمیع اوری گشته است لطفاً دستور فرمائید در اونها به چه در رسوب چه نحو فرستاده شود .

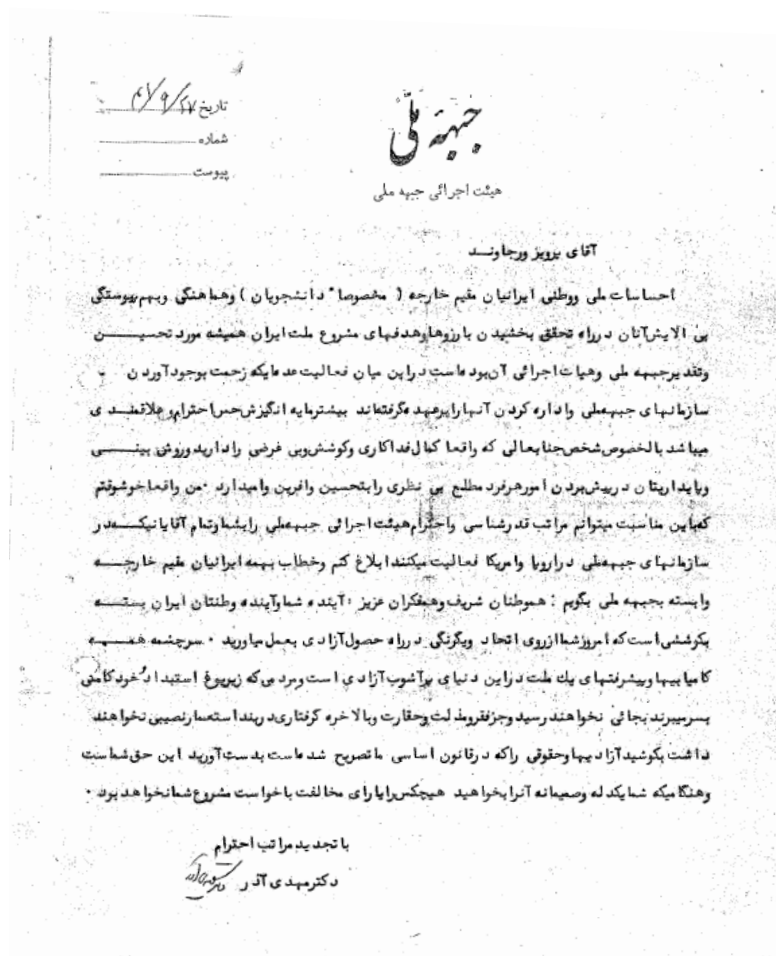
۴- نشریه تعلیمی جبهه ملی ایران که در ۱۶ امانه چاپ رسیده بود واصل و برای استفاده در حوزه ها از طرف سازمان انتشارات اروپایی تکرار خواهد شد .

۵- از انجلیکه انعکاس فعالیت های اجتماعی سازمانهای مختلف جبهه ملی ایران در کلیه امور از قبیل شرکت در ساختن د هیای ایران شده در رزله میزان کیکای عالی و جتی از جانب جبهه ملی ایران تشکیل کلاسهای درسیرا همپوادان و نظائر آن میتواند جاب توجه نیروی وسیعی از ایرانیان عظیم خا را بتطبیق مستندی است خبرهای مربوطه را دستور فرمائید برای روزنامه ارگان ارسال فرمایند . همچنین فرستادن اخبار پشت پرده سیاست و خبرها در سبوط به اذاعات ضد ملی دستگاه حاکمه و چاپ آن در روزنامه ایران آزاد بدین شک اثر فراوان خواهد داشت .

با تقدیم بهترین سلامها و درودها

دبیر هیئت اجرایی اروپا

پیش نویس ششمین گزارش دبیر هیئت اجرایی اروپا به دکتر مهدی آذر در تاریخ یازده دسامبر ۱۹۶۲



قدردانی دکتر مهدی آذر از پرویز ورجاوند به مناسبت فعالیت در سازمانهای جبهه ملی در اروپا و آمریکا

Organisations Européennes
du Front National Iranien
« Comité Exécutif »

Europäische Organisationen
der Iranischen National-Front
« Exekutive »

European Organizations
of the National Front of Iran
« Executive Committee »

استقرار حکومت قانونی هدف جبهه ملی ایران است

جبهه ملی ایران
سازمان جبهه ملی ایران

تاریخ ۱۵ نوامبر ۱۹۶۲
شماره ب - ۱۰۲

هیئت اجرایی محترم سازمان جبهه ملی ایران، تهران

در اجلاس اخیر شورای عالی اروپا که از تاریخ ۲۶ تا ۳۰ اکتبر در شهر فرانکفورت تشکیل یافت ضمن بررسی کلیه امور تشکیلاتی و اتخاذ تصمیم در باره خط مشی جاریاتی با توجه به ماده واحده مصوب گروه آقایان دکتر محمد یحیی مکی، استاد دانشگاه و عباس سامانفر، محقق شورای عالی اروپا پذیرفته شدند. سپس شورای عالی با تصویب این نامه داخلی سازمانها و واحدهای اروپائی جبهه ملی ایران هیئت اجرایی اروپا و وظائف آنها را باین شرح انتخاب و تعیین نمود:

آقای دکتر محمد یحیی دبیر هیئت اجرایی و مسئول تشکیلات در اروپا
آقای پرویز ورجاوند مسئول انتشارات و تعلیمات و روزنامه ارگان

چون در اخبار جبهه ملی ایران اسامی آقایان اعضاء شورای عالی اروپا مطرح گردیده است لازمست جهت اطلاع کامل آن هیئت محترم به ذکر اسامی اعضاء محترم شورای عالی اروپا بپردازیم چه اعضاء شورای عالی عبارتند از آقایان: ناصر قشقائی - دکتر محمد مکی - دکتر راسخ افشار - دکتر امین - مهتدس - عباس ماسانفر - عباس ماسانفر - مهدی مکی - پرویز ورجاوند. هیئت اجرایی اروپا امده انرا دارد که روابط وسیع تر و تبادل نظر بیشتری بین دو هیئت برقرار گشته تا بتوانیم از همکاری آن همزمان بهره مند گردیم. استفاده نمایان تری را ببریم. در خاتمه انتشار نشریه پر ارزش (اندیشه جبهه) را به شما بآوران مبارز تحریک میگوئیم.

سلامهای گرم و دوستانه ما را بپذیرید.

از طرف دبیر هیئت اجرایی اروپا - ۱۵ نوامبر ۱۹۶۲
و رساله

نامه پرویز ورجاوند به هیئت اجرایی سازمان جبهه ملی ایران در امریکا مبنی بر اعلام اسامی اعضای شورای عالی

جبهه ملی اروپا

استقرار حکومت قانونی جنبه ملی ایران است

((پیام نخستین کنگره صبح سازمانهای جنبه ملی ایران
در اروپا به سازمان جنبه ملی آمریکا))

هرایله کتونی اجتماع ایران پیش از پیش از پنجاب میگرد نیروی عظیمی که امروز در تحت فرماندهی جنبه ملی در ایران و کشورهای خارجی با قوای آمریتی استعمار میجنگند برای همیون مراحل فنی مبارزه با اارایرسماء خود میردازند .

حکومتیای فنی قانونی که جز با افکار پرور سرنیزه نمیتوانند افعال اموریالسم را در کشور ما برآورده سازند و پس لایق نام جاذبان استعمار در ایران هستند کویده اند تا سرحد امکان از توج گرفتن جنبههایی که هنر اصلی آنها راههای ملتساز از تجربهای پرورگی وستم بوده است جلوگیری بعمل آورند و در این راه از یکار پرورن غوغا و روشهایی که بهریت از یادآوری آنها ننگدارد ایا نکرده اند . هافل از اینکه پیرویت آنها نه تنها قادر برآوردن ملتفهر ما نیست بلکه باعث گردیده است که نیروی انسانی عظیمی با اراده ساری قوی علیه خود را در زیر پرچم جنبه ملی ایران ففروه سازند .

با الهام از این نیروی راهایی بعضی - یا در نظر گرفتن محیط جاذبان اور کتونی ایران .

با توجه به ضرورت تاریخی مشکل ساختن بعضی نیروهای ملی

با اعتقاد با اینکه اقتدار جنبه ملی تنها خاصان استادکی در برآیند قوای اجتماع بر علیه ملتست سازمانهای جنبه ملی ایران در اروپا خود را موشفد بدند که با بر پا نمودن اولین کنگره صبح اروپایی با دیگر افکار عمومی جهان را معویه حقانیت ملتساز در مبارزات خود بر علیه حق کپیها و ستمگریهای رژیم فاسد کتونی ایران بنماوند و اولین پای به تشکیل تنظیم و با قدری را که بتواند احتیاجا شملت ایران را در مبارزات آینده ابر قامن نماید بپرزند .

تعیین کنگره سازمانهای اروپایی جنبه ملی ایران موقعیت راهایرست برای ایران وفادارل جنبه ملی در اروپا که یکبار دیگر همان تاگسیفی خود را با برادران همگنشان در آمریکا جدید نماید .

ایمان بپی بودن پیکار مردانه ملت ایران که علیه رژیم کتونی هادی ما در بر پا داشتن این کنگره بوده است و عاظمه مبارزات شورمان هر زمان ما در آمریکا که بعضی از این پیکار مردانه است نیرو بعضی چم ما و نوید این پیروزی فنی بر نیروهای آمریتی است .

ما معتقدیم که دفع بحرانی اجتماع ایران بما حکم میکند که با استفاده صحیح از اسکانا ت موجود در اروپا مبارزین ابدیدهای بسازیم که بخرا نند که با حرکتش عطف وزمندگان ملت با پدهای استعمار را بلرزه درآورد و درهم بکوبند . یکی از هدفهای اصلی این کنگره سازمان بعضی بیشتر به تشکیل جنبه ملی ایران در اروپا ستاد را را برآیند عطف چنین ابدیدگانی هموار سازد .

ما اطمینان داریم لکرمزنده ای که امروز در آمریکا پنام جنبه ملی برای هدفهای اندانی ملت ایران مبارزه میکنند در راهی که اولین کنگره صبح اروپایی برای مبارزات شیکاله آینده برگزیده است با همکام بوده و جریبها نیکه این بعضی پیکارجویی جنبه ملی ایران در مبارزات خود اندوخته استعدادکار ما در این راه خواهد بود .

با توجه با اینکه تاریخ سیاسی جنگسال اخیر کشور ما بارها رهبری جنبه ملی را بعنوان اهرم نهرومند اعمال اراده ملت ایران عطف ایستو نشان داده است که مسیر واقعی و ملییی مبارزات ملتساز برگزیده جنبه ملی است ما مطمئیم با همکاری وزمندگان هملکر خود ~~در کشور~~ در گفشی خریه وسیدتر قدرتسازانی جنبه ملی ایران خواهیم توانست بولطف تاریخی خود فمصفا بل ملتی که در محمل پیروزی و شکت کتونی ایران مردانه بر علیه جیرو استعمار میجنگند جامه عمل بپوشانیم .

فرودا عینن ما پرزندگان ابدیده جنبه ملی ایران در آمریکا
افزون باد قدرت جنبه ملی ایران ستاد واقعی مبارزین راه ملت
استوار باد همیون سازمانهای جنبه ملی ایران

ما هماهنگی و اتحاد نیروهای جبهه ملی در خارج از کشور را قدم موثری در راه پیشرفت نهضت ملی ایران میدانیم.
 رفقا! مادر روزهای بحرانی و در زمین حال تعیین کننده ای قرار گرفته ایم. حکومت فاسد شاه که سنی برامپریالیسم
 غارتگر جهانی است هر روز حفا که تر و خونخوارتر از پیش بر ملت ما یورش میآورد. مبارزه با چنین قدرت اهریمنی به نیروی بزرگ
 احتیاج دارد. جبهه ملی باید یانکه بر نیروی توده ایران و متشکل ساختن آنها این قدرت اهریمنی را درهم بشکند و بر خرابه های
 آن ایرانی توتیسازد.

الهام از ملت ایران و نیروی لایزال توده ایرانی خاص موفقیت جبهه ملی در پیشبرد ن نهضت ملی ایران و راه صدق
 بزرگ است.
 ما معتقدیم خواست های ما از ضایع ملل استعمارزده و اسیر جهان جد انیتست. مبارزه با یانیک مبارزه ضد امپریالیستی ضد دیکتاتوری
 است و دیکتاتور بزرگ عصر مله امپریالیسم جهانی. ما ر جبهه ملل استعمارزده قرار داریم.
 مبارزه آشتی ناپذیر ما برای و هائی ملت ایران و سایر ملل اسیر جهان همراه همه مردم استعمارزده تا پیروزی نهائی
 ادا خواهد داشت.
 با ابراز کین و نفرت خود بد ستگاه حکومت شاه. گرضین درود های خود را بزند انیان د لیر نهضت ملی ایران میفرستیم.
 بار دیگر با تقدیم درود های آتشین خود بشما مبارزان جبهه ملی ایران در رویانجه ید عهد میکنیم که مبارزه را در راه پرافتخار
 معدنی و تا پیروزی نهائی نهضت ملی ایران سرسختانه دنبال کنیم.

پیروز جبهه ملی ایران
 جبهه ملی ایران (بخش ایرانیکا)

آمریکا

جناب آناک دوتش شایگان رئیس نژاد اسیالی جنبش
 ایرانیان محیم آمریکا. بیات ایران و دلاهای
 اردو بائی صبیله ایران از تلگراف تمنیت این
 شما در باره برادران گنره اردو بائی ناست
 فکر را در دوردن در دوردن است کامل ما را این بر
 از طرف یک ایرانی اردو
 در جلد

تلگراف به آمریکا

متن تلگراف تشکر پرویز ورجاوند از دکتر شایگان



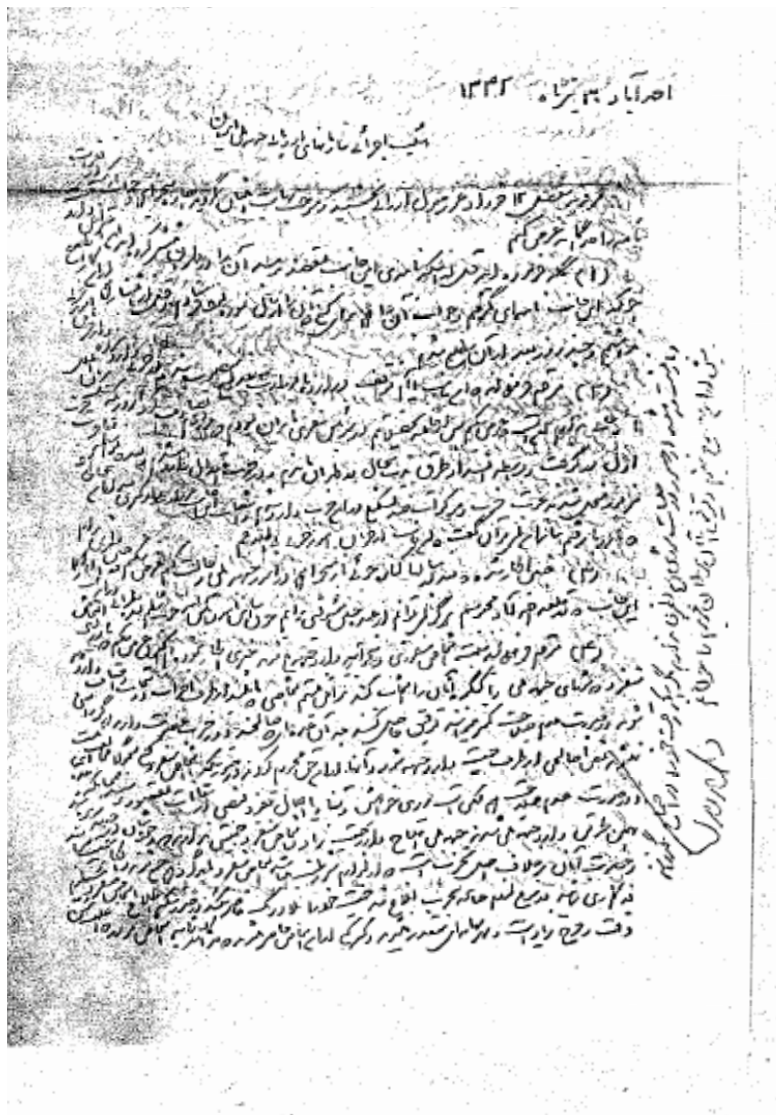
پاسخ دکتر مصدق به پیام کنگره وسیع سازمان‌های جبهه ملی ایران در اروپا

احمدآباد ۲۲ شهریور ماه ۱۳۴۱

کنگره وسیع جبهه ملی ایران در اروپا

پیام پرشور و حرارت آن کنگره محترم مرا آنقدر متأثر نموده که بتوانم تأثرات خود را عرض نمایم. قبول بفرمائید نه یکبار بلکه هر چند بار که آنرا خواندم اشک از چشמהایم درآمد و چه خوش گفته آنکه در معنا سفته: بر دل نشیند هر آنچه از دل در آید. این پیام که از حلقوم یک عده رجال وطن پرست برای حقیر تهیه شده آنقدر پر معنا و دلپذیر بود که نه من بلکه هر سنگدلی را متأثر می‌کرد و این است معنای بلاغت و فصاحت کلام. من در این زندان اول امیدم به خدا و بعد به شما نسل جوان است و هیچ تردید ندارم با اتحادی که نموده‌اید بر مشکلات غلبه می‌کنید و یکی را بعد از دیگری از بین می‌برید. صبر و حوصله را پیشه قرار دهید و باور کنید آنچه بر ما گذشته است بیش از ساعتی از عمر یک ملت نیست. بیش از

این تصدیق نمی‌دهم و از خدای منان اتحاد و توفیق شما را در مبارزه با دشمنان
ایران خواهانم. دکتر محمد مصدق



احرار اول مردار ۱۳۴۱

کشته مرکزی جامعه‌ی سوسیالیست
ای ایران در اردیبهشت

پیام چهارمین کنگره سالانه سوسیالیست‌ی ایران در اردیبهشت
در این دهه چه محرم و در تمام از این طبع با تمام کمال
در عجب به خوشی رسد که در ایران با تمام کمال
رفت شایسته بر طبق شده است سوسیالیست‌ی این امر از
بشم هر چه کرده در هر چه شده در هر چه شده در هر چه شده
بف عده احزاب و طریقت و طریقت ملت ایران بوده
نیت و تقاضای آنم از طرف حال سوسیالیست
مردم احزاب و طریقت و طریقت و طریقت
گامهای برین و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع
گرفت کشته و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع
سوز و بار آزادی و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع
آورد و در ریف و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع
از این عرضی که کنیم و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع

Organisations Européennes
du Front National Iranien
« Comité Exécutif »

Europäische Organisationen
der Iranischen National-Front
« Exekutive »

European Organizations
of the National Front of Iran
« Executive Committee »

استقرار حکومت قانونی هدف جبهه ملی ایران است

جبهه ملی ایران
سازمان ملی ایران

تاریخ ۲۳ شهریور ۱۳۳۲
شماره ۱/ ۱۲۷

هیئت تصمیم‌گیری سازمانهای جبهه ملی ایران در آمریکا

به‌یادبودن آقای خسرو شاکری عضو محترم شوراهای سازمانهای اروپایی جبهه ملی ایران در
اروپا و عضو هیئت تحریریه روزنامه ایران آزاد را معرفی می‌کند -
چونکه بعضی متغی است انتقال ایشان را در سازمان جبهه ملی آمریکا نمی‌پذیرد - آقای شاکری از افراد
فعال و شایسته جبهه ملی در اروپا بوده اند و خدمات گوناگونی به‌خصوص از لحاظ چاپ روزنامه
ایران آزاد انجام داده اند -

سلامهای گرم و دوستانه ما را بپذیرد

دبیر هیئت اجرایی سازمانهای اروپایی جبهه ملی
دکتر محمد مکرری

معرفی خسرو شاکری به عنوان عضو هیئت تحریریه ایران آزاد توسط دکتر محمد مکرری به هیئت اجرایی سازمان

جبهه ملی در آمریکا

نقش روشنگرانه و مبارزه جویانه سازمانهای جبهه ملی ایران در خارج از کشور

۱۳۶۳ / ۱ / ۲۹

۲۰۱/۵

کمیسیون محترم روابط جبهه ملی ایران در آمریکا

همزمان عزیز

نامه مورخ ۲۴ ژوئن ۱۳۶۳ شما عز و صل بخشید. از تیرگی که بخاطر انتشار اعلامیه ۱ ژوئن ما فرستاده بودید متشکرم. ما وظیفه خود میدانیم که تیرشرايط حاکم فعلی الهام بخش مبارزين سرسخت جبهه ملی ایران در داخل کشور باشیم. ما معتقدیم که در شرایط سخت کنونی که دستگاه رهبری جبهه ملی در ایران در زندان بسر میرود وظیفه رهبری تشکیلات پر قدرت جبهه ملی ایران در آمریکا و اروپاست که این وظیفه سنگین و سنگ را برعهده گیرد.

ما در هر حال سعی کرده ایم که این وظیفه تاریخی خود را انجام دهیم. مایه کمال خستگی است که روش ما مورد تأیید آن همزمان گرامی قرار گرفته است.

در مورد سائنه مشترک با اصل، مایه کاملاً موافق هستیم. مایه تشکیرات کوبه زیر را پیشنهاد میکنیم:

۱- نوشتن شعار "کارگر دهقان، همه ق پیروز است" در زیر شعار "استقرار حکومت قانونی هدف جبهه ملی ایران است" زیاده صحیح نیست. چون اگر منظور اینست که کارگر دهقان، همه ق پیروز است که این شعار را به علت وجود پیشه ور روشنفکر رومانی کارمند و غیره نمیتوان مورد استفاده قرار داد. و اگر باین ترتیب است که خطاب به کارگر و دهقان گفته میشود، همه ق پیروز است باز هم تکلیف خطرات دیگر چیست پس بهتر است فقط همان شعار "استقرار" در رأس اعلامیه قرار گیرد و شعار "همه ق پیروز است" یا شعارهای نظیر آن را در خانه بیانیه بنویسیم.

۲- قسمتی از این اعلامیه ناقص مطالب مترجم در بولتن شماره ۳ و ۵ اخبار جبهه ملی در آمریکا میباشد. (اعلامیه ۲ صفحه ۱ از سطر ۱۱ تا ۱۸ و بولتن شماره ۳ صفحه اول از سطر ۲۲ پیوسته و بولتن شماره ۵، (اواخر صفحه ۱) که بنظر ما باید تغییراتی در اعلامیه داده شود که از سوء استفاده دشمنان در مورد تناقض مطالب نشریات جبهه ملی جلوگیری شود. در متن مطالب بولتن نا صحیح و بی ارزش جلوه ننماید.

پیشنهاد میکنیم این قسمت باین صورت تصحیح گردد:

بعد از "..... علیه دیکتاتوری شاه قیام کردند" "....." اینطور نوشته شود "پس از آنکه بعضی از مراکز فساد از طرف مردم مورد حمله قرار گرفت فعال دیکتاتور که حیران مانده بودند برای لکه دار کردن جنبش و بهره برداری ببلع خود "....."

پس از آن مطالب سطر ۱۱ صفحه ۱ (..... پایانی خود دستور دادند (.....) نوشته شود.

پیشنهاد میکنیم که بجای عبارت "جبهه ملی ایران در خارج" عبارت "سازمانهای جبهه ملی ایران در خارج" نوشته شود.

ضمناً از لحاظ سائنه اشکال بودن اعلامیه بهتر است همه نسخ آن در یکجا چاپ شود و بنظر ما از لحاظ مالی بهره نبرد بیکر خواهد بود اگر همه آن در چاپخانه ایران آزاد بطبع برسد. مسلم است که بلافاصله میزان مصرفی شما را که بما اطلاع خواهید داد با

پست سریع هوایی برایتان ارسال خواهد شد. خواهشمند است در صورت توافق با پیشنهادات ما موافقت خود را تلگرافی یا تلفنی بما اطلاع دهید. شماره تلن هیأت اجرایی جبهه ملی ایران در اروپا (۲۳ ۶۹) هامبورگ (از ساعت ۱۱:۳۰ و پس دقیقه بوقت آلمان بعد).

آدرس تلگرافی و پست سریع هیأت اجرایی چنین است

A. Geramian
Hamburg - Fuhlsbüttel
Sengelsmannstr. 169
دیر هیأت اجرایی سازمانهای اروپایی جبهه ملی ایران

نامه عباسعلی گرامی منش درباره تبادل نظر بین مسئولین جبهه ملی اروپا و آمریکا و شیوه های فعالیت تبلیغاتی

Apr. 1964

شماره ۳۵

جناب آقای اللهیار صالح رئیس هیئت اجرائیه جبهه ملی ایران

شورای جبهه ملی ایران در آمریکا در جلسه مورخه ۱۰-۱۱-۱۹۶۴ مسائل جاری و موضوع ارتباط جبهه ملی ایران در آمریکا را با هیئت اجرائیه جبهه ملی ایران و همچنین موضوع رکود فعالیت های جبهه ملی را مورد بحث و بررسی قرار داد. در پایان از نظر اهمیت و حساسیت زمان ضروری تشخیص داده شد که نظریات شورای جبهه ملی ایران در آمریکا عینا برای هیئت اجرائیه مرکزی ارسال گردد:

شورای جبهه ملی ایران در آمریکا معتقد است:

۱- حکومت فعلی در جهت تثبیت موقعیت خود با اقدامات فراوانی دست زده است. این اقدامات با انواع اقدامات اقتصادی و اجتماعی در جهت تأمین رضایت قشر هائی از اجتماع و با انواع اقدامات سیاسی و نظامی در جهت سرکشی کامل مخالفین و توسعه دستگاه جاسوسی بطور موازی با هم انجام شده است.

اقدامات نظامی توسعه دستگاه جاسوسی ملوان امنیت سانسور مطبوعات فشار بر آزاد پخواهان تشکیل محکمه نظامی برای محاکمه سران نهضت آزاد افراشته شده ارتش و شهرانی و وادامی همه دلیل ادامه عزل و دستگاه و عدم احساس امنیت از جانب بانان رهم بشمار میرود.

اقدامات گروه دوم که از نوع دست زدن بتقسیم اراضی دادن حق رای بانان سهم ساختن کارگران و ایجاد سپاه دانش و سپاه بهداشت میباشد سرانجام بتفیع مبارزه آزاد پخواهان تمام خواهد شد.

اقدامات اقتصادی که تقسیم اراضی در سرلوحه آنهاست بطور قطع نتیجه مطلوب نخواهد داد. ضعف دستگاه اداری ایران که باین رویها رجعت رژیم کثرتی اصلاح پذیر بطور نهمید اجازه نخواهد داد که شرکت های صاوی بتواند وظایف منظوره را انجام و در نتیجه افزایش انتظارات ربه عمر نرسیدن تقسیم اراضی در بهبود وضع مادی زارعین مشارفاتی بطور فاحشی توسعه خواهد یافت.

در شرایطی که با رضایت دهقانان توسعه میباشد و دستگاه اداری ایران نمیتواند بانتظارات مشروع طبقات رهنشکن پاسخ مثبت دهد سپاه دانش پاسود شدن مردم و خاات عااس جوانها با مردم ده و شرایط زندگی آنها قشر های وسیعی را بتفکر در باره لزوم مبارزه اساسی با دستگاه حکومتی غیر قانونی موجود تشویق خواهد کرد.

در چنین شرایط وظیفه تاریخی جبهه ملی است که با ادامه فعالیت مثبت و عمر بخش خود روح امید را همچنان زنده نگه داشته و پرچم سازمان جبهه ملی را بعنوان پناهگاه زنده و فعال مبارزات اجتماعی مردم ایران همچنان برافراشته نگه دارد. در پایان نظریات شورای جبهه ملی ایران در آمریکا در سه بند زیر بیان میگردد. ما انتظار داریم هیئت اجرائیه جبهه ملی ایران در تهران این نظریات را مورد توجه کامل قرار دهد:

۱- مبارزات ضد استعماری و ضد استبدادی مردم همچنان ادامه خواهد یافت وانتظار روشی که سیاست صبر وانتظار مشهور شده است در مقابل توسعه ظلم وجور دستگاه باعث دلسردی و ناامیدی نیروهای ملی و سبب تفرقه و پراکندگی تشکلات حاضر و از بین رفتن ایمان افراد نسبت بدستگاه رهبری خواهد شد.

۲- مبارزات باید بر اساس سازمانی بمان طبقات رهنشکن کارگران و دهقانان کشانده شود.

(۲)

چرا دهقانان را در تمام ملک زندانی و تحمید میکنید ؟ شما که بوس خود برای پا برهنهها به پا خواستاید جل همین پا برهنهها را قتل عام میکنید ؟

شاه گفته است که ارتجاع سیاه در برابر قه مهای اصلاحی ایشان ایجاد مانع میکند . از ایشان سیرسد ارتجاع سیاه تر از دیکتاتوری کدام است ؟ کدام دیکتاتور جرأت دارد چون ایشان همه مردم را قتل عام کند ؟ از مزج تشدید و پیشروی ملت تا مردم عادی همه را بقتل میرساند ؟

از ایشان پرسید این شخص هزار رأی دهند و تهرانی شما کیا هستند ؟ آیا انضباط صوبی مردم در روز سه شنبه ۲۱ خرداد که با وجود تهدید به لغو پروانه کسب و زندان تحاق یافت و بیگانه در تاریخ این ملک تغییر و ماندند نه داشت آیا تعطیل دو روزه در تهران و شهرستانها کافی نیست که نشان دهد مردم ایران با دیکتاتوری مخالفند ؟ شاه میگفت یک دولت خارجی پول داده است بلی یک دولت خارجی پول داده است اما نه در پایتخت و خردان بلکه در ۲۸ خرداد . از ایشان پرسید این دلارهها را که فرصت نداشت بلی آنرا هم برپال بگردید و به جاقو کشان عین دلاره را داده چه کسی در اختیار شما گذارد ؟

مردم دانستند

بدانچه که قیام ایرانیان علیه اصلاحات نیست علیه دیکتاتوری است . در د حال حکومت دیکتاتوری تمام منابع ثروت ملی به پنجه رفته است . وضع اقتصادی ایران پرهشان و مردم گرسنه اند . گرسنه - ایرانی دیگر نمیتواند شش هست و نیست او را غارت کنند و او گرسنگی بکشد . و اینکه اخلاقی و انسانی شایسته که در مبارزه مردم ایران علیه فساد و دیکتاتوری شرکت نمایند . در هر حال حوادث اخیر و اعزام حضرت آیت الله شریعتی آری بار دیگر معلوم کرد که مردم ایران مخالف اصلاحات نیستند بلکه واقعیت اینست که ملت ما دیگر به تحمل دیکتاتوری نیست و شعار جبهه ملی توان " اصلاحات ملی " دیکتاتوری تمام نم . شعار بیست ساله ایرانی است و تنها راه حل خروج از این بن بست فعلی تغییر این حکومت به یک دولت مردم قبول ملت و انجام قهری و جدی مشور جبهه ملی ایران برای ایجاد ایرانی آزاد و آباد است .

جبهه ملی ایران ضمن درود باوراج شهیدا و به همه مبارزان بهروز پروهانیان گرامی که با درخواست اجرا قانون اساسی راه سو استفاده تبلیغاتی را بر دیکتاتور وصال او بستند از مردم مردم ایران دعوت میکنند که به مقاومت تا نابودی نظام دیکتاتوری ادامه دهند و احیایان میده که جبهه ملی همچنان پرچم مبارزه را افراشته خواهد داشت .

جبهه ملی ایران در طراح

هیئت اجرایی جبهه ملی ایران در امریکا هیئت اجرایی سازمانهای اروپا و آسیا جبهه ملی ایران

پیشنهادهای مشترک هیئت های اجرایی جبهه ملی اروپا و امریکا خطاب به آقای الهیار صالح رئیس هیئت اجرایی

جبهه ملی ایران

۱۴ فروردین ۱۳۴۲
۱۵۴ / ۱

هیأت اجرائی محترم جبهه ملی ایران

چون آقای دکتر پرویز ورجاوند که در تمام مدت کار خود در کادر هیأت اجرائی سازمانهای اروپائی جبهه ملی ایران و همچنین در زمان تمدی امور روزنامه ارگان "ایران آزاد" در کمال صمیمیت و جدیت امور سوله را انجام داده اند از این پس در ایران خواهند بود. شورای عالی سازمانهای اروپائی جبهه ملی ایشان را بعنوان رابط خود با مرکز معرفی مینماید و امیدوار است ایشان با اطلاع کاملی که با محور سازمانهای اروپائی و مشکلات کار این سازمانها دارند بتوانند تسهیلات بیشتری برای پیشرفت امور جبهه ملی ایران در اروپا فراهم سازند.

با تقدیم احترامات

دبیر هیأت اجرائی سازمانهای اروپائی، جبهه ملی ایران

مهندس عباسعلی گرامی من



نامه دبیر هیئت اجرایی سازمانهای اروپایی جبهه ملی ایران خطاب به هیئت اجرایی جبهه ملی ایران درباره

معرفی آقای پرویز ورجاوند و انتقال ایشان به داخل ایران

۱۵ فروردین ۱۳۴۲

۱۵۵ / ۲

هیأت اجرایی محترم جبهه ملی ایران

چون شرایط فعالیت برای هیأت اجرایی سازمانهای اروپائی جبهه ملی ایران در فرانسه تا اندازه محدود شده بود بنا برتضایل آن هیأت شورایی جبهه ملی ایران در اروپا در نشست فوق العاده مورخه ۹ تا ۱۵ مارس خود محل و اعضای هیأت اجرایی را تغییر داد .
محل کنونی هیأت اجرایی *Bureau* در آلمان غربی بوده و سمت دبیری بعهده امضا کننده میباشد .
و آقایان حسن ماسالی بعنوان معاون دبیر و مسئول مالی و کیوان زرین کس بعنوان مسئول انتشارات و تبلیغات انتخاب شدند .
چون تصمیم گرفته شده که از این پس محل و اعضای هیأت اجراییه سازمانهای اروپائی جبهه ملی مخفی باشد لذا تقاضا دارد که این موضوع را مراعات فرمائید .

با تقدیم احترامات فائده

دبیر هیأت اجرایی سازمانهای اروپائی جبهه ملی ایران
مهندس عباسعلی گرامی منش



نامه دبیر هیئت اجرایی سازمان های اروپایی جبهه ملی ایران مبنی بر معرفی آقایان عباسعلی گرامی منش، حسن ماسالی و کیوان زرین کفش به عنوان اعضای هیئت اجرایی جدید تشکیلات و انتقال مرکز فعالیت از فرانسه به آلمان

Organisations Européennes
du Front National Iranien
• Comité Exécutif •

Europäische Organisationen
der Iranischen National-Front
• Exekutive •

European Organizations
of the National Front of Iran
• Executive Committee •

استقرار حکومت قانونی هدف جبهه ملی ایران است

هیئت اجرایی
سازمان جبهه ملی ایران

تاریخ ۲۷/۵/۵۳
شماره ۳۱

هیئت اجرایی تحریر نامه‌ای به جبهه ملی ایران دارم
تلاطم هم‌زمان عزیزان جبهه ملی

به هیئت نامه شورای اروپا دارم شورای اروپا ایران را در این باره مطلع می‌کنم که هیئت اجرایی منتخب
سازمان جبهه ملی ایران در اروپا پس از گذراندن یک دوره عبادت از کار، انجمن ملی گرامی منش
کسب کرده و منش و منش را
چون از طرف هیئت دولت ایران و پس از گذراندن دوره فراغت و نامزدی برای احداث و
و هیئت اجرایی سازمان جبهه ملی ایران در اروپا گذراندن دوره فراغت و نامزدی برای احداث و
شورا و هیئت اجرایی منش و منش را
چون هم‌زمان عزیزان منش و منش را
خداوند به جبهه هیئت اجرایی منش و منش را

مروقت آل هرنال
اروپا

H. MASSALI
23 KIEL-WIK
Postfach 801
Germany

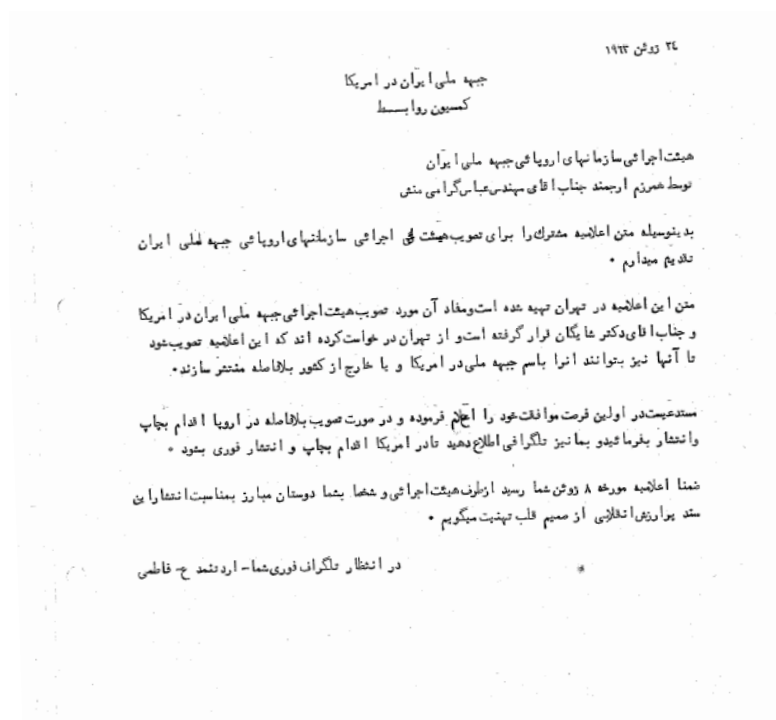
نامه هیئت اجرایی جبهه ملی ایران در اروپا خطاب به جبهه ملی ایران در امریکا مبنی بر اعلام کسالت عباسعلی

گرامی منش و واگذاری امور اجرایی به حسن ماسالی



نامه هیئت اجرایی جبهه ملی ایران در اروپا خطاب به جبهه ملی ایران در امریکا و کنفدراسیون و تقاضای همکاری

برای سازماندهی برای اعتصاب غذا به منظور نجات جان زندانیان سیاسی در ایران



نامه آقای علی محمد سیف پور فاطمی از طرف هیئت اجرایی جبهه ملی ایران در آمریکا به هیئت اجرایی جبهه ملی ایران در اروپا مبنی بر اینکه اعلامیه ای که متن آن از داخل ایران ارسال شده است در خارج از کشور به طور مشترک انتشار یابد.

۶۳ / ۳ / ۲۰
۱۵۳ / ۲

* I. F.
Kiel - Wik
Postfach 807
Germany

آدرس پست

هیئت اجراییه محترم سازمان جبهه ملی ایرانیان مقیم آمریکا

چون شرایط فعالیت برای هیئت اجرایی سازمانهای اروپایی جبهه ملی ایران در فرانسه تا اندازهای محدود شده بود بنا براین آن هیئت شعرایمالی جبهه ملی ایران در اروپا در نشست فوق العاده مورخه ۹ تا ۱۰ مارس خود محل و اعضای هیئت اجرایی را تغییر داد.

محل گونی هیئت اجرایی Bergedorf در آلمان بوده و بنسبت بر سر امرای گنده میباشد. چون تصمیم گرفته شد که از این پس محل و اعضا هیئت اجرایی سازمانهای اروپایی جبهه ملی متغی باشند لذا تقاضا دارد که این موضوع مراعات فرمایند.

بطوریکه اطلاع دارید تاکنون پنج شماره ایران آزاد ارگان سازمانهای اروپایی جبهه ملی ایران منتشر گردیده و ما انتظار لطف بیشتری از طرف دوستان آمریکا داشتهیم و امید داریم که از این پس همکاری بیشتری بین همزمان میلرز ما در آمریکا و ما ایجاد گردد. برای تحقق این موضوع پیشنهاد میکنیم که "مجله اندیشه جبهه" توسط ما در اروپا روزنامه ایران آزاد توسط شما در آمریکا تکثیر گردد. تقاضا داریم که مثالا تحت نظارت خودتان را برای درج در ایران آزاد ارسال فرمائید تا با کمال میل از آن استفاده شود. ما نیز تا آنجا که قدرت داریم بکوشیم گسطلایی در اختیار همزمان بگذاریم.

امید داریم که این پیشنهاد موافقت آنراستان گرامی را جلب نماید تا بتوانیم با لاتفاق یک نشریه تفوریک و یک نشریه سیاسی نسبتا کاملی انتشار دهیم. در انتظار جواب موافق همزمان

موفقیت و پیروزی برادران عزیز را خواهانم

پیروز یاد جبهه ملی ایران

دبیر هیئت اجرایی مهتد سرباسخلی گرامی نش



پیشنهاد هیئت اجرایی جبهه ملی ایران در اروپا مبنی بر انتشار روزنامه "ایران آزاد" در اروپا و مجله "اندیشه

جبهه" به عنوان ارگان تفوریک در آمریکا.

۱۹۶۳/۵/۲۹

۱۹۹/۶

همرزیم جناب آقای علی محمد سیف پور فاطمی
مستول محترم کیسیون روابط جبهه ملی ایران در امریکا

ناممورخه ۲۳/۵/۶۳ جناب عالی رسید . متاسفیم کشورای محترم امریکا به علت کجود وقت و تقوالتسته استنکی از حیاتی ترین مسائل اروپا را مطرح نماید ، چون همانطور که اطلاع دارید جلسه شورای عالی جبهه ملی ایران در اروپا در روزهای اول تا سوم روشن تشکیل میگردد . ما امید داریم به کثرتیم نظرمهرزمان گرامراد رشورامور بهت قرار دهیم . امید است که هر چه زود تر از تصمیم شورای محترم امریکا مطلع شویم .

قبل از اینکه اطلاعات خواستند مراد را اختیار شما بگذاریم نظر شما را به آدر مرصیح میثا جراتی اروپا جلب میکنیم .
لذا با رعایت نکات سبکترند مراد کر نکید کافیت کفوشته شود .
شما منشر جبهه ملی هنوز نرسیده از اینکه قبول زحمت فرموده و تجده به چاپ کرد مایه متشکریم .
AA1000
Eos Homborg-Berndorf
Post Carl

جواب اطلاعات خواسته شده :

۱- برای اطلاع شما اوضاع سازمانی جبهه ملی ایران در اروپا آتین نامه های سازمانی جبهه ملی ایران در اروپا را توصیفست هوایی (مطلوب) با همین نامه ارسال میداریم . امید است که نظردستان تاهمین شده باشد . در حال حاضر سازمان جبهه ملی ایران در اروپا در تمام شهرهای کشور های اروپائی بجز کد انشجویان ایرانی سکوت دارند باشتشای همه لبرک کمیته دارد . در این شهر نیز بزودی کمیتهای تشکیل خواهد شد .

۲- اساسی اعضای شورای عالی جبهه ملی ایران در اروپا :

آقایان ناصر قضااتی - دکتر مکی - دکتر راسخ - دکتر جابوند - دکتر علی امین - دکتر تقی زاده - علی شاکری - شاپور رواسانی - محسن فرجاد - علی کوشه - مهدی عسکری - حسن ماسالی - کیوان زرین گفتن - مهیند سرکزی منش .

اساسی افتضا میثا جراتی :

آقایان حسن ماسالی (معاون - بیروستول مالی) کیوان زرین گفتن (مستول انتشارات و تبلیغات) پنده

۳- در مورد دستجات سیاسی ملی در اروپا منظور شما را درک نکردیم اگر منظور احزاب ملی است لازماست با اطلاع برسانیم که دستجات سیاسی ملی که در اروپا وجود داشتند و در کار جبهه ملی نیز فعالیت میکردند به پراز تصمیم شورای کمیته ارتباطات حزبی خود را در اروپا قطع کرده و جبهه ملی را بصورت یکپارچه ادوار دارند .
سایر دستجات سیاسی را ما حد در حد ملی نمیدانیم و هیچگونه همکاری با این دستجات نداریم . در صورتیکه سته خاصی مورد نظر است بنویسید تا سوابق آن سته را برایتان روشن سازیم .

۴- در مورد نرسیده ن تا حدی که توسط همرزیم دکتر مکی ارسال فرموده اید از ایشان در همین هفته استفسار نموده جواب برخواهیم کرد

در خاتمه امید داریم که مهرزمان عزیز ما در امریکا در این شرائط سیاسی با روشن بینی کامل کفنا سربازان ازجان گذشته جبهه ملی ایران است مصالح تشکیلاتی جبهه را در نظر گرفته و بصورت همکاری با ما هر چه بیشتر با ما اتحاد تصمیم نمایند .

موفقیت و پیروزی مهرزمان عزیز را در استحکام تشکیلات جبهه ملی خواهانیم

پیروز جبهه ملی ایران

دبیر میثا جراتی سازمانهای اروپائی جبهه ملی ایران

مهیند سرکزی لاریجانش

معرفی اعضای شورای عالی و هیئت اجرایی جبهه ملی ایران در اروپا به تشکیلات جبهه ملی ایران در امریکا

طرح پیشنهادی جبهه ملی ایران (بخش آمریکا) برای ایجاد هماهنگی سازمانهای جبهه ملی خارج از کشور

الف.

بدنبال تصمیم اولین کنگره جبهه ملی ایران (بخش آمریکا) منظور همکاری و هماهنگی هرچه بیشتر بین سازمانهای جبهه ملی ایران (بخش آمریکا) طرح زیر را برای شکل سازمانی و مناسبات لازم برای ایجاد هماهنگی و اتحاد هرچه بیشتر پیشنهاد مینماید . لازم بتذکر نیست که تنها وجود هرچه بیشتر روح صمیمیت و همکاری ضامن اجرایی این طرح خواهد بود .

۱- شکل سازمانی : تا ایجاد وسائل و امکانات لازم برای یکی شدن و اتحاد کامل سازمانهای اروپا و آمریکا مانعور میکنیم که شکل سازمانی مستقل این دو قاره باقی بماند . استقلال شامل استقلال اداره تشکیلاتی مالی و تعلیماتی و تشکیل کنگره های مجزا و مستقل و تعیین هیأت اجرائیه های جداگانه خواهد بود .

در اینجا برای وصول باتحاد هرچه بیشتر و همتراز همه ایجاد همکاری و هماهنگی لازم مایشنها میبکیم که يك هیأت اجرائی عالی برای رسیدن به منظورهای فوق یعنی همکاری و هماهنگی تشکیل گردد .

شکل این هیأت عالی بطریق پیشبینی شده اولاً حد اکثر هماهنگی و همکاری در شرایط موجود تا بین گرد و دورتانی از ایجاد سازمانهای جدید یا سلسله مراتب غیر لازم و ارتباطها و وابستگی های غیر ضروری و مغل در پیش برد کار و معیارت دیگر و مرکزی جلوگیری گردد .

با در نظر گرفتن صفات فوق شکل و روابط این هیأت بدین ترتیب پیشنهاد میگردد :

وظایف الف : هیأت عالی از مجموع دو هیأت اجرائی اروپا و آمریکا تشکیل میگردد .

و وظایف و روابط این هیأت بشرح زیر خواهد بود :

۱- ایجاد همکاری و هماهنگی هرچه بیشتر از وجه مختلف بین دو سازمان اروپا و آمریکا .

۲- نظریه بعد مسافت و زیادی مخارج نتایج تمام امكان تشکیل جلسات واحد برای این هیأت مسؤلان ارتباطات کمیته های اجرائی دو سازمان و سائل ارتباط و سازمان را از راههای مکتوباتی و طرق مختلف دیگر فراهم مینماید .

۳- ساین ارتباط بعد تبادل افکار و دیدل گزارشات کمیته های اجرائی دو سازمان در مورد امور جاریه سازمانهای و بالاخره تصمیمات واحد در مورد مسائل سیاسی و اجتماعی و غیره اینکه بطور مشترک در مقابل دو سازمان قرار دارند خواهد بود .

۴- در مورد تصمیمات واحد و کمیته اجرائی هر يك دارای رای مساوی خواهد بود و معیارت دیگر تصمیم هیأت عالی وقتی میسر میشود که هر دو کمیته دارای نظری واحد باشند . البته لازم بتذکر نیست که اقدامات لازم هرچه بیشتر برای همکاری و هماهنگی هرچه وسیعتر از طرف هر دو کمیته بعمل خواهد آمد .

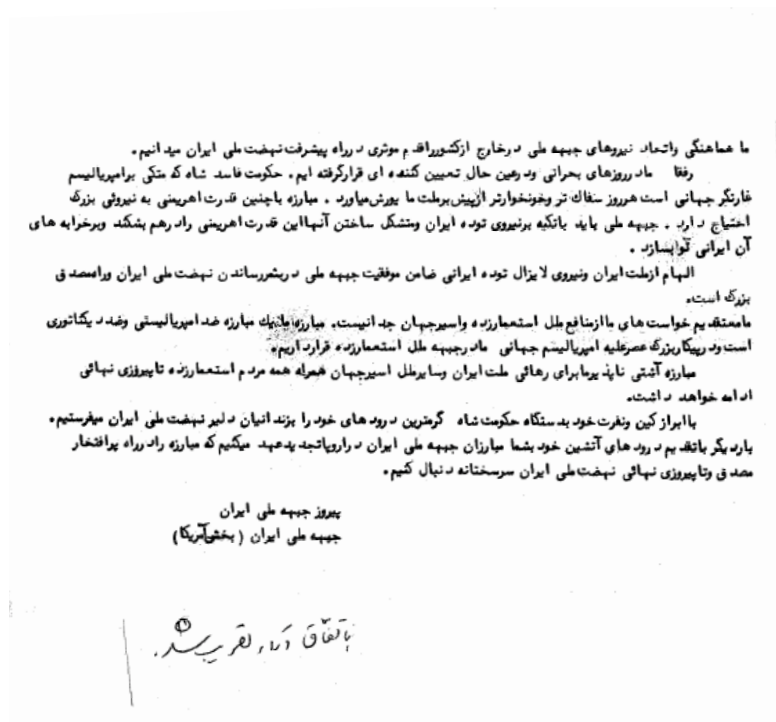
نشریات : بخاطر هماهنگی هرچه بیشتر فکری در مورد مسائل تفویک و نظرات مختلف و ایجاد يك نوع وحدت در امور انتشاراتی این مواد پیشنهاد میشود :

الف - نوع و تعداد انتشارات هر دو سازمان با مشورت هم در نظر گرفته میشود .

ب - هیأت های تحریریه معین برای هر نشریه از اروپا و آمریکا تعیین میگردد .

مسائل مالی - پیشنهاد میشود که همکاری های هرچه بیشتر را مورد مالی بعمل آید و بدینطور يك حساب بانکی مشترک افتتاح شده که در موارد لزوم و مخصوص برنامه های مشترک سازمانهای زیر نظر هر دو سازمان صرف گردد .

اعزام نماینده - منظور ایجاد هرچه بیشتر روح صمیمیت و همکاری و هماهنگی سازمانها کوشش گردد که در جلسات سمینار و همعراز همه کنگره های دو سازمان نماینده اعزام گردد و نیاز بخاطر تقویت روح صمیمیت و رای برای نماینده مزبور در نظر گرفته شود .



طرح پیشنهادی جبهه ملی ایران در امریکا برای ایجاد هماهنگی بین سازمان های جبهه ملی در کشور که به اتفاق آرا به تصویب رسید.

اعلامیه

۲۰ مهر ۱۳۴۰

شورای مرکزی جبهه ملی ایران

در پیش از جرأید اعلامیه ای بنام حزب توده با ذکر نشریه و روزنامه مردم ملاحظه شد که دو آن ادعا شده حزب مزبور خود را وابسته به جبهه ملی ایران معرفی نموده و گفته اند که حزب توده با جبهه ملی همکاری دارد.

جبهه ملی تا کنون چندین بار چه تصریحاً و چه تلویحاً اعلام داشته است که با حزب توده افراد پیرو آن هیچ وجه همکاری نداشته و نمیتواند داشته باشد ولی متأسفانه ملاحظه میگردد که دولت با استناد با اخبار و نشریه های نظیر بالا که معلوم نیست از چه ناحیه و در کجای تهیه شده را انتشار یافته بقصد ایجاد قطعه ضعف برای جبهه ملی در مقام آنست که فعالیت اصیل و قانونی جبهه ملی را بیپایه های بی اساس تخطئه و تضعیف کند.

جبهه ملی ایران چنانکه افراد آگاه و بی غرض بخوبی میدانند و اکثر همزمنان نیز کاملاً باین حقیقت آشناسند بر طبق اساسنامه خود صریحاً اعلام میدارد که با حزب توده هیچگونه موافقت و همکاری نداشته و نمی تواند داشته باشد و انتظارات بی اساسی را دیوهای خمار چارز مرز کشور هم که با احتمال قوی بنظر رندمدیف جبهه ملی و کارشکنی است تکذیب میشود.

از طرف شورای مرکزی جبهه ملی ایران - یاقر کاظمی

کمیته طرف جبهه ملی ایران - تهران
Komitee d. Pers. National-Front
Germany - Munich 34 - Postfach 57

اعلامیه شورای مرکزی جبهه ملی ایران بر تکذیب وابستگی حزب توده به جبهه ملی

ہامبرگ ۹ اکتوبر ۱۹۵۷ء

محمد زید خاں صاحب

[illegible][illegible]

سید زاهد محمد راسخ

[Signature]

Dipl. Ing. A. Geramimanesch
205 Hamburg-Bergedorf
Postfach

تبریز - ۳۰ بهمن ۱۳۵۳

دست عزیزم
نامزد عزیز شما رسید خیلی خوشی منم که مرا از
چون که با آغوشی قطع فرموده (در روز جمعه جالب تو چند سطر بود که به من
گفتم و من گفتم که به شما می‌گویم من در آن در آنجا حلقه نمی‌کنم
۱۱ اعلام می‌کنم ... تا ... حلقه می‌کنم ایران در کشور کوچک می‌کنم

لبنه سطر ۱۹۲۵

- دای ۲۲ خیر است که موجب که به گری من از دست خراب شدن
شده
مما می‌توانید عرض می‌کنم : خانه خاطر شریف من است حلقه می
در دو کتا را از حالت بسیار در حلقه می‌کنم در آنجا که در آنجا (منه)
این بود که خواهرها با طرز کار دست چینی آتش شعله بهر کدام که
سند منظم می‌باشد به دیال در دم و بهیچ منظره منتهی به اشتهام و خود را
در حقیقت وقف بر تو نیست که آنجا کردم و دیگر گفتم دوستم که از
خوب سبزی و باورهای که در آنجا در آنجا خود داری
○ کنند و خلاصه نظر خود را راجع به من در خارج کشور در
بسام مندرج در شماره ۱۷ سال دهم مشافره آورده ۱۳۲۴
که در آنجا به یاد آوری در می‌کنم منظم اخبار در اشتهام و جای
حرف باقی نگذاشتم

دید خوشام که در گزارش کنگره مجله ملی اروپا همان نظر دانشمندان
می بینم
این حال را در درشت قلم است به بهای خوبی شخصی را
در لنگره شکوک اخیر امریکا دیدم سعی کردم از آن
جدا گیرم کنم و چون در این کار ناموفق شدم در آن
بند از فعالیت در کار آفا یابی که سنگ احزاب
را بسینه می زنند در ضمن مکرر این نام
جبهه ملی براس مصاحبه شخصی استقا ده گفته خود دار
کردم و از آن یابی بیگانه نظارت یا دخالتی در
کار صحیح نیست " نه خاسته " ندارم . ش . ی
تنها کسی که تا به نام همان سکوت است دلی
الان از این سکوت خود احساس ناراحتی میکنم
دکامیجک ، گفته شدی
اگر معنی که نامداد چه دست
اگر خاموشی استی که دست
موجب گشتن عالم مبرور
مقدمه نظری است که هر کسی بخواند بفهمد و بداند
در صنف شده به ملی اندازد و داشته باشد آیت
دست را تا امنیت شده و کارش غیر از اخراج
چون آن معصوم دستم آنرا لال بدستگاه . حال که
نمیخواهیم که او در دست از دستهای دیگران

نامه دکتر علی شایگان به حسن ماسالی که در آن دیدگاه خود را درباره مناسبات سیاسی - تشکیلاتی در

جبهه ملی ایران در امریکا و اروپا مطرح کرده است

آگدن ۳۰، ۹، ۵۴

درست محرم امیرت حالت قرب باشد و مدبر تو را با کمال دقتی من خبر زهری ندانم ولی
 آنچه را که شنیده ام برایت نقل میکنم امیرت بدرد تو بخورد. منگویند گفته است زنا بهی چیه ملی
 ایران در اروپا با مصیبت بیان رسیده و افراد جزیره و مالیه ای برای اداره امور استقامت نموده که گاهی مورد
 اطمینان افراد چیه ملی و ایرانیان مقیم اروپا هستند. برآمدگی درو عالی تنظیم و تهریب کرده اند
 و قسمی که در خونی در سر می پیوراندند و قرار داده اند که اعضا صیانت ایرانی اروپا محقق باشد و
 اس می اعضا شورایی را نیز چلی نهند مگر آنکه در تهران چیه ملی ایران خواهد نداشت. در ضمن
 شنیده ام صیت عمده که از دست یک کدو و صیاریات و صایر مطالب را بصورت کتابچه ای مفصل
 چاپ و تفریع خواهد کرد. مطلب مهم دیگر می خواهم با کمال دقتی من و در دست چیه ملی است
 در انبیا و اکثر روزنامه های خارجی از جمله لیونیه. اگر در دست شماره ۳۳ است و در دست
 مطالب چاپی را به بعضی قراب و ویراوان و استقامت مدعی شده نوشته اند و دوستان میخوانند
 در انبیا دستگاه مارکس را در حاله را میخوانند و قضا میخوانند که دوستان چیه ملی در انبیا
 تا آخرین حد امکان متنبه کنند و برای آزادی استقامت مدعی کنند و بطور وسیع و مازادش
 دستگاه را رسوا سازند و از وضع غیر عادی بدینا بفرمانند و مادر انبیا ملی از پیش دنبال انگار را
 خواهیم گرفت. شنیده ام روحانیون میخوانند استقامت را تحریم کنند. ما عقیده داریم و در گفته
 و صلب است دیگر در انبیا به گویا محبت کافی شده است که ما میخوانند دستگاه را رسوا کنند نه آنکه
 بدینهم تحریم کنیم زیرا ما این کار شده و دستگاه خرافه مافوق طبیعتی شده را بیرون خواهند داد
 باید دنیا را متوجه کرد و سکوت نکرد. شاه میخواند تقبل تمام باشند و خوداد صیانت مافوق و در هر کار

نامه پدر و نامه های سر رسید موجب خوشحالی و قوت قلب شد - پیام های برای پدر -
 روحانیون - کارگران و دهقانان و غیره نامه و بروی ارسال فراموش شد - ما متوجه ایم
 که در اینجا با روحانیون از ادعای ما را در ارتباط بیشتر می گذارند و مثل دانشجویان
 و دیگران می توانیم مکانیسم های حقیر می کنیم - وضع مادی ما خوب است - مرتب اعضاء
 و طوایف خود را برای ما می نویسند - از این های دیگر برای این مکتوبات هم در اختیار ما قرار
 دهید - خودمان نامه می نویسیم از این فرستاده صحیح است و است تقویت
 نامه که را با احتیاط می نویسیم و مطالب را که در آن مکتوبات می نویسیم -
 در نامه بعدی مطالب دیگر از کار خودمان برای تسویم - بر این نامه اصلاح
 دهید - بعد از این بدون ذکر اسم و بدون ذکر است و است بهمین
 نویسنده می آید و مکتوبه کند -
 FVL - M. Witt
 23/ KIEL
 این اردن را که کارهای مهم و مکتوبات
 مهم است و مکتوبه کند -
 PREUPER St. 24
 b Brand
 مکتوبه می شود و مکتوبه می شود

من با چند نفر از مبارزین داخل کشور از جمله با آقای دکتر کاظم سامی به طور غیررسمی ارتباط داشتیم و مطابق قرار قبلی به طور مخفیانه تبادل نظر بین مان صورت می گرفت. برای این منظور از اسم مستعار و نشانی های پستی مخفی استفاده می شد. نامه بالا نمونه ای از این مکاتبات می باشد که در آن از دکتر مصدق به نام "پدر" نام برده شده است.

فروردین
المان - بهمن ۱۳۴۲

برادر عزیز و عزیزان عزیز
نامها تا امروزند ستیزه‌سید بسیار خوشحال شد زیرا اگران بود شاید نامه‌های پست ستونرسید می‌باشد.
سعی خواهم کرد اد رسپای بیشتری را اختیار فرماد هم. هیا تاجراتی فکر می‌کنم. و بارها المان می‌اند ولی دستان دیگری می‌باید میگردد چون
مثلاً من قریب دو سال است را شحان نوشته‌تحصیلی خود شرکت‌کننده‌م و علاوه بر موضوعی که من از هجاها غایب شده. برای اینکه بعد از
مدت کوتاهی د ولایه قاد رشومها را تصمیمی اد اهد هم احتیاج د ارمچند ما گرفتاریهای تحصیلی و زندگی خود را سامان بخشیم.
برادر دمن‌همان‌طوریکه قبل‌برایت نوشته‌م و سفارش کرده‌ام وستان مرتباً اخبار و اطلاعات ایران را برای ما بنویسند و اخبار مهم‌ها را ارسال د ارنند.
مثلاً دانشجویان برطانیه‌خج تحصیلی و یا بهتر "ماچ تحصیلی" د اشتگا هم‌طوراً اعتراض‌درد اشتگا هها اسجیوسی نکرد فاند ونا از این خبریں اطلاع
بودیم. لطفاً به‌موسوی‌ای‌کا روزنامه‌ها را در برسیان‌کا بنگد ارنند.
کنگره سال‌نیم‌جان‌سپاتی‌ارسال‌بکارهای خود خاتمه‌د اد. گزارت‌فصل‌ان همان‌طوریکه قبل‌نوشته‌م هم‌طوراً بنگا بچای‌نیرجا با ستونگ‌های همین
امروز یا فردا مامد فخواهد شد. به‌خیر از اعضای شوراهه مستقیماً از طرف‌کنگره انتخاب‌شد فاند فقط تا کنون از اقا و دیگرگری‌های عضویت‌شورادعوت
شد فاستند. ازهان نیز گه‌ب‌اش شرکت‌دکنگ‌ری‌همچنین‌جلسه‌اشورا مرتب‌دعوت‌شد می‌ود ولی ازایشان هم‌کاری‌همی د رسال قبل‌د فاند و نشد و از شرکت
د رکنگ‌فمن‌مستگرفتار و گاه‌های شخصی‌هم‌رخوای کرد ند و نیا فاند و شورانیز ازایشان مثل سال قبل‌دعوت‌نکرد فاستند.
ما هیچ‌گونه‌تعبیر خودی (بد یا خوب) با خانباند ارنه‌وا ز نظر تشکیل‌ت‌نیرا زاین‌لحاظ‌اشکالی ند ارنم.
پیروزمین
ماد را رویا به‌نظور شش‌پای از دانشجویان ایران و به‌نظور انحلال‌د اد‌کا منتظای فرما می‌شی و انحلال مجلسین‌قلای‌شاه وازاد ی
سرا‌ج‌به‌همی‌وسا‌یرمبارزین و محکوم‌کردن‌کنک‌ای‌د ول خارجی‌شاه از جمله شهریوی وازاد ی عظیم‌وا خواج‌ت‌ماعت اعتصاب‌د اهرای‌سرتا‌سر
اروپا د رتاریخ سه‌م‌m
و برای‌بکار با جبهه‌همی‌ا‌هریکا نیز تا سرگرفته‌شد فکام‌ب‌انیز د رانجا چنین‌کاری‌ن‌کنند و از سازمان‌ب‌ای‌د اشجو یا ان‌ای‌واش از جمله‌کنفدراسیون‌نیز
د راپنیا‌د ستوراتی د اد فشد فاستند. ازجریان‌کا رفته‌د ریز قبل‌مخبرین‌وسا‌یر فها یا تبا خبر فوا فشد شد و قرار ب‌د ر صورت‌بازد اشت‌توسط
تایم‌ریز زن‌ان‌وسا‌یر اشتگا مامتصاب‌د ای‌خشت‌اد اهد اد بشود. د ر همان‌روز خواسته‌های فو‌ب‌ب‌ان‌ب‌ای‌مختلفه‌تر جمود رسرتا‌سرا‌رویا‌توزیع
خواهد شد. انتظار د رنخبر‌نظاره‌راترا ب‌گرفتار قبل‌روزانجا چ‌ل‌l
انتشار د هندگان پیام‌د اشجو و اخبار جبهه‌همی مرتباً ماد رتا‌سرا‌شند و انتشارا غرا هم‌شهرای‌ما ارسال د ارنند.
از جمله‌خواسته‌های‌ما د روز اعتصاب‌د ای‌ن‌n
بروند و انتخاب‌اتازاد زیر‌نظر کمسیون از طرف سازمان ملل متحد انجام‌م‌د برود. سفارت‌ن‌n
توجه‌ب‌د ول د ارنند.

قربانت


نامه بالا یکی دیگر از نامه‌های مخفی است که برای ارتباط با پرویز ورجاوند در ایران نوشته شد.

**Organisation
der Iranischen National-Front**
in der Bundesrepublik Deutschland
und in West-Berlin e. V.
Geschäftsführende Leitung
23 Kiel-Wik
Postfach 801
Germany

سازمان
جبهه ملی ایران
در آلمان فدرال و برلین غربی
هیئت اجرایی

Kiel den 28.3.63

تاریخ ۲۸ مارس ۱۳۴۲
شماره ۷۳
پوست

"آ. جبار - کریم قاضی - دفتر جبهه ملی ایران - سو"

شورای عالی سازمان ایرانی اروپائی جبهه ملی ایران

موضوع: هیأت اجرایی سازمان ایرانی اروپائی جبهه ملی ایران

با کمال میل و احترام اینجانب بنام یک عضو هیئت ملی وظیفه‌آلود برای نجات ملت ایران از قید و بند خنجر و زنجیر کمال استعفاء و تشنه شدن ملت و سرخوردگی و سرخوردگی داشته‌ام و هم‌سفر کرده‌ام و وظیفه خود را در برابر شما انجام داده‌ام و حق برای اینکه بتوانیم بر طبق قوانین کشور آلمان که در آن هستیم فعالیت خود ادامه دهیم، زمان میسر را در آلمان فدرال و برلین غربی به ثبت رسانیدیم - در امر فعالیت سیاسی داشته‌ام امروز در اداره نظمیته این شهر (در اداره *Ordnungsamt*) در پاسپورت من فرستاده که من دیگر در سفر به آلمان فدرال و برلین غربی اجازه فعالیت سیاسی ندارم و به دلیل این علت داده که در ظرف یک ماه باقی از کار هیأت اجرایی سازمان میسر می‌ماند در آلمان مستعفا دهم و اگرچه مرا از این کار اخراج خواهند کرد - از آنجا که اینجانب ثبت باین عمل ناقص بودت معترضم و از طرف من چون در این هیئت هم و قوانین این کشور احترام نگذاشته‌ام

لذا بدون آنکه از دست خود در کار هیأت اعراس سازمان جبهه ملی آلمان فدرال و برلین
استعفاء دهم حمله تاراج شدن امر بر بر هیئت فعالیت سیاسی نخواهم داشت
و جریان را از طریق دلاکتری و ادارات تحت تعقیب قرار خواهم داد تا هیئت سرانجام
و مباحث از طرف مقامات آلمانی برایم فراهم گردد.



با تقدیم احترام

حسن ماسالی
H. Masouli

به خاطر منافع مشترک دولت ایران و آلمان، فعالیت سیاسی من به عنوان یک دانشجوی ایرانی مخالف شاه در آلمان
با مشکلاتی همراه بود. چون آنها فعالیت مرا مغایر منافع خود تشخیص دادند در ۲۸ مارس ۱۹۶۳ در گذرنامه من
نوشتند که اجازه فعالیت سیاسی در سراسر آلمان فدرال و برلین غربی را ندارم. در نامه بالا این موضوع را به اطلاع
مسئولین جبهه ملی ایران در اروپا رساندم.

احمدآباد فروردین ۱۳۴۴

جناب آقایان محترم خدیوکل - قدس قزوین -
رعا شایان - عیالانی - عیالانی - عیالانی
بهشت ملی ایران ارام نام

مقام محترم سرور ۲۷ نهنگ - فروردین انداخته شده در حال حاضر
ایران در خورده لایه نایب میان چهره گردید به دردم در این سال آقایان محترم ایران
و لایه بسیار در کمال صحت و خوش بر برید در روزی خود آزادی و استقلال ایران
برای هم بودن این را موجب العبد را به نظرات بعضی را کنار گذاشت و به جهت
اتفاق با ایران را به بیانید از این منبر در روز ایران به مردم و در این طبع خوشی دردم
کاری با همت و راستی دردم فریاد می خوانم تا در استقلال در گذشت و در خورده
فرار می کنند و با هم تها و نایب در کمال

از آنجایی که برخی اختلافات در سازمان‌ها و شخصیت‌های وابسته به جبهه ملی بروز کرده بود، دکتر محمد مصدق با دوراندیشی و درایت همیشگی‌اش به منظور ایجاد تفاهم بیشتر و برطرف کردن سوء تفاهمات، مبادرت به نامه‌نگاری‌هایی می نمود. مکاتبات دکتر مصدق، مبارزین را دلگرم و فضای تفاهم را ایجاد می کرد. نامه بالا نمونه‌ای از آن است.

Organisations Européennes
du Front National Iranien
• Comité Exécutif •

Europäische Organisationen
der Iranischen National-Front
• Exekutive •

European Organizations
of the National Front of Iran
• Executive Committee •

استقرار حکومت قانونی هدف جبهه ملی ایران است

هیئت اجرایی

سازمان ملی جبهه ملی ایران در اروپا

تاریخ ۲۱ سپتامبر ۱۳۶۳

شماره ۹۳

هیا* محترم اجرائی جبهه ملی ایران (تهران)

کمیسیون محترم امور خارج از کشور

همانطوریکه مطلع هستید کنگره سازمانهای جبهه ملی ایران در اروپا پس از تشریفات کارآمد و با موفقیت و با طرز باشکوهی به کار خود ختم شده است. کفایتی از گزارش این در شمار سیزده ایران آزاد درج شده است. بقیه گزارش و توضیحات کمی از صحنه تا این کنگره صورت نگاشته و چاپ شده است که بزودید در همه جا توزیع خواهد شد و برای آن هیا* محترم نیز ارسال خواهد گردید.

بنابراین به منظور موفقیتهای بعدی به یکباره سالها بعد در نظر گرفته شده و برای اینکه بهتر و سریعتر با اجرائیها و با طرز خود تامل گردد به یک رکن گروه و شوراهای تصمیمگیرنده که اساسی اعضا در اروپا و هیا* تاجرائی کل و محل هیا* تاجرائی ملی نشود و مگر اینکه شرایط و محدودیتها را در چنین اجرائیها باید دید. چون آن هیا* محترم اساسی اعضا در اروپا و هیا* تاجرائی کل را خواستار شده و باید بدین جهت با اطلاع و سرانده که اعضا منتخب شورای از طرف کنگره مثلاً سال گذشته نیز در نظر قرار پذیرد. البته شدد : امان با آقایان دکتر علی امین و شاپور پرواسانی. مهتد سعید سعید سعید گرامی منش حسن ماسالی. دکتر علی راسخ افشار. کیوان زرین گلشن. (از فرانسه) آقایان مهدی عسگری. محمود صورا سرافا. کیوان انوری. (از سوئیس) آقای علی شاکری. (از اطریش) آقای علی گوشه. (از انگلستان) آقایان دکتر علی زاده. دکتر قهرمانی.

هیا* تاجرائی کل پس از اولین اجلاس به شورای عالی بطور منظم انتخاب گردید و ولی اوایل ماه اکتبر ۱۳۶۳ در وین جلسه شورا هیا* تاجرائی برای تصمیمات بیشتری اتخاذ خواهند شد که در این محل نمیتواند و برای یکسال تمام به روز و به روز میرانند و از همه نظر کارها را از کار باز نگه دارند. هیا* تاجرائی کل فعلاً به ارتقاء آقایان: مهتد سعید سعید سعید گرامی منش حسن ماسالی. کیوان زرین گلشن. از هیا* تاجرائی محترم تقاضا داریم به رسیدن این نامه را اصلاح کنند و با ما بهتر از سابقه را برقرار بدارند و نظریات خود را مرقوم دارند.

از طرف جبهه ملی در اروپا بر علیه انتخابات قلابی هیا* تنگد حاکم در روز انتخابات تجلی و گسولگری ایران در مونیخ تقاضا را بعمل آمد و برای روزهای ۲۳ تا ۲۴ سپتامبر در شهر وین اختصار بگذشت و تقاضا را اشتراک میداد و شد و گزارش در فصل آن در شمار نامه بدین روزنامه درج خواهد گردید. برای درج در روزنامه ایران آزاد احتیاج به پیگیری و یک قطعنامه را بخواهد ما از سوی جبهه ملی داریم.

پسر ویزا جبهه ملی ایران

از طرف هیا* تاجرائی سال ۱۳۶۳

حسن ماسالی

گزارش هیئت اجرایی جبهه ملی ایران در اروپا به هیئت اجرایی جبهه ملی ایران، کمیسیون امور خارج از کشور در

تهران درباره انتخاب اعضای شورای عالی و هیئت اجرایی جبهه ملی در اروپا

Organisations Européennes
du Front National Iranien
• Comité Exécutif •

Europäische Organisationen
der Iranischen National-Front
• Exekutive •

European Organizations
of the National Front of Iran
• Executive Committee •

بنقرار حکومت قانونی هدف جبهه ملی ایران است

میتاجرائی

ارغیای ملی و بان جبهه ملی ایران

سایت: ۲۴ / ۱ / ۲۷

معارف: ۹۰

هیا* تاجرائی محترما زنبای جبهه ملی ایران د را امریکا

همر زمان هنر و مهارت مدتی است که از برگزاری کنفرانسها میگذرد ولی از اینها تنها محدودی هستند. چون امید فراوان د امریکا سازمانها
جبهه ملی ایران د را امریکا و اروپا با همگاری فعالانه خود د رسال اپند میرسیایری از د شوراها و میا و را شعیبش پیروزی رخشان کسبخواهند
کرد. لذ انوجیمتسا پارا هنر و مهارت الینا عقیل شورایمالی اروپا که روشنتا نه پیوستا رسال میگرد د جلبه کیمیا امید استاین د وسازمان
د رگیموار تشکیلاتی همگاری بخیلی نزد یکتروچید یتری عمل اورند. ود میا و را شعیبش برضیه یکسا توری شاء مشترکا اذ اما تقاطعی
بمحل اوریم.

برای اینکه بتوانیم زمانه را از تشکیلات پیروزی کسب کنیم باید پیوسته تر از سابق با هم د برگرد و زمانه را تنها شیبون و افترگا رخود را مشترکا
برطرف کنیم. د رشا رسیزد ما ایران ازاد قسقی از گرا رتیکنگه اروپا اند رچ شد میزود یکتا جهای یکتا نیز از گرا رتیکنگه اروپا انتشار
خواهیم اد که برای شما نیز رسال میگرد د. امید و اینها را از صوبا تشکیلاتی خود مطلع سازید. ونسخه ای از این تا تشکیلاتی سازمان جبهه ملی
امریکا را برای ما ارسال د ارید. علاقه مند به پیوسته تر و بیشتر شدن این امور تشکیلاتی سازمان شما شوم.

ارتباط اتم - انتشار بیانیه های مشترک د روزهای ملی و تاریخی سانشا روزن و پیروزی روزنا ها ارگان و انتشار مجله تعلیماتی و امور نظری جبهه
حد اقل گارما برای یورد بهار رتجد یتری خواهد بود. سعی خواهیم کرد روزنا ها ایران ازاد را به صد ایشتری برای فروش و توزیع د و مسئولین
ویاران ما روزن رفقا متعلقا امریکا ارسال د اینم انتظار د ارید. راپنکا روز قرار د ان از سرگافی ما را یاری کنید.

جلسه شورایمالی سازمانها جبهه ملی د اروپا و اینها را از اخر ما اکثرا با احتیال قوی د رتشرها میورگه تشکیل خواهد شد. اگر زمانه گانی
از ایران ما روز شورایمالی امریکا د راین جلسه شرکت بجهند بهما زغوش و تقو خواهد بجهند و گرنه امید و ارید. روانه ها سال (۱۹۶۲) که مصادف
با تشکیل کنفرانس د سین میا شد د رلند نه باشد. بیشتر ازا مصادی محترما شورایمالی امریکا آشنا شوم.

پیروز جبهه ملی ایران.

با بهترین سلام و تشاد با شما

از طرف هیا* تاجرائی سازمانها جبهه ملی ایران د اروپا



پیشنهاداتی درباره هماهنگ کردن امور تشکیلات جبهه ملی اروپا و امریکا

Organisations Européennes
du Front National Iranien
• Comité Exécutif •

Europäische Organisationen
der Iranischen National-Front
• Exekutive •

European Organizations
of the National Front of Iran
• Executive Committee •

استقرار حکومت قانونی هدف جبهه ملی ایران است

سازمان جبهه ملی ایران
سازمان جبهه ملی ایران در اروپا

تاریخ ۱۲/۱۰/۱۳
شماره ۱۳

هیأت اجرایی محترم جبهه ملی ایران در آمریکا

یاران مبارز با اطلاع می‌رسانیم که نامه کنفرانس برای آمریکا رسیده از وصول آن خبر شد بهود رجسته شورای عالی اروپا که او را کنفرانس وایل
نیز تشکیل می‌گیرد مطرح خواهد شد. طبق مذاکراتی که با کمیته خبر را با آن رسیده را اختیار می‌کنیم. امید است اینها بهر جهت
شماره مخصوص جبهه اندیشه که بطور عالی تهیه شده بهود به دست می‌رسد و بلافاصله در سرتا سر اروپا برای سازمانهای جبهه ملی توزیع گردد. شماره
مخصوص جبهه اندیشه از ۸۰ نسخه بود که ارسال گردید. تا اطلاع ثانوی از این به بعد هر شماره می‌باشد. نسخه جبهه اندیشه بهر جهت برای سازمان اروپا
ارسال دارید تا وقتی که اشتباهات جبهه اندیشه جبهه ملی اروپا را از این لحاظ اطلاع شما همزمان با مبارز می‌رسانیم.
قبلا به رسیده بهر جهت بهر جهت نسخه برای سازمان آمریکا روزنامه ایران آزاد ارسال گردید. فوری از شما بهر جهت بهر جهت اطلاع
دارید به شدت که به رسیده به تشکیل جبهه ملی آمریکا در این جهت از جبهه اندیشه روزنامه ایران آزاد ارسال شود.
امید فراوان است که شما یاران مبارز روزنامه‌های اساسی در وقت اطلاع برای تا بودی است. شما روز به روز بکشتن توری در ایران بهر جهت
پیروزی شما را در مبارزه با رژیم پهلوی متشکل و متحد همگامی را بهر جهت بسیار زین با این جهت رخود. در ایران هر چه سریعتر به مال ملی و معیشت
خود نائل شویم.



نامه هیئت اجرایی جبهه ملی اروپا درباره هماهنگ کردن امور تبلیغاتی و تشکیلاتی

کيل هتم اسفند 1344 مطابق با 28 فروريه 1966

دوست عزيز آقای حسن حبيبي

نامه های رسمي شما و همچنين نامه ايکه بعنوان عضو هيأت اجرائي بمن نگاشته بوديد دريافت شد. نامه های مربوط به کنفرانس اسبون را از طرف کنفرانس اسبون جواب ميدهم وای آنچه بعنوان عضو جبهه ملي بمن نوشته ايد در اين نامه جواب ميدهم و همانطور يکه باصراحت نظريات خود را نوشته ايد بطور صريح نظريات خود را به شما ميرويسم تا براي کارهاي عملي نتايج مثبت داشته باشد. 1- انکس شما را در مورد خط انشائي نامه ايکه بشما نوشته بومم سي پذيرم. خودم نيز پس از ارسال نامه باغلاط آن متوجه شدم. تراکم کار موجب گرديد که فرصت لکيم بکبار ديگر نامه را مرور کنم وای رويبرفته از ايکه تويسته خويستمن واهم دروصد آن هستم که در رفع اين نقيصه بکوشم. بهايار اين نيز تا کنون اسدای نوبستنگي با تشکيل هيأت تحريري را مکرده ام وای انکس دوستمکه شما را با صميميت مي پذيرم.

2- منتظر شده ايد که در مکاتبات خود تاريخ فارسي بکال بومم. اين تذکر شما را نيز بدلايل مختلف منطقي دانستم سي پذيرم و اما در مورد ساير مطالبه.

3- من تا کنون در هج يک از مکاتبات خود آقای بني صدر را بعنوان نماينده دانشجويان دانشگاه تهران خطاب نکرده ام بلکه بعنوان ايکه در تهران مبارزاتي داشتند و اطلاعات در اختيار دارند و تماس و مکاتبات دارند هميشه از ايشان تقاضا شده که اطلاعات خود را در اختيار من براي انجام مسوليت قرار دهند و در کلگه لندن نيز که ويشت گذرگه را به عهده داشتم خواندن پيام دانشگاه تهران را بر ديگر پيام ها مانم داشتم براي ايکه به مبارزات و مبارزين دانشگاه تهران ارج مي نهم و احترام ميگذارم و مبارزات آنها را در سلهاي متناوب انجام بخش خود ميدهم وای دانشگاه تهران مسول ي آقای بني صدر نيست. من مبارزات گذشته آقای بني صدر را در تهران نمي نهم کيم ايشان وظيفه ميهني خود را ميپايت. انجام ميدهند و بان قسمت از کار ايشان اعتراف ميگذارم. مريزه جزويات مبارزه و کارهاي ايشان در ايران زياد وارد نوسم نشا آنچه در ايران گذشته فقط از آنچه اطلاع دارم قضاوت ميکنم و بهشت عدالته نتواند بود اگر حرفي بزنم وای در خارج از کشور با آنچه ديده ام و آشنا هستم اتفاق شديد دارم زيرا ايشان که در ايران مبارزاتي داشتند و در خارج از کشور نيز خود را نماينده سازمان دانشجويان دانشگاه تهران ميدانند (در اين مورد نيز نظريه خود را ميرويسم) وظيفه داشته اند ييش از هر کسي براي دانشگاه فعاليت کنند بخصوص ايکه چه در کفر جبهه ملي و چه در کادر کنفرانس اسبون که تير بودند امکان همه گونه فعاليت براي دانشگاه تهران براي ايشان موجود بود وای ايشان هميشه فرياد کردند که چرا به دانشگاه تهران توجه نمي شود و در اين کار تنها انتقاد از ديگر اعضاء ديبران عضو جبهه ملي تحت الشماع کار ايشان فرار گرفته بود وای بعنوان فرد مبارز دانشگاه تهران و مطلع باوضاع انجا فقط يک ليست از اخراجييون و زندانيان دانشگاه تهران تيهپ کردند که آن بافصله بزبان فارسي و انگليسي تکثير و در اختيار مراجع بين المللي و دانشجويي و روزنامه نگاران قرار گرفت. ابا ايشان که خود را نماينده دانشگاه تهران ميدانند ايتطور حق نمايندگي را ايهام ميکنند. چرا ايشان مطلبي اساسي و مستند از اوضاع و احوال دانشگاه تيهپ نکردند. ما که با هو و چانچل نميوانيم از دانشگاه دفاع کنیم. چرا آن مطلبي که فعلا بکسيونلهاي مختلف ارجاع شده ايشان در اين چند سال بعنوان عضو مطلع و مبارز انجام ندادند. چرا از ارتباط مستقيم و غير مستقيم دانشگاه تهران و از خواست هاي ايشان محروم هستيم. ايا من و امثال من که جز اسما فري را نميشناسيم و وسيله ارتباطي بدلايل فني و بودن در دانشگاه تهران در اختيار نداريم و بقول بعضي ها اشکالي عهني بتمام امور را دنوايم چگونه انتظار داشتند که تمام وظيفه ايشان و اسفل ايشان را امثال ايشان بعهده بگيرند. ايشان بجای عمل ممکن ميکنند.

4- بطور يکه اطلاع شده ام در مورد دستگريشان اخبر ايشان و شما و آقای قطب زاده اطلاعاتي کسب کرده ايد که براي کار دفاعي حايز اهميت ميباشد. آقای قطب زاده بعنوان عضو کسييون و شما ميپايتي اين اطلاعات را فوري در اختيار ايتحالف قرار ديد تا يو حسب مسوليتي که دارم کاري انجام دهم وای آقای قطب زاده مضموص در اين مورد کوتامي کرده اند و حتی از اقدامات خود بعنوان عضو کسييون دفاع که باايشان ماموريت داده شده هر کار در محل انجام داده اند مرا مطلع نميمايد و از اوضاع و احوال و اقدامات ايشان متفقاذه از افراد غير جبهه اي مطلع ميانوم. من اين طرز فکر و طرز کار را تصدداً مطلبي. شيع نشايي و اشراييت فکري براي خود قابل شين نلتي مي کنم. اين طرز کار هاست که مانع سرست اقدامات و عدم هم آهنگي در کارهاي جبهه ملي و در نايجه امور کنفرانس اسبون مي گردد. افزاين گروا مبارزه و دفاع از هديهان را نيز ميخواهند مسند: کنند و وحمت دارند غير از آنها کسي ديگر کاري انجام دهد و اطلاعاتي براي انجام وظيفه ميهني داشته باشد. من تمام اين کارها را يک بوج (ميوانت) ميدانم که حتی سه نفر از اعضاء هيأت اجرائي را بيازيس بکشند و دو ايجا بر طوع من تحريك کنند و از روح افراد مبارز بطور است که چنين تنگ نظر باشند و من تميم قاطع گرفته ام که هرگز سکوت نکم و در يک سازمان سياسي براي عمر تلف نکنم و با براي فري و هوس ناهمه ام و بهناوين و القاب هم دايستگي ندارم.

۵- من انتقاد شخص شما را تا این ساعت، از من و از طرف تشکیل کمیسیونها مستدقکه میدم زیرا ضمن انتقاد شدید آماجی خود را نیز برای انجام کاری اعلام کرده اید و پیشنهاداتی نیز دارید و بلافاصله لیستی از زندانیان و تبعیدشدگان و اطلاعات دیگر ارسال داشته اید. در مورد وظیفه کمیسیون سه نفری در نامه قبلی نوشته بودم و عقیده دارم دخالتی در امور جبهه ملی ایران و خارج نمیتواند بکنند و اگر آبی شما بی مورد است زیرا مسوولیت محدودی دارند که یک مقدار کار تحقیقی وقتی برای هیأت دبیران انجام دهند و سازمان دانشجویان دانشگاه تهران و عضو جبهه ملی ارتباط خود را بهرطرفی که صلاح میداند میتوانند با کنگره اسیران برقرار کنند. برای من شرمک و یکبار چکی دانشجویان دانشگاه های ایران بخصوص دانشگاه تهران مطرح است که سال گذشته یک سازمان زنده و آشنادنگ باقی بماند لذا هر کسی قصد نجات وانشگاه دارد و ادعای مبارزه میکند باید با وسعت نظر نگاه بر دارند نه اینکه سلا در اختلافات دانشگاه با دسته بندی و انحصار طبای شرکت کند. نمونه اتی غیر از داخل کشور در همان پاریس با چند نفر از مبارزین دانشگاه تهران بهخطر اینکه بفرم تشکیلاتی در جبهه ملی غیر از آنچه آقای بنی صدر عقیده دارد (معتقدند) چگونیه رفتار میشود و چگونیه انرژی هایی را خنثی و مایوس می سازند.

۶- تمایل با حوزه های علمی و فقهیه ها که در نامه بدان اشاره کرده بودید من این امر را فقط بهسازم رجوع کرده ام و احتمالاً باکایان بنی صدر و فقیه زاده نیز اطلاع داده میشود: و اینکه ربمکی بکمیسیون سه نفری دانشگاه تهران ندارم.

۷- در مورد دو نفر دیگر اعضاء جبهه ملی است و فقط عضویت ایشان در جبهه ملی پاریس بیسمنی دلایل و برای اینکه بفرم تشکیلاتی جبهه ملی ایراداتی دارند مطلق گذاشته اند. آقای توکل نیز بدلائیل زیادی که در کنار دانشجویی میتوان مطرح باشد اشکالی نیست که در کمیسیون باشند زیرا همانطوریکه گفته شد وظیفه آنها محدود است و بعلاوه ایشان ورفای ایشان که ادعا دارند کاری برای دانشگاه تهران از نظر دفاعی و تحقیقی نمیتواند انجام دهند مرحله آزمایش گذاشته میشود و بعلاوه طبق تصمیم هیأت دبیران هر یک از اعضاء کمیسیونها کاری نتواند انجام دهد یا کاری خلاف انجام دهد بزرگتر خواهد شد ولی برای من نجات دانشگاه و سوق دادن مبارزات دانشجویی در جهت نجات ملی ایران مطرح است و هیچ لاجبیتی از اینکه توکل و امثال ایشان باشند تاووم دلایل منطقی که بمن برسد و در این مورد قطع شوم. با جمع آوری دستور میداند و در همه جا فقط انتقاد کردند بدون اینکه راه علمی و اساسی پیشنهاد کنند و بنی و سوله در بعضی موارد موجب تضعیف امور دانشجویی نیز میشوند. از اینکه ادعا کنیم سخنوری دانشگاه تهران هستیم چه میخوایم. من از ایشان سوال میکنم چه منظوری دارند که میخوایند همگی ایشان را نمایندنده رسمی دانشگاه تهران بدانند. آیا با این عنوان و القاب دلخوش هستند یا نمایندده میخوایند باشند که حق نمایندگی را ایفا کنند. در این مدت که اعتراضی نداشتیم چکار کردند که حالا فقط این کاغذ بازی مانع فعالتهای روحشان ایشان میگردد. آیا کسی لقب نمایندده دانشگاه تهران بر روی اسم او نیانند نباید کاری کند و یا نمیتواند کاری کند. انتقاد من در اینجا است که میگویم نمایندده کسی است که یک مبارزه دانشگاه تهران احساس طلب نباید بقدت و شیخ تلمینی تشکیل نمیدهد و روح اشتراکیت و با اشتراکیت فکری راه نمیدهد و جنگ انقلابی نمایندگی تهران براه نمیدارد. اگر نمایندگی چنین است خرواری هم معرفی نامه و امضاء جمع آوری شود ارزش معنوی ندارد. از اینکه نوشته بودم در لندن نشینم که ایشان بنامندگی دانشگاه تهران شرکت میکنند صحت دارد زیرا توضیح بیشتر را در نامه رسمی کنگره اسیران خواستم بدهم و واقعا هم من تا کاون هیچ معرفی کرده اند و از طرف دیگر عده ای از مسوولین و اعضاء جبهه ملی بنامندگی ایشان اعتراض دارند که در این زمان هم معرفی نامه و هم اعتراض به هیأت دبیران وقت رسیده بود ولی بهخطر اینکه این اختلافات در کنگره لندن مطرح نشود و جریان بیشتر تحقیق گردد در آن مواقع هیأت دبیران و مسوولین جبهه ملی اروپا از انتشار چنین خبری بهخطر حفظ مصالح جبهه ملی جلوگیری کردند و بمن نیز که بویاست کنگره انتخاب شده بودم چنین امری را اطلاع داند و بعد نیز برای من و خیلی ها که از مبارزات آقای بنی صدر شنیده بودیم و از طرفی از اخلاقیات ایران مطلع شدیم بقول معروف دندان روی جگر گذاشتیم تا ببینیم آقای بنی صدر در اروپا چکار خواهند کرد و واقعا فکر کسی قصد مبارزه دارد و در فکر تمام مبارزین جبهه ملی است این امکان داده شود و همه نوع همکاری در این راه بعمل آید ولی ایشان و شاید عده ای دیگر سکوت و سراعایت این موضوع ها را دلیل بر بیعتی و ندانم کاری من و امثال من تلقی میکردند و هر موقع بعنوان اینکه آدم باحسن نبیتی باشیم همیشه سکوت کنیم. اگر حسن نیت بان تلقی میشود که در مقابل حقایق سکوت کنیم باید برای بار چندم اعلام کنم که چنین (حسن نیتی) ندارم.

بعلاوه آیا این مسخره نیست که با یک نامه در سال ۴۲ هنوز خود را نمایندده دانشگاه تهران بدانیم. پس فرق ما با آن آقایان در (توس) که از طرف کمیته مرکزی حزب توده در سازمان بین المللی (پراگ) انجام میدهند چیست. لذا حق دارم بپشام این جزئیات بخومم اجازه بدهم که فکر کنم- با معرفی نامه ای که از سال ۴۲ در دست دارند نمیتوانند بطور مسروونی نمایندده مگر اینکه در هر سال از طرف مسوولین سازمان دانشجویان دانشگاه تهران باایشان یا فرد دیگری ماموریت شرکت در کنگره های کنگره اسیران بدهند. حتی اگر ایشان را بنامندگی معرفی کنند باید نظریات دانشجویان و مشکلات آنان را بطور رسمی و غیر رسمی بنیبرخانه کنگره اسیران

ارسال دارند و کوشش شود ارتباط رسمی هیات دبیران با سازمان دانشجویان دانشگاه تهران حفظ گردد تا تحریک و ارتباط معنوی دانشجویان ایران و خارج از وطن حفظ گردد. اکنون بخاطر این احساس مآلئیه و شیخ ندیمها کاندراسیون از ارتباط و پیشنهادات ارزنده ترین واحدهای خود محروم گردیده است و موجب تضعیف روح همکاری دانشجویان داخل و خارج از کشور شده. ایشان و هر فرد مبارز دانشگاه تهران «بیایستی بعنوان سبیل مبارزین رفتاری مبدلتند که حتی در خارج از کشور برای وحدت مبارزین جبهه ملی در دانشگاه تهران میگوشتند و مسرف نظر از اینکه همگی با شخص ایشان صمیمی هستند یا نه برای دفاع همگی بکوشند و نظرات همگی را منطبق در جلسه آینده هیات دبیران فرد دیگری را میتوانم پیشنهاد کنم.

خواهش میکنم فقط درصدد جواب این نامه برنویسید بلکه بدوستان دیگر نیز سفارش کنید که کاری انجام دهند تا غیر از من فرد دیگری این انتقاد ها و شدید تر از اینها را نکند.

رونوشت این نامه برای آقای ابوالحسن بنی صدر ارسال میشود و از آنجاییکه از آقای قلب زاده نیز در این نامه انتقاد کرده ام لطفا نامه را برای مطالعه در اختیار ایشان نیز قرار دهید تا از انتقادات من مطلع باشند.

دوستدار- حسن ماسالی

نامه انتقادی من به دکتر حسن حبیبی در چارچوب جبهه ملی ایران

او بعدها به پست های حساسی چون وزارت و معاونت رئیس جمهوری در رژیم کنونی منصوب گردید.

Nov. 6- 1963
سپتامبر ۶

هیئت اجرایی
جبهه ملی ایران در آمریکا

جناب آقای حسن ماسالی
هیئت اجرایی
سازمانهای جبهه ملی ایران در اروپا

دوست مبارک در این موقع که از طرف شورای مرکزی جبهه ملی ایران در آمریکا بسمت رابط انتخاب شد با ما به نهایت خوشهالیم که می توانیم با دوستان ارزنده اروپا از نزدیک تماس داشته باشیم. امیدوارم در جلسه آینده بتوانیم این رابطه را هر چه بیشتر گسترش داده موجبات یک همکاری فوق العاده نزدیک را پی بریزی نمائیم محققا موفقیت های آینده ما در گرو این پیوستگی نزدیک خواهد بود.

ادرس جدید به قرار زیر است:

ادرس پستی -
Siavoush Sehhat M.D.
530 East 84th Street
New York 28 N.Y.

تلفن روز
تلفن شب
LE-5-3000
LE-5-3000
YU-8-9801

ادرس تلگرافی -
Doctor Sehhat
170 East End Avenue
New York 28 N.Y.

در ضمن با اطلاع می رساند که در تعقیب مبارزه شایان توجه شما در اروپا دوستان در آمریکا در -
چند نقطه مختلف مخصوصا کالیفرنیا و نیویورک دست به تظاهرات داده داری زدید - در نیویورک دوستان در صارت سازمان ملل اعلام تحصن با بوزه نموده که همانطور که در خبر مطبوعاتی شمیمه ملاحظه می فرمایید و جهان کامل آن در بولتن خبری دیج که برای تان فرستاده میشود پس از تماس با مقامات سازمان ملل با نمایندگی ایران تماس حاصل که منجر بصحبت تلفنی با سفارت ایران در واشنگتن شد و آنها قول دلرند تلگرافا جهان را با ایران اطلاع دهند و در ظرف یک هفته با جواب بدهند.

میله اندیشه جبهه تا اواخر نوامبر آتی حاضر خواهد بود.

بضمیمه معرفی نامه از طرف شورای مرکزی را ملاحظه خواهید فرمود.

در خاتمه موفقیت دوستان را از دادار پاک خواستارم

بهروز جبهه ملی ایران
مستول ارتباطات خارجی
دکتر سیاوش صحت

خواهشند است در نامه های متبادل اینجانب را باسم مستعار (بهی بزرگمهر) بخوانید

نامه دکتر سیاوش صحت به عنوان رابط جبهه ملی ایران در آمریکا درباره گسترش روابط و فعالیت های جبهه ملی

ایران در آمریکا و اروپا



شرکت در کنفرانس "همبستگی ملل آفریقا و آسیا"؛ این تصویر توسط ساواک در تمام مرزهای هوایی و زمینی جهت دستگیری و ممانعت از ورود و خروج به ایران پخش شده بود.

درگذشت دکتر محمد مصدق و تاثیر آن در خارج از کشور

دکتر محمد مصدق محبوبیت بزرگی در میان دانشجویان خارج از کشور داشت و خبر مرگ او در ۱۴ اسفند ۱۳۴۵ موجب گردید که فعالین و مبارزین خارج از کشور مجالس بزرگداشتی درباره دکتر محمد مصدق برگزار کنند که در اینجا تصاویر برخی از این مراسم‌ها که در آنجا حضور داشتم می‌آید:



مراسم بزرگداشت مصدق در کلن و فرانکفورت به مناسبت درگذشت وی (اسفندماه ۱۳۴۵)



سخنرانی من در مراسم بزرگداشت دکتر محمد مصدق در "فرانکفورت" و "کلن"



حرکت دانشجویان در شهر فرانکفورت به مناسبت درگذشت مصدق



مراسم بزرگداشت مصدق در کلن سال ۱۳۴۵



مراسم بزرگداشت مصدق در کلن سال ۱۳۴۵

طرح برنامه سیاسی
سازمانهای جبهه ملی ایران خارج از
کشور (آمریکا ، اروپا ، خاورمیانه)
مصوب کنگره مشترک

تاریخ انتشار ۱۳۵۱

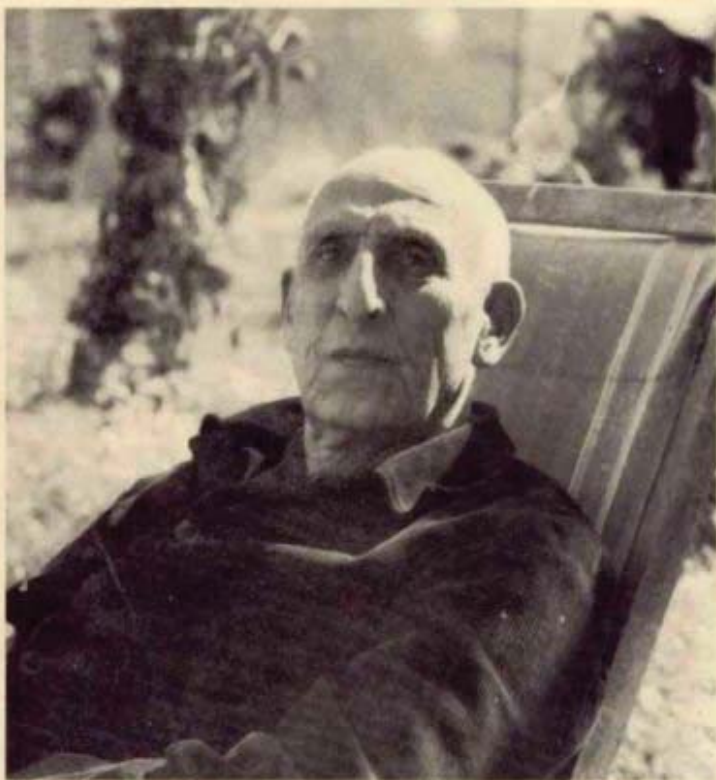
مقدمه

مردم ایران در طول تاریخ بر تلاطم خود
همواره برای آزادی و استقلال خویش مبارزه
کرده‌اند و امروز هم که در چنگال خون‌پسین
امپریالیسم و دست نشانده‌گان داخلی آن
گرفتارند از مبارزه باز نایستاده‌اند . جنبش
انقلابی مشروطه ، نهضت های انقلابی جنگل در
گیلان ، خیابانی در تبریز ، کلل محمد تقی خان
پسیان در خراسان ، مقاومتها و مبارزات ممتد
علیه دیکتاتوری رضا خان و بالاخره مبارزات ضد
استعماری و دموکراتیک مردم ما برهبری دکتر
مصدق که برجسته ترین شعار آن ملی شدن
صنایع نفت در سراسر ایران بود بهترین شاهد
فداکاری و پایداری مردم در راه کسب آزادی
و حاکمیت ملی در دوران معاصر است .

انحلال قدریجی مناسبات کهن جامعه ایران
که بطور عمده تحت تاثیر استعمار در شکل

== ۳ ==

تشکیل جبهه ملی ایران در خاورمیانه و ارتباط مستقیم با مبارزین داخل کشور تاثیر زیادی بر اعضا و هواداران
جبهه ملی ایران در خارج از کشور گذاشت. لذا به منظور هماهنگ کردن مبارزات سیاسی - تشکیلاتی کنگره
مشترکی از هر سه بخش تشکیل گردید و طرح برنامه سیاسی و برنامه عمل مشترکی به تصویب رسید و به صورت
یک جزوه تهیه و منتشر شد.



کسانیکه دخی باي صالح عمرم ميان آيد ز صالح خرمي نيلرات نغمي نکلند
کسانیکه درسات محکم امسازش نیند و آنگاه نوق نوزرد در نیا نکلند
دیک دنگ که نوحه مه نند را یک بنده در راه اناری د استقلال ایران نکلند
از عجز و خوارگی نکلند این عکس نامبر ابرار میوزر اهدا آید آانی ۱۳۴۱
دکتر هژر

به مناسبت محاکمه سران و فعالین نهضت آزادی ایران در دادگاه نظامی عشرت آباد، در سال ۱۳۴۱

Das Komitee
Organisation
der Iranischen National-Front
in der Bundesrepublik Deutschland
und in West-Berlin e. V.
Geschäftsführende Leitung
23 Kiel-Wik
Postfach 601
Germany

سازمان
جبهه ملی ایران
در آلمان فدرال و برلین غربی
هیئت امرایه

فروری den

تاریخ
شماره
پیوست
۵/۱۱
۶۳/۱۹۲

"استقرار حکومت قانونی هدف جبهه ملی ایران است"

جناب دکتر ابراهیم منشی محترم شورای عالی جبهه ملی در اروپا
همرزم عزیز طبق خبر رسیده از همرزم عزیز و محترم شورای عالی جبهه ملی در اروپا کارشایرانی
تایان حیدرعلی رحمانی و حسن کنگرانی و کنگرانی دیگر که شناخته شده عصر نوین است
نهم ماه مه ۱۹۶۳ ساعت ده شب بمبزل کارشایرانی رفته و ایشان را برای مذاکره
حضرتی خارج از آلمان دعوت کرده اند و پس از هماهنگی ایشان را مضروب
نموده اند و مجرای از طریق پلیس و دانشگاه در برلین غربی تحت تعقیب قرار گرفته است
آمریکا و برلین غربی طی نامه ای در تاریخ دهم ماه مه ۱۹۶۳ این خبر را داده اند و
تقاضا کرده اند که بکلیه اعضاء شورای اطلاع داده شود لذا مراتب جهت اطلاع سایر
اعضاء محترم شورای اطلاع شما میرسد
سول کنگرانی
درا تاج در برلین غربی
اسامی که از تاریخ ۱۲.۵.۶۳ (از تاریخ ۱۲.۵.۶۳ تاکنون)
خوانده اند

اطلاع رسانی مسئول تشکیلات جبهه ملی در آلمان فدرال و برلین غربی درباره مضروب شدن یکی از فعالین جبهه

ملی در برلین

جہان

در تاریخ نام نگار - ۱۱۸۰ شمسی روز دوشنبه ۵ صفر ۱۳۴۲
در روز شنبه ۵ آبان ۱۳۴۲ و اول مهر ۱۳۴۲ در کتب و کتب

جنت اور اس راہ میں جہنم میں لڑائی دیکھو

نام و نام خانوادگی: محمد علی محمدی / تاریخ تولد: ۱۳۵۵/۰۵/۰۵ / شماره شناسنامه: ۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ / شماره کارت ملی: ۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰

[illegible][illegible]

۶- اگر کسی غریب را به رسم میسرند و نظر آنکه او را غریب است و به رسم میسرند
۷- اگر کسی غریب را به رسم میسرند و نظر آنکه او را غریب است و به رسم میسرند

۸- بنو قریظہ راغب و جہاد دس راہ و راہ نمونہ جامع کہ کہند و مورد قبول است۔ بہت موقع ہوتا ہے کہ کسی قوم کو

[illegible][illegible]

آنها در هر جا که میسر باشد در هر شهری استیلا می کنند و در راه باطن و احوال امور ما را دستبرد می زنند و در راه نفیست که ما را آن جهت راه را در هر شهر و قریه و دهستان

موضوع تغییر و تدبیر، مصداق کلمه فعلی باشد، اینها تمام رسید

اطلاع رسانی درباره برگزاری اولین کنگره جبهه ملی ایران در داخل کشور و چگونگی شرکت نمائندگان جبهه ملی

خارج از کشور در آن کنگره

دوره جدید شماره ۱۸۰ فصلنامه ایران صفحه ۹

گرامی باد خاطره دکتر حسین فاطمی

پایه از صفحه ۱

چون رژیم های دیکتاتوری مانع از شناخت تاریخ واقعی نهضت ملی ایران بوده اند از آنجائیکه زندگی سیاسی دکتر فاطمی با تاریخچه نهضت ملی ایران گره خورده است، کوشش میکنم که زندگینامه او را با مختصار به آگاهی نسل جوان برسانم.

دکتر حسین فاطمی در سال ۱۲۹۸ در شهر تاین، در یک خانواده مذهبی متولد شد. پس از تحصیلات مقدماتی برای ادامه تحصیل به اسفهان رفت. در سن بیست سالگی در تهران در رابطه با مطبوعات کشور مشغول به کار شد. از آنجائیکه با ادبیات سبک پور فاطمی روزنامه «باختر» را در اسفهان انتشار میداد، برای او به اسفهان بازگشت و او را آن نشریه را بر عهده گرفت. پس از مدتی به منظور گسترش مبارزات مطبوعاتی خود، مرکز انتشار «باختر» را از اسفهان به تهران منتقل کرد و سرمدین آنرا از تهرماه ۱۳۲۱ بر عهده گرفت. بعد از چند سال برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت و در رشته روزنامه نگاری فارغ التحصیل شد و در سال ۱۳۲۷ به ایران بازگشت.

در سال ۱۳۲۸ نشریه «باختر امروز» را در تهران انتشار داد و پس از تشکیل جبهه ملی ایران به عضو و باران او پیوست و نقش فعالی در جبهه ملی و دکتر محمد اباغ کرد.

روز دوم اردیبهشت ۱۳۳۰ دکتر محمد بهمن نخست وزیر زمان امور کشور را در دست گرفت و دکتر حسین فاطمی را به معاونت نخست وزیری برگزید. روز ششم آبانماه ۱۳۳۰ هنگام سفرشانی بر مزار محمد مسعود، سرمدین روزنامه «سرد امروز» گروه فدائیان اسلام قرار گرفت و به سبقتی صحیح شد. او ابتدا در ایران تحت محاصره قرار گرفت و سپس به هامبورگ رفت و در پیراستان «الزیات» هامبورگ تحت درمان قرار گرفت. مجله تشبیهل در آلمان همگی او را هنگام خروج از پیراستان چارچو کرد و با وقاحت نوشت: «مستاور مصطفی نخست وزیر وحشی شد». لایل تامل است که نشریه با مطبوعات پیراسته آلمانی رفاهت که منابع آنها باطابق میافند و ملتی برای اسطاف حلق خود میارز و پرمیخیزد «پیراسته» را فراموش میکنند. و شخصیت بزرگ دمکرات ایران

درباره دکتر حسین فاطمی چنین اظهار نظر میکند: «مفوق برآمدن آن کسی که از دست ما رفت و یک عده مردم خیره را وطن بیست و راهبار نمود همان شادمانی دکتر حسین فاطمی است که هر وقت یادش می آید رازمرد شد. می بین اخبار مبارک میفهم و یکین دارم که نام یکش همیشه در مسافت تاریخ ایران باقی خواهد ماند». پایانی گرامی باد

دیکتاتوری-فاطمی را در سراسر کشور مستقر ساختند و به حبس و کشتار مخالفین پرداختند. دکتر مصطفی و عده کثیری از پارانش زندانی و محاکمه شدند. دکتر فاطمی مدتی در اختیار پسر سرد و ملی اقامتگاه مخفی او تو رفت و برپسند فرمانداری نظامی تهران دستگیر شد. کودتگران برای اینکه او را برسرعت از بین ببرند، هنگام انتقال از آن زمان شهریهایی به زندان کشان موه ای که سرگردان جهان معمری (معروف به شعیان بی بی) را آجیر کردند تا به او شک در حرکت چاقوکشانی یا ضربات چاقو او را مشخصی صبر کرد. در آن روز طاهرانی که شهروان با اعتقاد و وفاداری بود. در محل حمله اوپاش، خود را بر بدن خود آلود و دکتر فاطمی اشاعت و چندین مرتبه چاقو را تحویل کرد تا جان برافشانی از نجات دهد. نگهبانان مسلح به دستور دیوار زنی هیچ عکس العملی در برابر پلنگان امیر دده از خود نشان ندادند. دکتر فاطمی قریب ۹ ماه با زندان پسر برده میس او را

سیاست عده ای از افسران و درجه داران در برابر دیکتاتوریه قریب رسلانی. روزنه این سیاست است که پیوسته و نظام ملی، میان مردم و حاکمان مسلح کشور که به هیت ملی خود تکیه میکنند، هرچه روش فراهم شود و مشترکا برای آزادی، دموکراسی، حاکمیت ملی و سازمان کار برآورد.

آخرین خبر از ایران حاکی بر آن است که روز دوشنبه امیر ایران ماموران جبهه ملی به خانه نوساز عودان امیر رحیمی مراجعه کرده او را با خونسردی براند. روز سه شنبه درگذشت امیر رحیمی خبر از او به خانواده امیر رحیمی خبر دادند که پیوندهای ایشان به مائستانتی انقلاب اسلامی در ایران مرده است. طبق اطلاعات رسیده نوساز سرریب امیر رحیمی همواره آزاد شده است.

۱۴ بهم ۱۳۳۰

با به گذشتن ریمه از حزب دمکرات کردستان اسلامی، سرمدین اسلامی مات ۱۳۳۰ روز ۱۴ سپ ۲۲ برابر با ۵ اکتبر ۱۴ خرداد سالگرد حزب کردستان عراق یکی از مبارزین حزب دمکرات کردستان ایران بنام ابراهیم سیکانین را که در سزای یکی از دموستان خود بود برده جیم فراد داده و تاشاده ی را به حقان رساندند. در این حلقه نوردمستی مسلح مثل نیز بسازی صبر و به پیراستان منتقل گردید.

اخبار ایران

پایه از صفحه ۱۲

مراجعه میکنند و اعلام میکنند که برای مدت نوسال امیر رحیمی به زور مومل خواهند شد. تاهاوار نوساز رحیمی باطابق کتاب طهراف خدمتانی فرش در پیراسته امیر سرکت میکنند. در مائستانتی انرف فرد فاطمی که با لیلی شخصی خود را مستحب افرشته میفرای میگرد شرح به یازجونی از سرریب امیر رحیمی میکنند و او را متهم میساز که ما گفتار و نامه های خود برافه سرد اندشاده به خد انقلاب و استکبار جهانی داده است.

نوساز امیر رحیمی حسن تاکید به اشتقاق خود در زمینه خوروت برافاری مردم سزایی در ایران اعلام میکند که لحظه ای از تلاش خویشتن بر نخرامد داشت و مزایم هر فلسی که بنوشد بکند.

از آنجائیکه خبر بازداشت نوساز امیر رحیمی در میان دیرمهای مسلح بعضی دده بود دهی نقد. از افسران و درجه داران ایران دوست در برابر در دودوی پلنگان ایران در تهران طبر اشباع کرده و خورشان آزادی افری نوساز امیر رحیمی شدند. این اقدام افراد نیرمهای مسلح کاشفان خودکانه را دچار حیرت کرد. بود و رژیم باید گردید که نوساز ۱۴ همگرو نوساز امیر رحیمی را با یک گریبل مشلق به روشی به زندان رساندند.

مقاله‌ای درباره دکتر حسین فاطمی و اینکه فداییان اسلام قصد کشتن وی را داشتند.



Hussein Fatahi, 44, Berater und Freund des vormaligen deutschen Premierministers Maaouad wurde mit verheerender Bauchschmerz-Wunde aus dem Hamburger Elisabeth-Krankenhaus entlassen. Fatahi, der seine Kugel im Februar bei einem Attentatsversuch auf Maaouad abbekam, bezieht sich in deutsche Behandlung, weil er weitere Auführerfragen fürchtet. Er wird nun, nachdem sich Maaouads Positionen etwas gestärkt haben, als Abgeordneter in das deutsche Parlament einziehen. Bei der Oberin des Krankenhauses bedankte sich Fatahi: „Out, sehr gut, alles gut.“

Juan Perón, 55, argentinischer Staatschef, wegte in absehbarer Zeit zurücktreten, erwarfen argentinische Geschäftsleute, die sich zur Zeit in der Bundesrepublik aufhalten. Kurz vor dem Tod seiner Frau habe er in Freundeskreisen geäußert, falls Perón nicht wieder genosse, wolle er sein Amt niedergelegt. Die Geschäftsleute, die seine Gegner Perón sind, bezweifeln, daß der General die gegenwärtigen wirtschaftlichen Schwierigkeiten des Landes (a. SPUR-GEH. 1950) mindern kann. Sie bezweifeln weiter, daß Perón bereits in der Schweiz ein Haus erworben habe.

Gottfried Erdreich, 50, Krebsforscher der durch sein Krebsmittel „Lachobond Chondritin Erdreich“ im In- und Ausland bekannt wurde, will seine Forschungsarbeiten in Marokko weiterführen. Professor Erdreich war die Herstellung des Krebsmittels von den Westdeutschen Krebsforschern verboten, weil die Herstellung und Abfüllung seiner als „Lachobond“ bezeichneten Arznei unter „unzureichenden Bedingungen“ erfolgt sei.

Johanna Bieda, 50, Oberbürgermeisterin (SED) von Schwerin (Ostzone), hat die Zwangsauflösung des ersten Lehrplans im Fakultativum der Parteihochschule „Karl Marx“ nur mit der Zustimmung der Hochschullehrerinnen Hans Wolf zu. Die Kreisleitung in Schwerin heißt sie: „Da dürfte heute eigentlich nicht mehr verhandelt werden, daß man auf die Frage nach der verabschiedeten Politik des brandenburgischen Militärsatzes gegenüber dem polnischen Volk nichts zu sagen weiß.“



Sadike Gorgoselou, 35, Gattin des Persisch-Chefs am Hofe des Schahs von Persien, brachte ungewohntes Leben in Rom. Sadike, die seit Monaten erfolgreich in italienischem persischen Öl reist, will dort mit italienischen Ölschleppern neue Verträge abschließen. Ihre Erträge stehen jedoch bis jetzt nur auf dem Papier, weil die Schiffhubs-Gesellschaften noch immer streiken. Schiffe für den Transport persischer Öl zur Verfügung zu stellen. Grund: Der Tanker „Boat-Mary“ (a. SPURGEH. Nr. 2070), der als erster die britische Ölfeldende durchbrach, liegt noch immer beschlagnahmt im Hafen von Aachen. Ihre italienischen Geschäftspartner ermunterte Sadike: „Wenn ich Sie zu einem Besuche einlade, bei dem der Schah in Strümen fließt, dann wissen Sie, daß das erste Tankschiff des Schahs glücklich ist.“

Felix Prinz von Luxemburg, 46, umgibt bei dem Empfang der Montan-Union-Partner in Luxemburg den Zorn der Damen der französischen Delegation, weil er sie nur mit einem kurzen Vorbeigang begrüßte. Als vollendeter Kavallerist glänzte er. Franz Eitel, 50, Bundestagsabgeordneter, der den Pariser Damen arge Komplimente machte.

Yago Hassen, 22, verschwand kürzlich spurlos in Paris. Alle Nachforschungen blieben erfolglos. Jetzt meldete sich der schwedische Tourist Tage aus einer Fremdenpension-Kammer in Süd-Algerien (Marekko). Er war bei einer leicht-drohlichen Bundesreise durch die Pariser Bars Hosenklausen der Fremdenlegen in die Hände gefallen. Der schwedische Militär-Attache in Paris, Folke Lovén, bemüht sich bis jetzt vergebens, Tage wieder zu finden.

Kenneth Forryhough, 45, Abgeordneter des englischen Unterhauses (Labour-Partei) verteilte in einer Sitzung gegen die von den Konservativen durchgesetzten Ausgaben der künftigen Familie. Labour-Kollege Douglas Houghton forderte, den Friseurhändler, Herr Philip von Lohbengh, nur Einkommenssteuer zu bezahlen, da er ein bezaubertes öffentliches Amt (Friseurhändler) bekleide. Er möchte aber annehmen, meinte Houghton daß der Herr Philip befragen werde, 30 000 Pfund als Gehaltsanspruch stellen zu können, so daß er nur noch 2000 Pfund zu versteuern brauche.



Douglas MacArthur, 72, ehemaliger Fernost-Oberbefehlshaber („Alle Soldaten sterben nicht“), wurde jetzt in den Aufsichtsrat der Rüstungs-Firma INC. Schweißmaschinen- und Waffen-Fabrikation gewählt. Als James H. Bond (a. 50, der Präsident des Konzerns, der Dwight MacArthur in seine Geschäftsführung verführte, sagte er: „Ich glaube, es ist eine ganz besondere Gnade, wenn es einem Soldaten erlaubt wird, auf diese Weise seine Karriere zu beenden.“ Man nimmt in New York an, daß MacArthur ein jährliches Gehalt von 100 000 Dollar (entspricht 620 000 DM) beziehen wird. Außerdem wird er auch in Zukunft seine 10 000 Dollar (620 000 DM) Jahresgehalt als aktiver First-Stern-General ohne Kommando erhalten.

نشریه "اشپیگل" در شماره ۳۴ خود در اگوست ۱۹۵۲ زمانی که دکتر حسین فاطمی مدتی را در هامبورگ در

بیمارستان بستری بود، مقاله‌ای درباره وی چاپ کرد.

تجدید فعالیت جبهه ملی در داخل کشور، بین سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲

شاه که در زمان آیزنهاور با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دوباره به قدرت رسیده بود، دیکتاتور حقیری بود که می‌بایست همیشه خودش را با سیاست خارجی آمریکا انطباق دهد.

پس از اینکه جان.اف.کندی به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شد، به منظور مبارزه با کمونیسم، آقای "والث روستو" را به عنوان مشاور خود انتخاب کرد. "والث روستو" کتابی نوشته بود تحت عنوان "مانیفست غیرکمونیستی" و تاکید داشت که برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم، باید در کشورهای سه قاره، نظیر ایران، "رفورم ارضی" به اجرا درآید و آزادی‌های سیاسی به طور نسبی تامین شود. کتاب والث روستو، به نام "مانیفست غیرکمونیستی" به زبان‌های مختلف موجود است که چندین بار تجدید چاپ شده‌اند.

The Stages Of Economic Growth, Walt W. Rostow, Cambridge University Press, 1960, 1971, 1990)

طبق دستور کندی به شاه، باید با انجام اصلاحات ارضی موافقت می‌شد. از این رو دکتر علی‌امینی و ارسنجان وزیر کشاورزی وقت، مامور اجرای طرح "روستو" شدند. شاه که فردی وابسته به سیاست خارجی آمریکا بود و همچنین نسبت به دکتر امینی حسادت می‌ورزید، تصمیم گرفت که خودش مستقیماً دستورات کندی را به اجرا درآورد. از این رو، تقسیم اراضی را بدون در نظر گرفتن شرایط داخلی همچون مشکل آبیاری و کمک‌های فنی - مالی با عنوان "انقلاب سفید" با عجله به اجرا درآورد. این امر موجب شد که عده‌ای از کشاورزان صاحب زمین شوند، اما تعداد کثیری از روستاییان تهیدست، به خاطر اینکه قادر به حل مشکلات آبیاری و نیازمندی‌های فنی - مالی خود نبودند، زمین‌های خود را رها کرده و به اطراف شهرهای بزرگ، برای یافتن کار و لقمه نانی، کوچ کردند. همین تهیدستان و حاشیه‌نشینان شهری (پلب‌ها)، نیروهایی بودند که در شورش‌های کور به رهبری

خمینی شرکت کرده و بعدها نیروهای بسیج، پاسدار و حزب الله، در رژیم خمینی را تشکیل دادند.

با این وجود جبهه ملی ایران، امکان یافت که بین سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ به فعالیت‌های خود ادامه دهد. تحت پوشش جبهه ملی، جنبش دانشجویان ایرانی در دانشگاه‌های مختلف ایران شکل گرفتند. در سی تیر سال ۱۳۴۰ بزرگترین میتینگ جبهه ملی ایران، در میدان جلالیه تهران برگزار شد. در پی آن اولین کنگره‌ی جبهه ملی ایران در زمستان ۱۳۴۱ در تهران برگزار گردید. در این کنگره، برخی از رهبران جبهه ملی ایران که از جدال‌های درون گروه‌ها و احزاب ناراحت بودند، خواستار انحلال احزاب و گروه‌ها در داخل جبهه ملی شدند. اما دکتر مصدق با انحلال احزاب و گروه‌ها مخالفت کرده و این امر موجب گردید که تشکیلات جبهه ملی، با مشارکت نمایندگان احزاب و گروه‌ها تجدید سازماندهی شود و ساختار تشکیلاتی جدید جبهه ملی، به نام "جبهه ملی سوم" شکل گیرد. این در حالی بود که جبهه ملی در داخل و خارج از کشور، با بحران درونی و انشعابات متعددی مواجه گشت، به طوری که برخی از رهبران آن از ادامه‌ی فعالیت، کناره‌گیری کردند.

با توجه به فضای نسبی که برای دموکراسی باز شده بود سندیکاهای مختلف و از جمله معلمین فعالیت می‌کردند و در تظاهراتی که برای خواسته‌های خود جلوی مجلس برگزار کرده بودند دکتر خانعلی یکی از معلمین به قتل رسید. کشته شدن دکتر خانعلی موجب شد دکتر علی امینی، محمد درخشش را به عنوان وزیر فرهنگ برگزیند.



هنگام تجدید فعالیت جبهه ملی ایران، نیروهای سرکوبگر رژیم شاه یکی از معلمین به نام دکتر خانعلی را به قتل رسانده بودند. لذا، معلمین و دانشجویان در روز سیزدهم اردیبهشت ۱۳۴۰ در جلوی مجلس اجتماع کردند و خواستار مجازات عاملین قتل شدند.

گسترش فعالیت‌های آزادیخواهانه‌ی جبهه ملی و جنبش دانشجویی در داخل و خارج از کشور، موجب وحشت رژیم شاه شد. حادثه‌ی پانزده خرداد ۱۳۴۲ به رهبری خمینی مرتجع، بهانه‌ای به دست شاه داد که دوباره به ترور و اختناق متوسل شود. شاه و اطرافیان او به جای اینکه مواضع ارتجاعی خمینی را تشریح و به مردم معرفی کنند، با اتخاذ سیاست ترور و اختناق، از خمینی یک قهرمان ساختند. همه‌ی آزادی‌های فردی - اجتماعی را دوباره، پایمال کرده و بار دیگر فضای ترور و اختناق را تشدید کردند. آن‌ها حتی نیروی لیبرال و مسالمت‌جویی مثل جبهه ملی ایران را تحمل نکردند. پس از سرکوب جبهه ملی و سرکوب جنبش دانشجویی در داخل کشور، رژیم شاه در سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۱ درصد برآمد که با همکاری دول مرتجع خارجی، کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج از کشور را نیز "غیر

قانونی" اعلام کند. در این ارتباط، گذرنامه‌ی قریب به ۳۶۴ نفر تمدید نشد تا پلیس کشورهای خارجی، بهانه‌ای برای اخراج و تحویل آنان به ایران داشته باشد. هریک از اعضای کنفدراسیون و جبهه ملی خارج از کشور که برای دیدار خانواده‌ی خود به ایران می‌رفتند، دستگیر یا زندانی می‌شدند. رژیم شاه همچنین درصدد برآمد که با همکاری دولت آلمان، جلوی فعالیت‌های قانونی کنفدراسیون را بگیرد. من از قبل، با همکاری چند نفر از دوستانم، فدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در آلمان فدرال و برلین غربی را در دادگستری شهر کیل (شمال آلمان) به ثبت رسانده بودم. به این ترتیب با همکاری وکیل مدافع خود به نام دکتر "هلدمن" و با پشتیبانی چند نفر از نمایندگان مجلس که عضو حزب سوسیال دموکرات آلمان بودند، همچنین شخصیت‌هایی چون "برتراند راسل" و "ژان پل سارتر" این توطئه خنثی شد.

در این باره می‌توان به اسناد مختلفی که انتشار یافته‌اند، مراجعه کرد.

12.10.67

DEUTSCHLAND

BERLIN

POLIZEI

Knüppel frei

Der Sanitätswagen stoppte. Krankenträger hasteten mit einer Bahre in die Rettungstation des Städtischen Krankenhauses Moabit. Der Patient blutete aus Mund, Nase, Ohren und aus einer Wunde am rechten Hinterkopf.

Vergeblich versuchte der Aufnahmearzt, die Wundblutung zu stillen. Vergebens bemühten sich wenige Minuten später die Chirurgen, den Verletzten zu retten. Während sie aus der Schädeldachplatte ein Knochenstück in der Größe von sechs mal sieben Zentimetern entfernten, setzte der bereits schwache und unregelmäßige Herzschlag aus.

So starb am Freitag, dem 2. Juni, kurz nach 21 Uhr, Benno Ohnesorg, 36, Student der Germanistik und Romanistik an der Freien Universität Berlin (FU). Schädelbruch — lautete die erste Todes-Version, die in der Nacht zum Sonnabend verbreitet wurde. Tod durch Schußverletzung, das war die wahre Ursache, wie die Obduktion später ergab.

Ohnesorg, verheiratet, aktives Mitglied der FDJ, wurde am 2. Juni, kurz nach 21 Uhr, Benno Ohnesorg, 36, Student der Germanistik und Romanistik an der Freien Universität Berlin (FU). Schädelbruch — lautete die erste Todes-Version, die in der Nacht zum Sonnabend verbreitet wurde. Tod durch Schußverletzung, das war die wahre Ursache, wie die Obduktion später ergab.

West-Berlin geriet über Nacht „an den Rand des Chaos“, wie die „Zeit“ in Hamburg schrieb. Die blutige Aktion vor der Oper

brachte die Polizei von West-Berlin in Verruf, deren Chef Erich Dönitz, 61, sich die Auflösung von Demonstrationen so vorstellt: „Leberwurst-Prinzip — in der Mithineinstechen und nach beiden Seiten ausdrücken“.

Idiotierte das Ansehen der politischen Führung von West-Berlin unter dem Regierenden Bürgermeister Heinrich Albertz (SPD), dessen erste Erklärungen nach der Polizeiaktion der „Frankfurter Rundschau“ letzte Woche „so zynisch“ schienen, daß „man ernstlich daran zweifeln mußte, ob dieser Mann wirklich



Prügelnde Perser vor dem Rathaus: „Das ist doch die einzige Straße ...“

evangelischer Geistlicher gewesen

trug den Studenten von Berlin aus nahezu allen westdeutschen Universitätsstädten Sympathie- und Solidaritätsbekundungen von Kommilitonen und Professoren ein, die — nicht immer angetan von den wilden Demonstrationsbrüchen mancher FU-Studenten — gegen die Terrormaßnahmen der West-Berliner Polizei (na begrabene St.

„BZ“, „Glanz und Jubel“ wünschte sich die „Bild-Zeitung“.

Doch schon als Schah Raza Pahlavi und seine Schahbano im Miet-Mercedes 600, von Polizei-Budein eskortiert, am Freitag um 12.17 Uhr vor dem Schöneberger Rathaus zur Visite beim Regierenden Bürgermeister erschienen, mischten sich Mähnen in den „Farah“-Jubel reifer Damen und einer 80 Mann starken persischen Claque, die von der iranischen Mission „in

hنگام سفر ده روزه شاه و فرح، در سال 1967 به آلمان غربی، قریب ده هزار دانشجوی

آلمانی و ایرانی در سراسر آکثور در تظاهرات شرکت کردند. "چماقداران ساواک" در

برلین غربی به تظاهرات حمله میکردند و یک نفر دانشجوی آلمانی بنام "بنو اونه زورگ"

در برلین غربی کشته شد. سفر مفتضحانه شاه در مطبوعات آکثور با انتقاد شدید روبرو

شد. درباره سفر شاه و فرح، فیلمهای مستندی وجود دارند

„Pöbeln und Schand- und Schand-Protokoll“ veröffentlichte die Fahtroute der Wagenkolonne „Ihrer Kaiserlichen Majestäten“, um das Volk von Berlin auf die Beine zu bringen. Die Halbstadtresse übte sich im journalistischen Hoffen. „Farah Diba fächelt für Persien“, schwärmte die

Kaiserpaar der Szene den Rücken gekehrt, um im Rathaus Heinrich Albertz einen Teppich im Wert von 80.000 Mark vorzulegen, machten draußen auf der Freitreppe die Hurra-Perser mobil. Sie zogen Tuschläger aus den Ärmeln, schwenkten die Latzen ihrer Begrü-



... die dieser Storch zu erwarten hat“. Prügelnde Polizisten vor der Oper

Ulrike Marie Mainhof

Offener Brief an Farah Diba

Guten Tag, Frau Pahlavi,

die Idee, Ihnen zu schreiben, kam uns bei der Lektüre der »Neuen Revue« von 7. und 14. Mai, wo Sie Ihr Leben als Kaiserin beschrieben. Wir gewannen dabei den Eindruck, daß Sie, was Persien angeht, nur unzulänglich informiert sind. Infolektoren informieren Sie auch die deutsche Öffentlichkeit falsch.

Sie erzählen da: »Der Sommer ist in Iran sehr heiß, und wie die meisten Perser reiste auch ich mit meiner Familie an die persische Riviera am Kaspischen Meer.«
»Wie die meisten Perser« – ist das nicht »südwärts« zu Baluchistan und Mohran z. B. – leiden »die meisten Perser« – 80 Prozent – an erblicher Syphilis. Und die meisten Perser sind Bauern mit einem Jahres Einkommen von weniger als 100 Dollar. Und den meisten persischen Frauen mißt jedes zweite Kind – 50 von 100 – vor Hunger, Armut und Krankheit. Und auch die Kinder, die in 14-tägigem Tagewerk Teppiche knüpfen – fahren auch die – die meisten? – im Sommer an die Persische Riviera am Kaspischen Meer?

Als Sie in jenem Sommer 1959 aus Paris heimkehrend aus Kaspische Meer führen, waren Sie »richtig ausgehungert nach persischem Reis und insbesondere nach unseren natürlichen Früchten, nach unseren Süßigkeiten und all den Dingen, aus denen eine richtige persische Mahlzeit besteht, und die man eben nur im Iran bekommen kann«.

Sehen Sie, die meisten Perser sind nicht nach Süßigkeiten ausgehungert, sondern nach einem Stück Brot. Für die Bauern von Meshad z. B. besteht eine »persische Mahlzeit« aus in Wasser gewaschenem Stroh, und nur 150 km von Teheran entfernt haben die Bauern schon Widerstand gegen die »Brotrecht«-Kampagne geleistet, weil ihnen »schrecken ihr Hauptnahrungsmittel« sind. Auch von Pflanzensetzen und Dattelnüssen kann man leben, nicht lange, nicht gut, aber ausgehungerte persische Bauern verschauen es – und sterben mit 30, das ist die durchschnittliche Lebenserwartung eines Persers. Aber Sie sind ja noch jung, erst 28 – da hätten Sie ja noch zwischöne Jahre vor sich –, »die man eben nur im Iran bekommen kann«.

Auch die Stadt Teheran fanden Sie damals verändert: »Gebäude waren wie Fäße aus dem Boden geschossen; die Straßen waren breiter und geräumiger. Auch meine Freun-

und die anderen großen Kulturvölker – eine führende Stellung ein, und das wird auch in Zukunft so bleiben.«

Das wahre der Schah. Was die Bundesrepublik angeht, so sollten Sie solche Prognosen vielleicht lieber den deutschen Kulturpolitikern überlassen, die verstehen mehr davon. Aber warum nicht runtheraus gesagt, daß 85 Prozent der persischen Bevölkerung Analphabeten sind, von der Landbevölkerung sogar 96 Prozent oder: Von 15 Millionen persischen Bauern können nur 514.480 lesen. Aber die 2 Millionen Dollar »Coca-Cola«-Geld, die Persien nach dem Putsch gegen Mosaddegh 1953 bekommen hat, haben sich nach den Feststellungen amerikanischer Untersuchungsausschüsse »in Luft verwandelt«, die Schulen und Krankenhäuser, die davon u. a. gebaut werden sollten, bleiben unauffindbar. Aber der Schah schädigt jetzt Wehrpflichtige auf die Dörfer, um die Armen zu unterrichten, eine »Armee des Wissens«, wie man sie selbstentlarvend nennt. Die Leute werden sich freuen, die Soldaten werden sie Hunger und Durs, Krankheit und Tod vergessen lassen. Sie kennen den Satz des Schahs, des Hubert Humphrey taktloserweise verbreitet hat: »Die Armee sei dank der US-Hilfe gut in Form, sie sei in der Lage, mit der Zivilbevölkerung fertig zu werden. Die Armee bereitet sich nicht darauf vor, gegen die Russen zu kämpfen, sie bereitet sich vor, gegen das iranische Volk zu kämpfen.«

Sie sagen, der Schah sei eine »einfache, hervorragende und gewinnhafte Persönlichkeit, einfach wie ein ganz normaler Bürger«.

Das klingt ein wenig euphemistisch, wenn man bedacht, daß allein sein Monopol an Opium-Plantagen jährlich Millionen einbringt, daß er der Hauptlieferant der in die USA geschmuggelten Narkotika ist und daß noch 1953 das Rausschütteln Heroin in Persien unbekannt war, indem durch kaiserliche Initiative heute 20 Prozent der Iraner heroinsüchtig sind. Leute, die solche Geschäfte machen, nennt man bei uns eigentlich nicht gewissenhaft, eher kriminell und sperrt sie ein, im Unterschied zu den »ganz normalen Bürgern«.

Sie schreiben: »Der einzige Unterschied ist, daß mein Mann nicht »genau« ist, sondern daß er größere und schwerere Verantwortung als andere Männer tragen



nicht nur ein Fünftel, nein zwei Fünftel der Ernte für sich (eins für seine Arbeitskraft, eins für den Boden, der ihm gehört), die verbleibenden drei Fünftel bekommt auch in Zukunft der Großgrundbesitzer, der nur den Boden verkauft, nicht aber die Bewässerungsanlagen, kein Saugart, nicht das Zugvieh. So gelang es, die Bauern noch ärmer, noch tiefer verschuldet, noch abhängiger zu machen, noch hilfloser, geiger. Fürwahr, ein »entfesselter, gestreuter« Mann, der Schah, wie Sie sehr richtig bemerkten.

Sie schreiben über die Sorgen des Schahs um einen Thronfolger: »In diesem Punkt ist das iranische Grundgesetz sehr strikt. Der Schah von Persien muß einen Sohn haben, der eines Tages den Thron bestigt, in dessen

نامه سرکشاده روزنامه نگار سرشناس آلمانی (اولریکه ماینه هوف) به فرح دیبا درباره جنایاتی که شاه در ایران

مرتکب می‌شود. جنازه دانشجوی به قتل رسیده ابتدا به وسیله یک زن رهگذر کشف می‌شود. وی با بخش اورژانس

بیمارستان تماس می گیرد تا شاید بتواند دانشجوی تیرخورده را نجات دهد. تصویر بالا، قبل از رسیدن آمبولانس را

نشان می‌دهد.

„Ein Student verstarb später im Krankenhaus“

(Fortsetzung von Seite 3)
denen stand und ihn mit Beiläuben be-
drohte.

Es besteht wenig Zweifel, daß wäh-
rend der nun folgenden Befragung der
Beichte für einen Mord in erste
Gedre geriet. Sein erster Schuß schied
dann auch erklärt. Dann strömte sofort
ein großer Polizeischar nach, die
Nahschutzhüter war genauso schnell
beide wie sie einleitend war und doch
fiel 22 Sekunden nach dem ersten Schuß
der zweite, und zwar ein gutes Stück vom
Ort der „Friedens“ entfernt.

Aber so viel wie man: Chinesen sind
nicht auf dem freien Platz hinter den Ge-
regten, sondern unmittelbar neben der
Straße, und einige Zeugen sehen einen
Beachten mit vorgekaufter Pistole laufen,
welche ängstlich geschrien haben: „Nicht
schließen!“ Er stieß dennoch, Notwehr!
Diese bequeme Theorie verliert immer
mehr an Glaubwürdigkeit.

Inzwischen hat die Studentenschaft
eine Sonderkommission gebildet. Freilich:
Ihre ersten Befragungen von Zeugen die
ganz Wahrheit zu erfahren, blieben
eben in den Anfängen stehen. So soll ein
Kriminalbeamter den entscheidenden Fall
aus einer Aussage sehr eigenwillig und für
die Polizei „unvollständig“ ins Protokoll
notiert haben und erst zu einer Änderung
beacht gewesen sein, als sich der Zeuge
beachtlich weigerte, seine Unterschrift zu
setzen. Rechtsanwältin Meier

hat einen wichtigen studentischen Zeugen
nur vor einem Untersuchungsrichter zur-
würgen.

Währenddessen handeln sich die drei
Parteien im Abgeordnetenhaus, ihre eigen-
nen Schritte aus dem politischen Spek-
tel zu ziehen. Die SPD ist natürlich eben-
falls auf heißen Senkrechte, falls es erste
wieder Tritt. Sie beantragte die sofortige
Einberufung eines parlamentarischen
Untersuchungsausschusses, geriet aber do-
bol sofort in Schwierigkeiten, weil der
Kommunistenfraktion (KPD) innerhalb der SPD



Henkman سفر شاه به برلین غربی، یک دانشجوی آلمانی بنام "بنی اونیه زورگ" توسط پلیس آلمان بقتل میرسد.

Der Tod des Studenten:
Benno Ohnesorg,
Opfer des Polizeieinsatzes
in München

Studenten stehen nicht mehr allein

Die Meinung vieler Berliner zu Schul-Zwischenfällen ändert sich

Die Aktionen der Berliner Studenten-
schaft nach den Vorfällen der vergange-
nen Woche stehen im Zeichen eines möglichen Stimmungswandels der öffent-
lichen Meinung. Einmal in der Öffent-
lichkeit und auch in der Presse wer-
den immer, wie der Vorsitz der Polizei
gegen Demonstranten für unangemessen
halten und eine Rechtfertigung der Poli-
zei und der politischen Führung verlangen.
In Fraktionen sozialdemokratischer
und bürgerlicher Richtung wurde auch die
Stellungnahme des stellvertretenden Ver-

Erge garhaben, nur noch die Tatsache
des Polizeieinsatzes, aber nicht mehr die
Art des politischen Vorgehens. Am Zeit-
punkt und Umfang des Polizeieinsatzes
wurden in einer Erklärung des SPD-Kreis-
es Charlottenburg ausdrücklich verurteilt.
In der freien Universität und in der na-
tionalistischen Hochschule haben fast alle
Lehrveranstaltungen. Dies dessen werden
Vorleser und „Kolonnen in den großen
Hörsälen ab, jollen. Vom ASIA der FU
sind ein Dienstag Komplex gebildet wor-
den, in denen eine große Zahl von Stu-

Schweigegeschichte durchgeführt, in Marburg
legten Studenten einen Kravall für Ohne-
sorg nieder. Bei einer Protestkundgebung
in Kiel sagte der Dekan der Philosophi-
schen Fakultät die Teilnahme über den
Tod des Studenten seien „friesert“ worden.
In scharfer Form verurteilten sechs West-
berliner Schulfächer, die sich während
des Bundesratswahlkampfes im Wahl-
kampf deutscher Schriftsteller für die
SPD eingesetzt hatten, das Vorgehen der
Berliner Polizei beim Besuch des Schöck.
Der von Günter Grass mehrfachen Er-

هنگام سفر شاه به برلین غربی، یک دانشجوی آلمانی به نام بنواونه زورگ توسط پلیس آلمان در دوم ژوئن ۱۹۶۷ به

قتل می رسد.

Terror im Justizpalast: wie im Faschismus

Rechtsanwalt Helmmann berichtet von einem Verfahren vor dem Militärgerichtshof in Teheran

Das Berufsverfahren gegen neun
von einem Militärgericht zu haben
Zustandsetzungen verurteilte Männer,
die sich anstrengen kommunistischer
Verbrechen, sind also verurteilt.
Aktionen auf den Seiten schuldig ge-
macht hatten, mündliche im Beisein
der 1941 der ausländische Presse. Kein
unabhängiger Beobachter konnte die
von den Angeklagten nicht abweichend
sehen, obwohl während der Ver-
urteilung die Verteidiger waren
nicht zugelassen wurde wurde, nur
physischer und juristischer Führer
persönliche Gesichtspunkte zu erwägen.
Persone waren beschränkt berate-
stufen verbunden. Die Praktiken der
Teheraner Militärgerichtshof, die
in der Tat den Vergleich mit den
Verfahren von Hitlers Volkgerichtshof,
Präsident Prehrer, aufzuführen,
und klassische Beispiel für die politi-
schen Verhältnisse in Iran. Folgende
Beobachtungen betrafen die Militär-
gerichtshof, die im Iran der
beobachtet für „Amnesty International“
in Teheran schickte.

Ich muß es als ersten annehmen, daß
die Angeklagten während des Unter-
suchungsverfahrens nicht in der Lage
waren, getötet worden sind. Fol-
gende Methoden sind zur Befreiung
wurden:

a) Während der Vernehmung sind die
Georgien nach an eine Wand
gezwungen und ausgepeitscht worden.

b) Auf der Rücken und auf den Ab-
domen von Gefangenen sind kleine
Nadeln stecken ausgeübt worden.

c) Rhythmus hat Misshandlungen erhal-
ten.

d) Karamell hat den Rücken aufge-
hängt worden.

e) Karamell hat den Rücken aufge-
hängt worden.

den sein, und zwar während der
24 Stunden vor seinem angeblichen
Geschehnis vor dem Tode.
Ferner wird von psychologischen
Erkenntnissen berichtet. Die Angeklagten
sollen mit Krankheiten befallen worden
sein. Dabei sollte Verdammungsschuld
erklärt haben, Minderfugigkeit seien be-
achtet, einbezogen werden. Keine Ge-
schichte haben überdiesbeachtet
ist, daß der Angeklagte in die-
sen Verfahren – und zwar in weiter
wie in zweiter Instanz – diese Unter-
suchungen schuldig haben. Die Unter-
suchungen sollen nicht von SAVAK,
sondern von militärischen Abschir-
mungs getötet werden sein.

Inner der Verteidiger hat nur weiter
sagte: Wo waren die Angeklagten
sind? Es findet sich in ganz Teheran
kein Arzt, der es würde, Spure von
Folterungen zu beseitigen.

Das Berufsverfahren

Dieses Verfahren ist kein Revisions-
verfahren, in welchem die Tätigkeit
des Gerichts auf die Prüfung von
Rechtsmitteln im ersten Verfahren
beschränkt ist, sondern es ist eine
zweite Instanz. Das Gericht
ist mit einem Zwei-Stern-General als
Vorsitzender und vier Obersten be-
setzt. Das Militärgericht ist zuständig
für die Verurteilung wegen eines
Mordkomplotts gegen den Shah.
Meine Frage, ob das Militärgericht
aber auch zuständig für die Anklage
gegen die zweite Gruppe der Ange-
klagten (...) sei, wurde: „Dunkel
wegen der Unkenntnis.“ Ist aus-
drücklich bejaht worden. Seit einigen
Jahren gelte es als üblich, gegen
die innere oder äußere Sicherheit des
Shahs vor die Militärgerichtshof zu
bringen, welche Fragen die die Ange-
klagten zu haben.

Zeichnung der Anklagepapiere werden
vor Ausfertigung der Karten in eine
Liste eingetragen.
Nach Mitteilung von Angehörigen der
Anklage soll der Vorsitzende des
Gerichts außerhalb der Sitzung zur
Schweizer, diese Anklagen gesagt
haben: „Wenn Sie weiter Fremden
gegenüber dieses Verfahren kritisi-
ren, wird das diesen Bruder zum
Nachtigall werden.“

Die Anklage

Anklage ist Brigadegeneral Farabi.
Als Oberst soll er das Berufsverfahren
haben, beschränkt haben. Als Brigade-
general hat er dann schon in der
ersten Instanz die Anklage vertreten.
Die Stellung dieses Angeklagten im Ge-
richt erscheint dem Beobachter als
unerschütterlich stark und ist insoweit
wohl als Eigenmächtigkeit des militä-
rischen Verfahrens zu verstehen. Sie
hat sich der Anklage während der
Sitzungsgesprächen zusammen mit den
Anklagen im ersten Instanz und mit
ihnen zusammen verliert und befrich-
ter den Generalstab. Die Anklage
haben mir erklärt, nur nach Zustim-
mung und in Gegenwart des Ange-
klagten mit mir werden im ersten
Verfahren. Die Anklage
und Verteidigung ist nicht gerade ein
zu strengen, fälschlich Methoden des
Verfahrens.

Nikito, Kharuzi, Sharif und Kharuzi
werden beschuldigt, an einem
Komplotz zur Ermordung des Shahs
beteiligt gewesen zu sein (Strafandro-
hung Todesstrafe), ferner einer kom-
munistischen Komplott zur Ande-
rung der politischen und verfassung-
smäßigen Ordnung der Länder (Straf-
androhung 1 bis 10 Jahre Gefängnis).

Porokhadi, Shalavazov, Vazirzadeh,
Kharuzi und Moghaddasi sind we-
gen des zweiten Instanz angeklagt.

ste zu richten. Möglicherweise hat sich in
der Verhandlung vom 8. Dezember
1967 gegen die Untersuchung wehren
müssen, seine frühere Zugehörigkeit
zur Union-Partei, der Vorsitzende eines
Büros dieser Partei aus der Zeit vor
ihrem Verbot, der Status von Zeit-
ungsabblenden hingerichtet. Todes-
Anklagen beweisen seine kommuni-
stische Anschauung noch heute.

Die Verteidigung

Die neun Angeklagten haben acht Ver-
teidiger. Alle Verteidiger sind per-
sönliche Offiziere. Nur eine Minder-
heit von ihnen hat eine vollständige
juristische Ausbildung. Freie Anwälte
sind grundsätzlich beim Militärgericht
nicht zugelassen.
Sogar die Verteidiger hat mir erklärt,
daß alle Angeklagten mit Gewissen
unschuldig seien, die ganze Offen-
lichkeit sei davon überzeugt, daß
gleichwohl von ihrer übermäßigen Ver-
urteilung zu rechnen sei, weil Oppo-
sition gegen die Regierung, die auf
einen Angriff auf die Sicherheit des
Staates hinarbeitet wird.
Die Auffassung ist ferner weit ver-
breitet, daß dieses Verfahren sei es,
daß fast alle Angeklagten in
mischen Studenten im Ausland von
politischen Aktivitäten abgehalten. Ein
sehr hoher Beamter hat die so sag-
gedruckt: Die jungen Intellektuellen
sollen viel lernen, daß es gefährlich
ist, mit dem Feind zu spielen.
In einem politischen, straffrechtlichen
gegen Mitglieder der Nationalfront im
Jahre 1964 haben unter anderen Ge-
neral Massoudi, Oberst Amir-Nasiri,
Oberst Ghahvi und Oberst Dr. Khosro
verteidigt. Sie sind anschließend verur-
teilt, inhaftiert und verurteilt wor-
den. Die Verteidigung des Shahs
ist ein weiterer Bestandteil des
Unternehmens der Bevölkerung in Teheran.

هنگام محاکمه پرویز نیکخواه و دوستانش در یک دادگاه نظامی، آقای دکتر هلدمن یکی از حقوقدانان آلمان، به

عنوان نماینده "عفو بین الملل" برای نظارت شرکت کرده بود. او گزارش خود را با تیتَر "رود در دستگاه قضایی، مثل

فاشیسم" در مطبوعات آلمان انتشار داد.

2. Juni

Informationsblatt der Confédération Iranischer Studenten(National-Union) in deutscher Sprache
(C I S N U)
Februar 1970 1. Jahrgang Nr. 3

Die demokratischen Kräfte

Die demokratischen Kräfte sind die ersten Ausgaben des Informationsblattes der C I S N U "2. Juni" bekannt. Die vorliegende dritte Ausgabe ist mit einiger Verspätung herausgegeben worden.

"2. Juni" in den, kommen Sie, um Sie zu sehen. Das Blatt "2. Juni" in seiner alten Form erwies sich als praktisch untauglich und als die überlebteste Form der Agitation. Als Informationsblatt erschien, brachte es aktuelle Nachrichten, ohne sie zu analysieren.

Es wurden von den demokratischen Kräften mit Recht kritisiert und darauf hingewiesen, daß eine ausführliche Analyse bei unseren Lesern viel mehr Interesse erwecken könnte als die bloße Berichterstattung. Uns ist klar, daß selbst eine Fülle von Nachrichten ohne jegliche Analyse den Zusammenhang dieser mit den wahren Interessen des iranischen Regimes keineswegs aufdecken kann. Jede Berichterstattung sollte als konkreter Beitrag dazu dienen, dieses Regime als ein Handlanger des Weltimperialismus zu entlarven.

Mit diesen wir uns unseren Lesern gegenüber verpflichtet, "2. Juni" in seiner neuen Form und mit neuen Inhalten herauszugeben. Die Erfüllung dieser Pflicht brechen wir viele technische Schwierigkeiten, welche die lange Herabsetzung erklären.

Wir Ihre unentbehrliche Unterstützung in jeder Form. Vor allem aber liegt uns daran, von Ihnen ableitende Kritik zu hören. Wir sind uns darüber im Klaren, daß wir ohne Ihre Unterstützung das Gesicht des iranischen Regimes und seiner imperialistischen und reaktionären Komplizen nicht entlarven können, was die Hauptaufgabe dieses Blattes ist.



Schah ist mein Mörder

Der iranische Student Zadegh-Khoeroschahi hat sich in Istanbul in der Türkei aus Protest gegen das Regime des Schah verbrannt. Er war Vorstandsmitglied des Iranischen Studenten Vereins Istanbul. Da zu verhindern, daß er weiterhin Vorstandsmitglied sei, hat SAVAK (der iranische Geheimdienst) seinen Eltern in Iran unter Druck gesetzt. Um wieder gegen seine Eltern, nach deren seine Überzeugung handeln zu müssen, wählte er den laute Protest, den Freitod.

In seiner letzten Verzweiflung und Not rief er, daß das diktatorische Schah-Regime das in den Tod getrieben hat. Seine letzten Worte waren: "Im Namen der Kampf der selbstbestimmten Völker. Es lebe der Kampf

gegen das diktatorische Regime".

Die Propagandamaschinerie des Schah-Regimes hat wiederholt gesagt, daß die erste Phase der Bodenreform, d.h. der Verkauf von Land an die Bauern, schon durchgeführt und nun die zweite Phase der Landreform, d.h. die Gründung von landwirtschaftlichen Genossenschaften, eingeleitet ist. Aber die sogenannte Beschlagnahme des Eigentums von Reichtümern gibt uns wiederum eine Gelegenheit, um die leeren Thesen des Schahs in Bezug auf die Bodenreform der Öffentlichkeit zu zeigen.

Streit zwischen zwei Dieben (Schah - Reichtümer)

Die Propagandamaschinerie des Schah-Regimes hat wiederholt gesagt, daß die erste Phase der Bodenreform, d.h. der Verkauf von Land an die Bauern, schon durchgeführt und nun die zweite Phase der Landreform, d.h. die Gründung von landwirtschaftlichen Genossenschaften, eingeleitet ist. Aber die sogenannte Beschlagnahme des Eigentums von Reichtümern gibt uns wiederum eine Gelegenheit, um die leeren Thesen des Schahs in Bezug auf die Bodenreform der Öffentlichkeit zu zeigen.

Angen zu führen. Wenn es um die Verteilung des Landes geht, geht, gelten die Gesetze, die, wenn man nicht mehr und nicht mehr, nicht mehr. Zwar ist Reichtum seit weniger Zeit bei der iranischen Regierung in Ungnade gefallen, ver-

در نشریه خبری کنفدراسیون به نام "دوم یونی" که به زبان آلمانی منتشر می‌شد، آمده است آقای صادق خسروشاهی که عضو هیئت مدیره اتحادیه دانشجویان ایرانی در استانبول (ترکیه) بود، خودش را آتش زد و کشته شد. او در حالی که آتش بدنش را می‌سوزاند فریاد می‌زد که ساواک خانواده او را تحت فشار قرار داده و شاه باعث شده که خودش هم کشته شود.

سیاست ترور و اختناق رژیم شاه در خارج از کشور رژیم شاه، نه تنها ترور و اختناق را در داخل کشور حکمفرما کرده، بلکه سازمان امنیت و اطلاعات کشور (ساواک)، تحت پوشش دیپلماتیک و از طریق سفارتخانه‌ها در خارج از کشور نیز تشکیلات "ساواک" را دایر کرده بود. همچنین برای مرعوب کردن فعالین دانشجویی و سیاسی، فعالیت همه جانبه داشت. ما موفق شده بودیم، اطلاعات موثقی درباره‌ی عناصر ساواک و دفاتر مخفی آنها به دست آوریم. یکی از شعبه‌های ساواک در طبقه‌ی چهارم ساختمانی در شهر کلن (آلمان غربی) قرار داشت.

DDR

Sünder ohne Reue

...so verkündete das
i Deutschland", habe der Vor-
des (Det)Dasleichen Schrift-
verbandes Zerknirschung an
ig gelangt.
könnte fehlte jedoch: Der Lyri-
d Erzähler Franz Fühmann war
er Meinung.
Jesur hatten in Dresden ver-
ste DDR-Dichter proklamiert:
11. Plenum des Zentralkom-
ite prinzipielle Kritik an ein-
scheidungen in der Literatur
n der Arbeit des Deutschen
weilerverbandes (DSV). Der
nd des DSV erklärt sein Ein-
ndnis mit dieser Kritik, die von
hohen Wertschätzung der
kennzeichnenden Rolle der Lite-
und Kunst ist. "Zwei Tage
bestätigte ihnen das Polit-
des ZK den "Nutzen" ihrer
edung.
e 3 Tage dauerte es, bis die
lichkeit erfuhr, daß einer aus
hriftstellerprominenz dem Do-
t in vorseh seine Unterschrift
t hatte. Der 44jährige Franz
nn, Mitglied der National-De-
tschen Partei und Träger meh-
DDR-Auszeichnungen, war
in der Dresdener Sitzung aus-
orstand des Verbandes aus-
n — „aus Protest gegen die
rung der kulturpolitischen Li-
DDR auf dem 11. Plenum".
kte Fühmanns Parteifreund
d Fliegel in der Ostberliner
el-Zeitung" mitzuteilen.
in ungünstig dadurch vorstel-
arste „feste Verbindlichkeit
Partei der Arbeiterklasse" zu

Inzwischen Ergebnisse einzuschmecken,
weigerte er sich, seine sozialistische
Inspiration weiter nur auf den Wert-
ten und Bausteinen der DDR zu
suchen.
Jetzt wies er die Zumutung zurück,
sich von Robert Havemann, Siegfried
Heym und Wolf Biermann zu distan-
zieren, die das Zentralkomitee auf
seiner Plenarsitzung ex cathedra zur
Ordnung gerufen hatte. „Partei-
freund Fühmann tat das Gegenteil",
schimpfte Fliegel. „Er distanzierte
sich vom 11. Plenum."
Hauptündenbuch Biermann hatte
den gleichen Fall in einer Gedicht-
zeile so dargestellt: „Das Kollektiv
hat sich von mir isoliert."
Waher Ulbricht hingegen ermahnte
den „außerfertigen" DEFA-Regisseur
Kurt Maaszig („Das Kaninchen bin
ich"): „Unsere Schriftsteller und
Künstler müssen ihre Reihen fester
zusammenschließen."
Diese Forderung könnte bei den An-
gesprochenen geneigte Ohren fin-
den. Über die Tendenz des Zusam-
menschlusses allerdings gehen die
Meinungen offenbar auseinander.
Eine behutsame Fronde gegen den
sterren Parteilkurs deutet sich an.
Der Widerstand fällt leichter als in
früheren Zeiten; denn verbale Auf-
sässigkeit ist längst nicht mehr mit
schweren Freiheitsstrafen, sondern
meist nur mit Publikationsverbot und
dem Entzug bestimmter Privilegien
(wie Reisen in den Westen) bedroht.
Vorrechte Ständebekanntnisse ge-
ruffelter Intellektueller sind daher
keine Selbstverständlichkeit mehr.
Weder von Havemann noch von



DDR-Stor Vera Gelackigelt: Solidarität des Schweigens
KONKRET-EXTRA 01-02-6
Geheimdienst
Der nächste bin ich

Unter Polizeischutz hat sich der 29-
jährige Persee Haasan Maasall, Me-
dizinstudent in Kiel und Vorsitzender
der „kranischen National-Front",
beggeben. Er fürchtet — wie alle 6000
Persee in der Bundesrepublik — die
von Köln aus operierenden Händer
des „Herrschafters auf dem Pfauen-
thron": den skrupellosen perusschen
Ochlokratie.
Unter mysteriösen Umständen sind
erst kürzlich drei oppositionelle per-

kümmern. Dazu steuerte die Kripo im-
merhin fest: Der Gesuchte hat ge-
keine Verwendungen in Köln, und der
Brief muß — dem Schriftbild nach —
unter Druck geschrieben worden
sein.
Hinter diesen Vorfällen wittert
Haasan Maasall, eigener Repressen-
lien eingedenk, den kaiserlich-per-
usschen Verfolgungsapparat. Maasa-
lls Kommentar: „Der nächste bin ich.
Doch ich wurde schon vor zwei Mo-

سازمان امنیت ایران در زمان شاه، شعبات مختلفی در خارج از کشور از جمله در کلن آلمان در طبقه چهارم یک ساختمان و نیز تحت پوشش سرکنسولگری ایران در ژنو مرکز ساواک برای کنترل مبارزین سیاسی دایر کرده بود. در اینجا مجله "کانکرت" چاپ آلمان، مقاله‌ای در باره فعالیت‌های سرکوب و تروریستی ساواک با تیت "نفر بعدی منم" انتشار داده است. در این مقاله به مشکلات امنیتی من از جمله اینکه تحت پیگرد ساواک قرار دارم، اشاره شده است.

seil er im Herbst 1964 die Nachricht lancierte, daß Prinzessin Afsch, die Zwillingsschwester des Schahs von Persien, in der Schweiz wegen Raubgülfischmuggels festgenommen wurde.

Der aufwändige Haseil ist dem Putschisten-Beherrscher schon seit 1963 ein Dorn im Auge. Damals gründete der Student eine Sammelorganisation für alle unzufriedenen Perser in der Bundesrepublik: die „iranische National-Front“ INF. In den Informationen der INF, die sich im übrigen scharf vom Kommunismus distanzieren, wird das Märchenland Farsch Dibas als Feudal-Öst geschildert, in dem eine korrupte, unfähige Oberschicht die fest verbundene Bevölkerung mit mittelalterlicher Grausamkeit terrorisiert und ausbeutet.

Die iranische National-Frontkämpfer nutzen jede Gelegenheit, um die Missetaten in ihrem Heimatland öffentlich anzuprangern. Wenn der deutsche Bundespräsident dem Schah von Persien seine Anerkennung macht, oder wenn Raza Pahlavi in den USA einen Ehrenдокторat bekommt — dann verfassen sie Resolutionen, Presse-Erklärungen und Aufrufe, denn protestieren und demonstrieren sie, auch wenn es Ärger bringt, Zeit und Geld kostet.

Mit massiven Druckmitteln versuchen iranische Regierungsgesandten, die Opposition gegen das Regime des Schahs unter ihren Landsleuten in Deutschland zu ersticken. Der Geheimdienst SAVAK setzte Spitzel auf die „National-Front“ an. Persische Studenten und Geschäftsleute wurden durch Androhung von Repressalien gegen ihre in der Heimat lebenden Angehörigen zur Denunziation gezwungen. Sie warnten jedoch statt dessen die Leute der INF, die sie eigentlich hätten verfolgen sollen.

Gegen Hassan Massali wurde eine besondere Treibjagd veranstaltet, um ihn mundtot zu machen. Zunächst sollte er ausgewandert werden. Sein Vater erhielt in Persien keine Devisenexport-Erlaubnis zur Übersendung von Unterhaltsbeträgen und Studiengeldern nach Deutschland. Hassan unterbrach sein Studium an der Kieler Universität und arbeitete auf einer Werft und als Straßenkäufer, um selbst das nötige Geld zu verdienen.

Nicht nur „Interrudungen“ in der Botschaft seines Landes wurde der abtrünnige Student in die regierungsfeindliche Zange genommen. Vater Massali mußte aus dem Iran herbeikommen und seinen Sohn beschwören, wieder auf Kaiser-Kurs einzuschwenken.

Als alles nichts nützte, wurde Hassan Massali ebenso wie anderen Maybellen der Palz entzogen. Die Botschaft behauptete, er habe sein Studium vernachlässigt. Doch der Vorsitzende einer Prüfungskommission



Studiert unter Polizeischutz: Massali

Anfrage im Landtag von Schleswig-Holstein dafür ein, daß der Perser ohne Paß eine vorläufige Personalbescheinigung erhält, mit der er bis zur Entscheidung über die Gewährung des politischen Asyls in der Bundesrepublik bleiben kann. Diese Entscheidung bedeutet für Hassan Massali und seine Mitstreiter eine Entscheidung über Leben oder Tod. Denn bei einer Auslieferung nach Persien droht ihnen dort wegen Majestätsbeleidigung die Todesstrafe, wie jenen „Teheraner Professoren, die 1963 nach Studentenunruhen in der persischen Hauptstadt erschossen wurden.

Garade kurz vor Weihnachten 1965 beobachtete der Münchener Rechtsanwalt Dr. Heinz Heilmann in Teheran einen Prozeß, der mit mehreren Todesurteilen endete. Der Münchener Jurist, der im Auftrage der Organisation „Amnesty International“ das fast geheime Verfahren gegen angebliche Attentäter verfolgte, hält „die Angelegenheit in keinem Punkte für bewiesen“. Er ist sich jedoch sicher, „daß die Angeklagten gefoltert worden sind“.

Die Verteidiger selbst müßten befürchten, für Majestätsbeleidigung eingesperrt zu werden. Mit ihren Maßnahmen gegen Opponenten schreit die persische Regierung auch hierzulande bis zur politischen Erpressung gegen Boten gehen zu wollen. Iranische Diplomaten, so berichtet Hassan Massali, drohten, sie würden seinen Rücktransport bei der Bundesregierung erzwingen, andernfalls werde Persien die DDR anerkennen.

Aber nicht nur die persische Regierung bekämpft die Demonstrationen. Auch die deutschen Behörden dampfen den Eifer der Marschierer. Mehrere Perser, die während des Besuchs von Bundespräsident Lübke in Teheran in der Bundeshauptstadt in einen Hungerstreik traten, wurden von der Polizei festgenommen.

Die Argumentation der Polizei, der Hungerstreik sei politisch unwirksam, weil der Schah sich darüber ärgern würde, lehnen die Richter ab. Die Rechtswahrer betonen, das Recht auf Versammlungsfreiheit in der Bundesrepublik sei wichtiger. Gegen eine andere Beschränkung des Rechtes der freien Meinungsäußerung wendete sich der Bundesstaatsgerichtspräsident Karl Konke (CDU). Er intervenierte bei Bundesinnenminister Höcherl gegen Polizeistempel in Pässen von Persern, die den Johnson jede politische Betätigung verbieten, nachdem sie nach einer Demonstration in Haft waren. Den iranischen Behörden sind diese Stempel höchst willkommen, obwohl das Verbot inzwischen aufgehoben wurde. Sie können bei Überprüfung der Pässe unschwer feststellen, wer von ihnen Unterstützer in der Bundes-

republik öffentlich gegen die Regierung auftritt.

„Diese Praktik erspart dem Geheimdienst und seinen Spitzeln viel Arbeit“, meint Hassan Massali. Indessen fordert ein Schutz des Bonner Studentenschafts lockenlose Aufklärung über Recherchen der Bonner Polizei mehr zu wissen scheint, als die Öffentlichkeit bisher bekannt haben hat. Die Bonner Universität, statt gegen demonstrative Studenten Disziplinarratsverfahren, den Nachforschungen Rohnome Nachdruck verleiht. Die Studenten erinnern an die schaden Konsequenzen, die die Berke-Affäre in Frankreich eingebracht. Doch ein Skeptiker gipfelt: „In Bonn ist alles anders. Hassan Massali studiert nicht unter Polizeischutz.“

Fibag-Skandal Die immer neue Freud



FIBAG-Freunde bringen Ärger: Verleger Johann Evangelist Kapf

Franz Josef Strauß' früherer Bekanntheit hat schon wieder Ärger mit Polizei und Staatsanwalt. Die Bonner Anklagebehörde bereitet einen FIBAG-Prozess vor. Das kommende Mannheimer Verfahren soll klären, was der FIBAG-Untersuchungsschluß des Bundesvertrags unter Vorsitz von Matthias Hoogen (heute Wehrbeauftragter) nicht zu klären vermochte: wer sollte an den überhöhten Gewinnen der vom damaligen Verteidigungsminister Strauß protegierten Finanzbau-AG (FIBAG) partizipieren?

Hans Thurnhuber und Bauling Willy Braun, die in München seit Jahren Grundstücke erwerben, öffentliches Argumenten. Die Münchener Kripo versichert, daß die von ihnen mit I. Grosse jr. gegründete und schon konfliktträchtige Firma E. mehrere Opfer — laut einer durch das Bayerische Fernsehen fast eine Million Mißprofi haben soll. Für die Geschäftsführer der Bauingenieur Braun allerdings nur wisse und gegen Einzelheiten zeichnungen geliefert. Bau-Vertragspartner Kapfingers in seinerzeit geheimgehaltenen. Aktennach (Inhalt: Gewinnung eines prominenten und v.

از طریق عناصر نفوذی که در دستگاه رژیم شاه کار می کردند، مطلع شده بودیم که مرکز هماهنگی امور ساواک در خارج از کشور، در کنسولگری ایران در ژنو می باشد. لذا طبق برنامه ای که از قبل طراحی و سازماندهی کرده بودیم این محل را از طریق فعالین کنفدراسیون به تصرف خود درآوردیم و تمام اسناد را در اختیار گرفتیم. مجله "اشپیگل" شماره ۲۷ در سال ۱۹۷۶ در این باره گزارشی همراه با عکس انتشار داده است مبنی بر اینکه با لو رفتن اسناد ساواک، بسیاری از مناسبات توطئه گرانه رژیم شاه افشا شده اند و می دانند چه کار کنند.

Schah-Spitzel: „Bohnen“ und „Sauberrfinger“

Die Spione des Schah überwachen von Stockholm bis Rom Politiker, Studenten und einfache Bürger – jeden, der das Regime der persischen Majestät zu kritisieren wagt. Das steht für iranische Studenten fest, die aus dem

Generalkonsulat ihres Landes in Genf, einer Zentrale des Geheimdienstes Savak, bündelweise Geheimpapiere erbeuteten. Die Schriftstücke entlarven die Brutalität wie auch den dümmlichen Dienstfever ihrer Autoren.

Zwei Schweizer baten um Hinrichtungsaufschub: „Wir bitten darum, daß vor der Einreise Seiner Majestät keine neuen Exekutionen im Iran stattfinden, damit auf diese Weise keine Handhabe für Aktionen extremistischer Personen in der Schweiz gegeben wird und unsere Aufgabe des Verbot von Demonstrationen nicht erschwert wird.“

So steht es in einem von 2800 zum Teil streng gehehnten Schriftstücken, die 13 oppositionelle iranische Studenten erbeutet hatten, als sie am 1. Juni dieses Jahres das Generalkonsulat ihres Landes in Genf besetzten.



Schah Reza Pahlavi
„Dies ist ein militärischer Befehl“

Das Papier befaßt sich mit den „Verhandlungen über die Ankunft Seiner Hoheit mit der Polizei und Sicherheitskräften im Kanton Genf, über die Einreise Seiner Majestät“. An der Besprechung am 3. Juni 1972 nahmen der iranische Generalkonsul Sotudeh, der Diplomat Ahmed Malek Mahdawi sowie als Vertreter des Kantons Genf die Herren Vieux und Gagnebin teil.

Zwar bestritten Vieux und Gagnebin in einem Interview sowohl die Äußerungen und auch, daß die Zusammenkunft überhaupt stattgefunden habe. Doch vergangene Woche wurde einer der Gesprächsteilnehmer, Ahmad Ma-

lek Mahdawi, unter dem Verdacht, in eine „verbotene nachrichtendienstliche Tätigkeit“ verwickelt zu sein, des Landes verwiesen.

Für die Anweisung Mahdawis, der laut Dokumenten unter dem Savak-Decknamen „Mahmudi“ tätig war, ranchierte sich Teheran sofort. Der schweizerische Botschaftssekretär Walter Gyger mußte den Iran verlassen.

Flott. Als die Schah-Gegner das Genfer Generalkonsulat besetzten, waren sie über die Sorglosigkeit der iranischen Beamten erstaunt. „Die waren völlig überrascht“, sagte später einer von ihnen. „die Panzerschränke mit den Geheimpapieren standen offen.“

Die Besetzer bedienten sich. Nach einigen Stunden zogen sie mit reicher Beute wieder ab, ohne daß die Schwei-



Iranisches Konsulat in Genf nach der Besetzung: „Panzerschränke standen offen“

In iranischen Nachrichtensendungen wurde klargestellt: Die Schweizer Regierung sei von Anfang an davon unterrichtet gewesen, daß Mahdawi zur Savak gehöre. Was sich denn jetzt geändert habe, fragte Teheran verwundert.

Einiges. Schon im März hatte der sozialistische Nationalrat Jean Ziegler von seiner Regierung wissen wollen, was sie gegen die Aktivitäten der Savak, der berüchtigten Geheimpolizei des Schah, zu unternehmen gedenke. Die Bundespolizei, so wurde Ziegler damals beschieden, untersuche die Angelegenheit.

Dazu jedoch ließen sich die Behörden im bevorzugten Urlaubsländ des Schah Zeit, während sie schnell zu reagieren pflegten, wenn etwa ein oppositioneller Iraner einen Vortrag gegen das Regime des Schah halten möchte.

Die Aktion der 13 persischen Studenten brachte die Dinge offenbar in

zuer Polizei, die vor dem Gebäude aufmarschiert war, eingegriffen hatte.

Die Entschlüsselung der Dokumente bereitete den Studenten keine Schwierigkeit, denn die Code-Listen lagen gleich bei. Darin wurde der Schah als „Mansur“ (Sieger) oder „Niknam“ (Der einen guten Namen Genießende) geführt, die Geheimpolizei-Stationen der Savak als „Lahut“ (Gothheit), als „Geschenke“ wurden die übrigen Savak-Vertretungen ausgewiesen.

Die Genfer Savak-Niederlassung hieß „Simin“ (Die Silberne), die tehraner Zentrale „Lahut“ (Gothheit). Als „Geschenke“ wurden die übrigen Savak-Vertretungen ausgewiesen.

Schon beim ersten Lesen fanden die Studenten ihren Verdacht bestätigt: Genf ist die europäische Zentrale der Savak.

Die Spitzel-Organisation, jahrzehntelang von CIA und israelischem Geheimdienst geschult, die über 50 000 Agenten umfaßt, ist die wichtigste Stütze des persischen Kaiserthrons.

• Statement Anwalt von Mahdawi Mahdawi (Organisation für Sicherheit und Informationen des Landes).

Streng geheim

Betreff: Geschenk von Manzur an die Genf-Polizei.
Um eine Liste zu besorgen, in der die Geschenk-Übergabe „von“ Staatsoberhäuptern an die Verantwortlichen während ihrer Besuche in der Schweiz aufgeführt sind, wurde mit Herrn Efsandiali, Botschafter des Schahinschah Ajamir („Sonne der Arier“ - Red.), Gespräche mit der Bitte geführt, möglichst vom Außenministerium eine solche Aufstellung zu beschaffen... Der Protokollchef des Außenministeriums führte aus, daß 1955 der Kaiser von Kuba... viele Geschenke für die Verantwortlichen untergebracht hatte... Im Jahr 1977 wurde von den Delegierten der SU, die an einer Wirtschaftskonferenz in Genua teilnahmen, silberne Zigarettenspitzen an Verantwortliche verschickt... 1989 hat Papst Paul VI. der Polizei 40 goldene Kreuze geschenkt. Kürzlich hat der Bundespräsident der BRD (September 1972 - Red.) Goldmünzen an die Verantwortlichen verteilt...

Mahmudi.

Den Schweizern waren die iranischen Geheimpolizisten auch sonst gefällig. In einem Dokument über Listen von verdächtigen Personen heißt es:

Herr Efsandiali, der Botschafter der Kaiserlichen Majestät, hat sich persönlich für die Aufstellung dieser Listen, die auch den Schweizer Behörden sehr gefallen hat, bedankt.

Asaragjin.

Auch die Zusammenarbeit mit den deutschen Behörden gab wohl wenig Anlaß zur Klage. Aus einem Dokument der Savak vom 30. Dezember 1974:

Geheim

Etwa 40 verführten iranischen Studenten aus Italien wurde die Einreise nach Westdeutschland von der deutschen Polizei verweigert. Die genannten Verführten haben sich vor dem deutschen Konsulat in Florenz versammelt, unter Vertilgung von Flugblättern, dem deutschen Konsul ihren Protest übergeben und zwei Millionen italienische Lire Entschädigung gefordert.

An diesem Tag sind drei verführte iranische Studenten, wohnhaft in Rom, in der deutschen Botschaft vorstellig geworden, haben Protesteingegeben und eine schriftliche Antwort verlangt. Aufgrund unserer Aktivitäten haben sich die Zuständigen des deutschen Konsulats in Florenz und der deutschen Botschaft in Rom bis jetzt geweigert, den Verführten eine schriftliche Antwort zu geben.

Die „verführten Studenten“ beschäftigen auch das iranische Generalkonsulat in Hamburg:

An den sehr geehrten Herrn Chansari, den geehrten Botschafter Seiner Majestät Ajamir:
Hiermit möchte ich bekanntgeben, daß vor einiger Zeit zwei königstreu und vaterlandsliebende iranische Studenten, die in der Fachhochschule Kiel studieren, dieses Konsulat aufgesucht und erklärt haben, daß sie für ihre Freunde einen Iran-Abend in ihrer Schule zu veranstalten gedenken. Die zwei genannten Studenten veranstalteten am 30. 8. 1968 (28. Oktober 1974 - Red.) ein kleines Beisammensein für ihre Freunde, wobei einige verführte, abenteuerliche, saboteurische Studenten von der sogenannten iranischen Studentengemeinschaft und links-extreme deutsche Studenten in den Festsaal eindringen, mit den Veranstaltern eine Prügelei anfangen und Sachbeschädigungen anrichten... Wie heute vom Kieler Kultusministerium bekanntgegeben wurde, hat die Ober-

staatsanwaltschaft des Landes Schleswig-Holstein die Strafanzeige in Gang gesetzt. Das Generalkonsulat ist mit den Leitern der Hochschule Kiel, des Kultusministeriums und der Oberstaatsanwaltschaft in Verbindung. Die Namen der verführten, angriffenden, saboteurischen iranischen Studenten lauten: (folgen Namen)

Unterschrift: Der stellvertretende Generalkonsul Mahmud Nasemi Afshar.



Savak-Agent Mahdawi (r.) „Schwerste Folgen“

Die Anwesenheit von Savak-Agenten in den persischen Vertretungen läßt sich aus diesem Dokument ersuchen:

Außenministerium

Geheim

Rundschreiben an alle Kaiserlichen Vertretungen

Mit der Versendung von 58 Seiten Namenlisten von iranischen Studenten, die in den Ländern Italien, Türkei, USA, Österreich, Westdeutschland, Frankreich und England wohnhaft sind, bitten wir zu veranlassen, daß im Fall ihres Erscheinens in ihrer Vertretung folgende Punkte zu beachten sind:

In den Vertretungen, in denen es Savak-Vertreter gibt, ist so zu verfahren, daß diese Personen bei konsularischen Anliegen mit den Savak-Vertretern in Kontakt kommen. Falls der Vertreter der Savak mit der Einleitung ihres Problems einverstanden ist, brauchen Sie nicht das Außenministerium zu konsultieren...

Unterschrift des Außenministers

Den Zorn des Allerhöchsten droht die Savak stürmigen Diplomaten an. Ein „Geheim“-Rundschreiben des Außenministeriums, Nr. 23434 vom 12. November 1973, mahnte:

Es gab in der letzten Zeit mehrere Fälle, in denen Vertretungen Seiner Majestät Rezipresse bestimmter Personen verhängt haben, die laut Verordnung des Außenministeriums - basierend auf Anweisungen des Geheimdienstes - nicht verhängt werden durften. Der Geheimdienst hat dies Seiner Majestät vorgebracht.

Seine Majestät hat angeordnet: „Dies ist ein militärischer Befehl und muß unbedingt durchgeführt werden — verboden Sie das!“

Es versteht sich von selbst, daß ein Nicht-Behalten dieses Befehls schwere Folgen nach sich ziehen muß.

Besitzigen Sie den Empfang dieses Rundschreibens.

Außenministerium
Universitätsstr. 11

Doch nicht allein Dissidenten beschäftigen die Savak. Sie klemmen sich auch um Geschäfte, und dabei kommen abenteuerliche Mitteilungen zustande — etwa folgende:

Gefahr

Von der iranischen Botschaft in Heligoland wurde Herr Chamsari benachrichtigt, daß die Engländer, namens Mr. Low, der ein Freund von Seiner Majestät Schahin Chamsari ist, berichtet, daß die irakische Regierung die Waffen, im Dezember 1950 gekauft hat. Diese Waffen werden erst nach Schweden und dann von dort in den Irak weitertransportiert. Diese Waffen mit der Fabrikationsbezeichnung Kruss-Maffei München (genannt Kruss-Maffei) werden durch die Firma J. L. S.

verladen ...

Ein Dokument befand sich auch mit der Überwachung von zwei britischen Unterhaltungsgeordneten. Auf Befehl aus Teheran, der offiziell direkt von General Nemstollah Nasiri, dem obersten Chef der Savak, erging, sollten die beiden Labour-Abgeordneten Stan Newens und William Wilson auf mögliche Beziehungen zu iranischen Dissidenten ausgeforscht werden.

Newens hatte sich in der Vergangenheit mehrfach hervorgetan, indem er die Aktivitäten von ausländischen Geheimdiensten in Großbritannien anprangerte, und Wilson war den Iranern als kritischer Beobachter bei einem Prozeß gegen sieben Schah-Gegner 1969 in Teheran aufgefallen. Die Verurteilungen in diesem Prozeß wurden später „auf der Flucht erschossen“.

Die Untersuchungsergebnisse, so lautete der Befehl aus Teheran, sollten „sofort an die Zentrale übermittelt werden, so daß geeignete Entscheidungen getroffen werden können“.

Inzwischen sollten die „Bohnen“ (Savak-Vertretungen) darauf achten, daß die „Sauberfinger“ (Agenten) bei ihrer Überwachungstätigkeit die striktesten Vorsichtsmaßnahmen beachten und sich vor allem davor hüten, sich längere Zeit vor den Wohnungen der Abgeordneten sehen zu lassen.

Wie sehr der Schah höchstpersönlich an derlei Aktionen seiner Savak-Spione im Ausland interessiert ist, beweist eine Episode, die sich vor kurzem beim Besuch einer Gruppe von Labour-Abgeordneten in Iran ereignete.

Auf einem Empfang fragte der Schah die Abgeordneten, wer von ihnen Wilson kenne. Als sich ein Parlamentarier meldete, erklärte ihm der Monarch: „Bestellen Sie Mr. Wilson, wenn er sich künftig nur um seine Angelegenheiten kümmert, dann werde ich mich Mühe zu machen, was ihn angeht, nur um meine Angelegenheiten kümmern.“

Sehr geheim

Keine der Parteien, die für die Parlamentswahlen kandidierten, schafften die nötigen 91 Sitze. Die Zahl der Abgeordneten der Liberalen Partei lag von 20 auf 47 gesunken, die Sozialisten haben 58 Sitze, die Republikaner 13 Sitze und die Kommunisten 1 Sitze erhalten.

Ansichts der Lage, daß die regierende Liberale Partei keine erfolgreiche Regierung bilden kann, ist die Regierung, in einer Koalition mit den Sozialisten die Regierung zu bilden und die Republikaner für eine Zusammenarbeit zu gewinnen. Die Liberalen haben in Wahlkampf höchstens einen Nutzen von der Zusammenarbeit mit der kommunistischen Regierung des Iran und durch die Kräfte, die sie tragen zur Minderung von Arbeitslosigkeit und Inflation bei. Deshalb sind sie (die Liberalen) bei ihrem Erfolg (der Gewinnung von weiteren Parlamentssitzen) der Hilfe Seiner Majestät Schahin dankbar.

Sehr geheim

Herr Chamsari befaht, daß ... einige Iraner, die nach Europa kommen, von West-Berlin nach Ost-Berlin abreisen sollen. Sie brauchen dort die westdeutsche Mark in ostdeutsche Mark um seine westdeutsche Mark zu 3,5 ostdeutsche Mark. Ansonsten fliegen sie dann nach Kauf ...

Geheim-Anweisung aus Teheran*
58 Seiten Namenslisten

Einer der älteren Direktoren, Herr Beyer, sagte zu mir (Mr. Low), wenn die iranische Regierung oder die iranische Botschaft in Köln mit dieser Firma Kontakt aufnehmen und erklärt, daß diese Waffenverkauf an die irakische Regierung die iranische Position in Genuß bringt, dann könnte möglicherweise dieses Geschäft zu Fall gebracht werden.

Daneben werden zwei Millionen Deutsche Mark an Mr. Low bezahlt.

Mahmudi

Als „sehr geheim“ stufte die Savak-Zentrale eine Anweisung über Reiseabrechnungen von Agenten ein.

Sehr geheim

Herr Chamsari befaht, daß ... einige Iraner, die nach Europa kommen, von West-Berlin nach Ost-Berlin abreisen sollen. Sie brauchen dort die westdeutsche Mark in ostdeutsche Mark um seine westdeutsche Mark zu 3,5 ostdeutsche Mark. Ansonsten fliegen sie dann nach Kauf ...

* Rundschreiben des Außenministeriums — Seite 5, 124, rechts unten.

DER SPIEGEL, Nr. 37/1978

همچنین مطلع شدیم که مرکز ساواک در خارج از کشور، تحت پوشش کنسولگری ایران در ژنو، امور خود را هماهنگ می‌کنند. از این رو برنامه‌ریزی کرده تا این مرکز ترور و اختناق را به تصرف خود در آوریم. دوستان مختلف و کاردان را از کشورهای آلمان، سوئیس و فرانسه، بسیج کرده تا در اطراف ساختمان کنسولگری مخفی شوند. یک دختر دانشجوی ماموریت یافت که به بهانه‌ی تمديد گذرنامه به آن مکان مراجعه کند. سایر دوستان نیز آماده گشتند تا به محض اینکه درب کنسولگری باز شود، به داخل هجوم برده و آن را به تصرف خود در آورند. برنامه این بود که کارمندان

کنسولگری را در اتاقی حبس و اسناد مورد نیاز را از آنجا خارج کنیم. همچنین یکی از دوستان مورد اعتماد ما که مقیم فرانسه بود، مسئولیت داشت که با اتومبیل خود، بلافاصله همه اسناد را به پاریس منتقل کند. این برنامه با دقت و موفقیت به اجرا در آمد. پس از مدتی، پلیس سوئیس باخبر شده و اکثریت قریب به اتفاق دوستان شرکت کننده در این عملیات را دستگیر کرد. خوشبختانه، نتوانستند از محل اختفای اسناد و مدارک چیزی به دست آورند.

این ماجرا از طریق رسانه‌ها انعکاس بین‌المللی داشت. ما، این اسناد را رده‌بندی کرده و بعد از کپی‌برداری در چند نسخه، آن‌ها را در کشورهای مختلف پنهان کردیم. سپس بخش مهمی از این اسناد را از طرف کنفدراسیون انتشار دادیم. پس از مطالعه‌ی این اسناد متوجه شدیم که چه کسانی نقش "خرچین" ساواک را برعهده دارند! همچنین اسناد مذکور نشان می‌داد که پلیس تمام کشورهای اروپایی، به طور مخفیانه با ساواک همکاری می‌کردند. این اسناد حاوی آن بود که "سازمان انقلابی حزب توده" به منظور سازماندهی ارتباطات پنهانی خود، به وسیله یک کمونیست آلمانی، یک صندوق پستی در شهر مونیخ گرفته، اما پلیس آلمان از این امر مطلع شده و با همکاری ساواک، تمام نامه‌ها را با مهارت باز می‌کرده و پس از کپی‌برداری، دوباره در صندوق می‌گذاشتند. ما این امر را بلافاصله به مسئولین آن سازمان اطلاع دادیم. اسناد ساواک حاکی از آن بود که شاه در تمام امور به طور مستقیم دخالت داشته و فرامین ترور و اختناق را شخصاً صادر می‌کرده است.

قدرت سازماندهی ما برای افشای جنایات رژیم، موجب گردید تا یکی از مقام‌های عالیرتبه‌ی ساواک تصمیم بگیرد از مقام خود کناره‌گیری کند. او در نیویورک با یکی از دوستان نزدیک ما تماس برقرار کرد. افزون بر آن اطلاعات جامعی درباره‌ی ساختار اداری-تشکیلاتی و شیوه‌ی عملکرد و ارتباط ساواک با سازمان‌های جاسوسی آمریکا، اروپا و اسرائیل را در اختیار ما گذاشت. ما نیز آن را از طرف جبهه ملی، به زبان فارسی و عربی منتشر کردیم.

همکاری دولت آلمان با رژیم، به منظور جلوگیری از فعالیت‌های ما

همبستگی مبارزاتی - تشکیلاتی، بیش از سی هزار دانشجو در خارج از کشور موجب شده بود که شخصیت‌های بین‌المللی نظیر "برتراند راسل" (انگلستان)، "ژان پل سارتر" (فرانسه)، کشیش آزاداندیشی نظیر "نی مویلر" (آلمان غربی) و برخی از احزاب ترقی‌خواه و نمایندگان مجلس و مطبوعات نظیر لوموند، در کشورهای مختلف جهان، از خواست‌های آزادی خواهانه و حق طلبانه‌ی جنبش دانشجویی - سیاسی مردم ایران، پشتیبانی کنند.

حمایت شخصیت‌های سرشناس اروپایی، موجب وحشت رژیم شاه شده بود. از این رو دست‌اندرکاران رژیم در صدد برآمدند به ترفندهای غیر انسانی برای سرکوب ما روی آورند. یکی از ترفندهای رژیم این بود که با فعالین دانشجویی و سیاسی تماس گرفته تا آنها را مرعوب کنند، یا با دادن رشوه‌های گوناگون، آنها را به مزدور رژیم تبدیل کنند. حتی در مواردی برنامه‌ریزی کرده بودند که با همکاری پلیس کشورهای خارجی، افراد را ربوده و در ایران به قتل رسانند. در مورد شخص خودم، به انواع ترفندها متوسل شدند.

اوج‌گیری فعالیت‌های سیاسی من در چارچوب کنفدراسیون، جبهه ملی خارج از کشور و جنبش مسلحانه، مقامات رژیم را بسیار خشمگین ساخته بود. در نتیجه از شاه تا مقامات سفارت و مزدوران ساواک، در صدد برآمدند که مرا از ادامه‌ی فعالیت بازدارند. ناگفته نماند که من هیچ گونه کمک مالی از دولت دریافت نمی‌کردم، چراکه پدرم مخارج تحصیل مرا تامین می‌کرد.

ابتدا همه مقامات را بسیج کردند که به پدرم فشار آورند تا کمک‌های مالی به من را قطع کند. پدرم نیز با تاثر و نگرانی نوشت که دیگر اجازه ندارد برایم پول بفرستد. من نیز برای تامین هزینه زندگی ناچار شدم در موسسات مختلف از جمله، کارخانه‌ی مرسدس بنز (نزدیک اشتوتگارت)، کشتی سازی «هوالدورکه» و همچنین در شرکت «تراموا- اشتراسن بان» شهر «کیل» مشغول به کار شوم. مدتی

نیز به عنوان راننده برای یک شرکت خصوصی در فرانکفورت مشغول بودم. با این وجود حاضر نشدم دست از فعالیت و آرمان‌هایم بردارم. وقتی تهدید و فشار مالی به نتیجه نرسید، به ترفند دیگری متوسل شدند.

تا زمانی که در کیل (شمال آلمان) اقامت داشتم، به عنوان دبیر کنفدراسیون، نشانی پستی و تلفن منزل را همگان در اختیار داشتند. ناگهان آقای علیقلی اردلان که سفیر ایران در آلمان غربی شده بود، به من تلفن کرد و گفت: من، تو و خانواده ات را می‌شناسم، بیا که می‌خواهم با تو صحبت کنم.

من خانواده‌ی اردلان را می‌شناختم و عده‌ای از آنان در کادر رهبری جبهه ملی بودند. پس از مشورت با برخی از یاران نزدیکم، به سفارت ایران در کلن رجوع کرده تا ببینم به چه می‌اندیشند و چه برنامه‌ای در سر می‌پروراند. وارد سفارت که شدم، همه کارمندان تعجب کردند. سپس آقای اردلان آمد و مرا به اطاق کار خود برد و با لبخند به سینه‌ام کوبید و گفت: چرا اینقدر اعلامیه علیه مملکت صادر می‌کنی و چرا رخت چرک‌های خودمان را جلوی بیگانگان می‌شویریم، شاه به من دستور داده است که به تو بگویم هر شغلی در هر کجای دنیا بخواهی به تو بدهند.... تو می‌توانی به همه انتقاد کنی، اما با اعلیحضرت کاری نداشته باشی.

به او خندیده، پاسخ دادم: اولاً رخت چرک‌ها متعلق به شاه می‌باشد و مبارزه‌ی من نیز بر علیه مملکت نیست بلکه علیه شاه می‌باشد، بقیه‌ی مقامات نیز دست نشانده‌گان او هستند. ثانیاً من هیچ شغلی از این حکومت نمی‌خواهم، چون به رژیم باور نداشته و به آن اعتماد نمی‌کنم.

این بار نیز تیر آن‌ها به سنگ خورد چرا که فهمیدند، نمی‌توانند مرا به مزدوری خویش در آورند. بعد از این واقعه، سفارت ایران گذرنامه‌ام را تمدید نکرد و دولت محافظه کار آلمان نیز که روابط صمیمانه‌ای با رژیم شاه داشت، با این توجیه که فعالیت‌های سیاسی‌ام روابط دوستانه‌ی نظام پادشاهی ایران و دولت فدرال آلمان غربی را تیره کرده است، از تمدید اقامتم امتناع کرده و می‌خواستند مرا از کشور

آلمان اخراج کنند.

برای مقابله با چنین سیاستی، یکی از نمایندگان مجلس در شهر کیل، وابسته به حزب سوسیال دموکرات، به نام «یوخن اشتفن» دولت را استیضاح کرده و در رسانه‌ها و از جمله در روزنامه vZ تحت عنوان «مبارزه ماسالی برای ایران؛ مقامات آلمانی از تیرگی روابط دیپلماسی بیم دارند» در تاریخ ۱۰ ژوئیه ۱۹۶۳ شماره ۱۵۷ از حقوق دموکراتیک من دفاع کرد. آقای یوخن اشتفن دولت ایالتی شمال آلمان را در این باره استیضاح کرد و پس از آن، دولت آلمان عقب‌نشینی کرده و مجبور شد اقامت مرا تهدید کند.

در اواخر ماه مه و اوایل ماه ژوئن ۱۹۶۷، شاه به اتفاق فرح دیبا وارد آلمان غربی شدند و ده روز از نقاط مختلف آلمان بازدید کردند. ما از طرف کنفدراسیون، با همکاری دانشجویان آلمانی، در سراسر آلمان تظاهرات وسیعی برگزار کردیم. در برخی از شهرها قریب به ده هزار نفر در تظاهرات شرکت داشتند. مأموران ساواک نیز نزدیک به سی چماق‌دار به طرفداری شاه در برلین غربی بسیج کرده که با چماق به تظاهرکنندگان حمله‌ور شدند. به این ترتیب رژیم شاه چهره‌ی واقعی خود را به نمایش گذاشت. در جریان این تظاهرات در برلین غربی، یک دانشجوی آلمانی به نام «بنو اونه زورگ» در تاریخ دوم ژوئن ۱۹۶۷ توسط پلیس به قتل رسید و خشم مردم در سراسر آلمان، برانگیخته شد.

یاد آور می‌شوم که قبل از ورود شاه به آلمان، پلیس درصدد بر آمده بود که مرا پیشاپیش دستگیر کرده و چند صد نفر از دانشجویان فعال ایرانی را به یک جزیره، در شمال آلمان تبعید کنند، اما موفق به این کار نشدند.

پس از برگزاری تظاهرات اعتراضی، دولت آلمان و پلیس در صدد برآمدند که مرا محاکمه و سپس از آلمان اخراج کنند. بنابر این پرونده‌ی من به دادگاه ارائه می‌شود اما وکیل مدافع من یعنی «دکتر هلدمن» که مرد آزاداندیشی بود، با استناد به ماده پنج قانون اساسی آلمان، پرونده را به دادگاه عالی می‌کشاند. اسناد مربوط

به پروتوکل دولت آلمان نشان می‌دهد که دولت در نشست ۱۲۶ خود، که در تاریخ ۱۲ ژوئن ۱۹۶۸ برگزار شده بود، تصمیم به اخراج من می‌گیرد.

آلمان ۱۸/۸/۶۴
اطلاعیه کنفدراسیون

طبق آخرین اطلاعات رسیده دفتر کنفدراسیون، گه‌زمانه آن عده از دوستان دانشجویی که در ایتالیا که از طرف دولت بازرده تمهیدات اخراج شده بودند بمهرت یکال تمهید کرده و اقامت آنان در محل تحصیلی خود همچون مانعی ندارد. گه‌زمانه دوست‌های آلمانی حامی (فرنج) بر مهرت سه ماه معاف تمهید شده است و به دوست دانشجویی دیگر کارجامی (هاکسبورگ) مقامات آلمانی اجازه اقامت مخصوص داده اند، تنها گه‌زمانه کارهای در کنفدراسیون هنوز از طرف سفارت آلمان توقیف است و از تمهید آن خودداری می‌شود اما از آنجا که امر لغو اقامت این در کشور آلمان وارد مراحل شبه طولانی از این گذشته است، سأل افواج فوری این محالاً لغو مهرت حلال خود مطرح نیست و باین ترتیب هیأت دیران کنفدراسیون با در نظر گرفتن موضوعی که از راه تمهید کلید گه‌زمانه گه‌زمانه آمده است، تکلیف واحد را اطلاع می‌دهد تا در کارک لطفاً بآلات پیش بینی شده برای بر مهرت و یکم اوت را متوقف نمایند.

سازمانهای عضو کنفدراسیون هم‌اینک دارند که از طریق ارسال نامه‌ها و ملاقات حضوری با مقامات آلمانی در محل کمی تحصیلی خود، عوارض کنفدراسیون و هم دانشجویان ایرانی مبنی بر رفع محذور از تار مانع را با اطلاع نمایندگی کمی سیاسی آلمان در کشور که به مختلف برسانند. هیأت دیران کنفدراسیون

گسترش فعالیت‌های کنفدراسیون در خارج از کشور موجب شده بود که رژیم شاه و دولت‌های اروپایی که منافع مشترک داشتند، در صدد برآمدند از فعالیت‌های کنفدراسیون جلوگیری کنند و در این ارتباط گذرنامه یا اقامت فعالین و مبارزین تهدید می‌شد. اما بسیاری از گروه‌های آزاداندیش اروپایی و شخصیت‌های برجسته نظیر برتراند راسل، ژان پل سارتر و نی مویلر و... از حقوق دموکراتیک اعضای کنفدراسیون دفاع می‌کردند. اطلاعات فوق و اسناد مربوط به مکاتبات با برتراند راسل نمونه‌ای از این رویداد است.

اما در نهایت در این کارزار پیروز شدیم و دولت آلمان مجبور گردید اجازه اقامت خودم و سایر دوستانم را در آلمان تمدید کند.

تمام این ماجراها در نشریات آلمان انعکاس یافتند و برخی اسناد، به فارسی ترجمه شده و در نشریه‌ی «ایران آزاد» شماره یازده، انتشار یافته‌اند. همچنین رجوع شود به:

126.Kabinetsitzung, am Mittwoch, dem 12 Juni 1968,

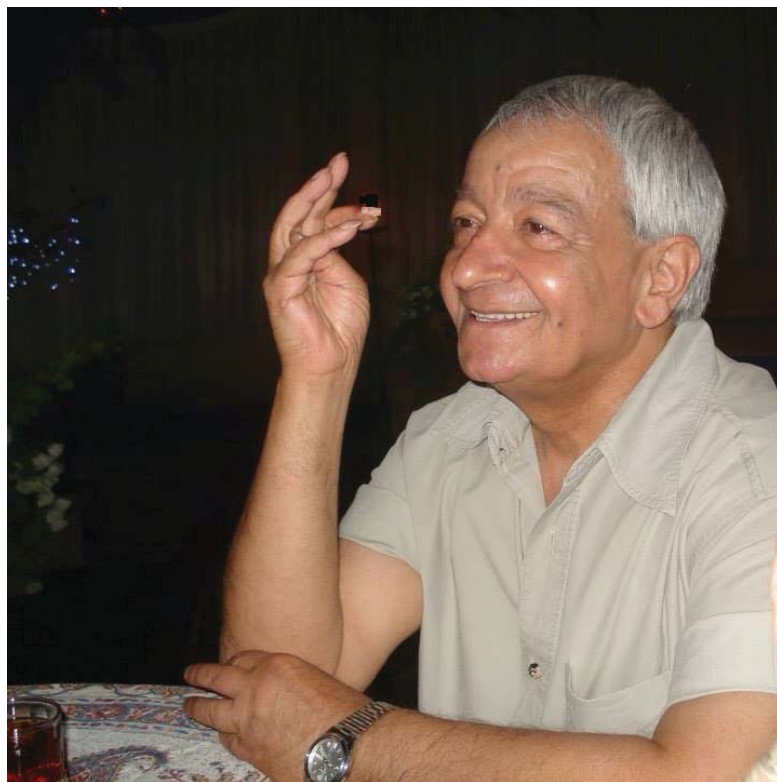
Ort: Am Bundeskanzleramt, Tagesordnung 5.Weisung der Bundesregierung gegen auslaenderrechtlicher Massnahmen gegen den iranischen staatanangehoerigen Hassan Massali.Vorlage des BMI (von 5.Juni 1968)

رژیم شاه که با توسل به ترفندهای گوناگون موفق به اخراج من از آلمان نشده بود، برنامه جدیدی طراحی می‌کنند تا با همکاری پلیس آلمان، مرا در فرودگاه فرانکفورت بربایند و به ایران منتقل و به قتل برسانند.

برای این منظور، ابتدا به تیمسار سعادتمند که پسرش همسر دخترعموی من بود، رجوع می‌کنند. همچنین پدرم را فریب داده و به او می‌گویند: دولت تصمیم گرفته است که با پسرت (حسن ماسالی) مصالحه کند و هرچه او بخواهد بپذیرد. برای این منظور یکی از مقامات عالیرتبه، به اروپا سفر خواهد کرد تا با او دیدار داشته باشد. شما به ایشان نامه‌ای بنویسید که یک مقام عالی رتبه، برای دیدار و مذاکره، نزد او خواهد آمد و به او یادآور شوید که این نامه را به وسیله یکی از همکلاسی‌های برادرت ارسال خواهیم کرد.

زیر سقف یک ساختمان در فرانکفورت، اتاقی اجاره کرده بودم که محل اقامت و مرکز تماس برای امور کنفدراسیون بود. در یکی از این روزها، نزدیک ظهر، یک مرد جوان ایرانی زنگ خانه را به صدا درآورد. درب را باز کردم. او گفت من

همکلاسی برادرت علی ماسالی هستم و حامل نامه‌ای از طرف پدرت می‌باشم. وی را به داخل هدایت کردم. بعد از باز کردن و خواندن نامه، متوجه شدم که دستخط و امضای پدرم می‌باشد. اما آنچه مسلم است محتوای نامه، مرا متعجب نمود. هنوز به حامل نامه شک نداشتم.



حسین رضایی از یاران دیرینه در کنفدراسیون و جبهه ملی ایران در اروپا

چند دقیقه‌ای گذشت، به طور تصادفی یکی از فعالین دانشجویی به نام حسین رضایی به منزل آمد. حسین بعد از زلزله‌ی خراسان به نمایندگی از طرف کنفدراسیون

به ایران رفته بود تا کمک‌های ما را به زلزله‌زدگان برساند، اما از طرف رژیم شاه دستگیر شده و به سه سال زندان محکوم می‌شود.

وقتی حسین رضایی وارد اطاق می‌شود، ضمن سلام و احوال‌پرسی، در کنارم نشسته و با زیرکی از زیر میز، پایش را به پای من می‌کوبد. متوجه شدم که خبری است پس برخاسته و با هم به آشپزخانه می‌رویم. او آهسته، رو به من کرده و می‌گوید: این فرد بازجوی من در زندان بوده و یک ساواکی است، اینجا چه کار می‌کند؟

سپس خداحافظی کرده و از منزل خارج می‌شود. نامه‌رسان نیز متوجه می‌شود که لو رفته، از این رو به ناچار اعتراف کرده که عضو ساواک بوده و مأموریت داشته که این نامه را به من تحویل دهد. در ادامه بیان می‌کند که یک مقام عالیرتبه نیز می‌خواهد با شما در ترانزیت فرودگاه فرانکفورت ملاقات کند. سپس خداحافظی کرده و می‌گوید که فردا به من تلفن خواهد زد که به فرودگاه بیایم.

بعد از خروج او از منزل، بلافاصله موضوع را با دوستان مورد اعتماد و از جمله دکتر داود غلام آزاد که در فرانکفورت اقامت داشت، مطرح کردم و برای اینکه به ماهیت مقام عالیرتبه پی ببریم، به طور جمعی تصمیم گرفتیم که در یک کافه - رستوران شیک، (کافه کایزر) در وسط شهر فرانکفورت با مقام عالیرتبه، ملاقات کنیم. چند تن از دوستان ایرانی و آلمانی نیز در داخل کافه به عنوان مهمان نشستند و برخی نیز در اطراف کافه، مشغول به نگهبانی شدند. هنگامی که مأمور ساواک تلفن کرد، به او گفتم که به جای فرودگاه، به رستوران یاد شده تشریف بیاورند!

در زمان مقرر، مدتی منتظر شدیم ولی هیچکس نیامد تا اینکه مأمور یاد شده، تلفن کرد که مقام عالیرتبه وقت نداشته که به شهر بیاید از این رو به تهران برگشت.

پس از این ماجرا، سفری به خاورمیانه داشتم اما ناگهان به من خبر رسید که

پدرم سگته کرده و او را به بیمارستانی در لندن، انتقال داده‌اند. فوری خود را به لندن رسانده و به دیدار او در بیمارستان رفتم. در اثر سگته، هنوز نمی‌توانست درست حرف بزند ولی از دیدارم بسیار خوشحال شده بود. سعی کرد اندک اندک مقاصد و صحبت‌های خویش را به من فهمانده و انتقال دهد. پدرم گفت: پس از اینکه نامه را به دست رابط دادم، از طریق اشخاص مطمئن مطلع شدم که قصد ربودن تو را دارند. خودم را سرزنش کردم که با دست خویش، شرایط قتل پسر را فراهم کرده‌ام. این فشار روحی موجب شد که سگته کنم.

پس از این سخنان، دوباره رو به من کرده و گفت: تاکنون تو را سرزنش می‌کردم که چرا فعالیت سیاسی می‌کنی، حالا به تو می‌گویم، هر کاری از دست تو ساخته است بر ضد این رژیم انجام بده.

تغییر افکار پدرم برایم جالب بود او در ادامه بیان داشت: چرا این طوری کار می‌کنی و همه جا شناخته شده‌ای؟ تو می‌بایستی مثل عبدالناصر مخفیانه نقشه می‌کشیدی و ناگهان این‌ها را سرنگون می‌کردی!

سخنان پدرم، نشان از آن داشت که ترور و اختناق و تزویر رژیم، آن چنان گسترده شده که حتی فرد محافظه‌کاری چون او، طرح کودتا، به سبک عبدالناصر را در سر می‌پروراند.

باید اذعان کنم که به گمانم آن مقام عالیرتبه، پرویز ثابتی بود. لازم به یادآوری است، مشکلاتی که توسط پلیس و دولت آلمان غربی برایم ایجاد شده بود، به زبان انگلیسی و آلمانی، در کتاب زیر انتشار یافته است Migration and Activism in Europe since 1845, Copyright: Wendy Pojmann, 2008.

پس از اینکه گذرنامه‌ی من تمدید نشد، یک گذرنامه‌ی موقت آلمانی تحت عنوان « فره مدان پاس » (Fremdenpass) گرفتم که تنها برای اقامت اعتبار داشته و جهت سفر به کشورهای دیگر، با مشکلات زیادی روبرو بودم. به دیگر سخن به چنین

گذرنامه‌ای ویزا نمی‌دادند. لذا به اتفاق دوستان خود، قریب پانصد دانشجوی ایرانی را بسیج کردیم تا به عنوان اعتراض نسبت به سیاست ترور و اختناق شاه، در مقابل سفارت ایران در کلن، تظاهرات کنیم. ناگفته نماند که جداگانه برنامه‌ریزی کرده بودیم که تعدادی از گذرنامه‌های ایرانی مصرف‌نشده (سفید) را در سفارت تصاحب کنیم. در واقع ضمن تصاحب سفارت، برنامه‌های خود را به اجرا درآوردیم. پس از آن، انواع و اقسام مهر پلاستیکی و برجسته را آماده کرده و برای خود و چند تن از دیگر دوستان، گذرنامه صادر کردیم. از این طریق می‌توانستیم با اسامی متفاوت به کشورهای مختلف سفر کنیم.

پس از استقرار در خاورمیانه، چند گذرنامه‌ی جعلی دیگر از بحرین، کویت، عراق و افغانستان نیز در اختیار داشتم. همچنین انواع و اقسام مهر اقامت، ورود، و خروج کشورها را نیز تهیه کرده بودم. به این ترتیب، شرایط سفر و فعالیت در سطوح مختلف را تدارک دیده و فراهم کردیم.

مقرات تبریک

«سیمو» در راه

فعالیت دانشجویان

خوابکار ایرانی در آلمان

مجموعه اداره

مدیرال حفاظات

انسانی آلمان

غریب در راه :

۲۰ صفت

۱۳

مجموعه ۹ فروردین ۱۳۵۷ شماره ۱۳۵۷

تجربه در مورد فعالیت های
روستایی گروه های زراعی
اطلاعاتی به دولت ایران
می دهد. در حال حاضر ۵۰
هزار دانشجو ایرانی در
خارج در هزار تن در آلمان
غذای زندگی میکنند. ولی تعداد
اعضای کنفرانس که از
دستورات کنفرانس پیروی
نمی کنند در خارج از آن کشور
بیش از دو هزار تن هستند و
در میان آنان نیز فقط ۵۰۰ تن
فعالیت دارند که ضمیمه فعالیت
های سیاسی در مدارس عالی
نیز ناموسی گردیدند.
این عده بی فعالیت تندرو و
بدین شده از کشور های

روزنامه «ژوند و پیکار» اینگونه
جواب آلمان بر شماره اخسرس
خود می‌دهد: «ایداره فرمال
حفظ قانون اساسی آلمان
بر گزارش سالانه خود فعالیت
خبرگزاری گروه های پشمار
خارجی را بر آلمان ثابت کرده
و مفتحت است که آنها خاک
آلمان قرار آید برای دستیابی
به هدف خود، مورد استفاده
قرار می‌دهد. این گروه را در
چنانکه بین خود به مبارز برای
کس قدرت است می‌بیند. در
ظاهر آن ماشینهای برای هر یک
برای سرنگون کردن رژیم کمونیستی
های خود و دعوی فعالیت می‌ورند.
تکونی بهر آلمان و آلمان»

◆◆◆

1

مورد جزوه‌های دانشجوئی
ایرانی نیز شده است.
شهر مورد علاقه این
دانشجویان شهر بن است.
آنان در حال حاضر بدنبال
تجلیع هستند و بهانه آنها در
این مورد میانه اطلاعات بین
ایران و آلمان است.

は



آلمان حقوق بشر را زیر پا گذاشته است که این ادعا اساسی بایزجانی ندارد .
بنایه اطلاع دولت آلمان
دارمردارال حفظ قانون اساسی
حفظ بر چهارچوب میانه



Fig. 1



روند شکل‌گیری رادیکالیسم در جنبش سیاسی ایران

پس از این که مبارزات مسالمت آمیز در ایران به بن‌بست رسید، جوانان مبارز داخل و خارج از کشور درصدد برآمدند که قربانی بی‌آزاری برای رژیم نباشند.

ما و بسیاری از جوانان آزاداندیش و ایران‌دوست، هنوز حوادث ننگین کودتای ۲۸ مرداد در سال ۱۳۳۲ (۱۹۵۳) و جنایات پس از آن را، فراموش نکرده و از آن آگاه بودیم. رژیم شاه از یک طرف در اثر سیاست «رفورمیستی» کندی، و از سوی دیگر، در اثر مبارزات مردم ایران در داخل، تلاش‌های افشاگرانه‌ی کنفدراسیون در خارج از کشور و فشارهای بین‌المللی، مجبور گشت که بین سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ فضای آزادی نسبی ولی تصنعی را تحمل کند. اما دیری نپایید که شاه بر اساس خصلت دیکتاتورمنشانه و کمبودهای روحی - روانی که در خود داشت، دوباره به وحشت افتاد و کوشش کرد که با حمایت نیروهای ارتجاعی در آمریکا و انگلستان، سیاست سرکوب و ترور و اختناق را دنبال کند. رژیم حتی یک جریان مسالمت‌جو مثل جبهه ملی ایران را نیز نتوانست تحمل کند.

در چنین شرایطی، با توجه به شرایط ترور و اختناق حاکم در داخل و خارج کشور و فشارهایی که بر آزادی خواهان ایرانی وارد می‌آمد بر آن شدیم تا شیوه‌های جدیدی را در مبارزه برگزینیم. با الهام از شرایط انقلابی الجزایر، کوبا،... و ویتنام به این نتیجه رسیدیم که باید «خشونت ارتجاعی را با خشونت انقلابی» پاسخ دهیم. با انتشار مقالات متعدد در رسانه‌ها و ترتیب سمینار و گردهمایی‌های گوناگون، درصدد برآمدیم که «تئوری مبارزه‌ی مسلحانه» و انگیزه‌های نوین مبارزاتی خود را تحقق بخشیم.

در این ارتباط، به سهم خود درصدد برآمدیم تا آنچه را که ادعا می‌کنم به اجرا در آورم. ابتدا برخی از دوستان با جنبش انقلابی الجزایر ارتباط برقرار کردند و «بن بلا» عکس خود را امضا کرده و به نشریه‌ی «ایران آزاد» ارگان جبهه ملی ایران در اروپا تقدیم کرد. چند محفل دیگر ملی- مذهبی نیز با الجزایر و حکومت

مصر رابطه برقرار کرده بودند. ما همچنین رابطه‌ای خلاق با جنبش انقلابی ویتنام داشتیم و در تظاهرات ضد جنگ، فعالانه شرکت می‌کردیم. با همکاری "کانون پزشکان و دندانپزشکان ایران در آلمان فدرال و برلین غربی" قریب پنجاه کارتن داروی مورد نیاز مبارزین ویتنام را آماده کرده و آن را در پراگ (چکسلواکی) به نمایندگی ویتنام تحویل دادم. به همین دلیل، دولت انقلابی ویتنام شمالی و جبهه‌ی آزادیبخش ویتنام جنوبی برای کنگره‌های کنفدراسیون جهانی دانشجویان و محصلین ایرانی، پیام می‌فرستادند که اسناد آن وجود دارند. برای اولین بار، نظریات سیاسی و تئوریک "چه گوارا"، "فیدل کاسترو" و "توپاماروها" را به فارسی ترجمه و منتشر کردیم.

مجله‌های "عصرعمل"، نشریه‌ی "رهایی" همچنین جزوات و کتاب‌هایی که توسط گروه ما و یا تحت نام "جبهه ملی ایران در خاورمیانه" انتشار داده بودیم، در اختیار مبارزان انقلابی قرار می‌دادیم.

پس از تشکیل جبهه ملی ایران در خاورمیانه و استقرار گروه "اتحاد کمونیستی" در خاورمیانه، به سال ۱۳۴۹ (۱۹۷۰)، با بیش از نه سازمان ترقی‌خواه منطقه‌ی خاورمیانه، و سازمان‌های مختلف جنبش آزادیبخش فلسطین، رابطه برقرار کردیم. در اثر کوشش‌ها و روابط صمیمانه و مبارزه‌جویانه‌ای که در منطقه، برقرار کرده بودیم، "ژرژ حبش"، رهبر جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین، مقدمه‌ای بر کتاب امیر پرویز پویان نوشت و مجله‌ی "الهدف"، ارگان این سازمان، شماره‌ی مخصوصی در ارتباط با انقلابیون ایران و چریکهای فدایی خلق، انتشار داد. همچنین هر سال، سازمان‌های ترقی‌خواه و مبارز منطقه‌ی خاورمیانه، پیام همبستگی برای انقلابیون ایران ارسال می‌داشتند که ما در نشریه‌ی "باختر امروز" انتشار می‌دادیم.

من و دوستانم با رهبران جنبش آزادیبخش فلسطین، مثل یاسر عرفات، ابوجهاد (اسرائیل با اعزام کماندوی ویژه به تونس، ابوجهاد و یکی دیگر از رهبران الفتح را در سال ۱۹۸۸ به قتل رساند)، همچنین با ژرژ حبش و سایر رهبران فلسطین رابطه‌ی

صمیمانه‌ای برقرار کرده بودیم. شخصاً با خواهرزاده‌ی پرزیدنت «آلنده» که از رهبران جنبش چپ شیلی (میر) بود، در لیبی ملاقات کردم تا از تجربیات همدیگر استفاده کنیم.



ولید احمد ثمر (ابوعلی ایاد) بنیانگذار الفتح در سپتامبر ۱۹۶۶ به وسیله نیروهای ملک حسین در اردن کشته شد. حسن ماسالی در سال ۱۹۶۴ برای آموزش نظامی با ولیداحمد ثمر دیدار کرد. ولیداحمد ثمر می‌گفت مصدق ملل شرق را بیدار کرد.



حسن ماسالی باتفاق یاسر عرفات درکنفرانس آفریقائی - آسیائی



خلیل وزیر معروف به ابوجهاد از دوستان و حامیان جنبش انقلابی ایران



همبستگی با مبارزات مردم سه قاره



منوچهر حامدی از بنیانگذاران جبهه ملی ایران در خاورمیانه و «گروه اتحاد کمونیستی»

کنفرانس همبستگی با مردم فلسطین در امان (اردن)

این کنفرانس، از دوم تا ششم سپتامبر ۱۹۷۰ (۱۱ تا ۱۵ شهریور ۱۳۴۹) در امان، پایتخت اردن برگزار شد. در این نشست قریب به دویست نماینده از سازمان‌های ترقیخواه جهان، شرکت کردند. نگارنده نیز به نمایندگی تشکیلات جبهه ملی ایران در خاورمیانه، در این کنفرانس شرکت داشتم. نشست مذکور با ابتکار فلسطینی‌ها و سخنانی یاسر عرفات، افتتاح شد. نیروهای ارتجاعی منطقه و جهان، از جمله ملک حسین، شاه ایران و دولت اسرائیل از این موضوع خشمگین گشتند. نیروهای نظامی ملک حسین به رهبران فلسطینی اخطار کردند که حق ندارند چنین سیاستی را در اردن به اجرا درآورند. ابتدا چند برخورد مسلحانه، در اطراف شهر امان، پایتخت اردن، بین نیروهای نظامی ملک حسین و چریک‌های فلسطینی صورت گرفت، اما کنفرانس که محل آن در مرکز شهر واقع بود، موقتاً به کار خود ادامه داد.

یکی از مامورین رژیم شاه، به نام "ناصر حکیم‌زاده"، تحت پوشش "خبرنگار" می‌خواست در این نشست شرکت کند، که از حضور او جلوگیری به عمل آوردند.

ناگفته نماند، "اتحاد جماهیر شوروی" سیاست سازش با آمریکا و نیروهای ارتجاعی منطقه را، پیشه کرده بود و جنبش فلسطین از طریق "جمهوری خلق چین" حمایت می‌شد.



تظاهرات جبهه ملی ایران در خاورمیانه به منظور ابراز همبستگی با مردم فلسطین (رجوع شود به باختر امروز

شماره ۲ اکتبر ۱۹۷۰ و شماره ۳، نوامبر ۱۹۷۰)

در این نشست ابتدا از نماینده‌ی جبهه ملی ایران در خاورمیانه تقاضا کردند که پیام خود را برای حاضرین قرائت کند. این در حالی بود که هنگام برگزاری کنفرانس، درگیری شدیدی بین چریک‌های فلسطینی و ارتش اردن صورت گرفت و عده‌ای از انقلابیون فلسطینی- از جمله، ولید احمدنمر (ابوعلی ایاد)، بنیانگذار سازمان الفتح، در این درگیری‌ها کشته شدند. درگیری‌ها شدت پیدا کرد و دوستان فلسطینی، مجبور شدند مهمانان خارجی را به طور مخفیانه، از میان دشت و کوه، از اردن خارج کنند.

در جریان این کنفرانس با یکی از مبارزین چپ گرای آلمانی، به نام "بریگیته هاینریش" آشنا شدم. ایشان بعدها در ارتباط با دکتر ودیع حداد (ابوهانی) قرار گرفت و قصد داشت در برنامه‌ی ترور شاه شرکت کند.

پس از کنفرانس یاد شده، ما به عنوان ابراز همبستگی با مردم و انقلابیون فلسطین، تظاهرات وسیعی در شهر نجف عراق سازماندهی کردیم که عکس‌های آن موجود است.

(رجوع شود به باختر امروز شماره ۲ اکتبر ۱۹۷۰ و شماره ۳، نوامبر ۱۹۷۰)

در مورد روابط خود با سازمان‌ها و شخصیت‌های مختلف فلسطینی باید عنوان کنم که با برخی عناصر و محافل نیز اختلاف نظر زیادی داشتیم. مثلاً با عملیات انتحاری و بمب‌گذاری گروه‌های فلسطینی که دراماکن عمومی، مدارس، سینما و اتوبوس‌های مسافربری، علیه اسرائیلی‌ها انجام می‌دادند، شدیداً مخالفت می‌کردیم.

به طور مثال "ابونضال" که خود را "مائوئیست" می‌نامید و مسئول دفتر الفتح در عراق شده بود، گاهی خودسرانه و حتی بدون اطلاع کادر رهبری، عملیات تروریستی را سازماندهی می‌کرد. ابونضال از مواضع و روابط ما با رهبران الفتح نظیر یاسر عرفات و ابوجهاد، اطلاع داشت. چون با عملکرد او مخالفت کرده بودیم، یک بار محل اقامت ما را در بغداد، با افراد مسلح تحت امرش، محاصره و به ما اخطار کرد که نباید با یاسر عرفات و ابوجهاد و سایر رهبران فلسطینی ارتباط داشته باشیم. ما پاسخ او را با لبخند دادیم و از حکومت عراق خواستیم که جلوی این گونه افراد ماجراجو را بگیرند.

اکثر امور بین‌المللی و مسائل مربوط به روابط خارجی گروه، به من واگذار شده بود، چون قبلاً در ارتباط با کنفدراسیون و جبهه ملی ایران در اروپا، تجربه‌ی لازم را کسب کرده بودم. همچنین در اثر فعالیت‌های علنی که داشتم، در میان رسانه‌ها، سازمان‌های سیاسی و برخی شخصیت‌های بین‌المللی، شناخته شده، بودم. به همین علت با رهبران الفتح ارتباط صمیمانه‌ای داشتم.

روند شکل گیری جبهه ملی ایران در خاورمیانه و گروه ستاره

امور تدارکاتی این تشکیلات برای انتقال به خاورمیانه، اینچنین آغاز شد: حدود سال ۱۹۶۳ هنگامی که در رشته ی علوم سیاسی دانشگاه فرانکفورت، مشغول به تحصیل بودم، با دونفر از کادرهای برجسته ی سازمان الفتح آشنا و دوست گشتم. آن دو دوست، «هانی الحسن» در فرانکفورت - آلمان و یکی دیگر از افراد ارزنده ی الفتح به نام "همشهری" در پاریس بودند.

لازم به یاد آوری است که "همشهری" بعدها مسئولیت مهمی در ارتباط با مسائل امنیتی الفتح، برعهده گرفت. به همین دلیل ماموران امنیتی اسرائیل یعنی "موساد"، او را درپاریس تحت پیگرد قرار دادند و به احتمال زیاد، با همکاری صاحبخانه و پلیس فرانسه، در تلفن منزلش بمب جاسازی کرده و او را در پاریس به قتل رساندند.

از طریق رابطین یاد شده، با رهبران الفتح قرار ملاقات گذاشتم و برای دیدار با ایشان و فراهم کردن امکانات و تعلیمات نظامی، در سال ۱۹۶۴ با اتومبیل (اتومبیل فرانسوی کم مصرفی به نام "ژیان" داشتم) به سوریه رفته و در "یرموک"، حومه ی شهر دمشق با ولید احمد نمر (ابوعلی ایاد) ملاقات کردم. عکس و شرح حال او در باختر امروز شماره ۱۷، درمهرماه ۱۳۵۰ چاپ شده است.

احمد نمر، صمیمانه مرا به عنوان "شباب المصدق" (جوان مصدق) پذیرفت و اعلام کرد که حاضر به همکاری با جنبش انقلابی ایران می باشد. در این ارتباط، به اردوگاه نظامی الفتح در منطقه ی "یرموک" منتقل شدم و در آنجا یک دوره ی تعلیمات نظامی اولیه را به مدت شش هفته، گذراندم.

پس از بازگشت به اروپا، با یاران مورد اعتماد نظیر منوچهر حامدی که از همدیگر شناخت متقابل داشتیم، تماس برقرار کرده و پس از چند نشست محرمانه، با برخی از دوستان مقیم اروپا، عازم آمریکا شدم. در نیویورک، واشنگتن، شیکاگو و

همچنین دربرکلی (کالیفرنیا)، با دوستان مورد اعتماد دیگر، به طور حضوری تبادل نظر به عمل آوردیم و تصمیم گرفتیم گروهی از افراد مبارز را که دارای قدرت سازماندهی و دانش تئوریک بوده و نیز اهل عمل در مبارزه‌ی اجتماعی هستند، تشکیل دهیم. سپس به طور مشترک تصمیم گرفتیم که "هسته‌ی مرکزی" این گروه، به خاورمیانه انتقال یابد تا فعالیت خود را در آن منطقه و در ارتباط با ایران، شروع کنیم.

دوست دیرینه و ارزنده‌ام، حسن لباسچی که از افراد وفادار به مصدق و جبهه ملی است، در آن زمان در برکلی- کالیفرنیا زندگی می‌کرد و به طورکلی از کوشش‌هایم برای ایجاد پایگاه مبارزاتی در خاورمیانه مطلع بود. او با من شوخی کرده و می‌گفت: "به مبارزه‌ی مسلحانه اعتقاد ندارم، اما مرا در جریان تحولات و نتایج کار بگذار."

سپس به منظور ایجاد پایگاه مخفی و فراهم کردن برخی امکانات تکنیکی، تبلیغاتی و تدارکاتی، ابتدا به اتفاق دوست مبارز، آقای خسروکلانتری، به منطقه‌ی خاورمیانه، سفرکردیم. پس از آن، به همراه چند تن از رفقای مبارز و صاحب نظر دیگر، به منطقه‌ی خاورمیانه رفتیم تا در آنجا "مستقر" شویم و با برخی از رهبران سازمان‌های ترقی‌خواه و رابطین دول منطقه نیز، دیداری داشته باشیم.

ما بر این باور بودیم که باید از یک طرف، با ایجاد یک جبهه‌ی ائتلافی وسیع، متشکل از نیروهای سکولار- دموکرات فعالیت کنیم و از سوی دیگر با ایجاد یک "سازمان پیشاهنگ" در درون جبهه، مبارزه را قاطعانه به پیش ببریم. دراین باره آقای علی شاکری مقالات متعددی می‌نوشت که ما نیز از نظریاتش استفاده می‌کردیم.

پس از فراهم کردن امکانات اولیه زمینه سازی درمنطقه‌ی خاورمیانه، سازمانهای جبهه ملی ایران درخاورمیانه وگروه « اتحاد کمونیستی» با اسم مستعار«ستاره» را تشکیل دادیم و ازطریق دوستان همفکر، درکشورهای اروپا و آمریکا، رابطین تشکیلاتی تعیین شدند. زنده یاد کامبیز روستا و چند نفردیگر، مسئولیت مهمی در

ارتباط با دوستان مقیم اروپا برعهده داشتند.

متعاقب آن، با انتشار نشریه «باختر امروز» (دوره چهارم) به عنوان «ارگان سازمان‌های جبهه ملی ایران در خاورمیانه» اعلام موجودیت کرده و فعالیت‌های تبلیغاتی جدیدی را، آغاز کردیم.

گروه اتحاد کمونیستی نیز نشریه «رهائی» و «عصر عمل» را به منظور طرح مباحث تئوریک انتشار می‌داد. برخی اسناد مربوط به جنبش‌های انقلابی جهان نیز ترجمه و انتشار می‌یافتند.

تشکیلات ما با حمایت سازمان آزادیبخش فلسطین، یک پایگاه مخفی در بیروت و پایگاهی دیگر نیز در عراق برای عبور از مرزهای ایران به وجود آوردیم. درصدد بر آمدیم که در کویت و کابل (افغانستان) نیز، هسته‌های ارتباط‌گیری را سازماندهی کنیم.

حضور فعال ما در لبنان موجب شد که با رهبران جنبش فلسطین نظیر یاسر عرفات، ابوجهاد، دکتر ژرژ حبش و سایر رهبران، بیش از گذشته، آشنا شویم و رابطه‌ای صمیمانه برقرار کنیم.

در بیروت، درطبقه‌ی چهارم یک ساختمان، آپارتمانی اجاره کرده بودیم. ما می‌بایستی به لحاظ امنیتی، از یک طرف مواظب مامورین «ساواک» به رهبری «منصور قدر» باشیم که حوزه‌ی فعالیتش لبنان بود، و از سوی دیگر کوشش به عمل آوردیم که فالانژیست‌های لبنان که نیرویی فاشیستی و همکار رژیم شاه بودند، از وجود ما با خبر نشوند. در طبقه‌ی همکف ساختمان، دفتر یکی از رهبران فلسطینی به نام «حواثه» بود.

یک بار، به اتفاق چند نفر از دوستان، ازجمله حماد شیبانی، داداشی، محمد حرمتی‌پور و... مشغول صرف صبحانه بودیم که ناگهان موشکی به بالکن آپارتمان اصابت کرد و شیشه‌های پنجره فرو ریختند. اگر موشک را حدود پنج سانتیمتر بالاتر

نشانه‌گیری می‌کردند، در درون آپارتمان منفجر می‌شد و همه ما کشته می‌شدیم. در آن موقع جنگ داخلی لبنان بین فلسطینی‌ها و شیعیان از یک طرف و گروه‌های فالانژیست مسیحی از سوی دیگر، در جریان بود. با این وجود معلوم نشد که منظور ما بودیم یا می‌خواستند فلسطینی‌ها را هدف قرار دهند. درهرحال مجبور شدیم آن مکان را تخلیه کنیم.

هنگامی که در لبنان و سایر کشورهای خاورمیانه، فعالیت می‌کردیم، چند بار ساواک مامورینی را به عنوان «طرفدار جنبش فلسطین» و «هواداران انقلاب در ایران»، به خاورمیانه اعزام داشته بودند که در میان ما نفوذ کنند. از جمله یک دختر خانم زیبای ایرانی را که مقیم نیویورک بود به بیروت فرستاده تا با ما طرح دوستی ریخته و در میان ما رخنه کند. چون می‌دانستند که ما با فلسطینی‌ها رابطه داریم، ایشان پس از ورود به بیروت، با دفتر الفتح تماس می‌گیرد و از آن‌ها آدرس ما را می‌پرسد. مسئول دفتر الفتح که مرد جوانی بود، از دختر خانم زیبا خوشش آمده و با او طرح دوستی می‌ریزد. متأسفانه او ورود ایشان را به ما خبر نمی‌دهد. این دختر خانم که با مامورین بالارته‌ی ساواک در ارتباط بود، به مسئولین خویش گزارش می‌دهد که موفق به دیدار ما نگشته اما با مسئول دفتر الفتح دوست شده است. او از مقامات بالادست خود کسب تکلیف کرده و می‌پرسد که چه باید انجام دهد؟ آن‌ها دستور می‌دهند که شماره‌ی اتومبیل رهبران فلسطینی را یادداشت کرده و اطلاعات مربوط به آن‌ها را جمع آوری کند تا ساواک در اختیار «موساد» بگذارد. این دخترخانم طی انجام چنین ماموریتی، به طور تصادفی شناسایی، دستگیر و از لبنان اخراج می‌شود. مسئول دفتر الفتح در بیروت، این ماجرا را بعدها برای ما تعریف کرد. به این ترتیب، عشق بازی آن جوان فلسطینی، موجب نجات ما می‌شود. بار دیگر نیز، یک مامور ساواک که مقیم اتریش بود، به بیروت اعزام می‌شود. او نیز در بیروت، هنگام همکاری با «موساد» به دام می‌افتد و گویا از طریق فلسطینی‌ها شناسایی و اعدام می‌شود.

هنگامی که به عراق وارد شدیم، حسن البکر، رئیس جمهور عراق بود. در درون حزب بعث، دو فراکسیون، یکی به رهبری صدام حسین و دیگری به رهبری عبدالخالق سامرائی وجود داشتند. صدام یک فرد لات منش بود که با تیموریختیار و برخی عناصر «فرقه دمکرات آذربایجان» مثل «ژنرال محمود پناهیان» همکاری میکرد. اما عبدالخالق سامرائی یک فرد ترقی خواه بود که با نیروهای آزادی خواه منطقه و جنبش های کارگری ارتباط داشته و ما عملاً از حمایت سیاسی او برخوردار بودیم.

ناگفته نماند در حین فعالیت در منطقه ی خاورمیانه، از نظر نظامی نیز با سازمان های فلسطینی همکاری می کردیم. در این ارتباط، دوست مبارزی به نام ابوشاهین که یک کارگر ایرانی الاصل بود و در عراق شاگرد نانوا شده بود، به ما می پیوندد و از نظر سیاسی و نظامی دوره های متفاوتی را می گذراند. او فرماندهی نظامی یک گروه از فلسطینی ها را در لبنان برعهده می گیرد. رفیق «ابوشاهین»، پس از استقرار رژیم خمینی و حمله ی وحشیانه ی این رژیم به سنج، از طرف «سازمان وحدت کمونیستی ایران» به آن سامان، اعزام شد تا با مبارزین «کومله» همکاری کند. ابوشاهین، در نبرد خونین سنج، در اثر اصابت خمپاره، جان می بازد.



مقاله درباره رفیق "ابولمهن" که در نبرد سنجق توسط رژیم خمینی به قتل رسید. (نشریه‌های شماره ۱۳)

مامورین رژیم شاه، بارها تلاش کردند که حتی به عنوان انقلابیون داخل کشور در ما رخنه کنند. ازجمله، مطلع گشتیم که با همکاری آمریکا و اسرائیل، کلاس‌های مخصوصی برای تدریس مبانی مارکسیسم-لنینیسم - مائوئیسم در اداره‌ی ساواک سازماندهی کرده‌اند تا برخی از عناصر خود را تحت پوشش طرفدار چپ به درون

سازمان‌های مبارز بفرستند. ما پیشاپیش از طریق افراد نفوذی، از مسائل باخبر بودیم و جزوهای نیز درباره‌ی ساواک انتشار داده بودیم. یک بار شخصی که خود را "مائوئیست" می‌نامید، ابراز داشت که به طور قاچاق از ایران خارج شده است. او پس از تماس با ما، اظهار علاقه کرد که در بخش تبلیغات رادیویی فعالیت کند. چندین ساعت با او بحث و گفتگو کردم و متوجه شدم که معلوماتش سطحی و رفتارش نیز مشکوک است. ما نیز کوشش کردیم که از محل اقامت و برنامه‌ی ما مطلع نشود. برای اینکه او را از نظر مبارزاتی آزمایش کنیم، به وی پیشنهاد کردیم که در یک عملیات شرکت کند. او قبول نکرد، از این رو با همکاری فلسطینی‌ها، شرایطی فراهم کردیم که از منطقه خارج شود.

هنگامی که در خاورمیانه مستقر شده بودیم، تلاش کردیم که به همه گروه‌های مبارز یاری برسانیم. در این مسیر، تجارب گوناگونی به دست آوردیم، به طور مثال باخبر شدیم که تعدادی از افراد گروهی به نام "حزب ملل اسلامی" که درصدد برآمده بودند، در کوه‌های شمال تهران، بر علیه شاه، جنگ پارتیزانی بر پاکنند، دستگیر شده‌اند. چند نفر از آنان نیز به خارج از کشور فرار کرده بودند. خب من به خاطر فعالیت‌های علنی، شناخته شده بودم. از این رو برخی از آن‌ها درصدد برآمدند که با من تماس بگیرند. یکی از آن چهره‌ها، عباس زمانی مشهور به "ابوشریف" بود که به او کمک کردم تا پناهنده‌ی سیاسی در هلند شود. او پس از استقرار رژیم خمینی، رئیس "کمیته‌های مشترک" شد. سپس به خاطر طرفداری از آقای بنی‌صدر، از این سمت برکنار گردید و به عنوان سفیر ایران در پاکستان منصوب شد. بعدها از آنجا فرارکرد و مدتی ناپدید شد. آقای بهزاد نبوی که از قبل، با مصطفی شجاعیان همکاری می‌کرد، در زندان شاه به اسلام روی آورد و با این افراد همکاری داشت. اکثر آن‌ها گرایش‌های اسلامی داشته و بین طرفداری از مجاهدین و گروه‌های اسلامیست دیگر، در نوسان بودند.

اکثر مبارزانی که از ایران فرار می‌کردند، از انسجام تئوریک و تشکیلاتی

برخوردار نبودند. آن‌ها به علت آشنایی در چارچوب جنبش دانشجویی-سیاسی، به طور نسبی از گرایش‌های یکدیگر آگاه بودند. از این رو با ایجاد شبکه‌های ارتباطی در نقاط مختلف کشور، با همدیگر فعالیت می‌کردند.

به طور مثال افرادی که در ارتباط با شکرالله پاکنژاد، ناصر کاخساز، حسین ریاحی و بهروزستوده، فعالیت می‌کردند، از تجانس فکری همسان برخوردار نبوده و حتی گروه آنها اسم خاصی نداشت و نیز فاقد ساختار تشکیلاتی بودند. زمانی که عده‌ای از آن‌ها از ایران فرار کردند و وارد عراق شدند، کوشش کردیم که شرایط اقامت و امنیت آنان را فراهم کنیم. حسین ریاحی که دبیر ادبیات زبان فارسی در دزفول بود، از آگاهی و دانش سیاسی برخوردار بوده و صدای گرم و رسایی نیز داشت. به همین دلیل در بخش فارسی رادیو بغداد استخدام شد و به طور روزمره، در کار تبلیغات رادیویی علیه رژیم شاه شرکت می‌کرد. او در بغداد با یک خانم ایرانی تبار ازدواج کرد. ایشان برای ما تعریف می‌کرد که قصد داشت به جنبش فلسطین بپیوندند. ما برای اینکه از شکرالله پاکنژاد و ناصر کاخساز و دیگر افراد در اسارت از این گروه، دفاع کنیم، نام آن را "گروه فلسطین" گذاشته و در نشریه‌ی باخترامروز منتشر کردیم. سپس در خارج از کشور، تبلیغات گسترده‌ای، برای دفاع از این آن‌ها سازماندهی کردیم.

مطلع شده بودیم که ناصر کاخساز، از نظر تئوریک فرد مطلعی در آن جمع می‌باشد و شکرالله پاکنژاد نیز به خاطر دفاع شجاعانه‌اش در دادگاه، شهرت یافته بود. متأسفانه یک فرد بی‌سواد و لات‌منش (ع.ر) نیز در این گروه رخنه کرده بود. هنگامی که چند نفر از این افراد در عراق مستقر گشتند، یکی از اعضای گروه به نام محمد نجف‌زاده از خمیردندان ع.ر استفاده می‌کند. به همین خاطر، ع.ر مشت محکمی به صورت نجف‌زاده می‌کوبد. محمد نجف‌زاده، با خشم و انزجار به نزد من آمد و گفت می‌خواهد این گروه را ترک کند و هر چه زودتر به ایران برگردد! ازمن خواست که وسیله‌ی مطمئنی برای انتقالش پیدا کنم. هرچه اصرار کردم که

بماند، قبول نکرد. لذا با یک هموطن عرب زبان ایرانی، از اهالی خوزستان که هم با تجربه و هم مطمئن بود، تماس گرفته تا ایشان را به دزفول برساند. او سلامت به دزفول رسید و از آنجا به رشت رفت. پس از مدتی مطلع شدیم که با ایجاد یک هسته‌ی مبارزاتی، قصد حمله به یک بانک در تهران را داشت، که متأسفانه کشته می‌شود.

پیکره اخبار

در کشتار آتشی می‌پرداختند. بنا بر اطلاع یکی از رادیه‌های شش‌پنجه روز پیش صدای از مبارزین مورد حمله یکی از شبکه‌های واسطه‌ای چریک‌وعلی مونت ۱ قرار گرفت. و چند تن از آنها در این حادثه به‌شدت زخمی شدند. متأسفانه اطلاع‌پیش‌روی در این مورد در دست ما نیست. امیدواریم بتوانیم در هفته‌های آینده جزئیات عمل این واحدها را اطلاع برسانیم.



محمد نجف‌زاده

- بنا بر اطلاعات رسیده تحقیق در مورد همین سروشت محمد نجف‌زاده مبارز نیرویی که در ارتباط با گروه فلسطینی مدنی از ایران خارج شده و پس از مراجعت ایران در تهران دستگیر می‌شود بدون نتیجه مانده است. رئیس‌مبارز اعلام دستگیری وی در سال گذشته عمل زنده‌دان نورالدین کتونی نقلی نگاه داشته و هیچ‌گونه اطلاعی از سروشت وی بدست نداده است. ما از سازمان‌های حامی و پی‌ام‌اف می‌خواهیم که در مورد اطلاع از وضع این مبارز انقلابی بکوشند. مبارزین ایران اجازه نخواهند داد که شاه بر اجرایی منوچهر پاید شود موفق شود.
- اخیراً دو شخصیت چپانی به‌شمار دفاع از زندانیان سیاسی ایران ملی نام سرگشته‌ای به نخست‌وزیر ایران اظهار داشته‌اند که متأسفانه حقوق انسانی در ایران بکرات مورد تجاوز واقع شده است. یابازوردا شاعر معروف شیلی و برنده جایزه نوبل ادبیات «مارتو» میمون نویار و ... از جمله امضاء کنندگان این نامه هستند.
- گروه کثیری از روحانیون و مدینه‌دو در ماه‌های اخیر بی‌پایانه‌های مختلف دستگیر شده‌اند. همچنین نظام‌های که‌چندی قبل در قم زوری دادنده زاده‌ای از علایب بیرون شدند. تبعید حضرت آیت‌الله طالقانی در ۲۹ آذرماه به زابل و زندانی شدن ایشان در زندان شرابی عکس‌العمل شدیدی روی مردم و بخصوص روحانیت مازنی داشت است. آیت‌الله طالقانی از جمله روحانیان انقلابی و عالی‌قدر پشت روئاست است که سالها قاطعه‌ای علیه در نوع تسلط استعمار شیدا می‌باروزد گرفته است.

تشریفاتی
P.O. Box 7229
Beirut, Lebanon
شماره ۲۳
Casse Manhattan Bank
Sole Lebanon
Account 1-1896

تشریف باختر امروز، دوره چهارم،

شماره ۲۳، نیمه دوم بهمن ماه ۱۳۵۰

محمد نجف‌زاده از "گروه فلسطین" پس از درگیر شدن با یک فرد لمپن (لات‌منش)، از آن گروه جدا شد و از عراق به ایران برگشت و هنگام حمله به یک بانک در تهران کشته شد.

آن فرد لات منش، بعدها به مونیخ رفته و با سازمان طوفان همکاری می نماید، سپس به آمریکا کوچ می کند. هم اکنون، پس از سپری شدن بیش از چهل سال، همچنان ملین (لات منش) و بی سواد باقی مانده است. متأسفانه برخی محافل از ایشان به عنوان "پیاده نظام" خود، برای اتهام زدن، تخریب دگراندیشان، و بر هم زدن جلسات، استفاده می کنند.

حسین ریاحی، بهروز ستوده و یکی دو نفر دیگر نیز، نقش فعالی در این گروه ایفا می کردند. پس از مدتی هر یک از اعضای این گروه، راه و روش خاص خود را دنبال کرد. حسین ریاحی به گروه "اتحادیه کمونیستها" پیوست و در ارتباط با گروه "سربداران" که در آمل برعلیه رژیم خمینی شوریده بودند، جان باخت. برخی نیز به "حزب رنجبران" و "توفان" و غیره پیوستند.

در عراق با پدیده‌ی نامطلوبی به نام «تیمور بختیار» نیز روبرو شدیم. صدام حسین به عنوان نایب رئیس جمهور عراق، روی تیمور بختیار خیلی حساب میکرد و قصر بزرگی در اختیار او گذاشته بود. امید داشت که او علیه شاه کودتا کند. ما از تیمور بختیار شناخت کافی داشته و می دانستیم او عنصری جنایتکار در رژیم شاه محسوب می شود که نقش جنایتکارانه‌ای پس از کودتای ۲۸ مرداد ایفا کرده بود. همچنین اطلاعات زیادی به دست آوردیم مبنی بر این که عناصر ساواک تحت پوشش‌های مختلف در تشکیلات کذائی تیمور بختیار، نفوذ کرده بودند. از جمله «عباس شهریاری» از کادر رهبری تشکیلات حزب توده در داخل کشور که در زندان تسلیم بازجویان شده و با «پرویز ثابتی»، رئیس اداره سوم ساواک همکاری می کرد. او با تیمور بختیار رابطه داشت. عباس شهریاری در لو دادن برخی از مجاهدین، فدائیان خلق و گروه فلسطین (شکرالله پاکنژاد) دست داشت. ما ابتدا از عباس شهریاری شناختی نداشتیم. او یک بار کوشش کرد که با ما نیز ارتباط برقرار کند و از کارهای ما سر در آورد. در عراق، با او ملاقات داشتیم. نتیجه‌ی گفتگو را به تشکیلات جبهه ملی ایران در خاورمیانه و به سازمان چریک‌های فدایی خلق اطلاع دادیم.

یکی از مبارزین چریک‌های فدایی خلق که مدتی در زندان بود، گزارش داد که عباس شهریاری، همراه با بازپرسان ساواک، از او بازجویی کرده است. فدائیان، پس از جمع‌آوری اطلاعات گوناگون از محل اقامت و رفت و آمدهای عباس شهریاری، وی را ترور می‌کنند. یکی از پیک‌های چریک‌های فدایی خلق که برای تحویل گرفتن اسلحه به نزد ما آمده بود، کیف دستی عباس شهریاری را همراه با اسناد درون آن، تحویل ما می‌دهد. مدتی که در یمن جنوبی اقامت داشتم، «موزه انقلابی» کوچکی از اسناد و اسلحه‌های اولیه‌ی مورد استفاده‌ی مبارزین چریک، ترتیب دادم. همچنین از اوراق مربوط به عباس شهریاری و نیز نمونه‌ی اعلامیه‌ها و نشریات را در این موزه به نمایش گذاشتم. اکنون برخی از اسناد و عکس‌های اسلحه‌ها و مواد منفجره‌ی دست‌سازی را که چریک‌ها مورد استفاده قرار می‌دادند، در اختیار دارم. متأسفانه، پس از کودتا در یمن جنوبی و کشته شدن سالم ربیع علی، آن «موزه» از بین رفت.

۱۳۴۹/۶/۱

تیمور بختیار کشته شد



بدین محبتین گزارش می‌دهیم که خبرگزاری آسوشیتدپرس دیروز از بیروت از قول روزنامه «النهار» درباره کشته شدن تیمور بختیار انتشار داد خبرگزاری‌های دیگر جهان نیز بلافاصله به انتشار گزارش‌هایی از بیروت درباره مرگ بختیار مبادرت ورزیدند. بدین ترتیب خبر کشته شدن بختیار را تأیید کردند و معلوم شد که وی به مشکلات اعمال خود رسیده است. ساعت ۱۳:۴۰ بعد از ظهر دیروز رادیو والساحل نیز در شارجه گزارش داد درباره ترور و مرگ بختیار پیش کرد کلیه گزارش‌هایی که تاکنون درباره مرگ بختیار انتشار یافته از قول روزنامه النهار است و دولت بغداد با اینکه نزدیک به دو هفته از حادثه می‌گذرد درباره این ماجرا سکوت اختیار کرده است. بغداد در حین حال هنوز درباره خبر روزنامه النهار مکتبی‌المعلی از خود نشان نداده است و ظاهراً سعی‌گرم تهیه فرمونی برای انتشار رسمی خبر کشته شدن بختیار است.

گزارش رونیتر
خبرگزاری رونیتر عصر دیروز خبر کشته شدن بختیار را بدین شرح انتشار داد:

یک روزنامه شامی امروز گزارش داد که ژنرال بازنشسته تیمور بختیار، رئیس سابق اداره سازمان امنیت ایران، در اوایل ماه جاری در شمال عراق قتل رسیده است. این روزنامه که «النهار» نام دارد از قول مسافرائی که

با به گزارش روزنامه سه جوان ایرانی در لشکرگاه همراه بختیار بودند، روزنامه در گزارش خود خاطرنشان کرده است مقامات عراقی درباره کشته شدن بختیار سکوت اختیار کرده‌اند.

محکوم یا اعدام
خبرگزاری فرانسه خبر کشته شدن تیمور بختیار را در عراق از قول روزنامه‌های عصر تهران به سراسر جهان مجاری کرده و نوشته است که بختیار چندین قتل سیاسی یا اعدام محکوم شده بود.

۱۳۴۹/۶/۱

دارائی منقول و غیر منقول تیمور بختیار

خبر از ثروت نقدی تیمور بختیار که در بانک‌های خارجی به امانت سپرده شده و فعالیت‌های خانقانه خود را در جاهای اخیر با استفاده از همین اندوخته سرشار ادامه می‌داد دارائی منقول و غیر منقول او در کشور که بموجب قانون مصوب مجلسین از طرف دولت ضبط شد بشرح زیر است:

۱. یککباب منزل بسیار مجلل در شمیران، حیابان سعدآباد
۲. یککباب باغ با ساختمان در تهران، معروف به باغ تاج
۳. یککباب باغ در تهران پارس
۴. یککباب باغ در الهیه شمیران
۵. یک باغ به مساحت ۱۰۰۰۰ متر در رامسر
۶. یک کاخ در ایله خورستان
۷. دو قطعه زمین در تهران پارس
۸. یک قطعه زمین در شمیران، مبارک‌آباد
۹. یک قطعه زمین به مساحت ۳۰۰ متر در تهران
۱۰. ۱۲۹۰ سهم از کارخانه قند اصفهان
۱۱. وسائل کشاورزی از قبیل تراکتور و ماشین آلات

کشاورزی مربوط به شرکت افروزاگشت

۱۲. یککباب منزل در حیابان بهار
۱۳. اتومبیل کتینال - کادیلاک - بنز و فولکس واگن مجهز بوسائل مسافرت
۱۴. تعداد ۱۸ قطعه فای‌های گرانبها بافت ایران و چین
۱۵. چهل و شش قلم جواهرات گرانبها
۱۶. سه دانگ از قریه دزکده در بختیاری
۱۷. یک دانگ و نیم از قریه دشتویه در لنجان
۱۸. بختیاری
۱۹. سه دانگ از قریه پیرنگاه در بختیاری
۲۰. یک دانگ و نیم از قریه «دند» در جوزستان
۲۱. یک دانگ و سه چهارم دانگ در «کردکوی» گرگان
۲۲. چهار دانگ از قریه دنازمرو در گرگان
۲۳. سه دانگ از قریه اردل در بختیاری
۲۴. سه دانگ و سه حبه از قریه اورگان بختیاری
۲۵. شش دانگ دواغ و بالاند در گله‌بکان

اصفهان بموجب اسناد و مدارکی که در دست است تیمور بختیار که تا قبل از درجه سرزمینی و تمل به مقام ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور پیوسته از مال دنیا جز یک خانه در جنوب تهران (محوالی حیابان شاهپور) نداشت از این به بعد از راه نامشروع اقدام به تحصیل وجوه و جمع‌آوری و خرید املاک کرد.

راهمقار جمع‌آوری مال و ثروت بطوریکه در موارد الهام او ذکر شده است حیف و میل نمودن اعتبارات دولتی، سلب مالکیت از مردم بوسیله تهدید و ارجاع آنها و بالاخره تنظیم پرونده‌های خلاف، حقیقت برای اشخاص و بابتیجه سودستفاده و تعدی و تجاوز به جان مال و ناموس مردم بوده است.

طبیعی است که جز از راه‌های غیر شرافستاده و غیر انسانی یک فرد نمی‌تواند طرف فاصله زمان کوتاهی کمتر از هشت سال اندوخته کلان و ثروت منقول و غیر منقول به شرحی که در بالا ذکر شد بهم برسد.

روزنامه اطلاعات اول شهریور ۱۳۴۹

تیمور بختیار هم پیمان سابق شاه در عراق به دست عوامل ساواک کشته شد

آخرین خبر - بنابر آخرین اطلاعات رسیده عده دیگری از مبارزین انقلابی که مدتی از آپتای خبری نیرو در زندانهای شاه چنانستگار پسر میرند اسامی برخی از این فرزندان دلاور خلق در زیر خواهد آمد. مبارزه انقلابیون ایران هرروزه علوم هم تشکات شاه و اربابان اوتشیدید خواهد شد.

۱ - عباس داور کارمند راه آهن تبریز ۲ - مهندس علی اکبری مهندس شمس ۳ - مهندس نصراله احمدی زاده معاون شرکت تلفن تهران ۴ - مهدی فدایی سفت لیسانسیه اقتصاد ۵ - مهندس محمد غرضی مهندس برق اصفهان ۶ - حمید مشکین قام لیسانسیه ادبیات ۷ - مهندس جهانگیر جباریان مهندس کارخانه قند شازند ۸ - محمدرضا شمس لیسانسیه شیمی ۹ - مهدی چرندابی لیسانسیه ادبیات ۱۰ - مهندس کورش حقیقی طلب مهندس راه وساختن ۱۱ - حسین وحید دانشجوی دانشگاه تبریز ۱۲ - حسین نسبی دانشجوی دانشگاه تبریز.

«جریده باختر امروز»
نشره
منظمات الجبهة الوطنية الایرانية
في الشرق الأوسط
العدد الواحد والعشرون
السنة الثانية
المرحله الرابعة
اکتوبر الأول ۱۹۷۱

باختر امروز

مؤسس: شادروان دکتر سید حسین فاطمی
نشریه سازمانهای جبهه ملی ایران در خارج از کشور (بخش خاورمیانه)

شماره ۲۱ سال دوم

دوره چهارم

تیمه دوم آخر ماه ۱۳۵۰

برای رهائی ۷۵ مبارز انقلابی از زندانهای شاه متحداً مبارزه کنیم

وقتی خلقی بخروش آمد استقامت و دلاوری اورا حدی نیست و فرزندان پرومند خلق این بار هم سحت این حکم را برونوح نشان دادند.



**جلیل
سید احمدیان**

الهندس جلیل سید احمدیان المتصل البطل الذي غسی بکل ما کان علیه في طريق الثورة دما كان في طريقه ان فلسطين المتصل بر دمعن و فیه في

دو ماه گذشته طی اعلامیه های متعدده مطالبی را در مورد دستگیری عده ای از میهن پرستان انقلابی ایران باطلاح رسانیده. خبرهای رسیده اخیر از یک طرف حاکی از تشدید فشار و خشونت حیوانی رژیم و از جانب دیگر بازگویی استقامت قهرمانانه فرزندان دایر خلق است. عده دستگیر شده گان از این انقلابیون قهرمان به ۷۵ تن رسیده است. اسامی ۳۷ نفر آنها را قبلاً باطلاح رسانیده، اسامی ۲۱ نفر دیگر را نیز اکنون درج میکنیم:

۱ - مهندس جلیل سید احمدیان فارغ التحصیل دانشکده وزارت دارائی.

۱۵ - محمد سیدی فارغ التحصیل رشته فیزیک دانشکده علوم تهران و کارمند شرکت ملی نفت.

۱۶ - عبد اللهی معظمی، آموزگار.

۱۷ - محمد مصباح زدی، پیشه ور.

۱۸ - علیرضا تشبید، دانشجوی سال آخر دانشگاه صنعتی آریامهر.

۱۹ - مهدی خسرو شاهی، دانشجوی سال آخر دانشکده پلی تکنیک تهران.



مهدی اکبر راده



عباس مفتاحی



حمید توکلی



اسدالله مفتاحر



حمید اکبر راده

باختر امروز

مؤسس: شادروان دکتر سید حسین فاطمی
نشریه سازمانهای جبهه ملی ایران در خارج از کشور (بخش خاورمیانه)

شماره ۲۱ سال دوم

استقامت ۱۳۵۰

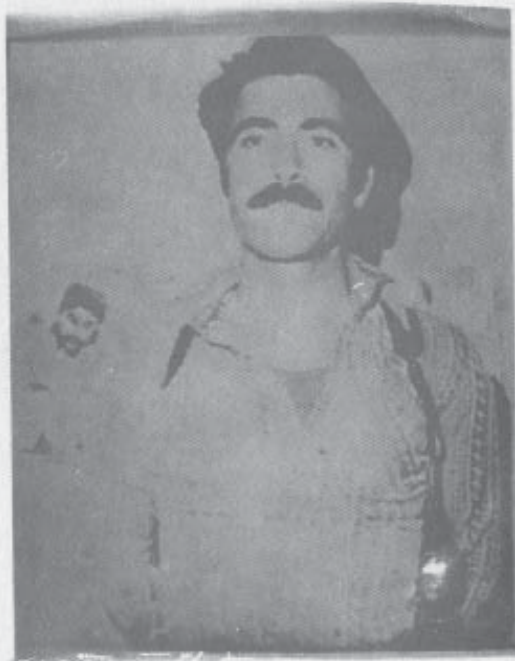
استاوردهای انقلابی

علاقمیه اخیر، تحریکهای فدائی خلق، لزوم ادامه عملیات قهرامین برای تشدید تضادهای موجود در جامعه و از دیاد بیداری وجدان انقلابی خلق تاکید میشود.

لیات رژیم شاه مستحکم گان جهان، آخرین از واقعه سیاهکلی میگردد. سال ظهور بین المللی که موفق از تشویش پشاهان انقلابی خلق، ایریر از کوشش های سازمان مجاهدین خلق ایران و درسی آموز فرزندان خلق و برصورت های مسلحانه ج شکست خورده او در سال با رهنمود جدید و فرایض و خروش سنده و دوست صمد پهلوان رجسته برین عناصر انقلابی و در پیشانی آگاه و به چشم دیده است. مینمای فدائی خلق. سال که نوبت به عمل در عمل و نفی مزاران جنایت دیگر، قرار شد و قسمتی از توان انقلابی خلق منتهکی در عمل با این پاکدلان وطن و پشاهان نمایان گشت. آغاز مبارزه مسلحانه تنها گرفت و راه دکت را از دست برد و نشان دادن یکی دیگر از اشکال میسارزه و به رسم تنها راه ممکن انقلابی و نشانه حق و تبعیض

در شهر غنچه کی که هدیه از برای مردم از کاشیای دور با ژوندلیک هر روز در کباب سدا می یابد و فارغی که باقیمان خون برادر هایدان بر خاک

کارگران سراسر جهان متحد شوید



رفیق کبیر فدائی شهید،
علی اکبر جعفری

اطلاعیہ سازمانهای جبهه ملی ایران خارج از کشور بخش خاور میانه

۱۸ شهریور ۱۹۷۱

روز اول شهریور ماه ، گروهی از چهره‌های انقلابی ایران که اجتماعات دانشجویی ، فارغ التحصیل و کارمند اداره بوده اند در یک پوش وسیع توسط پلیس سازمان امنیت بطور مخفیانه در تهران دستگیر شدند . در این پوش مقامبر زیادی اسلحه و مهمات توسط پلیس ضبط شده است . بلا فاصله پس از دستگیری این افراد تحت شکنجه های قرون وسطایی قرار گرفته اند .

با نزدیک شدن جشن سلطین ، شاه و امیرالیکست ها تمام نیروی خود را برای سرکوبی نیروهای مبارز نگار میبرند تا خیال خود را ایجاد ترور و وحشت ، بهشتام جشن فریاد دادخواهی خلق در گلوها خفه شود .

از کلیه نیروهای مترقی و آزادخواه دعوت میکنیم تا با تمام امکانات خویش دفاع از این قهرمانان پرخیزند و نگذارند توطئه سکوت و قتل ۱۵ دلاور شهید سیاهگل در مورد این مبارزین تکرار شود .

برودی اطلاعات بیشتری در این مورد در اختیار عموم قرار خواهیم داد .

* * *

بیان صادر عن منظمات الجبهة الوطنية الایرانية في الشرق الاوسط

۱۹۷۱-۱۹۸۱

انتقلت الحكومة الایرانية مجموعة من الطلبة والمهندسين وموظفي الادارات في طهران وضبطت معهم كميات من الاسلحة والذخيرة ، وذلك ضمن حملة اعتقالات واسعة شنها البوليس الایراني في اواخر الشهر الماضي (۱۹۷۱-۸۲) . وقد استلقت الحملات البوليسية في هذه الفترة بسبب الترشل هوند احتفالات ذکری تاسیس الامبراطورية (۲۵۰۰ سنة) ، خاصة وأن الفضة الشعبية واعمال العنف الذوری تتزايد بشكل قد يعطل محاولة التمام استقلال هذه الاحتمالات من اجل العناية لنظامه اعلم ثمان الملوك ورؤساء الجمهوريات والوفود الرسمية المستوة .

وكما فعلت الحكومة الایرانية سابقا فانها لم تعلن عن هذه الاعتقالات وذلك لكي تقوم بتعذيب هؤلاء المناضلين وقتلهم دون معرفة الراي العام الایراني والعالمي .

وفي آذار الماضي اعتقلت الحكومة الایرانية الالسة عشرين مناضلا من مجموعة « سباعل » ، تعرضوا لالسی انواع التعذيب . ولم تعلن الحكومة الایرانية عنهم الا بعد اعدامهم في ۲۱ آذار الماضي . والمتعاونون الجند يتعرضون اليسوم لنفس التعذيب ، كما ان حياتهم في خطر .

فن منظمات الجبهة الوطنية الایرانية تناشد جميع احرار العالم للقيام بكل جهد ممكن للدفاع عن حرية هؤلاء المناضلين ، وتخليصهم من الموت .

وفي بيانات لاحقة سنقوم باعلانكم على أي معلومات أخرى تصلنا عن المعتقلين .

برنامه سیاسی و برنامه عمل مشترک سازمانهای جبهه ملی ایران در آمریکا اروپا و خاور میانه

اختلاف نغمه آوا

شماره ۱۹۹۲ - زمستان ۱۳۷۱ - ۴۰ - ۱۹۹۲

نخستین زلزله در تاریخ، زلزله در فرانسه است که در آنجا در ۱۷۹۲ میلادی در شهر پاریس رخ داد. این زلزله در ۱۷۹۲ میلادی در شهر پاریس رخ داد. این زلزله در ۱۷۹۲ میلادی در شهر پاریس رخ داد.

— 314 —

هائى از آنرايى نتيجه بيايستند
استند و اين امر موزمانه
الزمنيك و بعد باصلاح تئوريك
موزمانه را ممكن بيايد. نتيجه
گرفته است كه بايه هياكله
موزمانه بيايستند و بيايستند.

یافته ما را
به دست این امر از خطرناک
تجسّی مدام - از هرگز
دریستی که بکار وادار و
بکار افسار شد و به اکثر
تولّدات و به هر چه
در این امر شریک بود
از این جهت که
در این میان نهم و
تجسّی بود و در جاسوسی



ملفوظات حضرت مولانا ابوالکلام آزاد

آباده، مهدنانه، مرو، طبس، مرز
بولقی و حسن، صحرای آمل، مرز
ایران - عراق - افغانستان

سرگودھا، ۱۲ مارچ (اے این پی)۔

ب ای جنک به ظفار میرون

و نیز، آه شاهنشاهی آغاز شد

باختر امروز

مؤسس : شادروان دکتر سید حسن باختر
نشریه سازمانهای جبهه ملی ایران در خارج از کشور
بخش خاورمیانه

شماره ۳۵ - سال سوم
دوره چهارم

• نکته از این شکست نظامی می توان
• امریکا در حدود دو سده پیش
• به ۱۵۴ در جنوب شرقی آسیا
• کره بود که ۱۳۰ فروند آن
• ۱۹۱ سپاهانهای ویتنام شمالی شدند
• هادی - جمهوری دموکراتیک و
• تنها در زمستان گوانامی ۵۴
• در از هواپیماهای بی ۵۴
• رفت را سرنگون ساختند ۲۴ فروند
• ورت تنها در صحت ژنرال بنیامین
• تاریخ ۱۸ تا ۲۹ دسامبر ۱۹۷۳ تا
• صرف علاوه بر این تعداد کثیری از هوا
• که استرالیا از قبیل ۱۱۱۱
• کثیر ریمپ الکترونی آمریکایی در این
• بمباران آنتیبارهای جمهوری
• هوا و ویتنام نابود شده و تعداد ک
• این خلبانان و سربازان آمریکایی
• وهای حملات دستگیر شدند
• امریکاییهای متجاوز
• خود را با موجی از اعتراضات
• و ضربات شدید نظامی نیروهای
• که زور زدند • کمیته بار
• برای عقبه فرار داد بیابانی
• قرارداد «برفاریصلح ۱۳۷۷

نتیجه کوششها و مبارزات
• ویتنام است که به نفع کامل
• نظامی امریکا از خاک ویتنامی
• امریکا در این قرارداد اعتراضات
• خود را ادامه میدهد : در ف
• این قرارداد چنین می توانیم
• متحده امریکا و دیگر کشورهای
• به تمام کشیدند (منظور : متحده

• جریة باختر امروز •

نشره

مشتقات الجبهة الوطنية للارابية

في الشرق الاوسط

المدد خمس والتكاليف

آذار ۱۹۷۳

المرحلة الرابعة

از سیاهکل تا امروز

**ایجاد جو سیاسی - جلب عناصر آماده به تشکیلات - اثبات امکان
مبارزه - بردن عنصر مبارزات مسلحانه و اصل آشتی ناپذیری بار
دیگر بر میان مردم و طرح جدی آن از دست آوردهای مبارزات مسلحانه
پیشاهنگان انقلابی میهن ماست •**

اکنون دوسال از حمله به بانکهای ماکزیمیلند •
آن عملیاتی در شهرهای ایران آغاز شد که
توانی امریکا از خاک ویتنامی
امریکا در این قرارداد اعتراضات
خود را ادامه میدهد : در ف
این قرارداد چنین می توانیم
متحده امریکا و دیگر کشورهای
به تمام کشیدند (منظور : متحده

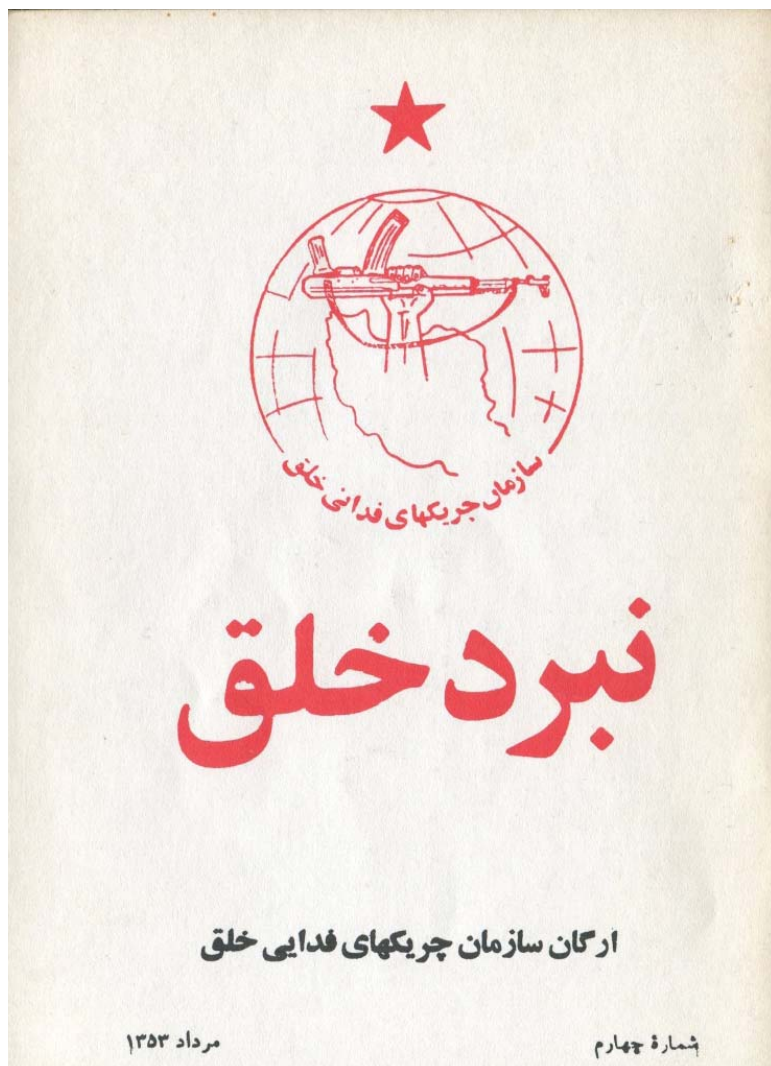
اطلاعه سیاسی -
سازمان مجاهدین خلق

«بریعون لبطنا» نور اله باوایم
ولو کرم الکافرون سوره صاف - ۸
خلق تلاش میکنند که نور خدا را
خاموش کنند در حالیکه خداوند نور
خدا خواهد گسترده اگر چه این برای
باشد •

غرض بمبها شکست شد
توید میدهد

شکوه روز چهارشنبه ۱۳۷۳
بیمای سامانی نیرومندی - مجاهدین
فارتگران داخل و خارجی را بلرزده در

امکاس اعمال قهر ارتجاع • سریع و بدون واسطه
مکن نبود
اولات سالهای ۵۰ تجربیات مبارزات ناموفق در
آسان مورد تحقیر و جمعیت ۱۰۰۰ هزارین معلوم ترین
عناصر مبارز فرار گرفت «ای مبارزان از نظر معرفت»
دیدگاههای مختلفی را نمایندگی میکرده و با اسلوب و
پیشنی مختلف تحلیل گذشته برداشته بودند «واقعیات



((جریة باختر امروز))

تقسیم

منظمات الجبهة و لجة الايرانية في الشرق الاوسط

العدد سابع عشر السنة الثاني

المرحلة الرابعة

نشر في اول ۱۹۷۱

باختر امروز

مؤسس : شادون دکتر سيد حسين فاطمي

رئيس سازمانهای جبهه ملي ايران در خارج از کشور (بخش خاور ميانه)

مهر ماه ۱۳۵۰

دوره چهارم

شماره ۱۷ - سال دوم

ابو علی ایاد



شهید بزرگ انقلاب فلسطین

ابو علی ایاد اسم مستعار ولید احمد نمر عف. کمیته مرکزی جنبش « فتح » و عضو فرماندهی کماندوهای عاصی است .

وی در سال ۱۹۴۴ متولد شد . از سال ۱۹۵۴ رفت . از اولین کسانی بود که به نفعی انقلاب فلسطین جواب مثبت داد و در سال ۱۹۶۵ خود را در اختیار کار نظامی آن گذاشت . در عملیات بیروزمندانه ، مبارزه « هوشین » ، « کفار جلاوی » شرکت کرد و جنگ « بیت یوسف » را که شدیدترین جنگ در داخل خا اشتغال بود در آوریل ۶۶ بهیاری نمود . آثار جراحا

جشن شیاطین را با جنک خلق پاسخ دهیم

نشن و شادمانی خلق ایران آنگاه برپا میشود که این رژیم دست نشاندۀ و فئادیکار سرنگون گشته و دست امیرالیسم و ارتجاع برای همیشه از میهن ما کوتاه شده باشد .

اگر تاریخ اجتماعی بشر را مورد بررسی قرار دهیم می بینیم هر خلقی در هر دوران معین تاریخی و شیوه تولیدی که پالان سر و کار داشته است در نظام سیاسی - اجتماعی خاص مربوط پان دوران - بر طبق معین تاریخی بوده است . مثلاً از اجتماعات - سرورفته رفته ، قبیله ها و د خانواده ها - هسا رد آمدند و قبایل برای تصرف قطعه زمین و یا ط به نیروی انسانی جدیدی بمناطق اطراف خود - میگردند . این تغییر و تحولات با اشکال مختلفی - اجتماع تکامل یافته و نظام های بر سرده داری ، آل ، سرمایه داری و سوسیالیستی را بوجودود - و تجدید تولید ، و تاثیرات عوامل متعدد داخل - داری ، از نظر تاریخی ، شکل تکاملی پیچیده و - می داشته اند .

در این نوع جوامع از ترکیب و اتحاد و همزیستی - طایفه ، قبیله بزرگی بوجود میآید و پس از کسب - در صدد سرکوب سایر قبایل و تصرف مناطق -

اعلامیه

شماره ۲

بیروت - ۱۹۷۱/۹/۱۹

این اعلامیه در راستای همکاری جنبشهای



محسن نوربخش معروف به چنگیز



محمد علی خسروی اردبیلی (داداشی) در ظفار



اسلحه های اولیه از جمله نارنجک های دست ساز مورد استفاده چریک های فدایی خلق



هر مبارز چریک، برای اینکه زنده تسلیم دستگاه ترور و اختناق شاه نشود، وظیفه داشت با خودش سیانور حمل کند و کپسول سیانور را در قوطی کبریت می گذاشتند. این سیانور را هنوز در اسناد خود حفظ کرده‌ام.

از طریق یکی از رابطین حزب بعث، مطلع شدیم صدام حسین در داخل حزب مطرح کرده که اگر تشکیلات جبهه ملی ایران در خاورمیانه، حاضر به همکاری با تیمور بختیار نباشد، نباید درعراق، اجازه‌ی فعالیت داشته باشد.

برای ما استفاده از مرزهای ایران-عراق اهمیت بسزایی داشت، اما حاضر نبودیم هر سیاست سازشکارانه و ننگینی را پذیرا باشیم. از این رو اعلامیه‌ای به زبان فارسی آماده کردیم و ضمن بر شمردن جنایات تیمور بختیار و ساواک، نوشتیم که «شاه و تیمور بختیار، دو روی یک سکه‌اند». این اعلامیه با همکاری دوستان فلسطینی در بیروت به عربی نیز ترجمه و به دو زبان منتشر گردید. سپس آن را، محرمانه در بغداد و سایر کشورهای خاورمیانه، پخش کردیم. این امر موجب خشم صدام حسین شد و هنگامی که چند نفر از ما، برای شناسایی نقاط مرزی ایران، به بغداد سفر کرده بودیم، نیمه شب، مورد یورش و محاصره‌ی نیروهای امنیتی عراق قرار گرفتیم. آن‌ها در صدد برآمدند که ما را دستگیر کنند. در چنین شرایطی، تصمیم گرفتیم که از عراق خارج شویم. در آن موقع، یکی از دوستان پزشک (م.ق) که از نیویورک به ما پیوسته بود، به اردوگاه فلسطینی‌ها در اردن انتقال یافت تا در آنجا به خدمات پزشکی خود ادامه دهد. چند نفر دیگر از ما نیز درصدد برآمدند که به بیروت بروند. در همین حین، جناح دیگر حزب بعث به طرفداری از ما دخالت کرد. «شبل‌العاصمی»، که اهل لبنان بود و در کادر رهبری حزب بعث قرار داشت، به آقای «زهیر بیرقدار» ماموریت داد که از ما عذرخواهی کند.

لازم به یادآوری است که پس از مدتی، صدام حسین به عنوان رئیس جمهور به قدرت رسید و رئیس سازمان امنیت کشور عراق درصدد برآمد بود که علیه او کودتا کند. صدام حسین به بهانه‌ی مبارزه با کودتاجیان، همه رقبای حزبی خود از جمله عبدالخالق سامرائی را اعدام کرد. او پس از توافق با شاه و عقد قرارداد الجزایر در سال ۱۹۷۵، به ما اخطار کرد که اجازه‌ی فعالیت در داخل عراق، نداریم. با این وجود، ما با جعل اسناد، گاهگاهی مخفیانه به عراق سفر می‌کردیم و در

محدوده‌ی مرزی ایران، ارتباط خود را با مبارزین داخل کشور حفظ کرده بودیم (این اوراق جعلی را هنوز در اختیار دارم).

پس از عقد قرارداد الجزایر، سرهنگ معمر قذافی که با سیاست‌های شاه و صدام حسین مخالفت می‌کرد، از من دعوت کرد که برای دیدار و مذاکره به لیبی بروم. پس از این دیدار، یک «کار گروه تبلیغاتی» و یک فرستنده‌ی رادیویی در لیبی سازماندهی کردیم. پس از مدتی رفقای چون اشرف دهقانی و محمد حرمتی‌پور، به اتفاق چند نفر دیگر از جمله شادروان احمد شایگان، در آنجا مستقر شدند. آن‌ها به طور روزمره، کار تبلیغات رادیویی را با موج کوتاه، اداره می‌کردند.

هنگامی که ما در خاورمیانه فعالیت خود را آغاز کردیم، یعنی بین سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۹، هنوز از وجود گروه‌های مخفی مسلحانه در داخل کشور اطلاع چندانی نداشتیم. من و خسرو کلاتری به طور علنی، در رسانه‌ها بر علیه رژیم شاه فعالیت و تبلیغ می‌کردیم و با فرستنده‌های رادیویی کشورهای مختلف خاورمیانه (مصر و عراق) مرتب مصاحبه داشتیم. این امر موجب خشم رژیم شاه شده و به دستور مقامات، نشریات کیهان و اطلاعات، در صفحه‌ی اول، اسم ما را درج کرده و کوشش می‌نمودند که با عناوینی نظیر «وطن فروش و خائن»، به اصطلاح ما را منزوی سازند.

بعدها متوجه شدیم که این تبلیغات، در میان جوانان اثر معکوس داشته است. به دیگر سخن، مبارزین داخل کشور که از ماهیت شاه و جراید وابسته به رژیم اطلاع داشته و به مبارزه‌ی مسلحانه روی آورده بودند، بر آن شدند تا از نظریات و فعالیت‌های ما بیشتر مطلع شوند. همچنین برخی از گروه‌ها در صدد برآمده بودند تا با ما ارتباط برقرار کنند.

(در این ارتباط، رجوع شود به صفحه اول نشریه کیهان هوایی، ۱۶ دسامبر

۱۹۷۰؛ همچنین کیهان، ششم دیماه ۱۳۴۹ چاپ تهران)



تبلیغات رژیم شاه علیه حسن ماسالی و کلانتری در نشریه کیشان (۶ دی ۱۳۴۹)

ویژگی‌های «اتحاد کمونیستی» و «جبهه ملی ایران» در خاورمیانه

قریب ده نفر در خاورمیانه، به صورت یک تیم منسجم کار می‌کردیم. چند نفر از اعضای مرکزی گروه نیز در اروپا و آمریکا مسئولیت سازماندهی و ارتباطات را برعهده گرفته بودند. قریب چهارصد نفر هوادار در اروپا و آمریکا داشتیم که شبانه

روز فعالیت می‌کردند.

افرادی که در خاورمیانه مستقر شده بودند، همه امکانات مالی، رفاهی و شغلی خود را رها کرده و با پذیرش خطرات گوناگون، آماده‌ی مبارزه در راه تحقق بخشیدن اهداف و برنامه‌های گروه بودند. این افراد از دانش تئوریک و قدرت سازماندهی برخوردار بوده و به کار گروهی و تیمی اعتقاد داشتند. به خاطر رعایت مسائل امنیتی، فعلاً نمی‌توانم اسامی همه آن یاران ارزنده را در اینجا ذکر کنم، اما اکنون که این یادداشت‌ها را می‌نویسم، با اندوه فراوان یاران دیرینه‌ای نظیر منوچهر حامدی، کامبیز روستا و احمد شایگان را از دست داده‌ایم. یادشان گرامی باد.

از آنجایی که خسرو کلانتری، در فعالیت‌های علنی شرکت فعال داشت و در جراید اسم او را انتشار داده بودند، در اینجا از کوشش‌های ارزنده‌ی ایشان یاد می‌کنم. امیدوارم در آینده، هنگامی که در کشورمان، از آزادی و دموکراسی برخوردار می‌شویم، بتوانیم از همه مبارزین انساندوست و ایران‌دوست تجلیل به عمل آوریم.

بدیهی است که ما، در پاره‌ای موارد، با همدیگر اختلاف نظر پیدا می‌کردیم، اما رابطه‌ای باز، شفاف و صمیمانه با همدیگر داشتیم. عقیده دارم که در پاره‌ای موارد و در تعیین برخی مناسبات و سیاست‌ها از جمله در ارتباط با خمینی و جریان‌های انحرافی نظیر آن، همچنین در شیوه‌ی تنظیم ارتباط سیاسی- انسانی با برخی از یاران درون جبهه ملی ایران در خارج از کشور، مرتکب اشتباهاتی شدیم. به طور مثال جانبداری بی چون و چرای اولیه‌ی ما از "تئوری جنگ چریکی شهری" از جمله این اشتباهات بود. بر اساس چنین باوری، هنگامی که ما با بحران درون جبهه ملی و همچنین با مناسبات ناهنجار در درون سازمان چریک‌های فدایی خلق و جنبش چپ، مواجه شدیم، صادقانه در صدد بر آمدیم که از خودمان در همان زمان انتقاد کنیم. افزون بر آن از طرف گروه، کتابچه‌ای تحت عنوان "چه نباید کرد"

انتشار دادیم و به این کمبودها پرداخته و صادقانه از برخی عملکردهای خود، به طور جمعی انتقاد به عمل آوردیم.

خطاهای اکثریت قریب به اتفاق جریان‌های سیاسی ایران، که منجر به قدرت رسیدن خمینی و استقرار رژیم جهالت- جنایت و فاشیستی اسلامی در ایران شد، بسیاری از مبارزین صادق را وادار کرد که درباره‌ی ساختار فکری- سیاسی گذشته‌ی خود دوباره بیندیشند. در این ارتباط، هنگامی که از کردستان ایران به اروپا بازگشتم و دوباره در آلمان مشغول تحصیل و فعالیت سیاسی شدم، به سهم خود کوشش به عمل آوردم که ارزیابی واقع‌بینانه‌ای از دلایل شکست و ناکامی‌های جنبش آزادیخواهانه‌ی ایران به دست آورم. در این راستا، مقاله‌های انتقادی متعددی درباره‌ی گذشته خود و دیگران نوشتم و در سمیناری که در اکتبر ۱۹۸۵ در شهر ویسبادن (آلمان)، با مشارکت قریب بیست گروه برگزار کردم، "بحران درون جنبش چپ ایران" را مورد ارزیابی قرار دادیم. ازجمله درباره خطاهایی که خود و گروه ما مرتکب شده بود، مطالبی مطرح کردم که گزارش آن تحت عنوان "نتایج سمینار ویسبادن" (درباره‌ی بحران جنبش چپ ایران) انتشار یافت. این امر موجب رنجش چند نفر از یاران قدیمی مقیم ایران شد. متأسفانه ایشان با همکاری دو - سه نفر از دوستان خارج از کشور، مطلب پرخاشگرانه‌ای برعلیه من انتشار داده و کوشش کردند که فقط مرا مقصر اصلی همه‌ی کمبودها و ناکامی‌های مبارزاتی گروه، جلوه دهند. حتی چند نفر از آنان تا آنجا پیش رفتند، که رابطه‌ی انسانی و دوستانه‌ی خود را با من قطع کردند.

من ضمن اینکه از اینگونه برخورد ناراحت شدم اما هیچگاه حاضر نبوده و نیستم که روابط انسانی و مبارزاتی احترام‌آمیز خود را، نادیده بگیرم. از آنجایی که همیشه رابطه‌ای باز و شفاف داشته‌ام، به طور مستند و با استدلال به آن دوستان پاسخ دادم که در اینجا، متن آن نامه را دوباره انتشار می‌دهم و بر این باورم که به جای تخریب همدیگر، ضروری است که همه مبارزین آزاداندیش، به طور جمعی

کوشش به عمل آوریم که تحلیل واقع‌بینانه و علمی از شرایط جامعه‌ی خود به دست دهیم. افزون بر آن، باید دلایل شکست و ناکامی مبارزاتی خود و مردم ایران را از نظر مبانی تئوریک- سیاسی- فرهنگی- تشکیلاتی - شیوه مبارزاتی، مورد ارزیابی قرار داده و به طور مشترک با موانع و مشکلات موجود مبارزه کنیم. در این راستا، نیکوست که گام‌های اساسی در راه شکل‌گیری احزاب مدرن اجتماعی و غنای فرهنگی جامعه برداریم.

واپس‌گراشی سازمان وحدت‌گمونیستی

اوایل اکتبر ۸۵، سمیناری در شهر ویسبادن (آلمان فدرال) برگزار شد که "هواداران" سازمان وحدت‌گمونیستی نیز در آن شرکت داشتند. برای این سمینار، مقاله‌ای تحت عنوان "تا" تیر بینش و منش در مبارزه‌ی اجتماعی " آماده کرده بودم و در آن به برخی از اندیشه‌ها و عملکردهای گذشته‌ی سازمان‌های سیاسی چپ و در این ارتباط، به خودم نیز انتقاد کرده بودم. در این مقاله، بدون "شخصی کردن مسائل اجتماعی"، به برخی از اندیشه‌ها و عملکردهای مشترکمان در وحدت‌گمونیستی نیز با ختمار اشاره شده بود. همان‌طور که از مجموعه‌ی نوشته‌ها، مزبور پیداست، هدفم از طرح مسائل انتقاد، اینست که به ضعف‌های "درونی" خودمان که موجب شکست، انحراف و ناکامی شده‌اند توجه کنیم، و بسیارنی "سو" استفاده دشمن، کج‌اندیشی‌ها و عملکردهای ضددمکراتیک گذشته خودمان را توجیه و توجید تولید نکنیم.

همچنین، ضمن نقد به گذشته، آگاهانه از آلمان‌های سوسیالیستی و مبارزات چپ دفاع کرده، در جستجوی راه حل مناسبی برای استمرار مبارزه، با حفظ مواضع چپ‌بوده، و هتم، بیمینیم‌چرا "وحدت‌گمونیستی" این نقد عمومی و صمیمانه را تبدیل به حملی "شخصی" و انتقاد محویانه، علیه من کرده و چرا، این رفقا از انتقاد و حجت‌دارند و عکس‌العمل‌های غیرمعتولانه و نامادقانه‌یی نشان می‌دهند؟

- پس از برگزاری سمینار ویسبادن، هنوز چاپ مقاله‌ها به پایان نرسیده بود که مطلع شدم یکی از رای‌بینین تشکیلات "هوادار" خارج از کشور این جریان (ع.ن)، تلفنی با اشخاص متعددی در اروپا و آمریکا تماس گرفته و بطرز حیرت‌انگیزی تا به پراکنش کرده‌است که: "ما سالی مطالبی در سمینار ویسبادن مطرح کرده که جان رفقای سازمان ما را در ایران، به مخاطره انداخته‌است".

این مطالب بطوری با مهارت پخش شده بودند که اشخاص متعددی، از جمله یکی از رفقای ارزنده و دبیرینه‌ی مبارزاتی ما، با نگرانی اصل محتوای مقاله را جوابی ندادند. به همگی، خصوصاً به این رفیق دبیرینه اطمینان دادم که تا به پراکنش دروغ و کینه‌توزانه‌یی است، و قول دادم که مطالب را قبل از چاپ برای پست‌کننده‌ی مقاله کند، بعداً که نظر

-۳-

اورا پرسیدم، جواب داد، این مطالب که در بین ما تا زگی ندارد و خطری نیز منوجهی ندارد، خاصی نمی کند.

از آن خاص مطمئن دیگری، از جمله از اعضای آن سازمان مطلع شدم که برخی از این افراد، برای مشوب ساختن افکار عمومی، در آمریکا نیز جنگا لی برپا کرده بودند. چند نفر از "هوادران" ناسی پیش رفتند که در محافل می گفتند: "ماسالی واداده، ...".
"هوادران" داشتن این فایده را دارد که بطور غیر رسمی، سیاست "ترووا فکر" سازمان را جا بجا بنادازد، و هر موقع شرایط ایجاد کند، "از این عمل غیر مسئولانه" برازانه، فاشا می بعمل آورند.

چندی بعد، یکی از مسئولین این تشکیلات، از ایران پیام فرستاده بود که طرح این مسائل از نظر "اخلاقی" صحیح نیست.

ما توجیه بودم که این رفتار چرا به این حربه ها - حتی نسبت به رفقای دیرینه تا به متوسل می شوند. چرا نقد عمومی و امولی به گذشته را تبدیل به انتقاد جوشی شخصی می کنند. اگر هم، آریایی دیگری دارند، می توانند آنرا بنویسند.

مقاله من، بطوری تنظیم شده بود که با هیچ کدام "بخورد شخصی" نکرده بودم و فقط نقش خود را در این ارتباط دقیقتر مشخص کرده بودم تا اگر "خطری" و غروری" دارد، نتیجه خود بشود و به "قنای" کسی برخورد. (مطلب ارائه شده به سمینار روسیادان بخش هایی که مربوط به وحدت کمونیستی بود، به ضمیمه تجدید چاپ می شوند تا خواننده مقاله و "اخلاق" مرا، با مقاله و "اخلاق" دوستان "وحدت کمونیستی" مقایسه کنند).

این رفتار، با از خود شیفتگی و غرور غیر قابل باوری، هرگونه "انتقاد" را با "انتقام" پاسخ می دهند. آنها "انتقاد" را "توهین" بخود تلقی می کنند. به رفتارها و برخی عملیات عمل های این رفتارها می کنم:

- پس از جدائی بی سروصدا ی من از وحدت کمونیستی در سال ۱۳۵۸، رابطه ی رفیقانه و احترام آمیز خود را با همه ی افراد آن حفظ کردم، و حتی پس از آوارگی در خارج از کشور، این رابطه برقرار بود. در این مدت، در نقاط مختلف اروپا و آمریکا، هرجا که افراد و جریانهای سیاسی دیگر، از وحدت کمونیستی ایران می گرفتند که مثلاً به فلان مقاله و در فلان عمل شما در گذشته ایران وارد است در جواب می گفتند که آنها را در آن موقع ماسالی نوشته، با انجام داده بود. و ما مسئول جبران این خطا ها هستیم. این مسائل را در سوئد، در شهر گوتینگن، بطور مشخص از افراد معینی شنیدم. در آمریکا نیز افراد دیگری تجربیات خودشان را بیان می کردند. من این شیوه

-۳-

برخورد غیررفیقانه آنها را زیاد جدی نمی گرفتیم. تا اینکه تبلیغات علیه مرا، پس از سمینار ویسبادن تشدید کردند. حتی سلام علیک و معاشرت عادی خودشان را نیز، با من قطع کردند.

- رفته رفته متوجه شدم که حتی برخی افراد واعضای خانواده آنها را که از ایران و آمریکا به اروپا سفر می کنند، با وجود آشنائی های دیرینه، منع کرده اند که با من تماس بگیرند. من چنین مناسباتی را در سازمان های "استالینیستی" سراغ داشتم که بخاطر انتقاد مجوسی حتی ارزش های فرهنگی اشانگرای ایرانی را نیز رعایت نمی کردند، ولی در وحدت کمونیستی، در گذشته، چنین تجربه ای نداشتم.

- این وقت، با انتشار مقاله ای تحت عنوان "در حاشیه سمینار ویسبادن پاسخی به چند ادعا" (اندیشه ها، شماره ۶، اسفند ۵۶۱۳)، که از طرف تشکیلات اعلام مواضع کرده بودند، سازمان یافته و هماهنگ با " هواداران " کهنسال و باتجربه ی خارج از کشور، واپس گراشی فکری خود را به نمایش گذاشتند.

- اگر نشریه ی "راه آینده" که متعلق به یک گروه چند نفره ی "استالینیستی" است، با فحش های چارپاداری و لمبیتی نظیر: "چا سوسی، در بوزگی به استان امیرالیم شوروی." (شماره ۱۷، دیماه ۱۳۶۴)، تهنیت می کند، از آنها انتظار ندارم، چون "راه گذشته" خودشان را دنبال می کنند. اما، وحدت کمونیستی که در گذشته، با وجود کمبودها، در چنین مناسبات عقیده مانده یی قرار نگرفته بود، چرا با چنین جریان های همگام شده است.

بمنظور اجتناب از " شخصی کردن مسائل اجتماعی"، و جلوگیری از سوء تفاهات، همین ترنر برخی رویدادها، از هیچکدام از افراد "وحدت کمونیستی" نام نبرده بودم. این رفتار مقاله ی خود را تنها برخی رویدادها را بطرز اعجاب انگیزی انکار کرده اند، بلکه با وارد کردن اتهام دروغ پردازی بمن، خواستار معرفی افراد دیگر، شده اند. همچنین با برچسب زدن و اتهام وارد کردن بمن، تمام فعالیت های نادرست یک جریان سیاسی را به یک فرد منتسب می کنند، و از ابتدا تا انتها، برای خودشان نقش قهرمانان سازشناپذیر قائل شده اند. این شیوه ی تحلیل، و این تناقض گوشتی ناشی از چه فرهنگ سیاسی است، از کجا سرچشمه می گیرد. و به کجا ختم خواهد شد؟

برای روشن شدن اذهان عمومی، برخی از مسائل را بیشتر توضیح می دهم، و با لاجبار، به نقش برخی افراد دقیقتر از سابق اشاره می کنم؛ ولی کوشش می کنم که به دام انتقاد مجوسی "شخصی" نیفتم.

-۴-

- این رفتار، کناره‌گیری ام را از وحدت کمونیستی، خیلی ساده‌نگرانه، اینطور جلوه می‌دهند: "ارتباط تشکیلاتی وی با سازمان درناستان ۵۸ قطع شد، این ارتباط بدنبال انتقاداتی بود که از طرف سازمان به وی وارد شد، ووی محت انتقادات را پذیرفته بود." (اندیشه‌ها، شی، صفحه ۱۱۷)

اگر کناره‌گیری ام از سازمان بخاطر انتقادات بود، چطور ممکن است پس از پذیرفتن محت انتقادات، حاضر نشوم در آن تشکیلات باقی بمانم. غریب‌ده سال، با تمام وجود در آن تشکیلات فعالیت کرده بودم و در تمام این مدت یکی از اعضای رهبری این جریان بودم، در سخت‌ترین شرایط دوام آورده بودم، چطور شد که پس از فرارسیدن "بهار آزادی"، دست آورده‌های خود و دستجمعی را رها کردم؟ پذیرفتن انتقاد که راه تفاهم و محیط سالم دیالوگ و همکاری و فراهم می‌کند و دلیلی برای جدایی باقی نمی‌گذارد. اما واقعیت‌چیز بود:

- یک سری رفتارهای غیررفیقانه، مناسبات غیردمکراتیک و همچنین "دوپهلوی" بودن مواضع تشویک - سیاسی سازمان، درباری: "تدارک انقلاب سوسیالیستی"، مبارزه مسلحانه، آزادی‌های دمکراتیک، درگما از لنینیسم، مناسبات ما با سایر جریانات سیاسی،... در درون ما حاکم شده بودند که خود سازمان را زجمله من و سایر افراد را دچار کلاف سردرگم کرده بود، تشنیت فکری، موجب تصمیم‌گیریهای متضاد از جانب سازمان و همچنین از جانب افراد مسئول می‌شدند. این مناسبات، زاید به فکر و عملکرد یک فرد، با یک فراکسیون گروهی، نبود، بلکه حامل اندیشه و عملکرد دستجمعی ما بود که مرتباً تجدید تولید می‌شد. مسلماً، نقشی افرادی که مسئولیت داشته‌اند سنگین‌تر بود.

- ما تحت تأثیر "پراگماتیسم" مبارزاتی و بخاطر سرگرم شدن با دست‌آوردهای آنی، موفق نشده بودیم که ارزیابی دقیق‌تر و همه‌جانبه‌یی از مشکلات "درونی" خود بعمل آوریم و مسائل تشویک مطرح شده را روشنتر تشریح و تدوین کنیم و تکامل ببخشیم. با، فمن همکاری دستجمعی، بارها مشاجره و یگو مگو با همدیگر داشته‌ایم که حتی یکبار در سال ۱۳۵۶-۵۵ منجر به جدایی عده‌یی از مسئولین و کادربهای اتحاد کمونیستی گردید. (قسمتی از دلایل آن در جزوه‌ی "چه شباهت کرد؟" از انتشارات گروه "اتحاد کمونیستی" در سال ۱۳۵۶، منعکس شده‌اند. اسناد دیگری از مباحثات درونی را نیز در اختیار دارم).

- این مسائل که تلخ‌تر شده بودند، تمام وجودم را آزار می‌دادند. و حالت "از خود-بیگانگی" بی‌درمن نسبت به تشکیلات، بوجود آمده بود. این حالت تنها بمن دست نداده بود، بلکه به‌مرور عده کثیری از این تشکیلات کناره‌گیری کردند. در این سازمان "ان‌شعاب" روی نداد، ولی "تحلیل" رفت.

-۵-

تا اینکه جلسه‌ی با مشارکت قریب سی‌الی چهل نفر از مسئولین و کادرهای سازمان، در سال ۵۸ در محل اقامت در تهران، نمایان چهار تشکیل گردید که به این مسائل بپردازد. همه‌ی افراد به غیر از رفیق "حمید" و من، با گذاشتن ماسک کاغذی و پارچه‌ی در جلسه شرکت کردند. میخواستیم باین ترتیب تا حدودی رعایت مخفی کاری نیز بشود. در این جلسه، رفیق "حمید" نامه‌ی را که از طرف سازمان وحدت کمونیستی خطاب به سازمان چریکهای فدائی خلق ارسال داشته بودند، قرائت کرد. در این جلسه معلوم شد که چهار نفر از مسئولین (کمیته هماهنگی) سازمان، در این تصمیم گیری شرکت داشتند. چند لحظه مات و مبهوت شده بودم که: ۱ - چرا این رفتار، این مسئله را از من به عنوان عضو دیگر "کمیته هماهنگی" پنهان نگاه داشته بودند. در حالیکه اکثریت آراء برای تصمیم گیری را در اختیار داشتند. ۲ - چرا با چاقی تهدید "ما اسراری از گذشته‌ی سازمان شما در اختیار داریم که در صورت افشاء می‌کنیم"، می‌خواستند با سازمان فدائی هنوز رابطه داشته باشند. در حالیکه قبلاً دو نفر از ما این رابطه را برقرار کرده و گزارش داده بودیم که "وهیرو جدید هم از همان قماش قدیمی هاست". بشهادت حداقل سی‌الی چهل نفر - ماسک هم به چهره نزده بودم که مرا شناسند - با عصیانیت گفتم که "استالینسم یعنی همین... اگر ضرورت دارد که آن سازمان و عملکردهایش را افشاء کنیم، چرا به این شیوه‌های غیر اصولی متوسل می‌شویم، و چرا می‌خواهیم با آنها "مامله" کنیم؟ جلسه‌ی پرتشنجی بود. در این جلسه، چند نفر هم بمن انتقاد داشتند که: "چرا ما سالی، در مدت زمانی که مخفیانه در ایران بود، نتوانست در جریان انقلاب ایستادگی عمل داشته باشد و سازمان را مطرح کند...". در آن جلسه، واقعا تردید کردم که شاید ما چند نفری که در ایران بودیم، شاید می‌توانستیم در روند انقلاب شرکت بهتری داشته باشیم و لذا غفلت کرده‌ایم. در آنجا انتقاد را پذیرفتم. بعدها که زیاد در این باره اندیشیدم یقین کردم که چهار نفر، متشکل در یک هسته، در حالیکه زمینه‌ساز بقیه می‌رازی بنا آن تشکیل را نداشتیم. قادر نبودیم عملکرد چشمگیری داشته باشیم. بنا بر این استعفا و کناره‌گیری ام از سازمان، مسائل تلخ‌بار شده‌ی بودند که به مرور زمان حاکم شده بودند. انتقاد دیمن هم، از طرف دوالی به نفر مطرح شد، نه از جانب "سازمان" پس از کناره‌گیری ام، چند نفر از رفقا، از جمله رفیق "حمید" که در آن جلسه با هم دیگر مشاجره داشتیم، مرا بمنزل خود دعوت کردند، و ضمن گفت و شنود رقیقانه، امر امری کرد که دوباره به سازمان بازگردم.

—

چرا بی سرودا کناره گیری کردم؟

این سئوالی بود که خیلی ها از من می کردند. دلایل آن بکاربر زیر بودند:
۱- مدعی نبودم (هنوز هم نیستم) که کمیوندها و نفع های سازمان، از اندیشه و عملکرد دیگران حاصل شده، و دیگران مقصود، بلکه خودم را بعنوان یکی از مسئولین آن تشکیلات، در شکل گیری و تجدید تولید آن مناسبات، سهم می دانیم.
۲- در زندگی سیاسی ام، از انشعابهای غرض آلود، غیر اصولی، و شخصی کردن مسائل اجتناب میبازار بودم و نمی خواستم با جنجال های خودخواهانه، به حرمت انسانی و امیدمبارزان افراد دیگر لطمه ای وارد شود.

۳- خودم در آن موقع، راه حل و "آلترنا تیو" بهتری در آن شرایط نداشتم، تا با اطمینان و قاطعیت دیگران را به انتخاب راه جدیدی دعوت کنم.

به دلایل فوق، هیچ فردی را تشویق به خروج از سازمان نکردم و در مقابل مراجعی رفقای متعدد، به آنها جواب می دادم که من قصد انشعاب ندارم، بلکه با شناختی که از این سازمان و از خودم دارم، نمی توانم خودم را قانع کنم که هنوز در اینگونه روابط باقی بمانم.

فکر می کنم و باور دارم که مسئولین و کادرهای کنونی وحدت کمونیستی، خیلی قهیمیده تر از آنند که اینطور ساده نگرانه بمسائل برخورد می کنند. آیا نویسندگان مقاله که انشاء و سبک نگارش ادبی خوبی دارند، از منطق خودشان نیز راضی هستند؟

به تناقض گوئی ها و گفتار نامادقانه ی دیگر این رفقا توجه کنید:
نوشته اند که در هنگام قطع پیرویه تجانس با سازمان فدائی، "خشن ترین و شدیدترین بر-خورد های ممکن بین آنها از یک طرف و رفقای فدائی و ماسالی در طرف دیگر بوجود آمده" (همان منبع، صفحه ۱۱۹) (تکیه زیر جملات از من است).

پس از اوچ گیری اختلافات گروه اتحاد کمونیستی و سازمان چریکهای فدائی خلق، جلسه ی مشترکی با حضور محمد حرمتی پور و اشرف دهقانی، و با مشارکت هفت نفر از مسئولین گروه از اروپا و غارومینا (حمید، "محمود"، "مجید"، "محمد"، "خاکه ب.ا. و خودم) در لیبی، در تابستان ۱۳۵۵ تشکیل گردید. این جلسه قریب دو هفته بطور مداوم برگزار گردید. از مباحثات و مشاجرات جلسه، قریب دوازده نوار (کاست) پیرشد که یک سری نزد حرمتی پور و اشرف دهقانی، و سری دیگر نزد ما حفظ می کردند. (بعدا، مطلع شدم که در اثر حادثه ای، هنگام تفتیش منزل یکی از مسئولین وحدت

-۷-

کمونیستی، این نوارها، همرا با اسناد و مدارک دیگری، بدست "کمیته‌چی" های
جمهوری اسلامی افتاده‌اند. و به این ترتیب، "آرشو" ارتجاع، از "اسرار" سازمانها
مربوطه، تکمیل گردید.

امیدوارم دوستان "وحدت کمونیستی" به بهانه‌ی "سو" استفاده دشمن " که گوئی
دشمن چیزی از این سازمانها نمی‌داند، گوشتش نکند، که فکر انتقادی را با این
" چماق " خفه کنند.

از رفقای شرکت‌کننده در جلسه‌ی مشترک لیبی، تاکنون پنج نفر از گروه، و سازمان
کناره گیری کرده‌اند، ولی دوفتر هنوز در آن سازمان مسئولیت دارند. اگر نوارها
در دسترس نباشند، حداقل این افراد زنده‌اند. چطور نویسندگان و مسئولین وحدت
کمونیستی بخودشان جرات می‌دهند که تا این اندازه حقایق را انکار کنند و وارونه
جلوه‌دهند. تا من در آن زمان، از سازمان فدائی و اعمال آنها جانبداری کردم و
در مقابل بقیه اعضای گروه ایستادم. اگر چنین بود، چگونه پس از آن جلسه، و تا
روز کناره‌گیری ام در رهبری سازمان باقی مانده بودم، چطور در تجدید سازماندهی گروه،
و در روابط بین‌المللی و در ارتباط با سازمانهای سیاسی ایرانی، شرکت فعال
داشتم؟ چطور بعنوان عضو مشرک‌گروه برای سازماندهی مخفی به ایران رفتم؟
و اما از این " شهادت " شما در تاریخ نویسی، درسها باید آموخت

این رفقا آنچنان شیفته‌ی اندیشه و اعمال خود هستند که متوجه تضاد گوئی و تضاد
فکری خودشان نیستند. در سراسر مقاله کوشش بعمل آورده‌اند که خودشان را به عنوان
یک جمع موهوم " ما "، عاری از خطا و فردگرایی و... در مقابل "وی" (ماسالی) که
شنها فرد غلط کار، در تاریخچه تشکیلات مزبور، معرفی کنند، به نمونه‌هایی از این
جملات توجه کنید:

های
- " نکته‌ای که ماسالی در این رابطه فراموش کرده است... خشن‌ترین و شدیدترین برخورد
ممکن بین آنها از یک طرف و رفقای فدائی و ماسالی از طرف دیگر بوجود آمده بود. مدتها بعد از آن
یکی از دو علل اساسی قطع پیوسته تاجان در آمد... " (همان منبع، صفحه ۱۱۹).

- " هنگامی که اختلافات درونی ما بر سر این مسئله اوج گرفته نه رفقای فدائی و نه
ماسالی... در آن جدال همه رفقا در یک سو و آنها در سوی دیگر بودند. " (ص ۱۲۰).

- " تک‌روی همواره از روش اساسی انتقادات ما به وی بوده است. " (صفحه ۱۲۵).
شاید
هر فردی که قدری شعور سیاسی و تجربی سازماندهی داشته باشد، می‌داند که همه‌ی سازمانها

-۸-

روشنفکری چپ، دارای خصوصیات خرد بورژوازی فردگرایانه هستند. این خصوصیات فردگرایانی موقتی تشدید می شوند که در سازمانهای "کمونیستی" متشکل می شوند و عده‌ای بی‌علاقه تجربه‌ی بیشتر، حجم فعالیت‌های زیادتر، فداکاری، تمرکز امکانات و انحصار کردن اطلاعات و... بصورت افراد، یا گروهی از تنگ‌گان (الیت) در سازمان قرار می‌گیرند. همسرس تصمیمی که از طریق این افراد اتخاذ گردد، بقیه افراد کمتر فعال، عملاً مجبور به پیروی از آن خواهند شد. در سازمان وحدت کمونیستی نیز مثل سایر تشکلات چپ‌سنتی، ده الهی یا نژده نفر کار در حرفه‌ی همه کاره‌ی سازمان بودند. (بزرسی تاکا: پلی. از این شیوه‌ی کار و از این مناسبات، در جزوه‌ی "چه شباید کرد؟" از انتشارات گروه اتحاد کمونیستی بعمل آمده است که بخوانندگان این مقاله توصیه می‌کنم به آن مراجعه کنند).

این رفقا بطرز مشتمل‌کننده‌ی از ارزیابی واقع بینانه‌ی شکل و محتوای سازمان‌های سنتی چپ، ظن می‌روند. و با ساده کردن مسائل بغرنج سازماندهی و فن مبارزه اجتماعی، و بقول معروف "با شکستن کاسه و کوزه برسر یک نفر" خیال می‌کنند، می‌توانند خودشان را توجیه کنند. "آیا غلبه بر خود را می‌توانند در غلبه بر درمناسبات همه جانبه‌ی واپس-گراشی، به این ترتیب، خودشان را نجات دهند؟

اگر قبول کنیم که در طول تاریخ ده ساله آن گروه، نقش "استالین" را ایفا می‌کردیم، آیا این مسئله با ادعای دیگر شما که هیچوقت حتی به اندازه یک آوزن "هم زیوار زور نمی‌رفتید"، و تنگین نمی‌گردید و... در تناقض نیست؟ این تناقض گوشتی هاف فقط برای ارضای روحی خودتان و سرپوش گذاشتن بر روی ضعف‌های دستجمعی نیست؟

آیا چنین شیوه‌ی برخورد با مسائل و انسان‌های دیگر، خصلت‌های انسانی و سوسیالیستی شما را مورد سؤال قرار نمی‌دهد؟

در مقاله‌ی ارائه شده به سمینار ویمپادن، برای جلوگیری از برداشت‌های غلط، حتی اسم مستعار "فرد دیگری" از اعضا گروه را که در ارتباط گیری اولیه با شوروی به نحوی دخالت داشت، ذکر نکرده بودم. این دوستان پس از آنهمه جنجال و برچسب زدن‌ها اصرار می‌ورزند که از آن شخص نام ببرم. من فعلاً فقط به ذکر اسم مستعار اکتفا می‌کنم: - برای برقراری تماس با شوروی، ابتدا من و رفیق "حمید" قرار شد که اقدام کنیم. طریقه‌ی که من پیشنهاد کردم و او هم اطلاع داشت. بوسله‌ی "ویکتور" بود. "حمید" نیز نامه‌ی به "ابو ی" نماینده‌ی سازمان آزادیبخش فلسطین در یوگسلاوی نوشت تا

-۹-

اومیز اقدام کنده تا یکی به نتیجه برسد. "ابوی." از دوستان نزدیک "حمید" در بیروت بود.

پس از مدتی، جواب او رسید "حمید" متن نامه را بمن نشان داد که نوشته بود در این اقدام خواهد کرد و از "واقع بینی" ما اظهار خوشحالی کرده بود. ولی زمانی که جواب نامه رسید، از طریق "ویکتور" رابطه برقرار شده بود. "ویکتور" در محل اقامت ما بود و زودتر به او دسترسی داشتیم.

چندی قبل، ضمن تماس تلفنی با دفتر سازمان آزادیبخش فلسطین در تونس، مطلع شدم که خوشبختانه "ابوی." زنده است. بنا بر این مشتاقان "کشف حقیقت" می توانستند او را تماس بگیرند.

بعدها برخی عناصر موثر فلسطینی،^{۱۰} مثل "ج.ا." به یکی از رفقای گروه ("محمود") پیشنهاد کرده بودند که اگر بخواهیم، آنها می توانند برای تربیت کادرهای نظامی در سطح عالی و دریافت تسلیحات از شوروی برای ما اقدام کنند. "محمود" نیز از سایر مسئولین گروه میخواست که در این باره تصمیم بگیریم. و این مسئله موقتی بود که رفته رفته رابطه ی ما با چریکهای فدائی ست شده بود. ما مشترکاً می گفتیم که ارتباط با شوروی غیرقابل دفاع می باشد. ارتباط با شوروی، ابتدا در میان کادرهای مقیم خاورمیانه، سپس با طنز و به عنوان "اسرار نکان دهنده ی دیگر"، به مرور در میان کادرهای اروپا و آمریکا مطرح گردید.

- درباره ی مسئله ی اقدام دونفر در داخل سازمان چریکهای فدائی خلق نیز، برخلاف آنچه که نویسندگان مقاله ادعا کرده اند که: "تا به امروز از کم و کیف این مسائل اطلاعی نداریم" (همان منبع، صفحه ۱۲۱)، از جزئیات مسئله ی اقدام ها، حداقل مسئولین مقیم خاورمیانه اطلاع داشتند، و تشریح همین امر در جلسه ی وسیع کادرهای گروه در اروپا، موجب سر-خوردگی و کناره گیری عده یی شد (رجوع شود به جزوه "چه نیاید کرد؟"). جریان از این قرار بود:

- زمانی که "چنگیز" و "داداشی" و محمد حرمتی پور، اطلاعات مربوط به اقدامها را فاش کردند، اشرف دهقانی که هنگام اجرای اقدامها در ایران بود، در جلسه ی اسامی افرادی را که در تصمیم گیری و در اجرای حکم اقدامها شرکت داشتند، فاش کرد. پس از اعتراض افراد موثر گروه در خاورمیانه، رفیق حمید اشرف مجبور شد که صورت جلسه ی تصمیم گیری مربوط به صدور حکم اقدامها را بصورت میکروفیلیم، برای

-۳-

ما ارسال دارد. ما این میکرو فیلم ها را در ایام بزرگ شده بی ظاهری چاپ کرده بودیم تا تحوی استبدال سازمان درباری جرم "خیانت" عظیم شویم. با مطالعه آن اسناد بود که متوجه شدیم سازمان چریکها، مخالفت با شیوه مبارزه چریکی، و انتقاد به شیوه زندگی مخفی کارها را "خیانت" تلقی کرده است. که جزئیات آن در مقاله ای سمینار و پسداد نقل شده بودند.

آگاهی از جزئیات این اعدا میا بود که بنابر جدید ما زماندهی گروه اتحاد کمونیستی، در آئین نامه داخلی و انضباطی آن، تعریف دقیق و مشروطی از مقوله "خیانت" بعمل آورده بودیم تا افراد بر حسب سلیقه و تمايلات درونی خود، "نفع" و "انحراف" و هر گونه مخالفتی را مترادف با "خیانت" تفسیر و تعبیر نکنند.

- درباری ارتباط مجدد با فدائیان پس از قیام ۱۳۵۷، ابتدا من با اتفاق "ج.ب." که اونیز از وحدت کمونیستی کناره گیری کرده، اقدام کردیم. نتیجه گزارش ما به سازمان این بود: "رهبری جدید هم از همان قماش قدیمی هاست".

بعدا من بعنوان یکی از اعضای کمیته هماهنگی، در ارتباط با مبارزات دمکراتیک و علنی، بطور اخص در ارتباط با "جبهه دمکراتیک ملی ایران" و "اتحاد چپ"، مسئولیت داشتم و رابطه با فدائیان و نامه نگاری تهدید آمیزی که به آن اشاره رفت از طرف سایر رفقا، وبدون اطلاع من صورت گرفته بود. (در همان جلسه مشتت که اشاره کرده بودم، افراد زیادی حضور داشتند که این نامه قبلا ارسال شده بود و بعد از آن جلسه با اطلاع دیگران رسانند. نه آنطوریکه این رفقا در مقاله خودشان ذکر کرده اند).

- مسئله ای اساسی که باید مورد توجه ما قرار گیرد اینست که این رفقا، مدعی اند تا زمانیکه ما ماسالی در آن تشکیلات بود، فقط برکت گلزارهای غلطی شد و بقیه (که امروز باقی مانده اند) قهرمانان فدائالینیم تاریخ بوده اند. پس چرا پس از کناره گیری من از آن سازمان، با "روش کژدار و مریم" رفتار کرده اند، آنها می نویسند:

"تصمیم گرفته شد که با رفتاری رهبری سازمانهای دیگر کمونیستی که در تماس با ما نبودند مشورت شود. نظر همه آنها این بود که اولاداشیان اطلاعات شما را نفی خواهند کرد. ثانیا در صورت اثبات این امر به نفع رژیم و سازمانهای غیر چپ خواهد شد." (همان منبع، صفحه های ۱۲۵ و ۱۲۶).

مقتود این قهرمانان فدائالینیم، از رهبری سازمانهای دیگر کمونیستی "چه کسانی هستند که با آنها مشورت می کردند. به فهرست سازمانهای کمونیستی آن زمان در ایران،

-۱۱-

رجوع می کنیم، می بینیم غیر از "خوشگوییست" که آرایش و سکه دیگری از "استالینسم" هستند. همه جریانهای کمونیستی ایران طرفدار استالین و استالینسم بودند. دو کمونیستی نیز از خارج به ایران آمده بودند که وحدت کمونیستی آنها را "جدی" نمی گرفته آ یا این وقتا برای افشا اندیشه ها و عملکردهای "استالینست ها"، با طرفداران "استالینسم" مشورت می کردند؟

آ یا این وقتا با درجا زدن فکری و استمرار فعالیت های "کودا زومیریز"، افکار عقب مانده و عملکردهای فکری و عملی سستی را به نمایش نمی گذارند؟

این و این گراشی از کجا سرچشمه می گیرد و بکجا ختم می گردد؟

- گروه اتحاد کمونیستی از بدو تا... با وجود کمیوها و ضعف ها - تنها جریانی بود در سالهای بین ۴۹ تا ۱۳۵۶ که تنوع اندیشه و سلیقه و فراکسیونهای نظری را بطور نسبی در سازمان تحمل می کرد.

- در برابر نظریات "استالینسم"، "ماوئیسم"، "روزیونیسم" که از حمایت قدرتهای جهانی برخوردار بودند، و در میان جریانهای چپ ایران طرفداران و مدافعان سرخشتی نیز داشتند، با شایسته مخالفت و مبارزه می کرد.

- در شرایط بحرانی قادر شد که در برابر "اندرپشته"ی غلط سازمانهای چریکی داخل کشور، موضع گیری کند و آنرا نپذیرد.

- در شرایطی که انتقاد از خود و از دیگران "جرم" شایسته می شد، درباره ی روابط نامحرم گروه و جبهه ملی - هر چند نامحرم - جزوه ی تحلیلی - انتقادی "چه نباید کرد؟" را در سال ۱۳۵۶ انتشار داد.

اما، چرا از سال ۱۳۵۶ به بعد، خصوصا پس از انقلاب اخیر ایران، نتوانست جرئت ها پیدا در روند آزاداندیشی زده بود، به مشعل فروزان و امید میدل سازد و افکار خود را شکام بخشد؟

تحولات ایران و جهان، بسیاری از تئوری ها و "قالب های زیبای ساخته" را فرو ریختند، و حتی برخی سازمانهای "استالینیستی" تحول پذیر شده اند، ولی "وحدت کمونیستی" همچنان معتقد است که دیگران خطا کردند و هیچ مسئله یی برای نقد درونی و ارزیابی فکر و عملگردهای گذشته ی خود ندارد.

وحدت کمونیستی معتقد است که دیگران دچار "بحران" شده اند، ولی خودشان "قهرمانان" و "استوار" باقی مانده اند.

-۱۲-

در مقاله " سمینا رویسپا دن ذکر کرده بودم:

" ما از نظر تئوریک " استالینسم " و " ما ثوئسم " را نفی می کردیم ، ولی در مناسبات داخلی و در روابط بیرون و بر خودمان ، نقش استالین های کوچکی را ایفا می کردیم ."

(صفحه ۶۲، جزوه سمینا رویسپا دن، ۱۹۸۵).

برخی اشخاص فکری کهنه که " استالینسم " از " نیت بد " سرچشمه می گیرند ، در حالیکه تخریب نشان داده است که همیشه اینطور نیست . اشخاص می توانند از روی " نیت خوب " و خیلی " مادیانه " به کارهایی دست بزنند که دارای محتوای " استالینسم " باشد ، بدون اینکه خودشان به چنین خطئی آگاه باشند ، فکری کنیم ما در گذشته ، در داخل گروه اتحاد کمونیستی و وحدت کمونیستی ، دارای چنین خصوصاتی بودیم ، اگر بقایای وحدت کمونیستی آنرا انکار می کنند ، لااقل نظر مجددی به جزوه " چه نباید کرد ؟ " از انتشارات گروه اتحاد کمونیستی در سال ۱۳۵۶ ، بیاندازند ، شاید حافظه این رفقا بکار بیفتد .

ما ، ضمن اینکه صمیمانه مخالف " استالینسم " بودیم ، در تفکر و شیوهی کار ، و در مناسبات داخلی خودمان ، منش استالینیستی را بروز می دادیم . (بغیر از جزوه " چه نباید کرد ؟ " ، استدلالی مهمتری در اختیار دارم که مربوط به جدالها و روابط خاصانه داخلی این جریان در سالهای ۵۵-۱۳۵۶ می باشد . من از این اسناد برای " کینه توزی " استفاده نخواهم کرد ، بلکه ، در آینده در ارتباط با بررسی سیر تحولات جنبش چپ ایران ، بدون تخطی کردن مسائل اجتماعی ، مورد استفاده قرار خواهم داد .)

اما ، امروز که مسئولین " وحدت کمونیستی " آگاهانه دروغ می گویند ، تهمت می زنند و کوشش می کنند دارندگان نظریات انتقادی را با این شیوه ها خفه کنند ، آیا با زهم می توان گفت که این بیش و منتهی از روی " حسن نیت " و " مادیانه " جریان دارند ؟

بنظر من آنچه که امروز در بقایای وحدت کمونیستی غالب شده ، عبارت از تهمت مانده های عنصرهای فکری عقب مانده گذشته بی است که طی روندی رشد کرده و موجب وابستگی این جریان سیاسی شده است .

- مسئله دیگری که باید مورد توجه ما قرار گیرد - مسئولین و کادرهای وحدت کمونیستی به آن توجه ندارند - اینست که : تفکر انتقادی ما در سالهای ۷۰-۱۹۷۵ در مقایسه با نظریات و عملکردهای فائزما با نهی حاکم در جنبش چپ ایران در آن زمان ، آزاداندیشی و شجاعت محسوب می شدند ، ولی آیا در جاذدن در نظریات پانزده سیست سال قبل ، هنوز ترقیخواهان است ؟ آیا نیازی به تحول فکری ، با بیای تحولات جهانی نیست ؟

-۱۲-

— نکته‌ی منفی دیگری که موجب وابستگی "وحدت‌کمونیستی" شده است، عبارت از روحیه‌ی استکدرا این جریان حاکم شده، این رفقا بطرز غیر قابل باوری، شیفته‌ی خودشان هستند. و با این روحیه هیچ بعید نیست که روزی ادعا کنند، میخائیل گوربا میارزه علیه "استالینسم" و از آنها آموخته است.

— همچنین، این رفقا در اثر خود مرکزیتی، آنچنان در خواب غفلت فرو رفته اند که از تحولات فکری دنیا بی‌خبر مانده‌اند. این مدعیان دوا تشی فدا ستالینسم، هنوز قادر نیستند مفوف مبارزاتی خود را از بقایای سازمانهای استالینست چپ ایران قاطعانه جدا سازند. این جریان برای اینکه میاد! فالانژهای چپ به آنها "لیبرال" وارد سازند، برای اتخاذ سیاست خود آنچنان دچار تردیدی شوند که بدون تأیید استالینست‌ها قادر نیستند قدمی بردارند.

سازمان وحدت‌کمونیستی قبل از اینکه به دیگران ابراد بگیرد، ضروری است که بر سرای نجات خویش از این وابستگی چاره‌ی بیابانید. گمانیکه قادر نیستند به خودشان مادقانه برخورد کنند، قادر نخواهند شد با دیگران رفتار مادقانه‌ی داشته باشند.

مهرماه ۱۳۶۷ = اکتبر ۱۹۸۸

حسن ماسالی

ارتباط مخفیانه با مسعود و مجید احمدزاده

یکی از بنیان‌گذاران گروه "اتحاد کمونیستی" و جبهه ملی ایران در خاورمیانه، از خویشاوندان احمدزاده بود که در کالیفرنیا با او آشنا شدم. وی با نام مستعار "مجید" به جمع ما پیوست. او برای دیدار خانوادگی در تابستان ۱۳۴۹ به ایران سفر کرد و بر آن بود تا با مسعود احمدزاده دیدار کند. مجید احمدزاده که هنوز علنی زندگی می‌کرد، به او می‌گوید که مسعود در تهران مخفی است، اما ترتیبی می‌دهد که با همدیگر ملاقات کنند. در دیدار مخفیانه‌ای که در تهران داشتند، مسعود احمدزاده ابراز می‌دارد که به اتفاق امیر پرویز پویان و تعدادی از جوانان، در نقاط مختلف کشور، هسته‌های مخفی سازماندهی کرده و تمایل دارند که با "گروه ستاره" و جبهه ملی ایران در خاورمیانه، همکاری کنند. سپس نسخه‌ای از نوشته‌ی تئوریک خود تحت عنوان "تحلیلی از شرایط ایران- مبارزه‌ی مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک" و نوشته‌ی امیر پرویز پویان، تحت عنوان "ضرورت مبارزه‌ی مسلحانه و رد تئوری بقا" را برای چاپ در خارج از کشور، به خویشاوند خود و دوست مشترک ما "مجید" می‌دهد. او توصیه می‌کند که پس از اعلام موجودیت، این نوشته‌ها انتشار یابند. درضمن یک اسکناس دو تومانی را نصف کرده، و نصف آن را به عنوان علامت رمز به مجید می‌دهد. مسعود می‌گوید که در آینده، یک نفر را به عنوان "رابط" به خاورمیانه اعزام می‌داریم و ایشان با آوردن نیمه‌ی دیگر اسکناس دو تومانی، با شما تماس خواهد گرفت.

لازم به یادآوری است که مسعود و مجید احمدزاده، همچنین امیرپرویز پویان، چندین سال در ارتباط با جبهه ملی ایران، در مشهد و تهران فعالیت می‌کردند. پس از شکست و ناکامی مبارزات مسالمت آمیز جبهه ملی ایران، به مارکسیسم روی می‌آوردند و با الهام از نظریات "چه گوارا" و با مطالعه‌ی کتاب "رژیم دبره"، طرفدار جنگ چریکی شده و درصدد برمی‌آیند که با ایجاد شبکه‌های انقلابی در سراسر کشور، مبارزه‌ی مسلحانه را آغاز کنند. متأسفانه، پس از حادثه‌ی سیاهکل، درگیری

مسلحانه بدون تدارکات همه جانبه، به انقلابیون ایران، تحمیل می‌شود.

اکثر اعضای هسته مرکزی گروه ما با مطالعه‌ی آثار مسعود احمدزاده و امیرپرویز پویان و از اینکه در داخل کشور هسته‌های انقلابی درحال شکل گرفتن است، بسیارخرسند بودند. بنابراین تصمیم گرفتیم که فعالیت‌های خود را گسترش و تکامل بخشیم. لذا در چارچوب جبهه ملی ایران در خاورمیانه، فعالیت‌های علنی سکولار- دموکراتیک خود را سازماندهی کرده و علاوه بر "باختر امروز"، برای تبلیغ در خاورمیانه، نشریه‌ای به زبان عربی به نام "ایران الثورة" (ایران انقلابی) جهت تماس با سازمان‌های سیاسی و مردم خاورمیانه، انتشار دادیم. همچنین دوستان ما که به زبان انگلیسی تسلط داشتند، بسیاری از آثار مارکس، انگلس و روزا لوگزامبورگ را ترجمه کرده و انتشار می‌دادند. مجله‌ی "عصر عمل" و نشریه‌ی "رهائی" را به منظور دامن زدن به بحث‌های تئوریک، به طور مرتب انتشار دادیم. آثار "چه گوارا"، و قطعنامه‌های کنفرانس "اولاس"، و جزوه‌ی "راهنمای جنگ چریکی شهری"، نوشته‌ی "کارلوس ماریگلا" و آثار "توپا ماروها" را نیز منتشر کردیم. برای اینکه بسیاری از این نوشته‌ها به دست مبارزین داخل کشور برسند، از طریق فرستنده‌های رادیویی، همچون "رادیو میهن‌پرستان" و "رادیو سروش" و... آن‌ها را پخش و منتشر می‌کردیم. این امکانات رادیویی را با مشارکت سازمان مجاهدین و چریک‌های فدایی خلق، راه‌اندازی کرده بودیم. همچنین، این نوشته‌ها را با کاغذ بسیار نازک و به صورت جزوات کوچک جیبی، انتشار داده و در اتومبیل و چمدان‌ها، جاسازی کرده تا توسط دوستان و آشنایان به ایران ارسال گردند. برخی مکاتبات خود را نیز به طور محرمانه از طریق مهماندارهای هواپیماهای مسافربری خارجی، می‌فرستادیم.

ارتباط مخفیانه با بیژن جزنی در زندان اوین

هنگامی که در خاورمیانه مستقر شده بودیم و تلاش می‌کردیم با گروه‌های مبارز داخل کشور از جمله چریک‌های فدایی خلق ارتباط برقرار کنیم، مطلع شدیم

که بیژن جزنی به اتفاق تعدادی از همفکران خود در زندان اوین به سر می‌برد. او در زندان از طریق زندانیان کرد ایرانی درباره فعالیت‌های ما در خاورمیانه مطلع شده بود. اما برخی اخبار نادرست نیز در مورد فعالیت ما در زندان شایع شده و به گوش ایشان رسیده بود. به طور مثال در مقدمه جزوه‌ای تحت عنوان "تاریخ سی ساله اخیر ایران" نوشته بود: «حسن ماسالی و خسرو کلانتری اکنون با امکاناتی که فراهم کرده‌اند جنگ پارتیزانی را در نقاط مرزی ایران و عراق شروع کرده‌اند». که البته این خبر حقیقت نداشت و در نتیجه ما با حذف این خبر، جزوه ایشان را برای اولین بار در خاورمیانه انتشار دادیم.

جزوه مزبور با دستخط ایشان در کاغذهای سیگار که برای پیچیده توتون سیگار مورد استفاده قرار می‌گرفت و با مداد جوهر آبی (در آن زمان هنوز خودکار وجود نداشت) که قابل پاک کردن نبود نوشته و برای ما از زندان ارسال شده بود تا انتشار یابد.

تلاش برای ورود به ایران و پیوستن به چریکهای فدائی خلق

در تابستان ۱۳۵۰، هنگام برگزاری "جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی" که ما آن را "جشن شیاطین" نامیده بودیم، ابتدا مقاله‌ای تحت عنوان "۲۵۰۰ سال شاهنشاهی و خاتمه آن" نوشتم که در باختر امروز شماره ۱۳ تیر ماه ۱۳۵۰ چاپ شد. همچنین از طرف گروه داوطلب شدم که مخفیانه، وارد ایران شوم تا به گروه احمد زاده-پویان بپیوندم.



با یک گذرنامه‌ی جعلی، اما با ویزای پاکستان و افغانستان، هم زمان با برگزاری "جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی"، سفر به این کشورها را آغاز کردم. پس از ورود به کراچی، به منظور شناسایی مناطق مرزی، به طرف منطقه‌ی کوهستانی و عشایرنشین "کویت" که در غرب پاکستان واقع شده، حرکت کردم. مردم آن منطقه، در فقر و فلاکت و زیر سیطره‌ی خوانین مرتجع، زندگی می‌کردند. در صدد بودم که نقاط مرزی آنجا را نیز شناسائی کنم. بعد از آن با اتوبوس به طرف جلال‌آباد یعنی مرز مشترک پاکستان- افغانستان حرکت کردم. در آن زمان، داود خان در افغانستان حکومت می‌کرد. ویزای افغانستان را داشتم، اما به من اجازه‌ی ورود نمی‌دادند. یک جوان افغانی که در کنارم ایستاده بود به من گفت: "اینجا ویزا ارزشی ندارد، مقداری پول داخل گذرنامه بگذار و دوباره به مامور رجوع کن!"

همین کار را کردم، بلافاصله به من خوش آمد گفت و مهر دخول به افغانستان در گذرنامه‌ام کوبیده گشت. از آنجا به طرف کابل حرکت کرده و در مسافرخانه‌ی ارزان قیمتی اقامت کردم و با دوستی افغان که در خاورمیانه با او آشنا شده بودم،

تماس گرفتیم. ایشان یک اتومبیل در اختیار داشت و قرار گذاشتیم که مخارج بنزین را تامین کنم تا با هم به طرف هرات حرکت کنیم. او می‌بایست در آنجا یک قاچاقچی پیدا کند که مرا به داخل خراسان و از آنجا به طرف مشهد راهنمایی نماید. آن دوست افغان می‌گفت، به برخی از این قاچاقچیان نمی‌توان اعتماد کرد. از این رو در حضورم به قاچاقچی گفتم: "من زن و بچه تو را گروگان می‌گیرم، تا خبر ورود و سلامتی ایشان به دستم برسد!"

ناگفته نماند هنگامی که در افغانستان بودم، تا مرز تاجیکستان حرکت کرده و از شهر "مزارشریف" دیدن کردم. در مزارشریف زیارت‌گاهی بود که مردم می‌گفتند "قبر حضرت علی" است. به آن‌ها می‌گفتم: علی که در نجف دفن شده، این کدام علی است؟

در جواب به من می‌گفتند: "روح حضرت علی به اینجا پرواز کرده تا از دست دشمنانش در امان باشد و خود در اینجا دفن شده است!"

لازم به یاد آوری است که این جوان افغانی، در خاورمیانه با ما آشنا شده و از طریق تشکیلات ما، تعلیمات نظامی را فرا گرفته و با حمایت و پشتیبانی ما، در افغانستان فعالیت می‌کرد.

در آن زمان مرزبانان رژیم، از نورافکن‌های بسیار قوی برای کنترل نقاط مرزی استفاده می‌کردند که شب‌ها، تمام مرزها را تحت کنترل داشته باشند.

با قاچاقچی مقیم هرات به توافق رسیدیم که مرا تا نزدیکی مشهد راهنمایی کند. اما قبل از حرکت، از دوستانم که در خاورمیانه مستقر بودند، با خبر شدم که مسعود احمدزاده و یارانش را دستگیر کرده‌اند. در نتیجه برنامه‌ی ورودم به ایران به بعد موکول گردید.

در زمانی که حمید اشرف، مسئولیت بقایای چریک‌های فدائی خلق در ایران را برعهده گرفته بود، ارتباط تشکیلاتی ما با ایشان از طریق محمد حرمتی‌پور برقرار شد

و در این زمان یکی از مبارزین به نام حیدر تبریزی (خوشبختانه هنوز زنده است و به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهد)، به بهانه‌ی خریدن اتومبیل‌های دست دوم و فروش در ایران، مدت‌ها نقش رابط بین گروه ما و چریک‌های فدائی خلق در داخل کشور را ایفا می‌کرد. به این معنی که چریک‌ها و ما، مکاتبات و تبادل نظرات را بصورت "میکروفیلم" برای همدیگر ارسال می‌داشتیم. بعدها محسن نوربخش و محمد علی خسروی اردبیلی با نام‌های مستعار "چنگیز" و "داداشی" علاوه بر تحویل اسلحه‌های قاچاق از مرز ایران و عراق، حامل نامه‌ها و پیام‌های داخل و خارج از کشور نیز بودند. محمد حرمتی‌پور با اسم مستعار "مسعود"، همچنین "چنگیز" و "داداشی" از مبارزین مازندران بودند.

ما مطلع شده بودیم که در ایران، گروه‌های متعددی به طرفداری از مبارزه‌ی مسلحانه در حال شکل گرفتن هستند و اکثر آنها از وجود همدیگر بی‌اطلاع بودند. اما برخی عناصر انقلابی، میان برخی از گروه‌ها، پل ارتباطی برقرار کرده بودند. از این رو به ما خبر رسید که گروه پویان و احمدزاده در حال مذاکره و گفتگو با گروه جزنی-فراهانی هستند تا بین خود اتحاد برقرارکنند. اما حادثه‌ی درگیری "سیاهکل" که به طور ناخواسته به گروه "جنگل" تحمیل شد، موجب گردید که گروه "احمدزاده-پویان" به عنوان ابراز همبستگی با گروه "جنگل"، به کلانتری قلهدک و سپس به بانک ملی-شعبه‌ی خیابان آینه‌هاور، حمله کنند. به این ترتیب، عملیات مسلحانه، بدون اینکه کارهای تدارکاتی و تشکیلاتی آن به پایان رسیده باشند، آغاز شد و به گروه‌های مخفی تحمیل گردید. این امر موجب شد که تعداد کثیری از کادر رهبری و بنیان‌گذاران گروه‌های انقلابی، از جمله مسعود احمدزاده و امیرپرویز پویان به دام پلیس افتادند و یا درمیدان مبارزه و در زندان‌ها به قتل رسیدند که فاجعه‌ی بزرگی بود.

تجدید سازمان چریکهای فدائی خلق به رهبری حمید اشرف

پس از کشته شدن احمدزاده و پویان، ارتباط ما با چریکهای فدائی خلق، قریب دو سال قطع شد. حمید اشرف، به اتفاق چند نفر از یاران خود که از بقایای گروه "جنگل" (جزنی- فراهانی) بودند، به بازسازی سازمان چریکهای فدائی خلق پرداختند.

در سال ۱۳۵۲، محمد حرمتی پور به اتفاق چند نفر از چریکها که اهل مازندران بودند، در صدد برمی آید که برای فراهم کردن امکانات، از مرز ایران- عراق عبور کنند تا با جنبش فلسطین ارتباط برقرار کنند. هنگام عبور از منطقه‌ی آبادان- خرمشهر، با نیروهای رژیم درگیری شوند. یک نفر زخمی و ایرج سپهری کشته می‌شود. محمد حرمتی پور موفق می‌گردد که به اتفاق یکی دیگر از برادران سپهری (فرهاد) وارد عراق شود. مامورین عراقی آنها را دستگیر می‌کنند، اما در اثر کوشش‌های ما آزاد می‌گردند و به این ترتیب، ارتباط رسمی ما با بقایای چریکهای فدائی خلق، به رهبری حمید اشرف، در بهار ۱۳۵۲ دوباره برقرار می‌شود.

با شیوه‌های گوناگون با رهبران چریکهای فدایی خلق ارتباط برقرار می‌کردیم. به طور مثال به وسیله مسافرین قابل اعتماد که بین اروپا و ایران رفت و آمد می‌کردند و نیز به وسیله پیک‌هایی که از مرز به طور قاچاق عبور می‌کردند و همچنین از طریق تلفن با اسم رمز با حمید اشرف و علی اکبر جعفری در ارتباط بودیم. اسم رمز خودم برای این ارتباط "درود" بود.

به منظور ارتباط خلاق با تشکیلات داخل کشور، رفیق ارزنده‌ی ما منوچهر حامدی از بنیان گذاران "گروه ستاره" و از مسئولین سابق جبهه ملی ایران در اروپا و از دبیران سابق کنفدراسیون، داوطلب شد که به اتفاق رابطین چریکهای فدائی خلق، مخفیانه وارد ایران شود تا به نمایندگی گروه ما در "پروژه‌ی تجانس"، از نظر فکری- سیاسی- مبارزاتی، حضور فعال داشته باشد.

منوچهر حامدی قریب دو سال در ایران به فعالیت و مبارزات خود ادامه داد و با اسم مستعار با ما در ارتباط بود. در سال ۱۳۵۵ "ساواک" با همکاری "موساد" (اسرائیل) و "سیا" (آمریکا) موفق گشتند که با استفاده از تکنولوژی شنود تلفن و تعقیب و مراقبت، چندین "خانه‌ی تیمی" را شناسایی کنند. به طوری که به چند خانه تیمی در رشت، کرج و تهران حمله کرده و منوچهر حامدی در یکی از خانه‌های تیمی، که به اتفاق فرزندان "شام‌اسبی" اقامت داشت، کشته می‌شوند. مأمورین رژیم فکر می‌کردند که منوچهر حامدی هنوز در منطقه‌ی خاورمیانه اقامت دارد. از آنجایی که منوچهر حامدی با تغییر چهره و با اسم مستعار در ایران فعالیت می‌کرد، او را نشناخته و جسد او را مدت‌ها در "سردخانه" حفظ کرده بودند. پس از این درگیری‌ها، مدتی از منوچهر حامدی بی‌خبر بودیم، لذا گروه اتحاد کمونیستی در آذرماه ۱۳۵۶ اعلامیه‌ای انتشار داد که در آن نوشته بودیم: "به دنبال درگیری‌های نابرابر و خونین اردیبهشت ماه و خرداد ماه ۱۳۵۵ که بین سازمان چریکهای فدائی و نیروهای دشمن صورت گرفت، ارتباط ما با یکی از اعضای گروه، رفیق منوچهر حامدی، که به عنوان رابط انقلابی گروه ما با سازمان فدائیان خلق، به ایران رفته، قطع گردیده است".

اعلامیه را با عکس ایشان انتشار دادیم و نوشتیم که از سرنوشت ایشان بی‌خبر هستیم. پس از انتشار این اعلامیه، مأمورین رژیم به خانواده او از جمله به برادرش مهندس حامد رجوع کرده و در سردخانه جسد منوچهر را به ایشان نشان دادند تا مطمئن شوند که آن شخص منوچهر حامدی است. این اطلاعات را بعدها از طریق برادر ایشان به دست آوردم.



اعلامیه

بدنبال درگیریهای نابرابر و خونین اردیبهشت ماه و خرداد ماه ۱۳۵۵ نه بین سازمان چریکهای فدائی خلق و نیروهای دشمن صورت گرفت ، ارتباط ما با یکی از اعضا گروه ، رفیق منوچهر حامدی ، که در رابطه انقلابی گروه ما و این سازمان بایران رفته بود قطع گردید . کوششهای پیگیر ما از آنزمان تا کنون ما را به این نتیجه رسانده است که این رفیق مبارز به جنگ نیروهای دشمن افتاده است .

رفیق مبارز منوچهر حامدی چهره آشنا و برجسته در عرصه مبارزات سیاسی مردم ماست . فعالیت و پیگیری رفیق حامدی در مبارزه طایفه رژیم فاشیستی شاه و امیریالاسم حساسیت شدیدی دشمن را برانگیخته و او را در معرض توطئه ها و فشار های ارتجاع قرار داده بود .

رفیق منوچهر حامدی در سال ۱۳۱۴ دیده به جهان گشود . در دوران دبیرستان به مسائل سیاسی آشنا شد . کودتای امیریالاستی مرداد ۳۲ اثر عمیقی بر او گذاشت بطوریکه به نهضت مقاومت ملی پیوست و در دوران دیکتاتوری سیاه فرمانداری نظامی فعالیتهای خود را تشدید کرد . او در سال ۱۳۳۸ برای ادامه تحصیل به خارج سفر کرد ولی شدت فعالیتهای سیاسی او موجب شد که تحصیل را رها کرده و بطور حرفه ای به سازماندهی و گسترش مبارزه دست زند . او در این دوران به کمک رفقای دیگر برای ادامه فعالیت سیاسی ، جبهه ملی در اروپا را بنیان نهاد و طی سالهای متعددی از اعضا برجسته رهبری جبهه ملی بود . پایداری این فعالیت ، وی به فعالیت دموکراتیک پرداخت و از پایه گذاران کنفدراسیون جهانی دانشجویان و محصلین ایرانی بود . فعالیت رفیق در گسترش کار کنفدراسیون و جهانی شدن این سازمان تاثیر بسزائی داشت . وی چندین بار به سمت دبیری کنفدراسیون انتخاب شد . در اثر همین فعالیت ها او چندین بار مورد تعقیب پلیس آلمان و در معرض اخراج قرار گرفت .

مجموعه این فعالیت ها ، همراه با آموختن از تجارب انقلابهای جهان و

ارتقا داد. در همین روند او به همراه عده‌ای دیگر از فعالین سازمانهای جبهه ملی خارج از کشور که سیر تکاملی مشابهی را طی کرده بودند باین اعتقاد رسید که در شرایط جامعه ایران مبارزه سیاسی بدون عامل قهر قادر نیست پاسخگوی نیازهای مرحله‌ای و استراتژیک انقلاب باشد و بر مبنای این ارزیابی باید در ایران به مبارزه مسلحانه اقدام کرد. بدنبال این اعتقاد، او از جمله رفقای بود که در سال ۱۳۴۷ برای فراگرفتن تعلیمات نظامی به جنبش انقلابی فلسطین پیوست و با نام مستعار ابو جعفر تحت فرماندهی ابو علی ایاد رهبر انقلابی بزرگ فلسطینی تعلیم یافت.

بر مبنای این اعتقاد، رفیق حامدی و رفقای دیگر که به ضرورت داشتند تشکل برای به تحقق در آوردن خواستههای انقلابی معتقد بودند در سال ۱۳۴۹ گروه ما را که بعداً بنام گروه اتحاد کمونیستی اعلام موجودیت کرد، بنیان نهادند و اولین حرکت مشخص خود را برای زمینه سازی انتقال مبارزه به ایران با فعالیت در خاور میانه آغاز نمودند.

هنگامی که تماس رسمی گروه با سازمان چریکهای فدائیان خلق در پایتخت ۲۰ آغاز گشت، او نیز در این ارزیابی همه ماسیم بود که این تماس آغازی برای درگیری مستقیم و بلاواسطه در انقلاب ایران است. بدنبال این تماس، گروه ما و سازمان چریکهای فدائیان خلق در پروسه تجانس قرار گرفتند. در آبان ۵۳ رفیق حامدی برای تسریع و تسهیل پروسه تجانس، نمایندگی گروه با ایران رفت و بهانه يك کمونیست فدائی در زندگی و فعالیت سازمان شرکت کرد و با تیزبینی خاص خود ملاحظات و مشاهدات خود از سازمان چریکهای فدائیان خلق را در اختیار این سازمان قرار داد.

زندگی و تداوم مبارزه رفیق منوچهر حامدی نمونه‌ای ارزنده از زندگی يك انقلابی کمونیست است. پیگیری این رفیق و دیگر انقلابیون کمونیست ایران در مبارزه علیه تسلط سرمایه، یاری رساندن به مبارزه زحمتکشان علیه امپریالیسم پروسیم دست نشاند و پایان استثمار در ایران و تضعیف تسلط سرمایه جهانی است. وظیفه همه نیروهای مبارز و انسانهای آگاه است که برای پشتیبانی و دفاع همه جانبه از مبارزات این رفیق و دیگر انقلابیون و افشا رژیم جنجگر و دمنش پهلوی بپا خیزند و کوششهای خود را متحد و متفق کنند.

گروه اتحاد کمونیستی

آذرماه ۱۳۵۶

پس از این حادثه، تعجب کردیم که چرا چریک‌ها فرزندان خردسال "شام اسبی" را در خانه‌های تیمی، نگه داشته و آن‌ها را به خویشاوندان دور یا نزدیکشان نسپرده بودند؟

در سال ۱۳۵۶ حمید اشرف به اتفاق تعداد کثیری از کادر رهبری سازمان، در حومه‌ی تهران جلسه‌ی اضطراری تشکیل داد تا دلایل ضربات وارده را ارزیابی کنند. متأسفانه مامورین رژیم، محل جلسه را ردیابی کرده، و همه شرکت‌کنندگان در جلسه را به قتل می‌رسانند.

دستگیری اشرف دهقانی؛ فرار از زندان و انتقال به خارج از کشور

اشرف دهقانی به عنوان اعتراض به کشته شدن برادرش بهروز دهقانی، هنگام پخش اعلامیه، در اردیبهشت ۱۳۵۰، در تهران، جلوی دانشگاه دستگیر می‌شود. جنایتکاران رژیم شاه، او را به طرز وحشیانه‌ای شکنجه می‌کنند، سپس در یک دادگاه فرمایشی، او را به ده سال زندان محکوم می‌کنند. او به اتفاق عده‌ای از زنان مبارز مجاهد به اسارتگاه بخش زنان انتقال یافته بود.

گاهگاهی با مراقبت شدید، به اعضای خانواده‌ی زندانیان سیاسی اجازه می‌دادند که با عزیزان خود ملاقات کنند. کادر رهبری سازمان مجاهدین برنامه ریزی می‌کند که از طریق اعضای خانواده خود که به ملاقات زندانیان رفته بودند، شرایط فرار اشرف دهقانی را فراهم کنند. تمام خانم‌هایی که به ملاقات عزیزان خود به زندان رفته بودند، به عنوان رعایت حجاب اسلامی، چادر به سر کرده و یک چادر اضافی را نیز مخفیانه با خودشان به درون زندان می‌بردند. هنگام خروج از زندان، آن چادر اضافی را به سر اشرف دهقانی کرده و او را همراه سایر خانم‌های حجاب‌دار و چادر به سر، در فروردین ۱۳۵۲ از زندان خارج کرده و در یکی از پناهگاه‌های سازمان مجاهدین مخفی می‌نمایند. زندانبانان هنگامی که به تفتیش سلول‌ها پرداخته، متوجه می‌شوند که فریب خورده‌اند.

اشرف دهقانی، مدت کوتاهی در پناهگاه سازمان مجاهدین بسر می‌برد و از آنجایی که رابطه‌ی دوستانه‌ای بین سازمان مجاهدین و چریک‌های فدائی خلق برقرار

شده بود، اشرف دهقانی را به چریکهای فدایی خلق تحویل می‌دهند.

در این هنگام، رابطه‌ی ما با چریکهای فدایی خلق، از طریق محمد حرمتی‌پور برقرار بود و از طریق ایشان، از این ماجرا باخبر شدیم.

مدت کوتاهی از فرار اشرف دهقانی و زندگی مخفی او در ایران سپری نشده بود، که از داخل کشور به ما خبر دادند، رفیق اشرف دهقانی در اثر شکنجه‌هایی که در زندان متحمل شده، گاهگاهی دچار حالت ضعف و حواس پرتی می‌شود؛ بنابراین استمرار زندگی مخفی در ایران، می‌تواند برایش خطرناک باشد. از این رو کادر رهبری سازمان تصمیم گرفت که ایشان را همراه دو نفر از پیک چریک‌ها از طریق مرز ایران-عراق، به خاورمیانه به نزد ما بفرستند تا از ایشان مراقبت و نگهداری کنیم. البته در تماس‌های اولیه، ایشان را با نام مستعار "رفیق نگار" به ما معرفی کردند.

در تاریخ تعیین شده، به اتفاق محمد حرمتی‌پور، با اتومبیل لندرور به طرف مرز ایران و عراق حرکت کردیم. اتومبیل را در بیابانی، پشت یک تپه، پارک کردیم و هنگام شب، پیاده به طرف مرز و قرارگاه مخفی خودمان که قبلاً شناسایی کرده بودیم، حرکت کردیم. سراسر مرز ایران و عراق با سیم خاردار از همدیگر تفکیک شده و اکثر نقاط مرزی را مین‌گذاری کرده بودند. همچنین از طریق نورافکن و ماشین‌های گشتی، اوضاع را کنترل می‌کردند. بین ایران و عراق، در حوالی بصره - عماره - خرمشهر - آبادان یک باتلاق بزرگ و وسیعی قرار داشت، که می‌بایستی از قبل، شناسایی می‌کردیم. رفقای چریک، به طور معمول از جاده‌ی آبادان-خسروی به طرف مرز حرکت می‌کردند. می‌بایستی هنگام عبور از مرز، خیلی مسائل تکنیکی، نظامی و امنیتی را رعایت می‌کردیم.

پس از مدتی یک دوربین (فراموش کرده‌ام که آیا "ماوراء سبز" یا "ماوراء قرمز" نام داشت)، تهیه کرده بودیم که شب‌ها می‌توانستیم، همه چیز را ببینیم. به این ترتیب، در نزدیکی مرز ایران، سر قرارگاه، حاضر شدیم و رفیق "نگار" را تحویل گرفتیم.

در بغداد یک اقامتگاه با سه اتاق را مخفیانه، سازماندهی کرده بودیم. در درون راهرو، عکس چند نفر از مبارزین - از جمله عکس بهروز دهقانی - را که به دست رژیم بقتل رسیده بودند، چسبانده بودیم. وقتی که اشرف دهقانی وارد منزل شد، گفتم: "پیش من دیگر مخفی کاری نکن، کنار این عکس (بهروز دهقانی) که می‌ایستی، می‌دانم که اسم تو چیست!"

بر اساس سفارشات که از تشکیلات درون کشور به ما کرده بودند، یک اتاق ویژه، به ایشان اختصاص دادیم و رفتم یک تشک خوب و ملحفه و پتو خریداری کردم تا این رفیق زجر دیده و عذاب کشیده‌ی ما خوب استراحت کند. همچنین مقداری سبزی و گوشت و برنج خریداری کردم و غذای خوبی پختم و برایش آماده کردم. غذای مختصری خورد؛ اما موقع خواب دیدم که در راهرو قدم می‌زند و نمی‌خوابد، پرسیدم: رفیق هنوز ناراحت هستی، چرا نمی‌خوابی؟

پاسخ داد: رفیق، همه‌ی این‌ها بورژوائی است.

گفتم: حالا برو استراحت کن، فردا برایت توضیح می‌دهم.

روز بعد، پرسید: وقتی به آلمان می‌روید، در آنجا آبجو می‌خورید؟

گفتم: آب آلمان را نمی‌شود زیاد خورد، تولید سنگ کلیه می‌کند؛ حتی آب آشامیدنی را باید بخریم. به علاوه، خودم و دوستانم گاهگاهی آبجو یا شراب می‌خوریم و با مبارزه‌ی سیاسی منافات ندارد. می‌بینی که ما از منافع شخصی دست برداشته‌ایم و همه‌جانبه داریم مبارزه می‌کنیم. از همه مهمتر، ما دنبال تقسیم فقر نیستیم، بلکه می‌خواهیم شرایط آسایش و رفاه عمومی را فراهم کنیم. این گفتگو در اینجا برای مدتی ختم شد اما پس از مدتی، دوباره به من رجوع کرد و گفت: رفیق وقتی به خارج رفت و آمد می‌کنی، کیف سامسونت در دست می‌گیری و لباس شیک می‌پوشی!؟

گفتم: رفیق عزیز، من چندین سال است که با گذرنامه‌ی تقلبی به کشورهای

مختلف سفر می‌کنم اگر لباس ژنده یا "چریکی" بپوشم، فوری به من مشکوک می‌شوند و مرا دستگیر می‌کنند، خصوصاً پلیس در کشورهای عربی و جهان سوم به ظاهر آدم‌ها نگاه می‌کند. این طور که رفت و آمد می‌کنم، گاهگاهی حتی سلام نظامی می‌دهند و هنگام تفتیش عذرخواهی نیز می‌کنند.

در فصل تابستان، در عراق و برخی کشورهای عربی، هوا گرم و مرطوب بود. همچنین سر و کله زدن با عناصر بوروکرات و وقت‌شناس، گاهگاهی ما را کلافه می‌کرد. هنگام استراحت، گاهگاهی موسیقی شاد ایرانی و خارجی گوش می‌کردیم اما این کار ما، با فرهنگ چریکی تطابق نداشت. لذا رفیق اشرف به ما تذکر می‌داد که این موسیقی و آهنگ‌ها، بورژوازی هستند و یک مبارز چریک و انقلابی نباید این‌ها را گوش کند.

البته ما در خارج از کشور نیز با چنین تفکر و پدیده‌ای سر و کار داشتیم. به طور مثال دوستانی که در آمریکا طرفدار مائو شده بودند، برای اینکه ثابت کنند خیلی چریک و مبارز و طرفدار زحمتکشان شده‌اند، لباس ژنده و کاپشن نظامی پوشیده و حمام نمی‌گرفتند، به طوری که لباس و بدنشان همیشه بو می‌داد.

آخرین بار که شاه در آمریکا با جیمی کارتر دیدار داشت و مراسمی در جلوی کاخ سفید برگزار می‌کردند، دوستان ما نیز در چارچوب کنفدراسیون، قرار گذاشته بودند که با مشارکت همه دانشجویان، تظاهرات وسیعی بر علیه شاه در جلوی کاخ سفید سازماندهی کنند. به یاد دارم که عده‌ای از دوستان مقیم آمریکا به من رجوع کرده و گفتند: که تعداد زیادی پلیس برای حفاظت شاه بسیج کرده‌اند و ممکن است نتوانیم به کاخ سفید نزدیک شویم، چه کارکنیم؟

به شوخی گفتم: به دوستان "مائوئیست" ما در آمریکا بگوئید که برای پراکنده کردن نیروهای پلیس، بهترین کار این است که جوراب‌هایشان را به سوی پلیس پرتاب کنند؛ پلیس به خاطر بوی جوراب آنها، زود پراکنده خواهد شد!

در آن زمان تعدادی از دانشجویان ایرانی در آمریکا که "مائوئیست" شده بودند، زیاد به دانش و فرهنگ سوسیالیستی توجه نمی کردند و برای اینکه به طرفداری از طبقه ی کارگر تظاهر کنند، لباس های ژنده پوشیده و حمام نمی گرفتند و مسائل بهداشتی و نظافت را رعایت نمی کردند.

فرهنگ چریکی در میان مبارزین داخل کشور و همچنین در میان برخی از دوستان ما نیز رخنه کرده بود. و لذا، مجادله بر سر فرهنگ چریکی، عاقبت ما را مجبور کرد که دیدگاه خودمان را درباره ی فرهنگ سوسیالیستی و تفاوت آن با فرهنگ چریکی و تقسیم فقر بنویسم و انتشار دهیم. رفیق ما "حمید" مقاله ای نوشت که مضمونش تقریباً چنین بود: یک مبارزانقلابی و سوسیالیست، می تواند موسیقی شاد گوش کند، چاچا برقصد، گاهی یک لیوان مشروب بنوشد و در صورت لزوم تفنگ به دست بگیرد و به مبارزه ی طبقاتی و انقلابی خود استمرار بخشد.

در این ارتباط، دیدگاه های خودمان را در ابعاد مختلف با چریک های فدائی خلق در داخل کشور مطرح کردیم و پیشنهاد کردیم که ضمن همکاری های سیاسی-تئوریک-تشکیلاتی - مبارزاتی و ضمن حمایت از جنبش انقلابی داخل کشور، طی روندی، می توانیم به وحدت تشکیلاتی دست یابیم و اسم آن را "پروسه ی تجانس" گذاشتیم. در واقع به خاطر همین مسئله بود که منوچهر حامدی داوطلب شد تا به ایران رفته و با آنها ارتباط برقرار کند که متأسفانه جان خویش را نیز در این راه، از دست داد. بعدها رفقای چون "حمید" و "کامبیز روستا" در سال ۱۳۵۴ داوطلب شدند که از طریق مرز ترکیه وارد ایران شوند، اما به علت برف زیاد و کولاک، موفق به عبور از مناطق کوهستانی نشدند.

شرح مفصل ارتباط و همکاری گروه اتحاد کمونیستی با چریک های فدائی خلق، و دلایل گسست این ارتباط، در جزوه ی "پروسه تجانس" (تبادل نظر بین چریک های فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی) که در بهار ۱۳۵۶ انتشار یافت، تشریح شده است.

اختلاف نظر با چریک‌ها و پایان بخشیدن به پروسه‌ی تجانس

یادآور می‌شوم که در اواخر سال ۱۳۵۴ روابط سیاسی- تشکیلاتی گروه ما، با چریک‌های فدائی خلق قطع شد. از آنجایی که مسئولیت روابط بین‌المللی گروه اتحاد کمونیستی، جبهه ملی ایران در خاورمیانه و همچنین چریک‌های فدائی خلق را برعهده داشتم از تمام سازمان‌های سیاسی، مراجع سیاسی و مقامات دولتی که با آنان رابطه برقرار کرده بودیم، به خاطر مسئولیتی که بر عهده داشتم، تقاضا کردم که دیدار ویژه‌ای با هم داشته باشیم. سپس محمد حرمتی‌پور را به آنها معرفی کرده و اعلام کردیم که ما و چریک‌های فدائی خلق به طور دوستانه از همدیگر جدا شده و در آینده هر کاری با چریک‌های فدائی خلق دارند، بایستی به خود آن‌ها رجوع کنند. البته این امر، موجب تعجب برخی از این محافل شده بود که چطور ضمن جدایی، روابط خصمانه با همدیگر نداریم. همچنین به خاطر شرایطی که این مبارزین در آن به سر می‌بردند و به خاطر رعایت مسائل ایمنی، تا سال ۱۳۵۶ مسائل مورد اختلاف را به بیرون انتشار ندادیم تا رژیم از آن بهره‌برداری نکند.

اختلافات اساسی ما عبارت بودند از:

- اختلاف نظر تئوریک: مخالفت ما با تئوری‌های استالینیسیم، مائوئیسم و لنینیسم.

- اختلاف نظر درباره ساختار تشکیلاتی و مناسبات ضد دموکراتیک درون تشکیلاتی.

- اختلاف نظر درباره ارتباط با شوروی.

از طریق محمد حرمتی‌پور، "چنگیز" و "داداشی" مطلع شدیم که حداقل سه نفر از اعضای چریک‌های فدائی خلق، به خاطر اینکه به شیوه‌ی مبارزه و مناسبات حاکم انتقاد داشتند، به دستور رهبری سازمان اعدام شده‌اند. یکی از اعدام شدگان

به نام علی اکبر هدایتی، با نام مستعار "اسد" از مبارزین مازندران و از رفقای محمد حرمتی پور، چنگیز و داداشی بود. چنگیز و داداشی که مرتب برای تحویل اسلحه و امکانات مالی، از مرز عبور می کردند، رابطه‌ی صمیمانه‌ای با ما برقرار کرده بودند. آخرین باری که به نزد ما آمدند، اعلام کردند که دیگر حاضر نیستند به داخل برگردند و نمی خواهند با سازمان همکاری کنند! ما با تعجب علت این تصمیم گیری را جویا شدیم. آن ها ماجرای ترور "اسد" را این گونه نقل کردند:

اسد (علی اکبر هدایتی) از مخفی گاه خود برای حمید اشرف و کادر رهبری چریک های فدایی خلق پیام می فرستد که چند سال مبارزه‌ی چریکی، نشان داده که تئوری امیرپرویز پویان درمورد ایران، به نتیجه نرسیده است. تجربیات چند سال گذشته، حاکی آن است که با جانبازی چند زن و مرد پیشاهنگ، مردم به میدان نمی آیند. شرایط ما، مثل "گلادیاتورهای امپراتوری رم" (ایتالیا) شده است. ما وارد میدان نبرد شده ایم و اگر یک نفر از مزدوران مسلح رژیم و یا یک حیوان درنده را بکشیم، مردمی که در اطراف استادیوم نشسته و تماشا می کنند، برای ما هورا می کشند و به ما آفرین می گویند. اما اگر کشته شویم، ما را بی عرضه و ناتوان می نامند.

این تحلیل و برداشت اسد، موجب خشم حمید اشرف و مشاوران او شده و می گوید:

اسد دارد و می دهد، اگر این نظریه پخش شود، اعضاء را متزلزل کرده و به سازمان لطمه می زند.

از این رو مدتی به اسد جواب نمی دهند و به او بی اعتنائی می کنند. اسد از این رفتار می رنجد و تصمیم می گیرد که از چریک ها جدا شده و در جنگل های مازندران مخفی شود. کادر رهبری سازمان، او را ردیابی کرده و در جنگل های مازندران به رگبار گلوله می بندند و ترور می کنند.

این رفتار ضد دموکراتیک موجب خشم چنگیز و داداشی می‌شود، چون اسد را که از دوستان و همولایتی‌های آنان بود، به خوبی می‌شناختند. چنگیز و داداشی که رابط نیروهای داخل و خارج از کشور بودند و نیز در حمل اسلحه به داخل، نقش فعالی ایفا می‌کردند، تصمیم می‌گیرند که رابطه‌ی خود را با چریک‌های داخل کشور قطع کنند.

خشم و ناراحتی داداشی به حدی بود که مخفیانه و بدون اطلاع ما تصمیم می‌گیرد که ضمن شرکت در یک عمل انتحاری، منصور قدر، سفیر ایران در لبنان را به قتل برساند و خودش نیز کشته شود. در آن موقع در بیروت (لبنان) مخفیانه به سر می‌بردیم. به طور تصادفی، متوجه شدم که داداشی گاهگاهی، ناپدید می‌شود و به مکان‌های نامعلومی می‌رود. با داداشی و چنگیز رابطه‌ی دوستانه و صمیمانه‌ای داشتم، لذا از او پرسیدم که به کجا می‌رود و چه کار می‌کند؟

او رنج و ناراحتی خود را درباره قتل اسد برایم تعریف کرد و گفت: تصمیم به عمل انتحاری گرفته‌ام تا ضمن کشتن مزدوران رژیم، خود نیز به طور افتخارآمیز کشته شوم.

این امر موجب شد که جلسه‌ی رسمی تشکیل دهیم و به طور رسمی از کادر رهبری چریک‌ها بخواهیم که درباره قتل اسد توضیح دهند. سپس داداشی را قانع کردیم که به عنوان ابراز همبستگی با مردم ظفار، به آنجا برود.

حمید اشرف به ما پاسخ داد که اسد از خودش ضعف نشان داده و شرایط انقلابی ایجاب می‌کند که با قاطعیت عمل کنیم تا جلوی خیانت را بگیریم. ما در پاسخ نوشتیم ضعف با خیانت تفاوت اساسی دارند چرا که ممکن است برخی از مبارزین انقلابی، نتوانند در زیر شکنجه، دوام بیاورند و مسائلی را ناخواسته، لو دهند. رهبران یک سازمان انقلابی باید همه این شرایط را پیش‌بینی کنند و تدابیری بیاندیشند که افراد سازمان و تشکیلات حفظ شوند، نه اینکه یاران خود را به قتل برسانند و مرتکب جنایت شوند!

پس از مدتی، به ما خبر رسید که کادر رهبری سازمان، چریک مبارز دیگری را نیز به قتل رسانده است. ماجرای آن را نیز این طور بیان کردند که یکی از روشنفکران که فرد تحصیل کرده‌ای بود، به علت طرفداری از مبارزه‌ی مسلحانه به چریک‌ها می‌پیوندد. به او می‌گویند تو در رفاه زندگی کرده‌ای از این رو باید "پرولتیزه" شوی. مقداری جوراب زنانه به او می‌دهند که در حرم امام رضا در مشهد، بفروشد. او مدتی این کار را می‌کرد و از آنجایی که فرد با دانش و با شعوری بود، مطرح می‌کند: رفقا، من از این طریق "پرولتیزه" نمی‌شوم، بلکه به یک "خرده بورژوازی مفلوک" تبدیل شده‌ام، به علاوه، اگر یکی از خویشاوندانم برای زیارت به مشهد بیاید و مرا در این شرایط ببیند، خواهد گفت بدبخت ما فکر کردیم تو رفتی چریک شدی، چرا اینجا جوراب زنانه می‌فروشی؟

کادر رهبری چریک‌ها از انتقاد این فرد نیز برآشفته می‌شود و به سه نفر مأموریت می‌دهند تا در مشهد با او تماس بگیرند و به او بگویند می‌خواهیم تو را به فلسطین بفرستیم. او بسیار خوشحال می‌شود و کوله پشتی خودش را برمی‌دارد و همراه سه نفر دیگر از چریک‌ها سوار اتومبیل سواری شده و به طرف تهران حرکت می‌کنند. نیمه‌ی راه، در بیابان، او را پیاده می‌کنند و با رگبار گلوله به قتل می‌رسانند. با خبر شدیم که اشرف دهقانی نیز که در آن زمان از زندان فرار کرده و به جمع رهبران پیوسته بود، با تسویه‌ی جسمانی این مبارز موافقت کرده و در جلسه‌ی مشترک ما در خاورمیانه نیز، از این تصمیم‌گیری پشتیبانی می‌کرد. همچنین مطلع شدیم که متاسفانه حسن نوروزی، یکی از مبارزین لرستان، به دستور کادر رهبری چریک‌ها، یکی از مجریان قتل چریک مذکور در منطقه‌ی خراسان بود.

چریک سومی که توسط خود چریک‌ها ترور گردید، فردی به نام دکتر نوشیروان پور بود. او زیر شکنجه در زندان، مجبور می‌شود که برخی اطلاعات را لو بدهد، لذا پس از اینکه از زندان آزاد می‌شود، توسط چریک‌ها ترور می‌گردد. ما در این باره نیز یادآور شده بودیم که هر مبارز و هر انسانی تا حد معینی می‌تواند در

زیر شکنجه دوام بیاورد. از این رو باید تدابیر ایمنی و امنیتی را در شرایط ترور و اختناق تغییر داد نه این که هر فردی که از خود ضعف نشان داد، اعدامش کنید.

اختلاف نظر درباره‌ی ارتباط با شوروی

درحالی که چریک‌های فدایی و گروه ما به سیاست خارجی شوروی به شدت انتقاد داشتند و شوروی را "رویزیونیستی" و "غیرسوسیالیستی" قلمداد می‌کردند، کادر رهبری چریک‌های فدایی خلق، تقاضا کرده بود که ما محرمانه با شوروی رابطه برقرار کرده و از آن‌ها تقاضای کمک کنیم.

این شیوه‌ی کار، موجب حیرت ما گشت. بنابراین کادر مرکزی گروه، تشکیل جلسه می‌دهد. با توجه به اختلافات نظری که با چریک‌ها داشتیم و همچنین انتقاداتی که از قبل، درباره‌ی مناسبات ضد دموکراتیک درون چریک‌ها به عمل آورده بودیم، گروه ما تصمیم می‌گیرد که پس از ارتباط اولیه با شوروی، همکاری خود را با آنان کاهش دهد. به عبارتی دیگر در صدد بر آمدیم درآینده‌ی نزدیک، رابطه‌ی خود را با آنان قطع کنیم، اما شیوه برخورد علنی و بیرونی ما طوری نباشد که رژیم از آن بهره برداری کند.

این موضوع را به اطلاع محمد حرمتی‌پور که رابط اصلی چریک‌ها با ما در خارج ازکشور بود، رساندیم. او نیز از کشتن افراد درون تشکیلات و از این گونه سیاست بازی‌های متضاد ناراضی بود اما می‌خواست هنوز در درون تشکیلات باقی بماند. البته ایشان پس از ازدواج با اشرف دهقانی و پس از ضرباتی که در سال ۱۳۵۶ به سازمان چریک‌ها وارد شد، ابتدا به اتفاق اشرف دهقانی، گروه مستقل خود را به وجود آوردند و پس از مدتی از همدیگر جدا شده و "ارتش رهایی‌بخش خلق‌های ایران" به وجود آورد. افزون بر آن انشعابات دیگری نیز در درون سازمان روی داد. بعدها محمد حرمتی‌پور طی یک عملیات چریکی در مازندران کشته شد.

با این وجود ارتباط ما با شوروی، از طریق شخصی به نام "ویکتور اسپولینکوف" Victor Spolnicov برقرار شده بود.

پس از تصرف مرکز ساواک در ژنو، از طریق اسناد کشف شده، فهمیدیم که «ویکتور» قبلاً در سفارت شوروی در تهران فعالیت می‌کرد، اما از ایران اخراج شده بود. او به خوبی فارسی صحبت می‌کرد. اولین ملاقات ما با مقامات شوروی در بغداد، دومین ملاقات در صوفیا (بلغارستان)، سومین ملاقات در رم (ایتالیا)، و چهارمین ملاقات در عدن (یمن جنوبی) صورت گرفت. دراکثر این ملاقات‌ها به اتفاق محمد حرمتی‌پور شرکت داشتم.

از تشکیلات داخل کشور به ما نوشته بودند که ضمن تماس با شوروی از آنها بخواهیم رابطه‌ی خودشان را با حزب توده، قطع کرده و با چریک‌ها طرح دوستی بریزند و امکانات مختلف را در اختیار چریک‌های فدایی خلق قرار دهند.

در این تماس‌ها، غیر از ویکتور شخص دیگری به عنوان رابط تشکیلات «همبستگی ملل آسیا و آفریقا»، شرکت می‌کرد. مقامات مذکور از طرف حزب کمونیست و دولت شوروی تصمیمات خود را این چنین اعلام کردند: چریک‌ها چرا درباره‌ی ارتباط ما با حزب توده دخالت می‌کنند، شوروی هر نیرویی را مفید تشخیص دهد با آن ارتباط برقرار می‌کند. چریک‌ها باید مدت‌ها فعالیت کنند تا درعرصه‌ی سیاسی و اجتماعی مطرح شوند، آنگاه شوروی حاضر به حمایت از آنان خواهد شد. شوروی از چریک‌ها می‌خواهد که افسران جوان طرفدار خود را در نیروی هوایی به شوروی معرفی کنند تا با آنان ارتباط برقرار شود.

ما نتیجه‌ی این مذاکرات را به طرز اعتراض آمیزی به اطلاع حمید اشرف رساندیم و ایشان نوشتند که: به آنها بگوئید، ما جاسوس شما نخواهیم شد.

از نظر ما اتخاذ چنین تصمیمی (ارتباط با شوروی)، سیاستی نسنجیده، انحرافی و ماجراجویانه بود. همان طور که همگی شاهد بودیم، چنین بینشی موجب شد که

بعدها، عده‌ای با وساطت برخی عناصر حزب توده (از جمله ارتباط «انصاری» دایی فرخ نگهدار) با حزب توده و شوروی، به طور علنی و پنهان، ارتباط برقرار کنند و بخش بزرگی از بدنه‌ی سازمان چریک‌های فدایی خلق را به سمت و سوی فرهنگ و سیاست «توده‌ای - رویزیونیستی» هدایت کنند. همین فرهنگ و سیاست موجب شد که بخش‌های مهمی از جناح‌بندی‌های فدائیان خلق به خدمت خمینی درآمده و فاجعه‌ای بزرگ بیافرینند.

از زندگی من

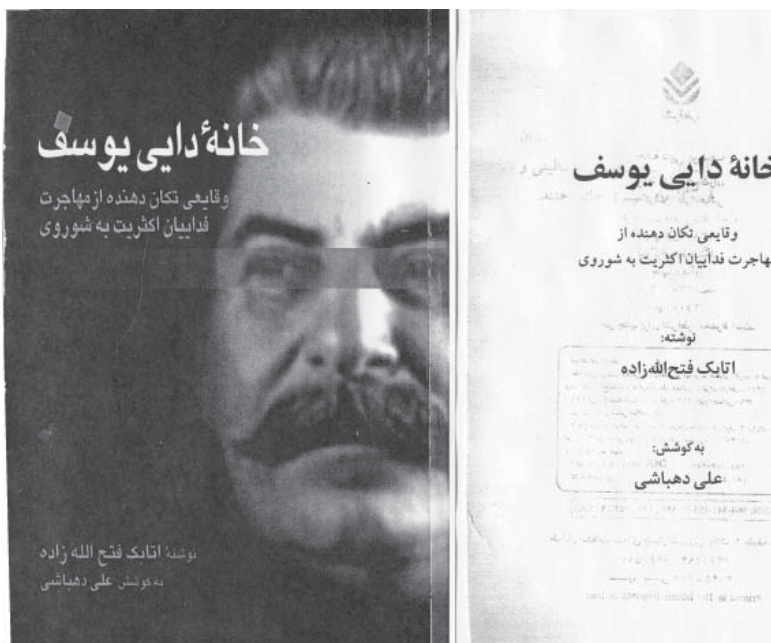
پا به پای حزب توده ایران

بخشی از خاطرات سیاسی - اجتماعی
مهندس صادق انصاری
(ا. برزگر)



نشر کتاب
پاییز ۱۳۷۵





فرخ نگهدار چگونه «رهبر» سازمان چریکهای فدائی خلق شد؟

قبل از اینکه چریکهای فدائی خلق ایران اعلام موجودیت کند، با برخی از بنیان‌گذاران آن نظیر مسعود احمدزاده درارتباط بودم و بسیاری از فعالین آن را که در شبکه‌های مختلف فعالیت می‌کردند می‌شناختم. تمام نشریات «نبرد خلق» و برخی از نشریات «داخلی» این جریان را در اختیار دارم. اسامی قربانیان و زندانیان چریکهای فدائی خلق را که در اسارتگاه رژیم شاه بودند، می‌دانم. در هیچ کجا، اسمی از «فرخ نگهدار» نیست. پس ازاینکه بیژن جزنی و یارانش در زندان تیرباران شدند، شنیدم که فرخ نگهدار به عنوان «هوادار» بیژن جزنی، تحت پیگرد قرار گرفت و به افغانستان فرار کرد. اما قاچاقچیان افغانی با دریافت «پنجاه تومان» او را به ساواک تحویل دادند و در اواخر حکومت شاه، زندانی شد. اما چه طور شد که چنین فردی، پس از سقوط رژیم شاه «رهبر» سازمان فدائیان خلق گشت؟

پس از گذشته شدن تعداد کثیری از رهبران فدائیان خلق و زندانی شدن تعدادی از کادرهای آن، رژیم شاه در سال ۱۳۵۷ فروپاشید. در آن موقع، مخفیانه در ایران بصری بردم. با خبر شدم که عده ای در خیابان میکده (یکی از مراکز سابق ساواک) اجتماع کرده اند و «نام نویسی» می کنند تا سازمان فدائیان خلق را دوباره سازماندهی و احیا کنند. به آنجا رجوع کردم، مشاهده کردم که آقای فرخ نگهدار در آنجا نشسته و خودش را «رهبر و مسئول» فدائیان خلق می نامد. جای تعجب بود! بعد ها درباره ی این «رهبر خودبرگزیده» تحقیق کردم و معلوم شد که ایشان از روابط گذشته ی بیژن جزنی با حزب توده و خویشاوندی اش با مهندس انصاری که از کادرهای حزب توده بود، استفاده کرده و با راهنمایی دایی خود (انصاری) و حزب توده، چریکهای فدائی خلق را در انحصار خود در آورده است. این بندبازی ها موجب گردیدند که جناح بندی های مختلفی در درون این سازمان شکل گرفتند. برخی به حزب توده پیوستند و یا به خدمت رژیم خمینی و صادق خلخالی در آمدند. برخی از این عناصر، پس از فرار به شوروی، از طریق فرخ نگهدار، در خدمت «کی.جی.بی.» (سازمان امنیت شوروی) در آمدند و فاجعه ی دیگری آفریدند (در کتاب «خانه دایی یوسف» نقش فرخ نگهدار تشریح شده است). اما، فرخ نگهدار و هم پیمانانش، هنوز روابط خود را با رژیم جهالت- جنایت- فاشیستی - اسلامی حفظ کرده اند و کوشش می کنند که نه تنها «جنبش چپ ایران»، بلکه جنبش سکولار - دمکرات و برابری طلبانه ی ایران را به لجنزار تبدیل کنند.

برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد فرخ نگهدار و رویدادهای ناهنجار درون سازمان چریکهای فدایی خلق رجوع شود به کتاب «پرواز با بالهای آرزو» نوشته نقی حمیدیان؛ همچنین به خاطرات مهدی اصلانی در کتاب «کلاغ و گل سرخ».

تا آنجایی که ما اطلاع داشتیم، کادر مرکزی چریکهای فدایی خلق در داخل کشور، توسط حمید اشرف، شیرین معاضد و علی اکبر جعفری اداره می شد. پس از فرار اشرف دهقانی از زندان، او را نیز در برخی امور مشورتی، شرکت می دادند.

ما همچنین مطلع شدیم که پس از مرگ مسعود احمدزاده و پویان، مبانی تئوریک بیژن جزنی در درون تشکیلات حاکم شده است. از این رو در نشریه‌ی «رهایی، شماره دوم» تشابه تئوریک عقاید بیژن جزنی و حزب توده را مورد ارزیابی قرار داده و مبانی مشترک آن را بر شمردیم.

دستگیری اشرف دهقانی در آلمان و دستیابی پلیس آلمان به اسناد داخلی در دورانی که هنوز در خارج از کشور فعالیت می‌کردیم، اشرف دهقانی علاقمند بود که هنگام برگزاری کنگره‌ی کنفدراسیون، به اروپا سفر کرده و بدون اینکه شناخته شود، جریان برگزاری کنگره‌ی کنفدراسیون را مشاهده کند.

کامبیز روستا در مونیخ آپارتمانی اجاره کرده بود که متعلق به آقای مهدی خانبابا تهرانی بود. او آپارتمان مذکور را در اختیار اشرف دهقانی می‌گذاشت. متأسفانه روستا توجه نکرده بود که مهدی تهرانی به جرم ارتباطات و فعالیت‌های غیرقانونی، مدتی در یکی از زندان‌های آلمان بازداشت بوده است.

هنگامی که اشرف دهقانی با گذرنامه‌ی جعلی وارد آن منزل می‌شود، پلیس که آن مکان را تحت کنترل داشت، به خاطر اینکه یک فرد غریبه وارد آن آپارتمان شده بود، به منزل وارد شده و اشرف دهقانی را با گذرنامه‌ی جعلی دستگیر می‌کنند. تمام اسنادی را که ایشان همراه خود داشت، به دست پلیس آلمان غربی می‌افتد. من در آن زمان در آلمان نبودم اما بلافاصله با آقای ف.ب تماس گرفته و از ایشان تقاضا کردم که به یک وکیل مدافع زبردست مراجعه کرده تا اشرف دهقانی نجات پیدا کند.

پس از مدت کوتاهی، وکیل مذکور اطلاع داد که موفق شده، شرایط آزادی او را فراهم کند، به شرطی که یک کشور ثالث، ایشان را بپذیرد. ما با مقامات لیبی تماس گرفته و بعد از اخذ اجازه اقامت اشرف دهقانی، مقدمات آزادی وی انجام شد. سپس او از طریق مرز هوایی رهسپار لیبی گشت. به این ترتیب ایشان نجات

یافتند. اما تمام مکاتبات ما با رهبران چریک‌های فدایی خلق در قالب "میکروفیلم" به دست پلیس آلمان غربی افتاد. آنها نیز بر اساس همکاری‌های دو جانبه، تمام میکروفیلم‌ها را، در اختیار ساواک قرار می‌دهند. رژیم شاه، بلافاصله آن‌ها را انتشار نمی‌دهد تا همکاری آنان با پلیس آلمان برملا نشود. اما پس از درگیری چریک‌ها و محاصره‌ی برخی از منازل آنها در تهران و شهرستان‌ها، قسمتی از مکاتبات، از جمله دستخط علی‌اکبر جعفری، خطاب به "رفیق نگار" (اشرف دهقانی)، در روزنامه‌ی کیهان منتشر می‌شوند. ما نیز ماهیت مدارک منتشر شده را، انکار کرده و گفتیم که این سند جعلی است تا لطمه‌ای به چریک‌ها وارد نشود اما می‌دانستیم که اسناد واقعی هستند.

ارتباط با خمینی و اطرافیان او

ما در عراق، تحت پوشش جبهه ملی ایران در خاورمیانه، با خمینی و فرزندش مصطفی خمینی، همچنین با اطرافیانش مثل محمود دعایی، علی اکبر محتشمی پور، حمید روحانی و دیگران ارتباط داشتیم. جلال الدین فارسی در لبنان اقامت داشت و گاه گاهی برای دیدار خمینی به نجف می رفت. او با صادق طباطبایی، ابوالحسن بنی صدر و قطب زاده نیز در ارتباط بود، اما بسیار آدم متکبر و خودپسندی نشان می داد و هیچ کس را قبول نداشت.

جلال الدین فارسی به لیبی سفر کرده و هنگامی که می خواست وارد عراق شود، تحت عنوان جاسوس، دستگیر می شود. زیرا صدام حسین از قذافی متنفر بود. یکی از خویشاوندانش به ما اطلاع داد که او در حومه ی بغداد زندانی است. به ملاقات او رفته و مشاهده کردیم که در اثر گرما و گزیدن پشه، سر و صورت او ورم کرده است. با دخالت و پشتیبانی جناح دیگر حزب بعث، موفق شدیم که او را آزاد کنیم. اما گفتند که باید بلافاصله از عراق خارج شود. ایشان گذرنامه ی خود را از دست داده بود، لذا به نجف رفته و از یک کاسب ایرانی تبار، گذرنامه ای خریدیم و به او گفتیم برود به سفارت و بگوید که گذرنامه ی خود را گم کرده است تا برایش پاسپورت "امثنی" صادر کنند. مشخصات گذرنامه را عوض کرده و از سفارت سوریه، ویزای عبور گرفته و او را با هواپیما به سوریه فرستادیم.

یک بار دیگر نیز، اطرافیان خمینی به ما رجوع کرده و گفتند: یک فرد عزیز از ما در عراق زندانی شده، به ما کمک کنید تا او را آزاد کنیم.

پرسیدیم که این عزیز شما کیست؟

گفتند: محمد منتظری، پسر آیت الله منتظری.

ایشان گویا با گذرنامه ی تقلبی پاکستانی وارد عراق شده و به دام افتاده بود.

ما طبق روال همیشگی، با مقامات مختلف تماس گرفتیم و ضمانت کردیم که ایشان جاسوس نیست و فرزند یک روحانی بانفوذ در ایران می‌باشد.

ضمن ارتباط با اطرافیان خمینی، مطلع شدیم که آقایان صادق قطب‌زاده، ابوالحسن بنی‌صدر، حسن حبیبی و ابراهیم یزدی با ایشان ارتباط نزدیک دارند. آقای صادق قطب‌زاده، تبلیغات گسترده‌ای بر علیه گروه ما به راه انداخته بود که این افراد جبهه ملی در خاورمیانه کمونیست هستند و به آنها اعتماد نکنید. اما خمینی و اطرافیانش به کمک ما نیاز داشتند و همه طلبه‌هایی که در اطراف او بودند، مرتب به ما رجوع می‌کردند.

از طریق مصطفی خمینی و طلبه‌های اطراف خمینی مطلع شدیم که رهبران "نهضت آزادی" از قبیل مهندس بازرگان، یدالله سحابی و همچنین دکتر مظفر بقایی و برخی از رهبران جبهه ملی ایران، با ایشان در ارتباط بوده و یا نامه‌هایی به خمینی نوشته و او را تشویق می‌کردند که به مبارزات خود علیه رژیم شاه شدت بخشد.

ابراهیم یزدی سال‌ها در خارج از کشور زندگی کرده و هیچگاه با جنبش دانشجویان ایرانی تحت پوشش کنفدراسیون و یا با سازمان‌های جبهه ملی ایران در خارج از کشور، ارتباط برقرار نمی‌کرد. او از جریان‌های دانشجویی و سیاسی که خود را "سکولار" یعنی طرفدار جدایی دین از حکومت می‌نامیدند، بیزار و این محافل را نجس می‌دانست. به همین علت در تگزاس، "انجمن اسلامی" برپا کرده و با روضه خوانی و تفسیر قرآن، خود را مشغول کرده بود. او تنها با برخی محافل به نام "انجمن دانشجویان اسلامی" در اتریش و آلمان غربی ارتباط داشت.

پس از اینکه سازمان مجاهدین خلق ایران اعلام موجودیت کرد، ابراهیم یزدی درصدد برآمد که از نام این سازمان سودجویی کند. لذا نشریه‌ای به نام "پیام مجاهد" انتشار داد و درصدد برآمده بود که از مبارزات بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق ایران به نفع خودش بهره‌برداری کند؛ اما سازمان به ایشان اخطار

کرد که دست از این کار بردارد.

آمریکایی‌ها که از مواضع ارتجاعی ابراهیم یزدی اطلاع داشتند، به او رجوع کرده تا با خمینی ارتباط برقرار کنند. به دیگر سخن می‌خواستند از خمینی (مثل بن لادن)، یک "رهبر" بسازند. این رویکرد ناشی از تئوری "کمر بند سبز" برژینسکی مشاور کارتر بود مبنی بر اینکه برای تقابل با نفوذ کمونیسم باید از جنبش‌های اسلامی و مذهبی حمایت کرد. افزون بر آن بعد از اطلاع امریکایی‌ها از حاد شدن بیماری سرطان شاه، به فکر افتادند تا یک نیروی جایگزین برای وی انتخاب کرده تا بتوانند در مقابل نفوذ شوروی از آن بهره‌برداری کنند.

نگارنده، چندین بار با خمینی ملاقات داشتم. ایشان یک فرد بی‌سواد، واپسگرا و حقه‌باز بود. به طوریکه می‌توان بی‌شعوری سیاسی و اجتماعی او را از لابلای اعلامیه‌هایی که صادر کرده بود، تشخیص داد. او حتی از نظر مذهبی، جایگاه مطلوبی در میان ایرانیان و شیعیان مقیم عراق نداشت. جالب اینکه، وقتی به مسجد می‌رفت تا نماز جماعت برگزار کند، به غیر طلبه‌هایی که از ایران فرار کرده بودند، کسی پشت سر او نمی‌ایستاد. در آن زمان آیت‌الله خوئی و حکیم در عراق محبوبیت زیادی داشتند. در سال ۱۳۵۶ یک سال قبل از شورش ۵۷ در ایران، موقعی که تصمیم گرفته بودم مخفیانه وارد ایران شوم، با اودر نجف ملاقات کرده و گفتم چرا ساکت هستید و اعلامیه صادر نمی‌کنید؟

در جواب گفت: دیگر کسی اعلامیه‌های مرا نمی‌خواند!

باری! در تیرماه ۱۳۵۷ مخفیانه وارد ایران شدم. پس از مدتی، مطلع شدم که صدام حسین تصمیم گرفته است که خمینی را به کویت تبعید کند اما ناگهان ابراهیم یزدی، با حمایت آمریکا، مثل فرشته‌ی نجات وارد عراق شده و او را به پاریس منتقل کرد. پس از کنفرانس سران کشورهای اروپا و آمریکا در جزیره‌ی "گوآت لوپ"، طبق همان تئوری "برژینسکی"، تصمیم گرفتند که از خمینی یک "رهبر انقلابی" درست کنند. از آنجایی که خمینی را از قبل می‌شناختم، دچار حیرت شده

بودم که چگونه می‌خواهند چنین طرحی را از طریق یک فرد بی سواد و بی شعور مثل خمینی، تحقق ببخشند؟

توصیه می‌کنم برای آگاهی مردم به خصوص جوانان تشنه‌ی واقعیت، نه تنها به اسناد پشت پرده‌ی آمریکا در زمان ریاست جمهوری جیمی کارتر مراجعه شود؛ بلکه به خاطرات برخی از مشاورین خمینی، در پاریس نیز توجه گردد. همگی باید بدانند که چگونه از آدمی ابله و مرتجع یک "رهبر انقلابی" ساختند. متأسفانه چنین آدم بی‌شعور و مرتجعی، توسط برخی محافل موسوم به چپ که فاقد دانش و فرهنگ سوسیالیستی بودند، به عنوان "رهبر ضدامپریالیست" پذیرفته می‌شود. خاطرات مشاورین خمینی در پاریس، درمجله‌ی "ایران فردا"، شماره‌های ۵۱ و ۵۲ به تاریخ بهمن و اسفند ۱۳۷۷ و فروردین ۱۳۷۸ انتشار یافته‌اند.

در نشریه یاد شده، خاطرات ابراهیم یزدی و دیگران انتشار یافته و تشریح شده است که با ابتکار ابراهیم یزدی و سایرین، کمیته و یا شورایی در پاریس شکل می‌گیرد تا به خمینی بیاموزند که چگونه دروغ گفته و چه طور حرف‌های باب دل مردم ستمدیده را بر زبان جاری کرده و با عوام فریبی، خواسته‌های به حق آنان را به نفع خود مصادره کنند.

به این ترتیب، "شورشی کور" توسط مردم ستمدیده‌ی ایران، اتفاق می‌افتد و اکثر قریب به اتفاق سازمان‌های سیاسی و رهبران ساده لوح آنان، با فرصت طلبی از خمینی پشتیبانی کرده و در نهایت یک فاجعه‌ی تاریخی بزرگ در ایران روی می‌دهد.

برخی از اسناد مذکور را در اختیار دارم و در اینجا بار دیگر انتشار داده تا از رفتارهای ناهنجار سیاسی درس بیاموزیم.

ناگفته نماند که خمینی، از طریق فرزندش مصطفی خمینی، با تیمور بختیار نیز در ارتباط بود. یک بار به اتفاق خ-ک با مصطفی خمینی دیدار داشتیم. او نشریات

تبلیغاتی تیموربختیار را از زیرتشک خود بیرون کشید و به ما داد و گفت: "هرکس میخی بر ضد رژیم شاه بکوبد باید از او حمایت کرد!"

در حقیقت می‌توان گفت، برخی از شخصیت‌های سیاسی درون جبهه ملی و نهضت آزادی اعتقادی به رهبری خمینی نداشتند، اما به خاطر بحران سیاسی که در ایران حاکم شده بود هنگامی که برخی محافل ارتجاعی خارجی و داخلی درصدد برآمده بودند از خمینی یک «رهبر» بسازند؛ به طور مصلحت‌آمیز سکوت اختیار کردند و یا همکاری کردند. البته برخی از همین افراد مثل مهندس مهدی بازرگان، آیت‌الله طالقانی، داریوش فروهر و ابوالحسن بنی‌صدر در صدد برآمدند که اشتباهات خود را جبران کنند. اما نهایتاً قربانی شدند.

البته برخی افراد نظیر ابراهیم یزدی و حسن حبیبی به طور استراتژیک همراه خمینی بودند.

درباره‌ی روابط شخص خود و گروه ما با خمینی، تا آنجایی که مربوط به دفاع از حقوق انسانی ایشان می‌شود، رفتار ما قابل توجیه است. اما ما گاهی فراتر از آن عمل کرده و نظریات سیاسی او را بدون اینکه نقد کنیم و موضع مستقل خودمان را درباره‌ی محتویات واپس‌گرایانه اعلامیه‌های وی ابراز کنیم، انتشار می‌دادیم. البته این دیدگاه، تنها ارزیابی شخصی نگارنده، در حال حاضر می‌باشد. به دیگر سخن، سخنگوی سائرین نیستم.

بر این باورم، می‌بایستی از همان ابتدا، به او و افکار عمومی اعلام می‌کردیم که ما چه می‌اندیشیم و با کدام نظر و سیاست خمینی موافق و یا مخالف هستیم. درحقیقت اینگونه، بهره‌برداری‌های تاکتیکی از خمینی و نیروهای ارتجاعی، موجب شکست و ناکامی جنبش سکولار-دموکراسی ایران به طور استراتژیک گردید. در واقع خمینی و سایر آخوندهای مرتجع، توانستند از همه گروه‌ها بهره‌برداری کرده تا بر اریکه‌ی قدرت سوار شوند.

خوشبختانه حدود یک سال قبل از به قدرت رسیدن خمینی، رابطه ام با او قطع شده بود. هنگامی که مخفیانه در ایران به سر می‌بردم، از نزدیک شاهد خطاهای رجال و سازمان‌های سیاسی داخل کشور بودم که در نهایت موجب شکل‌گیری انحرافات وسیع در درون جنبش آزادیخواهانه‌ی مردم ایران شد. نگارنده در همان مدت کوتاه شاهد بودم که بسیاری از فعالین سیاسی و مردم عادی، ضمن اینکه به طور خصوصی به آخوندها ناسزا می‌گفتند، در عمل از خمینی به عنوان یک رهبر بزرگ تمجید می‌کردند و حتی چهره‌ی او را در کره ماه می‌دیدند!

من که از نزدیک با افکار ارتجاعی خمینی آشنایی داشتم، بعد از انتقال او به پاریس، سخت نگران آینده‌ی ایران شدم، حتی خود را سرزنش می‌کردم که چرا در گذشته، مرتکب خطا شده‌ام؟ به همین دلیل، پس از استقرار رژیم خمینی، در صدد برآمدم که به سهم خود، خطاهای گذشته را جبران کنم. از این رو، ابتدا نامه‌ای سرگشاده به او نوشته و از طریق اطرافیانش در قم به دست وی رساندم. در این سفر، آقای ح. ل. مرا همراهی می‌کرد. نامه‌ی مذکور را برای مطبوعات و مقامات مختلف نیز ارسال داشتم. لازم به یادآوری است که محتوای نامه و انتقاداتی که به طور باز و علنی هنگام انتخابات مجلس تالش درباره‌ی رژیم خمینی مطرح کردم، موجب شد که وی نسبت به من خشمگین شده و دستور قتل مرا، محرمانه صادر کند. در فصل‌های بعدی به طور مفصل در این باره خواهم گفت.

نقش موسی صدر و مصطفی چمران در لبنان

موسی صدر آخوند شارلاتانی بود که از یک طرف از طریق منصور قدر (سفیر شاه) با رژیم ارتباط داشت، از سوی دیگر با رئیس رکن دوم ارتش لبنان رابطه‌ی صمیمانه‌ای برقرار کرده بود. او می‌خواست از این طریق به عنوان تبعه‌ی کشور لبنان پذیرفته شود تا به راحتی برنامه‌های خود را عملی کند. همچنین با سرهنگ قذافی تماس داشته و قریب شش میلیون دلار از او کمک گرفته بود تا تشکیلاتی به نام " جنبش امل"، به منظور حمایت از فلسطینی‌ها بوجود آورد. همان طور که

همگی آگاه هستند، قذافی متوجه شده بود، موسی صدر او را فریب داده و به جای حمایت از فلسطینی‌ها، "جنبش امل" را به یک جریان ضد فلسطینی در جنوب لبنان تبدیل کرده است. از این رو با موسی صدر تماس گرفته و از او دعوت می‌کند که در سالگرد انقلاب لیبی (کودتا) شرکت کند. هنگامی که موسی صدر وارد فرودگاه طرابلس می‌شود، او را ربوده و به قتل می‌رسانند سپس در صحرای لیبی دفن می‌کنند.

همچنین از طریق اطرافیان خمینی مطلع شده بودم که موسی صدر به او پیشنهاد کرده بود که از عراق به لبنان مهاجرت کند، امام خمینی نپذیرفته بود. زیرا آخوندها از سرشت مشترکی برخوردارند و از توطئه‌گری‌های یکدیگر پیشاپیش اطلاع دارند.

با مصطفی چمران در برکلی (کالیفرنیا) آشنا شده بودم. ایشان خودش را یک فرد ملی- مذهبی معرفی می‌کرد و با نهضت آزادی در ارتباط بود. در آن زمان، یک زن یونانی الاصل و دو فرزند داشت. تا آنجایی که مطلع شده بودم، به همسر خویش مشکوک گشته و او را طلاق می‌دهد. سپس عازم لبنان شده تا به اصطلاح به برادران فلسطینی یاری رساند. چون موسی صدر را می‌شناخت، به دام او می‌افتد و یکی از مسئولین جنبش امل می‌شود و به جای حمایت از فلسطینی‌ها به کژ راهی ارتجاع سوق داده می‌شود. در واقع جنبش امل به یک جریان ضد فلسطینی بدل شده و در جنوب لبنان با فلسطینی‌ها درگیر می‌شد. مصطفی چمران نیز، عاقبت به یکی از مریدان خمینی تبدیل شد و نقش فعالی در قتل عام مردم کردستان ایران ایفا کرد و در نهایت درجنگ ایران و عراق کشته شد.

دیدار با معمر قذافی و ایجاد پایگاه در لیبی

پس از قرارداد شاه و صدام در سال ۱۹۷۵، دولت عراق به ما اخطار کرد که

باید فعالیت‌های خود را تعطیل و تنها به طور مشروط و بدون سر و صدا، به عراق سفر کنیم. در چنین شرایطی ناگهان یکی از دوستان فلسطینی‌ام به من اطلاع داد که سرهنگ قذافی که با سیاست‌های شاه و صدام مخالف بود، از من دعوت کرده که به لیبی سفر کنم. من نیز با گذرنامه‌ی جعلی که در اختیار داشتم، به سفارت لیبی رجوع کردم. بلافاصله به من ویزا داده و یک بلیط درجه یک رفت و برگشت نیز برایم صادر کردند. نگارنده عازم طرابلس، پایتخت لیبی شدم. مرا به یک هتل درجه یک در کنار دریای مدیترانه بردند. قریب دو هفته در هتل معطل شدم. حوصله‌ام سر رفته بود و مرتب به دفتر سیاسی آن‌ها رجوع می‌کردم و اعتراض داشتم که چرا مرا معطل کرده‌اید؟ آن‌ها طبق عادت صحرا نشینی، وقت‌شناس نبودند و از اینکه بی‌تابی می‌کردم، تعجب کرده و می‌گفتند: در هتل درجه یک و کنار دریا هستی، از این شرایط استفاده کن، چرا ناراحت هستی؟

در جواب می‌گفتم: من برای تفریح نیامده‌ام، دوستانم منتظر من هستند.

بالاخره، توسط آقای "احمد شحاتی" و یک افسر جوان به نام "سالم ابوشریده" که خویشاوند وزیر دفاع و آجودان قذافی بود، ابتدا با وزیر دفاع و سپس با قذافی ملاقات کردم.

قذافی که خود را یک ناسیونالیست عرب و طرفدار جمال عبدالناصر نشان می‌داد و از مصدق نیز به نیکی یاد می‌کرد، از من پرسید:

چه می‌خواهی؟

گفتم: تجهیزات نظامی، امکانات مالی و تبلیغاتی.

در همان لحظه به آجودان خود دستور داد که همه این امکانات را برای "شباب المصدق" (جوانان مصدقی) و انقلابیون ایران فراهم کنند.



گفتگو با خبرنگاران و برخی از مسئولین حکومتی لیبی پس از دیدار با معمر قذافی

ضمن اقامتم درلیبی، شاهد بودم که نه تنها از کشورهای مختلف عربی، بلکه نمایندگان بسیاری از جنبش‌های انقلابی افریقا، در آنجا حضوردارند. در لیبی، با نماینده‌ی "ماندلا" از افریقای جنوبی آشنا شدم. او می‌گفت که درلیبی پایگاه نظامی دارند و ازطرف قذافی، همه جانبه به آنها کمک می‌شود.

دریکی از این تماس‌ها، مشاهده کردم که جلال طالبانی نیز برای مذاکره و دریافت حمایت در طرابلس به سر می‌برد. با ایشان در آنجا گفتگو کردم. او می‌گفت که رابطه‌ی دوستانه‌ای با وزیر دفاع برقرار کرده است. دکتر قاسملو نیز از طرف حزب دمکرات کردستان ایران، با قذافی دیدارداشته است، اما از جزئیات کمک‌هایی که دریافت کرده بود، اطلاعی ندارم.

پس از ملاقات با قذافی، به لبنان برگشتم و با دوستانم تماس گرفته و قرارگذاشتیم که در لیبی، پایگاه دیگری بوجود آوریم. درنتیجه، حکومت لیبی آپارتمانی در شهر

طرابلس در اختیار ما گذاشت و یک فرستنده‌ی رادیویی با موج کوتاه، راه‌اندازی کردیم. چند نفر از دوستان گروه، همچنین اشرف دهقانی و محمد حرمتی‌پور در لیبی اقامت گزیدند تا امور تبلیغاتی، تدارکاتی و مالی را سازماندهی کنیم.

در کل حدود هشتصد هزار دلار کمک مالی گرفتیم که برای چریک‌های فدایی خلق به داخل کشور فرستادیم. مقداری اسلحه نیز از طریق دوستان فلسطینی، در عراق به ما تحویل دادند. حمید اشرف طی نامه‌ای به ما نوشت: به آن مرد سخاوتمند بگوئید که کمک‌های بیشتری بکند.

از کمک‌های مهم دیگر لیبی این بود که مرا به دفتر شرکت هواپیمایی خودشان معرفی کرده و دستور دادند هر چه بلیط می‌خواهم، برایم صادرکنند. در نتیجه، برای قریب ده نفر، به مدت سه سال، بلیط صادر می‌کردم تا بتوانند برای سازماندهی مبارزات به کشورهای مختلف اروپا، آمریکا و خاورمیانه سفر کنند.

اکنون که این مطالب را می‌نویسم، قریب دو سال قبل، حکومت دست راستی فرانسه به سرگردگی "سرکوزی"، با همکاری حکومت محافظه‌کار انگلستان، تحت لوای مبارزه با دیکتاتوری، کمک‌های مالی و تسلیحاتی فراوانی در اختیار چند گروه اسلامی- فاشیستی در لیبی قرار دادند و جنگنده‌های نظامی ناتو نیز کشور لیبی را مرتب بمباران کردند. عاقبت سرهنگ قذافی را به طرز فجیعی به قتل رسانده و کشور لیبی را به ویرانه‌ای تبدیل کردند.

معمّر قذافی، خدمات ارزشمندی برای مردم و کشورش انجام داده بود که در اینجا از آن‌ها نام می‌برم. اما عیب بزرگ قذافی و بسیاری از دولتمردان آفریقایی و آسیایی این است که می‌خواهند مادام‌العمر رئیس‌جمهور باقی بمانند و "جمهوری موروثی" بوجود آورند. بنابراین، حق مردم هر کشور، از جمله لیبی است که با چنین سیاستی مبارزه کنند. اما آیا آنچه که در لیبی اتفاق افتاد مبارزه‌ی آزادیخواهانه‌ی مردم لیبی بود؟ یا اینکه طمع ورزی فرانسه و انگلستان به منابع نفت و گاز، موجب شد که چنین اتفاقی روی دهد؟

طبق آخرین اطلاعاتی که از طریق رسانه‌های خبری پخش شد، گروه‌هایی نظیر "انصار دین"، "سلفی‌ها"، "فدائیان اسلام" و چندین گروه واپسگرا و فاشیست دیگر، در قدرت سهیم هستند و از آزادی و دموکراسی نیز خبری نیست. اما رهبران اروپا و آمریکا خوشحال هستند که می‌توانند با جنگ افروزی و ارتکاب جنایت و ویرانی در کشورهای افریقا، خاورمیانه و آمریکای لاتین بر بحران اقتصادی خود غلبه کنند.

چنین رویداد ارتجاعی را ما در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) در ایران تجربه کرده بودیم. بنابراین، همیشه باید مد نظر داشته باشیم:

- ماهیت، خصلت و هدف نیروهای شرکت کننده، برای تغییر رژیم چیست؟
- پس از براندازی چه نیروی سیاسی و چه نوع مناسبات اجتماعی را، جایگزین کنیم؟

- آیا چشم‌انداز روشنی، پیشاپیش ارائه شده و یا تدارکات همه جانبه‌ای برای تحقق خواست‌های آزادی خواهانه‌ی مردم به منظور جلوگیری از انحرافات، صورت گرفته است؟

هوایما ربایی سازمان مجاهدین خلق ایران

مدت کوتاهی بود که در خاورمیانه (لبنان و عراق) پایگاه مخفی ایجاد کرده بودیم که ناگهان مطلع شدیم، یک گروه ایرانی در خلیج فارس هوایمایی را ربوده و پس از فرود در بغداد، دستگیر شده‌اند. ما حدس زدیم که آن‌ها از مبارزین سیاسی‌اند، اما هنوز هیچ گروهی در باره‌ی نقش خود در این ماجرا اعلام نظر نکرده بود، بنابراین از هویت هوایماربایان، اطلاعی نداشتیم. با مقامات عراقی تماس گرفته و درصدد برآمدیم که آن‌ها را آزاد کنیم. هنوز نفوذ زیادی در حکومت عراق نداشتیم و تیمور بختیار و محمود پناهیان یکه‌تاز میدان بودند. ژنرال محمود پناهیان و دکتر

«مراد» از بقایای «فرقه دمکرات آذربایجان» با تیمور بختیار همکاری می‌کردند. دکتر مراد، از اهالی کردستان بود. او در مقایسه با پناهیان، از دانش سیاسی و درایت بیشتری برخوردار بود. ضمن تلاش برای آزادی این افراد، متوجه شدیم که محمود دعایی، یکی از روحانیون که با خمینی ارتباط داشت، در این زمینه فعالیت می‌کند. ایشان به ما اطمینان داد که آیت‌الله طالقانی این افراد را می‌شناسد و سفارش کرده که برای آزادی آنان اقدام کنیم. پس از مدتی خبر آزادی آن‌ها به ما رسید، اما موفق به دیدار با آنان نشدیم. بعد از آن واقعه، طولی نکشید که سازمان مجاهدین خلق اعلام موجودیت کرد. ما با تراب حق‌شناس، یکی از بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق ایران، که شخصیت برجسته‌ای در جنبش انقلابی ایران محسوب می‌شود، از نزدیک آشنا شدیم. بنابراین رابطه‌ی سیاسی-تشکیلاتی-تبلیغاتی مشترک ما با سازمان مجاهدین خلق آغاز گردید. همچنین به طور مشترک در سازماندهی فرستنده‌های رادیویی و دیگر امور، همکاری می‌کردیم. در ارتباط با مجاهدین، با افراد مبارز دیگری، از جمله حسین روحانی آشنا شدیم که اسناد و تصاویر آن در نشریه‌ی باختر امروز منتشر شده بود.

پس از اینکه همکاری‌های سیاسی-تشکیلاتی ما با سازمان مجاهدین آغاز گردید، از طریق تراب حق‌شناس درباره‌ی هواپیماربایی اطلاعات دقیق‌تری کسب کردیم. از این رو مطلع شدیم که موسی خیابانی، کاظم شفیعی‌ها، محسن نجات‌حسینی، جلیل سیداحمدیان، حسین خوشرو و محمود شامخی در دبی دستگیر شده‌اند. پلیس دبی می‌خواست آنها را به رژیم ایران تحویل دهد اما یاران دیگر آنها به نام حسین احمدی روحانی، رسول مشکین فام و صادق سادات‌دربندی، هواپیما را ربوده و خلبان را مجبور می‌کنند که در بغداد فرود آید.

لازم به یاد آوری است که در باره‌ی این ماجرا، آقای محسن نجات‌حسینی، پس از استعفا از سازمان مجاهدین خلق ایران، خاطرات خود را از طریق «نشر نی» انتشار داده است.

ارتباط با بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق ایران

هوایماریابی اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران وسیله‌ای شد که ما با تراب حق‌شناس در خاورمیانه ارتباط برقرار کنیم.

ناگفته نماند که تراب حق‌شناس نقش برجسته‌ای در شکل‌گیری بخش خارج از کشور سازمان مجاهدین خلق ایران داشت و اطلاعات دقیقی درباره‌ی روند انشعاب و شکل‌گیری سازمان "پیکار" و "رزمندگان" و دیدگاه‌های آنان دارد.

درباره‌ی تغییرمواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران، شکل‌گیری سازمان پیکار و رزمندگان و حوادث ناهنجاری که روی داد، ما در همان موقع، سه جزوه‌ی انتقادی تحت عنوان "مشکلات و مسائل جنبش"، "مسائل حاد مجاهدین، یا مسائل حاد جنبش ما"، و همچنین جزوه‌ای تحت عنوان "پیرامون تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران"، از طرف سازمان وحدت کمونیستی و جبهه ملی ایران در خاورمیانه انتشار دادیم و در آن به شیوه‌ی کار افراد مارکسیست‌شده که به تسویه‌ی فیزیکی افراد منجر شده بود انتقاد کردیم. این امر موجب رنجش تقی شهرام گردید.

او درگفتگوهای که با حمید اشرف و رهبران چریک‌های فدایی خلق در ایران به عمل آورده بود، ما را "خرده بورژوا" اطلاق کرده و فدائیان را سرزنش می‌کرد که چرا با ما همکاری می‌کنند.

در اینجا یادآور می‌شوم که پس از رویداد شورش ۵۷ افراد و محافل مختلف که به نهادهای دولتی و زندان‌ها حمله‌ور شده و اسناد را تصاحب می‌کردند خاطرات تقی شهرام در زندان را که با خط خود نوشته بود به دست من رساندند و من به رسم امانتداری آن را به دست خواهر ایشان که مقیم سوئد بود رساندم. این خاطرات بعدها از طرف گروه پیکار انتشار یافت.

ما با تراب حق شناس و حسین روحانی رابطه‌ی صمیمانه‌ای داشتیم و در سازماندهی و اجرای برنامه‌های رادیویی و انتشاراتی و در پاره‌ای موارد در سطح بین‌المللی همکاری می‌کردیم. برخی اوقات، حسین روحانی، مقالات و نوشته‌های دکتر علی شریعتی از قبیل "فاطمه، فاطمه است" را در رادیو پخش می‌کرد. پس از این که سازمان مجاهدین به رهبری تقی شهرام اعلام کرد که مارکسیست شده‌اند، با حسین روحانی در یک کافه در حومه‌ی شهر دمشق قرار ملاقات گذاشتم و به طرز دوستانه‌ای از او سوال کردم: شما که تا دیروز اسلامی می‌اندیشید و افکار دکتر شریعتی را از رادیو پخش می‌کردید، چه طور ناگهان مارکسیست شدید؟

پاسخ داد: رهبری جدید سازمان به ما دستور داده که تفکر متافیزیکی گذشته‌ی خود را مورد ارزیابی قرار داده و به نقد خود بپردازیم تا به سوسیالیسم روی آوریم! در جواب گفتم: دوست عزیز، چنین امری با دستور و به طرز مکانیکی و یک شبه حاصل نمی‌شود. اعتقادات سوسیالیستی، طی روندی با شرکت در مبارزه‌ی اجتماعی، به خصوص از طریق کسب دانش علمی و سوسیالیستی و با غنا بخشیدن فرهنگ خود، یعنی کسب فرهنگ سوسیالیستی به دست می‌آید.

در هرحال او رهبری جدید سازمان را پذیرفته و از فرامین آن‌ها پیروی می‌کند. حسین روحانی پس از مدتی مخفیانه به ایران رفته و دستگیر می‌شود. او در زیر شکنجه، افراد زیادی را به ناچار لو داده و عاقبت به دست مزدوران رژیم به قتل می‌رسد.

همبستگی با جنبش انقلابی عمان و ظفار و ارتباط با حکومت یمن جنوبی

ما به عنوان جبهه ملی ایران در خاورمیانه و به نمایندگی «گروه اتحاد کمونیستی» (سازمان وحدت کمونیستی)، همچنین ضمن همکاری و همبستگی با چریکهای فدایی خلق، و سازمان مجاهدین خلق، با همه سازمانهای ترقیخواه و انقلابی منطقه‌ی خاورمیانه، از جمله با جنبش آزادیبخش فلسطین و جنبش انقلابی ظفار و عمان، رابطه‌ی صمیمانه‌ای برقرار کرده بودیم و در سطوح مختلف با همدیگر همکاری می‌کردیم.

پیام‌های همبستگی این سازمان‌ها را می‌توانید در نشریه‌ی باختر امروز، شماره‌های ۶۳ و ۷۰ مطالعه کنید.

همچنین از نظر سیاسی، تبلیغاتی، تسلیحاتی و امور تدارکاتی به همدیگر یاری رسانده و در عملیات مشترک شرکت می‌کردیم. از نظر دارویی و خدمات پزشکی نیز با همدیگر در ارتباط بوده و مشکلات ایمنی و امنیتی را با همدیگر مطرح می‌کردیم. به دیگر سخن کوشش می‌کردیم که راهکارهای مشترکی جستجو کنیم. به طور نمونه، در سال ۱۳۵۴ دو دختر مجاهد به اسامی دکتر محبوبه افراز و خواهرش رفعت افراز برای خدمات پزشکی به ظفار رفتند. متأسفانه آن عزیزان، پس از مدتی در اثر ابتلا به یک بیماری بومی، جان سپردند. (باختر امروز شماره ۶۹).

یکی از مبارزین با نام مستعار «حماد شیبانی» در ارتباط با چریکهای فدایی خلق، برای خنثی کردن «مین» به ظفار اعزام شده و مدتی با آن‌ها از نظر نظامی همکاری می‌کرد. یکی دیگر از دوستان مبارز چریکهای فدایی خلق، به نام محمد علی خسروی اردبیلی، با نام مستعار «داداشی» که اهل مازندران بود، در عملیات نظامی ظفار، علیه تجاوزات رژیم شاه شرکت کرده و در همین ارتباط، جان سپرد.

همبستگی و عملکرد مشترک فدائیان خلق، سازمان مجاهدین خلق و جبهه ملی ایران در خاورمیانه، موجب شده بود که جنبش انقلابی ایران در میان سازمان‌های

ترقی خواه منطقه‌ی خاورمیانه، از اعتبار خاصی برخوردار باشد. انگیزه‌ی ما در خاورمیانه این بود که یک جبهه‌ی ائتلافی وسیع، علیه سیاست‌های تجاوزکارانه‌ی آمریکا، اسرائیل، شاه و سایر حکومت‌های ارتجاعی، در منطقه‌ی خاورمیانه، به وجود آوریم. بنابراین برای تحقق اهداف و برنامه‌های مبارزاتی خود، در سطوح مختلف با همدیگر همکاری می‌کردیم. این امر موجب شد که در تابستان ۱۹۷۶، دولت انقلابی یمن جنوبی به رهبری «سالم ربیع علی» از هیئت نمایندگی جبهه ملی ایران در خاورمیانه، چریک‌های فدائی خلق، سازمان مارکسیستی - لنینیستی مجاهدین (پیکار)، دعوت کرد که در عدن با رئیس‌جمهور و وزیر خارجه‌ی آن کشور ملاقات کنیم. در این دیدار، تراب حق‌شناس، علیرضا سپاسی، محمد حرمتی‌پور و نگارنده شرکت داشتند.

سالم ربیع علی، نگران سیاست‌های تجاوزکارانه‌ی شاه در منطقه‌ی خاورمیانه بود و می‌خواست که با جنبش انقلابی ایران همکاری کند. لازم به یادآوری است که در یمن جنوبی، به ظاهر یک حکومت سوسیالیستی با حمایت شوروی تشکیل شده بود.

در واقع شوروی بر آن بود که در کنار دریای سرخ، پایگاه نیروی دریایی داشته باشد. اما در سال ۱۹۷۶-۱۹۷۷ که قریب شش ماه در عدن اقامت داشتم، مشاهده کردم که اکثریت قریب به اتفاق مردم یمن جنوبی (جمعیت کشور نزدیک به سه میلیون نفر بود) در فقر و فلاکت به سر می‌بردند و حکومت شوروی نیز توجه‌ای به این شرایط ناهنجار نمی‌کرد. **در حقیقت، "سوسیالیسم"، در یمن جنوبی به مفهوم "تقسیم فقر" بود.**

دولتمردان یمن جنوبی، با ما مثل مقام‌های دیپلماتیک رفتار داشته و مدت شش ماه که در یمن جنوبی اقامت داشتم، مرا به مهمانی‌های رسمی خود دعوت می‌کردند. در یکی از این مهمانی‌ها، با چند دیپلمات شوروی روبرو شدم. خیلی مودبانه، اما باز و شفاف از آن‌ها پرسیدم: چرا از این کشور حمایت همه جانبه

نمی‌کنید تا از فقر و فلاکت نجات یابند؟

سپس استدلال کردم: یمن جنوبی کشور کوچکی است و جمعیت زیادی ندارد، لاقلاً این کشور را آباد کرده و رفاه مردم را تامین کنید تا با جرات به مردم سایر کشورهای خاورمیانه بگوئیم، اگر می‌خواهید از مناسبات سوسیالیستی آگاه شوید، بروید از یمن جنوبی دیدن کنید!

دیپلمات مذکور، با لبخند جواب داد: این مشکل مربوط به خودشان است، ما دخالت نمی‌کنیم!

در حقیقت، روس‌ها تنها پایگاهی برای استقرار نیروی دریایی خود در تنگه‌ی دریای سرخ می‌خواستند و به شرایط زندگی ناهنجار مردم یمن توجه نمی‌کردند.

مدت شش ماه که در یمن اقامت داشتم، مطلع شدم که دولت چین یک بیمارستان در آنجا تاسیس کرده است که این کار مثبت جای امیدواری داشت.

دولت کره شمالی نیز در یمن جنوبی سفارتش را تاسیس کرده و مشغول کارهای تبلیغاتی به نفع «کیم ایل سونگ»، رهبر آن کشور بود. آن‌ها کتاب‌های زیادی با چاپ عالی به طورمجانی پخش می‌کردند. درصفحه‌ی اول یکی از این کتاب‌ها تصویر مادر کیم ایل سونگ چاپ شده بود. او در حالی که داشت به فرزندش یک اسلحه‌ی کمری اهدا می‌کرد به او می‌گوید: فرزندم، برو کشور را آزاد کن!

او نیز ماموریتی را که مادرش به او واگذار کرده بود به اجرا درآورده و رهبر کبیر مردم کره شمالی می‌شود!

در یمن جنوبی، در اتاقی که زندگی می‌کردم، تختخواب نداشت. لذا قریب پنجاه جلد از این کتاب‌های مبتذل و آخوند مسلکانه‌ی کره شمالی را که طی شش ماه، دریافت کرده بودم، درکنار هم چیده، و روی آن یک تشک گذاشته، و به عنوان تختخواب استفاده می‌کردم.

متأسفانه هنوز این فرهنگ مبتذل سکتاریستی و جادوگرانه در کره شمالی

حکمرما است. شرم آور تر این که از زمان جنگ جهانی دوم تاکنون، فرزندان و نوه‌های آن مادر جادوگر و کیم ایل سونگ، همچنان به طور موروثی درکره شمالی قدرت را در دست دارند. وقتی رهبر می‌خندد، همه مردم باید بخندند؛ موقعی که رهبر گریه می‌کند، مردم را به صف کشیده تا به طور جمعی زاری کنند. این هم نمونه‌ی دیگری از سوسیالیسم موجود درجهان می‌باشد. اگر مارکس و انگلس در آرامگاه خود، از چنین پدیده‌های مبتذلی باخبر شوند، از میان زمین فریاد خواهند کشید: این آخوندبازی و سیاست‌های ریاکارانه را به اسم ما و سوسیالیسم انجام ندهید!

بگذریم، حزب کمونیست یمن جنوبی، از دو فراکسیون تشکیل شده بود که جناح مستقل آن را سالم ربیع علی رهبری می‌کرد و فرد دیگر یعنی دبیرکل حزب، مثل کیانوری در ایران، نوکر تمام عیار شوروی بود. بعدها که سالم ربیع علی خواستار استقلال عمل می‌شود، جناح وابسته، خشمگین و عاقبت در تیرماه ۱۳۵۷ طی یک کودتا، وی را به طرز فجیعی کشته و وزرای هم مسلک او را نیز تیرباران می‌کنند. از این موقعیت، عربستان سعودی و دولت ارتجاعی یمن شمالی نیز سوء استفاده کرده و به یمن جنوبی حمله می‌کنند و آن کشور را به تصرف خود درمی‌آورند. عربستان سعودی و آمریکا، عوامل خود را در سراسر یمن، به قدرت رسانده و شوروی نیز تماشاگر این صحنه می‌گردد.

قبل از این ماجرا، زمانی که در عدن اقامت داشتم و از شرایط ناهنجار این کشور به خوبی مطلع شده بودم، یک بار به آلمان سفر کرده و از طریق دوستان پزشک ایرانی، چند کارتن دارو جمع‌آوری کرده و در اختیار دولت سالم ربیع علی گذاشتم. خود شاهد بودم که حتی یک سردخانه برای حفظ داروها نداشتند.

طی این مدت در ارتباط با ابوهانی (دکتر ودیع حداد) که از یاران ژرژ حبش بود، یک دوره عالی تعلیمات نظامی را گذراندم. در یک اردوگاه نظامی، با اسلحه‌های پیشرفته، مثل موشک سام ۶، که برای سرنگون کردن هواپیماهای جنگی استفاده

می‌شد، آموزش نظامی دیدیم. در آن مکان عده‌ای از جوانان رادیکال اروپایی نیز حضور داشتند.

پس از به پایان رساندن دوره‌ی پیشرفته‌ی نظامی، به منظور ابراز همبستگی و تبادل نظر با رهبران جنبش ظفار، با تحمل مشکلات زیاد و پذیرش خطرات گوناگون، خود را به آن منطقه رساندم. در آنجا شاهد بودم که مردم ظفار نیز در بیابان و کوه‌های بی‌آب و علف، مثل شرایط ماقبل تاریخ زندگی می‌کنند. فقط یک تیم پزشکی از انقلابیون کوبا، با الهام از آرمان‌خواهی‌های چه گوارا و فیدل کاسترو، با روحیه‌ای قوی و با تجهیزات کامل جراحی، از مبارزین ظفار حمایت می‌کردند.

برنامه دکتر ودیع حداد (ابو هانی) برای کشتن شاه

همانطور که اشاره کردم، هنگام فعالیت در منطقه‌ی خاورمیانه، با دکتر ودیع حداد نیز آشنا شدم و چندین بار درباره‌ی مسائل ایران و خاورمیانه گفتگو و تبادل نظر به عمل آوردیم. ایشان با چند گروه رادیکال آلمانی، ایتالیائی، ژاپنی، آمریکای لاتین و ترکیه همکاری می‌کرد. بیشتر هواپیمابایی می‌کردند و بر آن بودند که از طریق گروگان‌گیری، هدف‌های خود را تحقق بخشند. او از شاه متنفر و برنامه‌ریزی کرده بود که وی را در منزلش، واقع در سن موریتس (سوئیس) به قتل رساند. برای این منظور، یک نفر از طریق بریگارد سرخ ایتالیا، به عنوان آشپز در منزل شاه، مشغول به کار شده و از رفت و آمدها و محیط منزل فیلم‌برداری می‌کند. همچنین به یک تیم آلمانی مسئولیت داده بود که مقداری اسلحه و مهمات به سوئیس برده و در آنجا به طور مخفیانه، نگهداری کنند. او دو گروه عملیاتی را نیز آماده کرده بود که با در اختیار داشتن اطلاعات و امکانات، کمین کرده و شاه را که هر سال برای بازی اسکی به سوئیس میرفت، ترور نمایند.

آگاه گشتیم که آشپز ایتالیائی وظایف خویش را به خوبی انجام داده اما افراد تیم آلمانی که می‌خواستند اسلحه را به سوئیس انتقال دهند، هنگام چال کردن آن‌ها،

دستگیر می‌شوند. این مسئله در نشریات خارج از کشور، از جمله درچند نشریه‌ی آمریکایی به چاپ رسیده و به شاه هشدار داده می‌شود که بیشتر مراقب مسایل امنیتی باشد. او نیز مدتی برنامه‌های سیاحتی خود را به اروپا قطع می‌کند. یکی از افراد تیم آلمانی، خانم «بريگيته هايڤريش» بود که با او در «کنفرانس بین‌المللی حمایت از فلسطینیان» در اردن، به سال ۱۹۷۰ میلادی آشنا شدم. ایشان مدتی در حبس بود اما پس از آزاد شدن، نماینده‌ی پارلمان شهر فرانکفورت می‌شود. گویا در اثر بیماری سرطان نیز فوت می‌کند. ایشان مدتی رفیقہ آقای مهدی خانبابا تهرانی بود. آقای تهرانی از طریق ایشان از برنامه‌ی ترور شاه مطلع شده و ادعا می‌کند که خودش می‌خواسته، برنامه‌ی ترور شاه را به اجرا در آورد.

از برنامه‌های پروصدای دیگر دکتر ودیع حداد، ربودن و به گروگان گرفتن وزرای نفت اوپک در وین، توسط کارلوس بود که در الجزایر با نیرنگ عبدالعزیز بوتفلیقه وزیر خارجه آن کشور آزاد می‌شوند. بعدها به خاطر فریبی که کارلوس در الجزایر خورده بود، دکتر ودیع حداد، او را از تیم خود اخراج می‌کند.

دکتر ودیع حداد، در اواسط فروردین ۱۳۵۷، در اثر ابتلا به بیماری سرطان، در آلمان شرقی فوت می‌کند و مراسم تشییع جنازه‌ی او در بغداد برگزار می‌شود.

1706/1-17. [unclear] [unclear] [unclear] [unclear] [unclear]

مرگ چوئن لای، چینی هارا

وژدای کهنه‌سوار، زنده، کربل جهاد
 زنده بودا در کربل جهاد کربل
 بهمن، چشمه و در میوند و
 بر تانده بوسه " زنده وایع حیات"
 در میوند، طرح زنده کربل جهاد



داشت نخست‌وزیر
۱۹۶۷) بر اثر بیماری
میرفت.
نورث یک پایانه
مخرب کمونیست
را یافت
و از مرگ دردناک
بر جمهوری خلق
بستر بیماری یافت
و از یزدت مائو
کشتارهای تحت
دست به کار و تلاش
پاوزه کرد.
و خلق مائو
تا فتح سرلجام
ترک گفت.
و عضو هرسته
بزرگ درون‌گرایان
و خلق چین و یک
کشور و مرگ و
و خلق شورمان
سوسیالیستی چین
و رئیس مسئولان
بین‌المللی

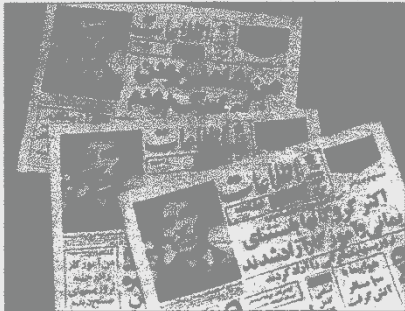
1705/11/4 —

ما از شما می‌خواهیم

[illegible]

1704/4/T.

گزارش لحظه به لحظه حمله به جلسه وزیران
کشورهای عضو اوپک



نارن ساحت ۱۶/۵۰ دینفه بعد از ظهر دیروز به وقت نهار، تمام خبرگزاریهای جهان گزارشهای معموله خود قطع کردند و جبر حمله گرومهی کماندوی مسلح را به مقر کشورهای صمد صمدیگنده نفت که در رین نخست اثریش اثر نر داند به سراسر جهان معامه کردند.

اولین گزارش که خبرگزاری رویترز به سرافراز جهان صخاوار کرد گفته شد. در جریان حملات کمبندوها به سنده یک در دین بچا مفر کشته شده‌اند.

این گزارش تعداد کماندوهایتی که در این حمله شرکت داشتند پنج نفر از جمله یکون که همگی آنها به سلسله ایمنی دستی پیوسته بودند ذکر کرد. کسانی که در این حمله جابجایی بودند در گزارش شرکت گفتند در این حمله، شش دانه از یک خمشنه راکت گروانه ای که با مأموریت این محافظان برای یکبار علیه حاکم و سرور شورای ایمنی جاری بود در محل ساختمان به بیرون انتقال یافت. حمله کماندوهای همگی روی داد که از سیزده وزیر امورهای ایمنی بود. یک دوازده نفر در سالن گفتاری و بی حضور آمدند. وزیر که هنگام خواندن در سالن ایمنی بود و گزارش خبرگزاری رویترز نیز امضااتی این حمله است.

پس از فراوانی از این پرتی ستمها و پس از حمله و تیراندازی تهرودهای متعدد علیه خانواده و رسیدن نامه‌ها و تلگرافها به این خانواده، سرانجام در شهریور ماه ۱۳۵۷، در حالی که در محله و در خانه پدری در محله کهنه کوی تهران در حال استراحت بود، به واسطه یک حادثه ناگهانی و غیرمنتظره، درگذشت. در آن روز صبح در حال استراحت بود و به همراه همسرش و دو فرزند کوچکش در خانه بود. در آن روز صبح در حال استراحت بود و به همراه همسرش و دو فرزند کوچکش در خانه بود. در آن روز صبح در حال استراحت بود و به همراه همسرش و دو فرزند کوچکش در خانه بود.

۱۰. «کتابهای سحر و جادو» : تعداد این کتابها سه میلیون و سیصد و پنجاه هزار نسخه است. ۱۱. «کتابهای تفریح و سرگشته» : تعداد این کتابها هشتاد و پنج میلیون و سیصد و پنجاه هزار نسخه است. ۱۲. «کتابهای علمی» : تعداد این کتابها سیصد و پنجاه هزار نسخه است. ۱۳. «کتابهای تاریخی» : تعداد این کتابها سیصد و پنجاه هزار نسخه است. ۱۴. «کتابهای ادبی» : تعداد این کتابها سیصد و پنجاه هزار نسخه است. ۱۵. «کتابهای مذهبی» : تعداد این کتابها سیصد و پنجاه هزار نسخه است. ۱۶. «کتابهای پزشکی» : تعداد این کتابها سیصد و پنجاه هزار نسخه است. ۱۷. «کتابهای فنی» : تعداد این کتابها سیصد و پنجاه هزار نسخه است. ۱۸. «کتابهای ورزشی» : تعداد این کتابها سیصد و پنجاه هزار نسخه است. ۱۹. «کتابهای هنری» : تعداد این کتابها سیصد و پنجاه هزار نسخه است. ۲۰. «کتابهای اجتماعی» : تعداد این کتابها سیصد و پنجاه هزار نسخه است. ۲۱. «کتابهای اقتصادی» : تعداد این کتابها سیصد و پنجاه هزار نسخه است. ۲۲. «کتابهای سیاسی» : تعداد این کتابها سیصد و پنجاه هزار نسخه است. ۲۳. «کتابهای فلسفی» : تعداد این کتابها سیصد و پنجاه هزار نسخه است. ۲۴. «کتابهای حقوقی» : تعداد این کتابها سیصد و پنجاه هزار نسخه است. ۲۵. «کتابهای روانشناسی» : تعداد این کتابها سیصد و پنجاه هزار نسخه است. ۲۶. «کتابهای جامعه‌شناسی» : تعداد این کتابها سیصد و پنجاه هزار نسخه است. ۲۷. «کتابهای جغرافیا» : تعداد این کتابها سیصد و پنجاه هزار نسخه است. ۲۸. «کتابهای تاریخ» : تعداد این کتابها سیصد و پنجاه هزار نسخه است. ۲۹. «کتابهای ادبیات» : تعداد این کتابها سیصد و پنجاه هزار نسخه است. ۳۰. «کتابهای علمی» : تعداد این کتابها سیصد و پنجاه هزار نسخه است.

سیپانی

پس از آزادی ۱۲ تن دیگر از گروگان‌ها در «لارناکا»ی قبرس هواپیمای ربوده شده کویتی در فرودگاه «بومدین» الجزیره به زمین نشست



تهران - خبرگزاری جمهوری اسلامی:
به گزارش خبرگزاری‌ها از الجزیره، هواپیمای ۷۴۷ ربوده شده کویتی بامداد امروز در فرودگاه الجزیره به زمین نشست و این درحالی است که اطمینان داده می‌شود، گروگان‌های باقیمانده در همین روز وقوع این حادثه، رها خواهند شد.
به گزارش آسوشیندپرس، این هواپیمای ربوده شده که هنوز چهل سرنشین با خود دارد، در ساعت ۳:۰۷ دقیقه بامداد به وقت الجزیره (۵:۳۷ دقیقه به وقت تهران) در فرودگاه «بومدین» الجزیره به زمین نشست. در این سال به نقل از مقامهای الجزایری گفته شد که چندین اتاق یکی از هتل‌های الجزیره برای پذیرایی از گروگان‌ها در صورت آزاد شدن آنان اختصاص یافته است.
به گزارش خبرگزاری‌ها، نیروهای پلیس در حاشیه ترمینال اصلی فرودگاه «حجاری بومدین» محل را تحت محاصره خود قرار داده‌اند و دسته‌هایی از نیروهای پلیس موتورسوار همراه شماری آبولانس در محل حاضر هستند.



کاخ زمستانی شاه در سن موریتس (سوئیس) که هر ساله او همراه با فرح برای بازی اسکی به آنجا سفر می کردند. این بنای مجلل یکی از املاک او در خارج از کشور بود. وی در منطقه شانزدهم پاریس آپارتمان مجللی داشت، در مراکش قصر خریداری کرده بود، در نیویورک و در مرلند نزدیک واشنگتن نیز اقامتگاه‌های مجلل دیگری داشت. او در ساحل دریاچه ژنو در خاک فرانسه زمین وسیعی را خریداری کرده بود تا اقامتگاه و فرودگاه شخصی خود را در آن بنا کند.

تصویر فوق در روزنامه نیویورک تایمز جمعه ۲۵ اکتبر ۱۹۶۵ به چاپ رسیده است.

مجله اشترن - شماره ۸ - فوریه ۱۹۶۴ عکس‌هایی از فرح دیبا منتشر کرد و نوشت: ایشان حتی هنگام بازی

اسکی، جواهرات به قیمت چندین میلیون مارک به خودش آویزان می‌کند.



Bevor Farah Diba auf die Skier steigt, haben ein Dutzend Majestätsbegleiter ihre Not, die Schar der Neugierigen in angemessener Entfernung zu halten. Fünf Polizisten umstehen die Kaiserin vom Pfauenthron. Sie sorgen sich nicht um ihr Leben, denn Persiens First Lady trägt auch bei ihren Skiver suchen teuren Schmuck. Sie besitzt einen Stein von elf Karat (Wert: 2,2 Millionen Mark). Und der Hoj von Teheran hat vorher in Wien einen Rubin im Auftrag gegeben: 20 Karat für etwa vier Millionen Mark



Im Abstand von fünf Metern folgt stets der Leibwächter dem Ski-Fall-Lauf seiner Gebieterin. Ihm obliegt es, der Kaiserin nach dem Sturz eilends die Ski-Bindungen zu lösen, die Bretter über Hobeln zu schäufeln und zurückzutragen. Sodann beginnt Farah sich erneut im Stembogen zu üben, während der kaiserliche Gemahl, Schah Reza, prüft nebens über einen Suezhang saugt. Inzwischen ist der Schah allein zur Kitz nach dem italienischen Baderort Montecatini weitergereist.

برنامه‌ی گروگان گرفتن اشرف پهلوی در ژنو

در اواسط سال‌های ۱۹۷۰ برنامه‌ریزی کردیم که اشرف پهلوی را به منظور آزاد کردن زندانیان سیاسی، در ژنو گروگان بگیریم. چرا که ترور و اختناق در ایران ادامه داشت و تعداد زیادی از مبارزین در زندان‌ها اسیر گشته و برخی را هم به نقاط بد آب و هوا تبعید کرده بودند.

می‌دانستیم که اشرف، فرد بانفوذه‌ی در رژیم پهلوی می‌باشد. او به عنوان نماینده‌ی ویژه‌ی دربار، به طور دائم به خارج از کشور سفر می‌کرد تا در سازمان ملل متحد و سایر مجامع بین‌المللی، حضور یابد. رهبران چین و شوروی نیز با گرمی از او استقبال کرده و به عنوان یک فرد قدرتمند از وی پذیرایی می‌کردند.

ما در صدد برآمدیم که به منظور آزاد کردن زندانیان سیاسی، طی یک عملیات مسلحانه، او را گروگان بگیریم. از این رو، بر آن شدیم که اطلاعات جامعی درباره‌ی مسافرت‌های او به دست آوریم. مطلع گشتیم که در ژنو (سوئیس)، در هتلی اقامت دارد و یک خانم ایرانی که مهماندار «ایران ایر» بود، مسئول پذیرایی از ایشان می‌گردد. به یکی از دوستان مورد اعتماد خود که جوانی خوش تیپ بود مسئولیت داده که با خانم مهماندار، دوست گردد و از این طریق، از محل اقامت و شرایط امنیتی و حفاظتی ایشان، اطلاعات جامعی به دست آورد. دوست هم‌رزم ما موفق شد با خانم مهماندار رابطه برقرار کند. او مرتب تماس گرفته و گزارش کار می‌داد. ما نیز جداگانه یک تیم عملیات سازماندهی کرده و کارهای تدارکاتی را به پایان رساندیم تا برنامه‌ی گروگان‌گیری را به اجرا در آوریم. اما ارزیابی ما نشان داد که از ایشان به شدت حفاظت می‌کنند و با امکات محدود خود، قادر به اجرای طرح گروگان‌گیری نیستیم، لذا برنامه لغو شد.



اشرف پهلوی زن توطئه‌گر و قدرتمندی در رژیم شاه بود. او رابط اصلی با سازمان‌های جاسوسی امریکا و انگلستان در جریان کودتای ۲۸ مرداد بود و اغلب به عنوان نماینده رژیم با رهبران شوروی و چین ملاقات می‌کرد و در سازمان ملل متحد نیز شرکت می‌کرد. شهرت داشت که اشرف پهلوی در قاچاق اشیاء عتیقه ایران و نیز در قاچاق مواد مخدر نقش دارد.

بی‌ارادگی و فرومایگی شاه در جریان بحران ۵۷

همان گونه که در رویدادهای مختلف سیاسی داخل کشور و در اسناد سازمان‌های جاسوسی ایالات متحده آمریکا و بریتانیا مشهود است، شاه عنصری بی‌اراده و از نظر روحی پریشان‌حال محسوب می‌شد.

ایشان به منظور برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی طبق گزارشات رسانه‌های خارجی بین دویست میلیون تا دو میلیارد دلار هزینه را به کشور تحمیل کرده بود.

از جمله از کارهای شگفت‌انگیز او در جریان جشن مزبور این بود که ناهار را از رستوران «ماکسیم» که در خیابان شانزده‌لیزه پاریس واقع شده سفارش داده بود تا با هواپیما از فرانسه هنگام صرف ناهار به شیراز حمل شود. ترجمه اسناد مربوط به جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در زیر می‌آید.

همچنین زمانی که خمینی با طرح و برنامه آمریکا از عراق به فرانسه منتقل می‌شود، شاه دچار آشفتگی روحی می‌گردد و به جای اینکه با نیروهای سکولار - دموکرات و مسالمت‌جو نظیر جبهه ملی همکاری کند و در راه شکل‌گیری یک نظام دموکراتیک گام بردارد، تسلیم سیاست‌های توطئه‌گرانه آمریکا، انگلستان و سران دول غربی که در نشست جزیره گوات‌لوپ اتخاذ شده بود، می‌شود.

پس از استقرار رژیم خمینی و تبعید دوباره‌ام به خارج از کشور، به طور تصادفی در آلمان با تیمسار پرنیان‌فر معاون حسین فردوست آشنا شدم. او با اینکه یک مقام عالیرتبه ساواک و ارتش محسوب می‌شد با خانواده خود به عنوان پناهنده سیاسی در آلمان، فقط با حقوق پناهندگی زندگی می‌کرد.

او اظهار می‌داشت که همیشه ماموریت داشته است با کیف دستی سُرّی، مرتباً گزارشات ساواک را به اطلاع شاه برساند و شاه نیز مستقیماً درباره تمام امور ساواک دخالت می‌کرد و شخصاً دستور صادر می‌کرد.

او ضمن ابراز ناراضیاتی از رژیم گذشته با خشم می‌گفت: «شاه و خانواده او حتی سگ و گربه خود را قبل از استقرار رژیم خمینی از کشور خارج کردند، اما بسیاری از مقامات عالیرتبه کشور را که سال‌ها به او خدمت کرده بودند رها کرده و به دست جلادان خمینی سپردند».

در اینجا برخی اسناد تسلیم‌طلبانه شاه که قبل از ورود خمینی به ایران در نشریات داخل کشور درج یافته بود به عنوان نمونه انتشار می‌یابد.

۱۳۵۰/۳/۲۷

پاسخ شاه به اعتراضات درباره هزینه‌های جشن ۲۵۰۰ ساله

شاهنشاه آفریده عصر دربر در کاخ سعدآباد نمایندگان مملوحت ایران و همچنین نمایندگان رادیو تلویزیون‌ها، مملوحت و خبرگزاری‌های خارجی را که برای گزارش جشن دهم‌روز دهم‌پانصدمین سال شاهنشاهی، باران امداد به حضور پذیرفته و مسئولان آنان پاسخ گفتند.

اولین ستون را آقای ملازهی خبرنگار بریتانیایی در ایران باین شرح مطرح کرد:

«مجلس شورای ملی در مملوحت خارج بحث خیلی زیادی درباره منارج جشنی شاهنشاهی شده است، مملوحت نوازشده، مانی که ۲۴ هزار میلیون دلار به‌خاک است چرا باید این خرج‌ها را بکنند معنی است مجلس شورای ملی که نظر خودشان را باین فرمایند.

شاهنشاه در پاسخ فرمودند:

این حتی که راجع به خرج‌ها کردند می‌خواهم به‌یمنم که اساسش بر چه مانی است؟ اگر منظور از خرج‌ها ساختمان است مثل است یا جاده است یا میست‌های معمرانی است که این در برانده پنجاه تا چهارم ایران پیش‌بین شده بود و به‌صورت ایران در برانده پنجاه چهارم از تمام هدف‌های که در اول برانده تعیین کرده بود بسیار پا را فراتر نهاده است. برانده پنجاه ما یک رشد ۱۴ درصد پیش‌بینی کرده بود در صورتیکه تا بحال رشد ما به‌قیمت‌های ثابت از ده و نیم درصد، هم بیشتر است یعنی نزدیک به ۱۱ درصد و شاید امدال با وجود باصلاح سیاسی که می‌گرفتند شده است از هر سال رشد ما بیشتر است شاید دستور بدیم که حتی برزئات معلومی که شده بیشتر بشود.

لحقه می‌دانیم که تمام مخارج آنرا افراد ایرانی (به‌شکل صاحب صنایع و تجارت) تعیین کردند و اساسی‌شان معنایی هم که هر کسی تعهد کرده معلوم است و بیشتر شده شاید تنها ترمیمی که بشود گفت جنبه سرمایه‌گذاری داشته یا برای ترمیم یا برای زیربای ایران شود چند تا مهمانی بوده است که به‌خاطر میهمانان ایران داده شد و اگر ما می‌خواهیم این میهمان‌های طایفه را هر کدام را جدا جدا به‌تناسبت میهمانان معماران تقریباً به‌همان تناسب امداد می‌دهد.

اینست که می‌دانیم کدام دگرزی از اول این مطلب را در ادعایا گذاشت و یک ادعای هم فرمودند موضوع را دیدار کردند ولی بررسی که مطلب صحیح بود و مملوحت ایران که می‌گرفتند ۳ میلیارد دلار مملوحت است چرا این خرج را کرده مملوحت را می‌نامیم (چه فرق می‌کند آلمان چه خارج مملوحت باشد چه داخل) مخصوص اگر پولش فروش بین‌المللی داشته باشد و قابل تبدیل به پولهای دیگر باشد که چند صد میلیارد دلار مملوحت هستند و اساساً منارج شایعانی شرکت‌های داخلی آنها در سال از چندین میلیارد دلار تجاوز می‌کند نه جنبه طرح است نه جنبه مملوحت ملی است نه هیچ چیز فقط برای حرفی که خودشان امدش را (پایلیک ریشتر)

سیاسی
اطلاعات
۲۷

کردند و فقط معجزه بود که ما را نجات داد چه در جنگ جهانی اول و چه در جنگ جهانی دوم ولی این جشن نشان داد که اگر کشوری را با افتاده باشد همیشه برای ملت این امکان هست که با داشتن هدف پای دیگر روی پای خود بایستد و برنام مشکلات فانی آید و با قدرت و اید، نه تنها با زمان سال روبرو شود بلکه شاهزاده آید، بهتر را می‌پوی کند.

موضوع خودکشی در کینه‌ها

یک خبرنگار آلمانی ستون کرد: «مجلس شورای ملی که در نخست‌شده برگزار شد بسیار عالی و باشکوه بود و هرگز فراموش نخواهد شد ولی نظر می‌رسد که تغییر امنیتی بسیار شدید بود چرا مردم شیراز نتوانستند مراسم را تماشا کنند؟ و ستون دوم اینکه طبق اخباریکه منتشر شده یکی از اتباع ایران یعنی ویسته مملوحتی سفارت ایران در کینه‌ها بعلت اینکه نماینده مملوحت و دمارگ نتوانسته است بارها بیاید خودکشی کرده است. آیا شاهنشاه در این مورد می‌دانند اظهار می‌فرمایند؟

شاهنشاه در پاسخ فرمودند: «ایضا ستون اولی پاسخ می‌دهم که شما خود می‌دانید به‌ترتیب مملوحت خود پاسخ دهید آنچه که من می‌توانم بگویم اینست که شما هر چه در این می‌خواهید می‌توانید در این باره مطلب بفرمایید و اما درباره ستون دوم قضیه کینه‌ها برعکس این است نماینده ما بر اثر از برای از مطالبی که درباره کشور شروع او نوشته بودند اقدام به خودکشی کرده است زیرا به‌فکر وی بهتر است خودکشی کند تا اینکه ترمیم تابعی را که به کشور وی شده است قبول کند.

هزینه جشن

یک خبرنگار سوئدی پرسید آیا ممکن است شاهنشاه در این هزینه جشن توضیح دهند و به‌تازم معنایی از ۲۰۰ میلیون دلار تا دو میلیارد دلار گفته شده است.

شاهنشاه فرمودند: «این ستون از من شده بود فقط می‌توانم اشاره کنم که رقم هزینه بیشتر خواهد شد و من شخصاً ذکر نمی‌کنم که هزینه جشن بیش از دو میهنی که برای میهمانان خود داده‌ام نخواهد شد و اگر فکر کنید که همین دو میهنی ۲ میلیارد دلار خرج داشته باشد باین‌بار باید بن بگرفتند که نسبت یک کلمه تا یک کلمه گرفتند چقدر است و فکر نمی‌کنید که این پول را ما کارگاه آوردیم؟

خبرنگار سوئدی گفت من نمی‌دانم.

شاهنشاه فرمودند پس چرا از من ستون می‌کنید.

فروشی پردوام جشن

خبرنگار کیهان انگلیسی پرسید: نظر آن امنیت‌مطلوب چه فروشی پردوامی این جشن برای مردم ایران می‌تواند داشته باشد.

شاهنشاه فرمودند از نظر علاقه‌ای که به تاریخ دارم از خودم برهائین ستون را کردم برای این که از جواب آن اطمینان پیدا کنم فقط می‌توانم بگویم که ایده ما اینست که فروش پردوام این جشن آن باشد که کشوری مانند کشور من که گذشته‌های پرفشار داشته است که در ۳۰۰ سال گذشته مشکلات و بی‌بختی‌های

شاهنشاه آفریده عصر دربر در کاخ سعدآباد نمایندگان مملوحت ایران و همچنین نمایندگان رادیو تلویزیون‌ها، مملوحت و خبرگزاری‌های خارجی را که برای گزارش جشن دهم‌روز دهم‌پانصدمین سال شاهنشاهی، باران امداد به حضور پذیرفته و مسئولان آنان پاسخ گفتند.

اولین ستون را آقای ملازهی خبرنگار بریتانیایی در ایران باین شرح مطرح کرد:

«مجلس شورای ملی در مملوحت خارج بحث خیلی زیادی درباره منارج جشنی شاهنشاهی شده است، مملوحت نوازشده، مانی که ۲۴ هزار میلیون دلار به‌خاک است چرا باید این خرج‌ها را بکنند معنی است مجلس شورای ملی که نظر خودشان را باین فرمایند.

شاهنشاه در پاسخ فرمودند:

این حتی که راجع به خرج‌ها کردند می‌خواهم به‌یمنم که اساسش بر چه مانی است؟ اگر منظور از خرج‌ها ساختمان است مثل است یا جاده است یا میست‌های معمرانی است که این در برانده پنجاه تا چهارم ایران پیش‌بین شده بود و به‌صورت ایران در برانده پنجاه چهارم از تمام هدف‌های که در اول برانده تعیین کرده بود بسیار پا را فراتر نهاده است. برانده پنجاه ما یک رشد ۱۴ درصد پیش‌بینی کرده بود در صورتیکه تا بحال رشد ما به‌قیمت‌های ثابت از ده و نیم درصد، هم بیشتر است یعنی نزدیک به ۱۱ درصد و شاید امدال با وجود باصلاح سیاسی که می‌گرفتند شده است از هر سال رشد ما بیشتر است شاید دستور بدیم که حتی برزئات معلومی که شده بیشتر بشود.

لحقه می‌دانیم که تمام مخارج آنرا افراد ایرانی (به‌شکل صاحب صنایع و تجارت) تعیین کردند و اساسی‌شان معنایی هم که هر کسی تعهد کرده معلوم است و بیشتر شده شاید تنها ترمیمی که بشود گفت جنبه سرمایه‌گذاری داشته یا برای ترمیم یا برای زیربای ایران شود چند تا مهمانی بوده است که به‌خاطر میهمانان ایران داده شد و اگر ما می‌خواهیم این میهمان‌های طایفه را هر کدام را جدا جدا به‌تناسبت میهمانان معماران تقریباً به‌همان تناسب امداد می‌دهد.

اینست که می‌دانیم کدام دگرزی از اول این مطلب را در ادعایا گذاشت و یک ادعای هم فرمودند موضوع را دیدار کردند ولی بررسی که مطلب صحیح بود و مملوحت ایران که می‌گرفتند ۳ میلیارد دلار مملوحت است چرا این خرج را کرده مملوحت را می‌نامیم (چه فرق می‌کند آلمان چه خارج مملوحت باشد چه داخل) مخصوص اگر پولش فروش بین‌المللی داشته باشد و قابل تبدیل به پولهای دیگر باشد که چند صد میلیارد دلار مملوحت هستند و اساساً منارج شایعانی شرکت‌های داخلی آنها در سال از چندین میلیارد دلار تجاوز می‌کند نه جنبه طرح است نه جنبه مملوحت ملی است نه هیچ چیز فقط برای حرفی که خودشان امدش را (پایلیک ریشتر)

شاهنشاه آفریده عصر دربر در کاخ سعدآباد نمایندگان مملوحت ایران و همچنین نمایندگان رادیو تلویزیون‌ها، مملوحت و خبرگزاری‌های خارجی را که برای گزارش جشن دهم‌روز دهم‌پانصدمین سال شاهنشاهی، باران امداد به حضور پذیرفته و مسئولان آنان پاسخ گفتند.

اولین ستون را آقای ملازهی خبرنگار بریتانیایی در ایران باین شرح مطرح کرد:

«مجلس شورای ملی در مملوحت خارج بحث خیلی زیادی درباره منارج جشنی شاهنشاهی شده است، مملوحت نوازشده، مانی که ۲۴ هزار میلیون دلار به‌خاک است چرا باید این خرج‌ها را بکنند معنی است مجلس شورای ملی که نظر خودشان را باین فرمایند.

شاهنشاه در پاسخ فرمودند:

این حتی که راجع به خرج‌ها کردند می‌خواهم به‌یمنم که اساسش بر چه مانی است؟ اگر منظور از خرج‌ها ساختمان است مثل است یا جاده است یا میست‌های معمرانی است که این در برانده پنجاه تا چهارم ایران پیش‌بین شده بود و به‌صورت ایران در برانده پنجاه چهارم از تمام هدف‌های که در اول برانده تعیین کرده بود بسیار پا را فراتر نهاده است. برانده پنجاه ما یک رشد ۱۴ درصد پیش‌بینی کرده بود در صورتیکه تا بحال رشد ما به‌قیمت‌های ثابت از ده و نیم درصد، هم بیشتر است یعنی نزدیک به ۱۱ درصد و شاید امدال با وجود باصلاح سیاسی که می‌گرفتند شده است از هر سال رشد ما بیشتر است شاید دستور بدیم که حتی برزئات معلومی که شده بیشتر بشود.

لحقه می‌دانیم که تمام مخارج آنرا افراد ایرانی (به‌شکل صاحب صنایع و تجارت) تعیین کردند و اساسی‌شان معنایی هم که هر کسی تعهد کرده معلوم است و بیشتر شده شاید تنها ترمیمی که بشود گفت جنبه سرمایه‌گذاری داشته یا برای ترمیم یا برای زیربای ایران شود چند تا مهمانی بوده است که به‌خاطر میهمانان ایران داده شد و اگر ما می‌خواهیم این میهمان‌های طایفه را هر کدام را جدا جدا به‌تناسبت میهمانان معماران تقریباً به‌همان تناسب امداد می‌دهد.

اینست که می‌دانیم کدام دگرزی از اول این مطلب را در ادعایا گذاشت و یک ادعای هم فرمودند موضوع را دیدار کردند ولی بررسی که مطلب صحیح بود و مملوحت ایران که می‌گرفتند ۳ میلیارد دلار مملوحت است چرا این خرج را کرده مملوحت را می‌نامیم (چه فرق می‌کند آلمان چه خارج مملوحت باشد چه داخل) مخصوص اگر پولش فروش بین‌المللی داشته باشد و قابل تبدیل به پولهای دیگر باشد که چند صد میلیارد دلار مملوحت هستند و اساساً منارج شایعانی شرکت‌های داخلی آنها در سال از چندین میلیارد دلار تجاوز می‌کند نه جنبه طرح است نه جنبه مملوحت ملی است نه هیچ چیز فقط برای حرفی که خودشان امدش را (پایلیک ریشتر)

شاهنشاه آفریده عصر دربر در کاخ سعدآباد نمایندگان مملوحت ایران و همچنین نمایندگان رادیو تلویزیون‌ها، مملوحت و خبرگزاری‌های خارجی را که برای گزارش جشن دهم‌روز دهم‌پانصدمین سال شاهنشاهی، باران امداد به حضور پذیرفته و مسئولان آنان پاسخ گفتند.

اولین ستون را آقای ملازهی خبرنگار بریتانیایی در ایران باین شرح مطرح کرد:

«مجلس شورای ملی در مملوحت خارج بحث خیلی زیادی درباره منارج جشنی شاهنشاهی شده است، مملوحت نوازشده، مانی که ۲۴ هزار میلیون دلار به‌خاک است چرا باید این خرج‌ها را بکنند معنی است مجلس شورای ملی که نظر خودشان را باین فرمایند.

شاهنشاه در پاسخ فرمودند:

این حتی که راجع به خرج‌ها کردند می‌خواهم به‌یمنم که اساسش بر چه مانی است؟ اگر منظور از خرج‌ها ساختمان است مثل است یا جاده است یا میست‌های معمرانی است که این در برانده پنجاه تا چهارم ایران پیش‌بین شده بود و به‌صورت ایران در برانده پنجاه چهارم از تمام هدف‌های که در اول برانده تعیین کرده بود بسیار پا را فراتر نهاده است. برانده پنجاه ما یک رشد ۱۴ درصد پیش‌بینی کرده بود در صورتیکه تا بحال رشد ما به‌قیمت‌های ثابت از ده و نیم درصد، هم بیشتر است یعنی نزدیک به ۱۱ درصد و شاید امدال با وجود باصلاح سیاسی که می‌گرفتند شده است از هر سال رشد ما بیشتر است شاید دستور بدیم که حتی برزئات معلومی که شده بیشتر بشود.

1.

Ein -Dokument spricht für sich:

BILD-Zeitung 7.5.74

Der Schah baut eine Märchenwelt in der Wüste – und alles nur für drei Tage

VON HEINZ WISSENBERGER
aus Teheran/Berlin, 6. Mai

Die Feiertage des Jahrschehads
in dieser Provinzstadt wie eine
Tausendjähriger Nacht –
doch will der Schah von
Persien die Straßen, Städte
und Dörfer seiner neuen
Welt schmücken!

Am 1. Mai hat der Schah
100.000 Soldaten in die
Wüste geschickt, um die
Feiertage zu feiern. In der
Wüste wird alles neu
aufgebaut. In der Wüste
wird alles neu aufgebaut.
In der Wüste wird alles
neu aufgebaut. In der Wüste
wird alles neu aufgebaut.

Die Feiertage des Jahrschehads
in dieser Provinzstadt wie eine
Tausendjähriger Nacht –
doch will der Schah von
Persien die Straßen, Städte
und Dörfer seiner neuen
Welt schmücken!

Am 1. Mai hat der Schah
100.000 Soldaten in die
Wüste geschickt, um die
Feiertage zu feiern. In der
Wüste wird alles neu
aufgebaut. In der Wüste
wird alles neu aufgebaut.
In der Wüste wird alles
neu aufgebaut. In der Wüste
wird alles neu aufgebaut.

Die Feiertage des Jahrschehads
in dieser Provinzstadt wie eine
Tausendjähriger Nacht –
doch will der Schah von
Persien die Straßen, Städte
und Dörfer seiner neuen
Welt schmücken!

Am 1. Mai hat der Schah
100.000 Soldaten in die
Wüste geschickt, um die
Feiertage zu feiern. In der
Wüste wird alles neu
aufgebaut. In der Wüste
wird alles neu aufgebaut.
In der Wüste wird alles
neu aufgebaut. In der Wüste
wird alles neu aufgebaut.

2.

Fürstliche Rundschau: "Der Schah
hat Persien in eine Märchenwelt
verwandelt"

Die Feiertage des Jahrschehads
in dieser Provinzstadt wie eine
Tausendjähriger Nacht –
doch will der Schah von
Persien die Straßen, Städte
und Dörfer seiner neuen
Welt schmücken!

Die Feiertage des Jahrschehads
in dieser Provinzstadt wie eine
Tausendjähriger Nacht –
doch will der Schah von
Persien die Straßen, Städte
und Dörfer seiner neuen
Welt schmücken!

Am 1. Mai hat der Schah
100.000 Soldaten in die
Wüste geschickt, um die
Feiertage zu feiern. In der
Wüste wird alles neu
aufgebaut. In der Wüste
wird alles neu aufgebaut.
In der Wüste wird alles
neu aufgebaut. In der Wüste
wird alles neu aufgebaut.

DREI

BERICHTE

EIN

LAND

نشریه آلمانی “بیلد” (Bild-Zeitung) مورخ هفتم مه ۱۹۷۱: شاه در صحرا و بیابان یک دنیای رویایی برای

خودش بنا می‌کند اما فقط برای سه روز

شاه، دانش سیاسی نداشت، عصری بی اراده و پریشتاحال بود، لذا در شرایط بحرانی، حتی "تصیحت" نیروهای لیبرال و مسالمت جو را نمی پذیرفت. دیکتاتوری و جهالت شاه، موجب فروپاشی رژیم سلطنتی شد.

پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

فزاینده‌ی تنگناها و ناهماهنگیهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور چنان دورنمای خطرناکی را در برابر دیدگان هوابراتی قرار داده که امضا کنندگان زیر، بنا بر وظیفه ملی و نیل، در برابر خلق و خدا بوجه به اینکه در مملکت پارلمانی و قضایی و دولتی کشور کسی را صاحب تشخص و تصمیم بوده و مسئولیت و مسووریتی غیر از پیروی از "منویات ملوکله" داشته باشد نمیشناسیم و درحقیقه تمام امور مملکت از طریق صدور فرامتها انجام میشود و انتخاب نمایندگان ملت و انتشاء قوانین و تأسیس حزب و حتی انقلاب در کف اقتدار شمس اعلیحضرت قرار دارد که همه اختیارات و اقتضارها و سیاسها و بانیز این مسئولیت را منحصر و منوجه به خود فرموده اند، این مشروحه را علیرغم خطرات سنگین تقدیم حضور مینمایم.

در زمانی مملکت به چنین اقلیمی میشود که مملکت از هر طرف در آیه های پر رنگ قرار گرفته، همه جریانها به بن بست کشیده، نیازمندیهای عمومی بخصوص خوار و باز و مسکن باقیتهای تصاعدی بی نظیر دچار نابای گشته؛ کشاورزی و دامداری روبه نیستی گذارده مستلوع نوای ملی و نیروهای انسانی در بحران و تزلزل افتاده، فراز باز رنگی کشور و نابرابری صنایع و واردات وحشت آور گر دیده، نفت این میراث گرانبهای خدادادی پشتت پذیر شده، برنامه های اصلاح و انقلاب ناکام مانده و از همه بدتر ناپایده گرفتن حقوق انسانی و آزادیهای فردی و اجتماعی و نقض اصول قانون اساسی همراه با خشونتهای پلیسی به حد اکثر رسیده و رواج فساد و فحشاء و تملق فضیلت پشوری و اخلاق ملی را به تباهی کشانده است.

حاصل تمام این ناز و نانی و نومیدی عمومی و ترک وطن و خروج سرمایه ها و عصیان نمل چون شده که عاقبتله دارمطلب زادن و شکنجه و مرگ میگردند و دست بگزار هائی میزند که دستگاه حاکمه آنرا خرابکاری و خیانت و خود آنها فکارتی و شراکت می نامند.

این همه نااهنجاری در وضع زندگی ملی را نگزیر باید مربوط به طرز مدیریت مملکت دانست، مدیریت که بر خلاف نص صریح قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر جتیه فردی و استبدادی در آرایش نظام شاهنشاهی پیدا کرده است.

در حالیکه "نظام شاهنشاهی" خود بر دلاشتی کلی از نهاد اجتماعی حکومت در پیته تاریخ ایران میباشد که با انقلاب مشروطیت دارای تعریف قانونی گردیده و در قانون اساسی و متمم آن حدود "حقوق سلطنت" بنون کوچکترین ابهامی نمیرین و "قوای مملکت ناشی از ملت" و "شخص پادشاه از مسئولیت میری" شناخته شده است.

در روزگار کنونی و موقعیت جغرافیائی حساس کشور ما اداره امور چنان پیچیده گردیده که توفیق در آن تنها با استمداد از همکاری مسمیمانه تمام نیروهای مردم در محیطی آزاد و قانونی و با احترام به شخصیت انسانها امکان پذیر میشود.

این مشروحه سرگشاده به مقننی تقدیم میگردد که چند سال پیش در دانشگاه هاروارد فرموده اند: "نتیجه تجاوز به آزادیهای فردی و عدم توجه به احتیاجات روحی انسانها ایجاد سرخورنگی است و افراد سرخورده راه منفی پیش میگردند تا ارتباط خود را با همه مقررات و سنن اجتماعی قطع کنند و تنها وسیله رفع این سرخورنگیها احترام به شخصیت و آزادی افراد و ایمان به این حقیقت است که انسانها برده دولت نیستند و بلکه دولت خدمتگزار افراد مملکت است". و نیز به تازگی در مشهد مقدس اعلام فرموده اند: "رفع عیب به وسیله هفت تیر نمیشود و بلکه بوسیله جهاد اجتماعی میتوان علیه فساد مبارزه کرد".

بنابراین تنها راه بازگشت و رشد ایمان و شخصیت فردی و همکاری ملی و خلاصی از تنگناها و دشواریهایی که آینده ایران را تهدید میکند، ترک حکومت استبدادی، تمکین مطلق به اصول مشروطیت، احیاء حقوق ملت، احترام واقعی به قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر، انصراف از حزب واحد، آزادی مطبوعات و اجتماعات، آزادی زندانیان و تبعید شدگان سیاسی و استقرار حکومتی است که متکی بر اکثریت نمایندگان منتخب از طرف ملت باشد و خود را بر مطلق قانون اساسی مسئول اداره مملکت بداند.

د. اربوش فروهر

د. کتر. شاپور بختیار

د. کتر. کریم سنجابی

نصایحی که موثر واقع نشد. نامه سرگشاده دکتر کریم سنجابی، دکتر شاپور بختیار و داریوش فروهر به شاه در تاریخ

اطلاعات

پنجشنبه ۲۲ خرداد ۱۳۵۷ - شماره ۱۶۸۸ - ۱۶ خرداد

• اسامی مقامیالی که در کنار وی باز نشسته‌اند در اطلاعات امروز

• همده زینبانی از مأموران امنیتی کنار ملک‌اش نشسته‌اند

شایعه استعفای آزمون

حضرت ابنتالله العظمی شریعت‌مداری در مصاحبه با خبرگزاری فرانسه گفتند:

ماهمان چیزهائی را می‌خواهیم که آیت الله العظمی خمینی می‌خواهند

• می‌خواهیم دموکراسی حقیقی جایگزین دیکتاتوری شود

• درخواست کمیسیون مرکب از مقام عالیرتبه روحانی را رد کردیم

• مردم ایران و ما ایرانیان به حکومت گمراهی نداریم

• آیت الله العظمی خمینی بی‌شروع

۳۴ مقام عالی ساواک برکنار شدند

• پرویز ثابتی بهر دهه هم ساواک‌نور نیس کمیته تهران جزو این عده است

• تغییر روش این سازمان انجام گرفت

• گروهی از روسای ساواک شهرستانها برکنار شدند

• ۲۰ هزار نفر در مسجد سلیمان زاینجانی گروند

• بازار تهران به‌خطر همبستگی یادانشجویان و دانش آموزان تعطیل شد

• اجتماع ۴۰ هزار نفری دانشجویان در دانشگاه‌های پایتخت

• آغاز هفته همبستگی ملی

۱۳۵۷ - ۱۶ خرداد - ۱۶۸۸

تهران امروز غرق در تظاهرات بود

• ۲۰ هزار نفر در مسجد سلیمان زاینجانی گروند

• بازار تهران به‌خطر همبستگی یادانشجویان و دانش آموزان تعطیل شد

• اجتماع ۴۰ هزار نفری دانشجویان در دانشگاه‌های پایتخت

• آغاز هفته همبستگی ملی

۱۳۵۷ - ۱۶ خرداد - ۱۶۸۸

طرح اعاده حیثیت زندانیان سیاسی تقدیم مجلس شد

• پرویز ثابتی بهر دهه هم ساواک‌نور نیس کمیته تهران جزو این عده است

• تغییر روش این سازمان انجام گرفت

• گروهی از روسای ساواک شهرستانها برکنار شدند

• ۲۰ هزار نفر در مسجد سلیمان زاینجانی گروند

• بازار تهران به‌خطر همبستگی یادانشجویان و دانش آموزان تعطیل شد

• اجتماع ۴۰ هزار نفری دانشجویان در دانشگاه‌های پایتخت

• آغاز هفته همبستگی ملی

۱۳۵۷ - ۱۶ خرداد - ۱۶۸۸

اجتماع بزرگ خانواده های زندانیان سیاسی

• ۲۰ هزار نفر در مسجد سلیمان زاینجانی گروند

• بازار تهران به‌خطر همبستگی یادانشجویان و دانش آموزان تعطیل شد

• اجتماع ۴۰ هزار نفری دانشجویان در دانشگاه‌های پایتخت

• آغاز هفته همبستگی ملی

۱۳۵۷ - ۱۶ خرداد - ۱۶۸۸

تهران امروز غرق در تظاهرات بود

• ۲۰ هزار نفر در مسجد سلیمان زاینجانی گروند

• بازار تهران به‌خطر همبستگی یادانشجویان و دانش آموزان تعطیل شد

• اجتماع ۴۰ هزار نفری دانشجویان در دانشگاه‌های پایتخت

• آغاز هفته همبستگی ملی

۱۳۵۷ - ۱۶ خرداد - ۱۶۸۸

طرح اعاده حیثیت زندانیان سیاسی تقدیم مجلس شد

• پرویز ثابتی بهر دهه هم ساواک‌نور نیس کمیته تهران جزو این عده است

• تغییر روش این سازمان انجام گرفت

• گروهی از روسای ساواک شهرستانها برکنار شدند

• ۲۰ هزار نفر در مسجد سلیمان زاینجانی گروند

• بازار تهران به‌خطر همبستگی یادانشجویان و دانش آموزان تعطیل شد

• اجتماع ۴۰ هزار نفری دانشجویان در دانشگاه‌های پایتخت

• آغاز هفته همبستگی ملی

۱۳۵۷ - ۱۶ خرداد - ۱۶۸۸

روزنامه اطلاعات - هفتم آبان ماه ۱۳۵۷

شاه برای جلب رضایت خمینی، علاوه بر ۳۴ مقام عالی ساواک، چندین ژنرال ارتش و عباس هویدا و تعداد دیگری از مقامات عالیرتبه رژیم شاهنشاهی را دستگیر کرد و پس از خروج از ایران به دست عوامل خمینی نظیر خلخالی اعدام شدند. اما پرویز ثابتی، داریوش همایون و ولیان موفق به فرار شدند.

اجرای قانون
حمایت
خانواده
متوقف شد

مغزشاه
از کار افتاده

قبوض آب
و برق یکجا

پس از اینکه آمریکایی ها به دکتر ابراهیم یزدی مأموریت دادند خمینی را از عراق به پاریس انتقال دهد و تصمیم گرفتند که از خمینی یک "رهبر انقلابی" بسازند، شاه، روحیه خودش را باخت، و دستور داد که در نشریات داخل کشور، خمینی را "مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی خمینی" خطاب کنند و روزمره نظریات او را در نشریات چاپ کنند. یان ترتیب، با سیاست تسلیم طلبانه و توکر متشنه اش، "رهبری" خمینی را نیز پذیرفت.

مأمور
شکنجه
ساواک اصفهان
تیر باران شد

ماجرای رشت
پرده انقلاب

اطلاعات

درواز امام خمینی در دهمبار باهشتی
که از کویت آمده بودند. هشالپ
بسیار مہمی را فاش کردند

شریف امامی بزرگ معمار
درفر امامسو نری ایران بود

ولیعهد
عربستان
بنهر ان
می آید

خواست مملکت
تسلیم من کند

فدائیان
خلق

اطلاعات

پنجشنبه چهارم آبان ماه ۱۳۵۷ شماره ۱۷۷۲۲ نشریات ۱۰ روز

آیت الله العظمی خمینی سازش را رد کردند

تظاهرات شدید و خیابان بندی در اطراف دانشگاه تهران

شاهنشاه: باز هم زندانیان را آزاد می کنیم

فرماندار تروری نظامی

پس از اینکه آمریکایی ها به دکتر ابراهیم یزدی مأموریت دادند خمینی را از عراق به پاریس انتقال دهد و تصمیم گرفتند که از خمینی یک "زهر انفجاری" بسازند، شاه، روحیه خودش را باخت، دستور داد که در نشریات داخل کشور، خمینی را "مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی خمینی" خطاب کنند و روزمره نظریات او را در نشریات چاپ کنند. بدین ترتیب با سیاحت تسلیم طلبانه و توکر منشانه اش، "رهبری" خمینی را نیز پذیرفت.

زندانیان آزاد شده با استقبال گرم مردم رو برو شدند



به جرم قتل و آتشباری

روا در روز سه شنبه

اشتی و پیاده و مصاحبه می توانست ایران را از بین بست خارج کند

خله قدرت از هم اکنون در ایران وجود دارد

الحیت کمونیست در برابر اکثریت مردم مسلمان

سامووان پسرای منفردی کردند دانش آموزان و دانشجویان ۱۴۰ اشک آور بکشد



به جرم قتل و آتشباری

اطلاعات
 منشتر چهارم مهر ۱۳۵۷ - شماره ۱۱۰۰۰
 شماره ۱۱۰۰۰ - شماره ۱۱۰۰۰

**حدود
صنفي
در تهران**

**محاصره خانه
آيت الله
العظمي
خميني**

همه آنهائي كه هنوز از رژيم شاه طرفداري ميكنند، ضروري است كه از خونشان بپرسند چرا تلفات بسيار شديده، "تخلات خاندان سلطنتي در امور دولتي و اقتصادي ممنوع شد؟"

دخالت

خاندان سلطنتي در امور دولتي واقتصادي ممنوع شد

وظايف مربوط به دولت تمام سازمانها، جمعيتها، شوراها، بنيادها كه تحت رياست، نيابت رياست و بازير نظر خاندان شاهنشاهي قرار دارند به سازمانهاي مسئول پرميگردد

در اينصورت، هر نوع توصيه، اعمال نفوذ خاندان شاهنشاهي بر مقامات براي فتح خود يا اشخاص ديگر هرگونه دخالت، معامله، فشار كوت در امور مربوط به دولت، مؤسسات عمومي، شركتهاي داخلي و خارجي، قبول سمت در هئتهاي تدوين، شركتها، مؤسسات بانكي و غيره

**عليقلي
اردلان
وزير
در بار
شد**

**مراجعه بيمه شدگان
به كلميه پزشكان و
بيمارستانها آزاد شد**

نحوه

وزارت اطلاعات و جهانگردی
تکلیف می‌کند که کلیه کتب و اسناد
در این مورد به وزارت فرهنگ و ارشاد
اعزام گردد.

وزارت اطلاعات و جهانگردی
تکلیف می‌کند که کلیه کتب و اسناد
در این مورد به وزارت فرهنگ و ارشاد
اعزام گردد.

شاه‌رفت

- نمایندگان مجلسین
- اعضای شورای سلطنت
- خارج شوند
- کشاورزان بیشتر بکارند
- جلوی خروج گندم
- را بگیرد
- از تش جلوی بیرون بردن
- سلاحهای امریکار بگیرد
- بانکهای اسلامی
- به کشاورزان کمک کنند
- از زمین را تبدیل به وسیع
- ترین تظاهرات ملی کنید

اطلاعات

روزنامه اطلاعات - ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷

رئیس مستشاران
نظامی امریکا
را در ایران
بدار آوریدند...



مصر امروز منتظر شاه است

روزنامه اطلاعات - ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷

گزارش لحظه به لحظه جریان تیرباران دیش



مرتیب: نعت الله معمدی، زندانی تیرباران دیش

مرتیب: حبیبی همدانیان، زندانی تیرباران دیش

مرتیب: دکتر لشمسکن پرویزامین افشار، زندانی تیرباران دیش

مرتیب: منیرچر ملک، زندانی تیرباران دیش

دعوت عام برای سازماندهی جبهه ملی ایران

استقامتی
نظرات ناگوار
چپیه ملی را
اعلام کرد

مرتیب: لاریان با
مرتیب: لشمسکن
مرتیب: حبیبی همدانیان
مرتیب: دکتر لشمسکن پرویزامین افشار
مرتیب: منیرچر ملک

اطلاعات

مطابق ۲۲ اسفند ۱۳۵۷ - شماره ۱۸۰۷ - شماره ۱۶ دیان

تیرباران ۱۲ ادژخیم و عمال خائن رژیم سابق

مشرح جریان محاکمه و اظهارات معدومین و عکسهای اختصاصی اطلاعات

مرتیب: حبیبی همدانیان
مرتیب: دکتر لشمسکن پرویزامین افشار
مرتیب: منیرچر ملک

جمعیتان : ۶

فرار است
فرمانی شد
امیدوارم همه
فرزندان و
وفاقی از این
در هوای آزاد
به دور از هر
اختصاصی نشسته

حملہ به اتموبیل قطب

معدومین و عکسهای اختصاصی اطلاعات

